تاریخ نظامی ایران

جنگهای دوران ماد و هخامنشی

نصرت‌الله مشکوتی

نشریه شماره ۱۸

ستاد بزرگ ارتشتاران

اداره روابط عمومی

تاریخ و آرشیو نظامی

چاپخانه ارتش شاهنشاهی

تاریخ نظامی ایران

جنگهای دوران ماد و هخامنشی

نصرت‌الله مشکوتی

تاریخ نظامی ایران

جنگهای دوران ماد و هخامنشی

فهرست مطالب

قسمت اول — **از صفحه ۱ تا صفحه ۸۶**

مقدمه ۱ـ۶

فصل اول : اوضاع اجتماعی و اتحادیه ماد ۷ـ۲۸

فصل دوم : اوضاع قبائل مادی تا پیش از تشکیل دولت ماد ۲۹ـ۴۵

فصل سوم : تشکیل دولت ماد و نبردهای آنان ۴۶ـ۵۱

فصل چهارم : سقوط آشور و پیدایش امپراطوری بزرگ ماد ۵۲ـ۸۰

فصل پنجم : اهمیت سقوط تختگاه ماد ۸۱ـ۸۶

قسمت دوم — **۸۷ـ۴۲۰**

مقدمه : ایران در آغاز دورهٔ شاهنشاهی هخامنشی ـ پارسی ها ۸۷ـ۹۴

فصل اول : کورش کبیر ، بنیانگذار شاهنشاهی ایران ۹۵ـ۱۲۲

فصل دوم : گشایش بابل بدست کوروش کبیر ۱۲۳ـ۱۵۴

فصل سوم : سیاست عمومی کورش کبیر ۱۵۵ـ۱۶۷

فصل چهارم : کمبوجیه دوم و نبردهای آن ۱۶۸ـ۱۸۰

فصل پنجم ـ سلطنت داریوش بزرگ ۱۸۱ـ۲۴۲

فصل ششم : شاهنشاهی خشایارشا و جنگهای وی ۲۴۳ـ۳۴۷

فصل هفتم : شاهنشاهی اردشیر اول ۳۴۸ـ۳۷۰

فصل هشتم : پایان شاهنشاهی هخامنشی وآغاز قدرت دولت مقدونی ۳۷۱ـ۴۲۰

قسمت اول

تاریخ نظامی ایران

مقدمه

در تدوین تاریخ نظامی ایران نگارش جلد دوم آن در زیر عنوان «جنگهای دوران ماد و شاهنشاهی هخامنشی» بعهده نگارنده واگذار شده از اینرو پیش ازاینکه دراصل موضوع‌کتاب وارد شود لازم‌میداند که مختصری در باب قوم ماد و تشکیل دولت مادی ومحل و مسکن اولیه آن قوم نوشته شود و سپس بتحقیق مبحث اساسی بپردازد :

تنظیم مطالب مستند و گردآوری منابع مسلم درباره سوابق تاریخی و اجتماعی قوم ماد و تحقیق در اوضاع اولیه این قبیله ومحل وسکنی آنان تاحدودیکقرن پیش خالی ازمشکلات فراوان نبود زیراکلیه اطلاعات تاریخی

در باره تاریخ ماد براساس مطالبی افسانه‌وار تنظیم‌شده بود که همان افسانه‌ها و حکایات و مطالب تاریخی هم در مقام مقایسه با یکدیگر دارای اختلافات فاحشی بود. تا اینکه در طی صد سال اخیر در نتیجه یك رشته مطالعات تاریخی و تتبعات باستانشناسی برای علاقمندان به‌تحقیق در تاریخ ماد مدارکی بدست آمده که در نتیجه برقسمتی ازتاریکیها تاریخ این قوم روشنائی‌ضعیفی تابیده‌است، یابه بیان دیگر میتوان گفت که علاوه برمنابع آشوری و یونانی و نوشته هـای هرودوت و دیگران اطلاعات، گرانبهای مستند دیگری ازطریق کاوش و بررسیهای تاریخی گردآوری شده که تا حدودی در روشن ساختن مسیر عمومی تاریخ تشکیل نخستین جامعه ماد وتأسیس امپراطوری بزرگ آن کمکهای شایان توجهی مینماید .

اقوام ماد کـه تیره‌ای از نـژاد آریا میباشند از راه جبال قفقاز بحدود شمالی ایران سرازیر شده و چون‌از سایر دسته های این نژاد زورمندتر بوده بتدریج در ، نواحی آذربایجان ،کرمانشاهان ،کردستان شرقی وحدود شهر همدان (هگمتانه) سکونت اختیار کردند .

برطبق نوشته هرودوت مادهـا به شش قبیله تقسیم میشدند :

١ ــ بوسیلن	Bousai
٢ ــ پارتاکنیان	Paretakenoi
٣ــ استروخانیان	Stroukhates
٤ــ اریزانتیان	Arizantoi

۵ ــ بودیان Boudioi

٦ــ مغان Magoi

نام قبیله‌چهارم (آریزانتیا) را باید اشتقاق‌روشنی از ریشه «آریا ــ زنتو» ...Arya-Zantu یا قبیله آریائیها دانست .

بنا بتحقیقات تاریخی ظن قوی براین است که این قبائل در قرن دهم پیش‌از میلاد بحدود ایران آمده و هرقبیله‌ای ازآن درمناطق‌مختلف‌ایران‌سکونت‌گزیده‌اند، در اینکه کدام یك از قبائل ششگانه جزو اتحادیه مـاد نیرومند بوده‌اند کـاملا روشن نیست لیکن بطور کلی اتحاد قبائل ماد در آن تاریخ قابل تردید نیست وازهمین رو است که نام بخش ایرانی ساکنان سرزمین ماد بعداً بشکل و نام سرزمین «قبیله آریائی» درآمده ، بدیهی است تشکیل اتحادیه ماد در اوائل جنبه تدافعی درمقابل مهاجمین داشت و سپس طولی نکشید که در اثر هجوم و حمله‌آشوریان بصورت اتحادیه‌ای برعلیه مهاجمین‌درآمد (۸۳٤ــ۷۸۸ پیش از میلاد) و از این تاریخ ببعد است که اتحادیه ماد توانست مقدمات تشکیل اجتماع طبقاتی را فراهم سازد .

تشکیل اتحادیه قبائل نیرومند ماد و استیلاء آن قوم برقبائل بومی در شمال غربی فلات ایران و هجوم آنان برسایر مناطق و نواحی و حاشیه کوههای زاگروس‌توجه دولت آشور را که در آن زمان دارای قدرت کافی بود برانگیخت که بمنظور غارت و چپاول باموال قبائل ماد

سرزمینهای ماد را مورد تاخت و تاز و تهاجم قراردهد، در نتیجه این حملات پی‌درپی قسمتی از قوم ماد که در کرانه غربی دریاچه اورمیه سکونت داشتند ناگزیر شدند که خراجگذاری آشور را پذیرفته و هدایائی از قبیل اسبان و سیم و زر و قلع و مس و مصنوعات‌مفرغی بفاتحین اهداء نمایند .

فصل اول

اوضاع اجتماعی واتحادیه ماد

تا پیش‌از تشکیل دولت ماد

بطوریکه گذشت شش قبیله مادی که در نتیجه اتحادو اجتماع بصورت واحدی درآمدند جملگی در یك منطقه و ناحیه سکونت نداشتند و تا آنجا که بتحقیق رسیده است محل سکونت هرکدام از آنان بشرح زیر بایدباشد:

۱ــ قبیله مغان در کرمانشاهان و کردستان و ناحیه راحبس‌که همان ری تاریخی‌کنونی باشد (نزدیك تهران پایتخت شاهنشاهی ایران) .

۲ــ بوسیان که ظاهراً در ناحیه همدان (هگمتانه) سکنی داشتند که بعداً بمحل تختگاه دولت امپراطوری ماد تبدیل شد .

۳ ــ پارتاکنیان در حوالی اصفهان کنونی زندگی میکردند .

٤ ــ آریزانتیان در نواحی فارس و پاسارگاد اقامت داشتند .

٥ــ استروخانیان درمناطق آذربایجان ودریاچه اورمیه و محل فعلی رواندوز سکونت داشتند .

٦ ــ بودیان درآسیای مرکزی و نواحی هند .

چنانکه گذشت اتحادیه قبائل مـاد در نخست جنبه دفاعی داشت و سپس بصورت نیروی مهاجم درآمـد و اعضاء آن بردو دسته منقسم بودند :

١ ــ اعضاء اصلی اتحادیه که با یکدیگر رقابت داشتند و دارای خط وزبان مشترك بودند .

٢ــ اعضاء وابسته اتحادیه که بنا بمصالح محلی و نظامی گردهم جمع آمده واز لحاظ زبان وخط با اعضای اتحادیه اصلی اختلاف داشتند .

دولت آشور بعلت همجواری و نزدیکی باقوم ماد که در مرکز رشته جبال زاگرس وجلگه های حاصلخیز و پر آب آن سکونت گزیده بودند بکرات و با کمال سهولت حملاتی بمناطق مسکونی مادها نموده و همواره موجب مزاحمت اقـوام مادی را فراهم میساختند . از طـرفی مـادیها بزودی توانستند کـه قلمرو حکـومت نشین خود را بسط داده تا اینکه حدود شمالی آنرا به بحرخزر برسانند واز جانب شمال غـربی بآذربایجان و مشرق بصحرای لوت واز سمت غرب وجنوب به ایالات سرحدی آشور که کرمانشاهان باشد متصل شوند ، بدین ترتیب حدود متصرفات ماد را میتوان بسه قسمت مشخص ، بشرح زیر تقسیم نمود :

۱ــ منطقه اراك کنونی که بنام ماد بزرگ نامیده میشد

۲ ــ ماد آتروپاتن که اکنون بنام استان آذربایجان خوانده میشود .

۳ ــ ماد راجیانا که شامل منطقه ری باستان واطراف تهران کنونی باشد در آن موقع حد شمالی رود ارس (سرحد امروزی) بوده و چنین بنظر میرسد که گیلان و قسمتی از استان مازندران کنونی هم محل سکنای مادیها بشمار میرفته و همچنین قسمتی ازمناطق فارس و پشتکوه و کرمانشاهان و رشته جبال زاگرس هم در عداد متصرفات مادها منظور شده است .

شرایط جغرافیائی سرزمین قبایل ماد دراین دوقرنی که مورد تهاجم آشور واقع میشد شامل سرزمینهائی بوده است که از سمت شمال برود ارس و قله های البرز واز شرق به دشت کویر و از غرب وجنوب به سلسله های زاگروس می پیوست .

محدوده مناطقی که دراین موقعیت جغرافیائی واقع میشد به سه بخش معین تقسیم میگردید :

۱ــ بخش مادغربی (مادآتروپاتن) که درحال حاضر شامل دواستان آذربایجان شرقی وغربی واستان کردستان است .

۲ــ بخش مادسفلی که درمیان دورشته جبال البرز و سلسله زاگروس قرارگرفته

۳ــ بخش پارتاکیناکه شامل اصفهان کنونی و نواحی اراك فعلی وسلطان آباد است .

درتنظیم مشخصات جغرافیای تاریخی ماد اشکالاتی فراوان درپیش است که اهم آن دگرگونی و تغییر و تبدیلاتی است که در اسامی جغرافیائی ازعهد باستان تاحال پیش آمده است و همین اشکالات جغرافیائی موجب شده است که توصیف مسیر لشگر کشی و تعیین ومشخص ساختن مواقع تاریخی و نظامی و نقاط سوق‌الجیشی خالی ازاشکال وصعوبت نباشد باوصف این خوشبختانه دانشمندان غرب براساس مطالعه درسالنامه‌های آشوری و یك رشته مطالعات باستان شناسی و تتبعات تاریخی و ملاحظه ودقت درمتون مطالبی که جغرافی دانان ومورخان ایرانی وارمنی نوشته‌اند ازجمله پرفسور «هرتسفلد» و «مارکوآت» تامیزان زیادی باستناد وجود دره‌های قدیمی و سلسله جبال (پستی و بلندیها) توانسته‌اند تا حدودی بطورتقریب موقع ومحل نواحی باستانی رامشخص سازند. لیکن باید باین نکته اعتراف نمودکه مطالعات وتحقیقات علماء باستان شناسی و محققین تاریخ و جغرافی هم نتوانسته تاکنون کلید واقعی جغرافیای تاریخی دوران ماد را چنانکه لازم است بدست مشتاقان شناسائی سرگذشت ماد بسپارد.

بخش ماد آتروپاتن (آذربایجان) شامل نواحی قطور و خوی و مرند و دره رود قرسو و نواحی اطراف دریاچه اورمیه و دره قزل اوزن و بخش علیای رودزاب کوچك و دیاله و کرخه است که قسمتی از این نواحی در عهد باستان مستور از جنگل های انبوه بوده و سایر مناطق آن بعلت وجود آب و هوای معتدل و وفور آب و داشتن

اراضی حاصلخیز در عداد بهترین نواحی مسکونی قبایل ماد بشمار میرفته است .

قسمت بخش مادسفلی و ناحیه هگمتانه [۱] «همدان» که بعداً تختگاه امپراطوری مادشد دارای اهمیت خاصی در تاریخ دوران ماد از نظر معماری و تاریخی و اسنادفراوان باستان شناسی میباشدکه درجای خودبدان اشاره خواهدشد.

حوضه دریاچه «حوض سلطان» و «دریای نمك» و رودخانه «ابهر چای» و «قره‌سو» و «قمرود» جزء ناحیه ماد سفلی بوده نواحی ری باستانی ودامنه های حاصلخیز جنوبی البرز برای قبایل ماد وساکنین این مناطق از نظر فراهم بودن موقعیت کشاورزی و زراعی جنبه حیاتی داشته است و در این بخش است که «دروازه کاسپین» واقـع شده واز نظر سوق‌الجیشی در آن عصر اهمیت بسزائی‌دارا بوده همچنین ناحیه شمالی دشت کـویر و شهرستانهای سمنان‌و دامغان ومنطقه پارتاکنیا (حوالی زاینده‌رود واصفهان‌کنونی) جزء نقاط تابعه ماد سفلی محسوب شده است .

بنا بشرحی که داده شد چنین معلوم میشودکه این قبایل مادی که از راه قفقاز بفلات ایران سرازیر شده در حاصلخیزترین مناطق شمال و غرب سرزمین ایران کـه از طرف شمال به کشور اوراتور واز غرب برشته جبال زاگروس (پشتکوه) واز شرق به کویر لوت و از شمال شرقی بکرانه دریای خزر واز جنوب باقلیم پارس کشیده میشده مستقر گردیده بودند .

۱ـ نام «هگمتنا» Hangmtana بزبان مادی بمعنی «محل تجمع» است .

این مناطق سرسبز کـه برای زراعت و دامداری و بالاخص تربیت اسب (ایلخی) کمـال مناسبت را داشت موجب شد که قبایل مادی ازبدوسکونت برموزکشاورزی و دامداری آشنائی و آگاهی حاصل نمایند چنانکه محل ایلخی نیسایه (مـابین مـاهی دشت و هـارون‌آبـاد) کرمانشاهان‌که از بزرگترین پرورشگاههای تربیت اسب بشمار میرفته است) خوددلیل قاطعی برخصوصیات‌ممتاز جغرافیائی و اقلیمی متصرفات ماد میباشد .

مشکلات قبائل ماد

اوضاع و احوال نظامی‌آن

لشگرکشی های‌آشور دراوایل برقبایل‌متفرق ماد و حوزه متصرفات آنان در واقع از نظر تاریخ نظامی شامل یك سلسله تهاجم و دستبرد و غارت و چپاول امـوال و گرفتن اسراء واعـزام آنان بمتصرفات آشوری بـرای بیگاری واستفاده از چهار پایان و مواشی و بالاخص اسب های تربیت شده و مشهور ماد که در آن ایام‌نقش اساسی پیروزی را درجنگهای‌کوهستانی تشکیل‌میدادند چیز دیگری نبود بطور خلاصه علت‌العلل این تهاجمات را در مرتبه اول میتوان چنین خلاصه نمود :

قوم‌ماد بعلل چندی‌درتحت‌شرایط‌اقلیمی وجغرافیائی مناطق مسکونی خـویش و پیروزی برطبیعت توانسته بود که از طریق کشاورزی ودامداری وتربیت مواشی

باداشتن چراگاههای‌مناسب بحال واحوال‌زندگانی‌خویش سروسامانی دهد وگذشته‌ازاینکه دررشته‌هائی ازهنرهای یدی مانند ساختن آلات و ادوات مفرغی و آهنی و استخراج سنگهای معدنی (سنگ لاجورد از کوههای دماوند) به‌پیشرفتهائی نائل شده‌بود ، درآن ایام دارای ثروت چشم‌گیری هم در مقابل آشوریها بشوند.

بنابراین بیشتر این تهاجمات جنبه اقتصادی داشته و در حقیقت مال و منال و ثروت اقوام ماد علت‌العلل این تهاجمات و دستبردهای مکرر بسوی آنان شده است که بتفصیل درباب آن بحث خواهد شد .

از زمانیکه تیکلات پیلسر اول در حدود ۱۱۰۰ پیش از میلاد شروع بتهاجم بحوزه متصرفات قبائل ماد نمود تا تشکیل دولت امپراطوری ماد در سال ۷۰۸ پیش از میلادکه قریب چهارقرن‌میشودهمواره جنگ وگریزهائی ما بین دولت با قدرت آشور و قبائل نیرومند اقوام ماد بطوریکه خواهد گذشت در جریان بود . اینك با ضمیمه کردن نقشه شماره ۱ در این کتاب بمسیر این تهاجمات اشاره میشود :

ضمن کشفیات اخیر باستانشناسان تعداد الواح‌گلی بیشماری از زمان زمامداران دولت آشور (از قرن ۱۱تا ۸ پیش‌از میلاد) بدست آمده که میرساند در ایام سلطنت پادشاهان این سلسله :

۱ــ تیکلات پیلسر اول (۱۱۰۰ پیش از میلاد)
۲ــ شلمانزر سوم (۸٤٤ و ۸۳٦ پیش‌از میلاد)
۳ــ شمشی اداد چهارم

٤ ــ اداد نیراری سوم (۸۱۰ــ۷۸۲ پیش‌از میلاد)
٥ــ تیکلات پیلسر چهارم (۷٤٤ــ۷۳۸ پیش‌ازمیلاد)
٦ــ سارگن دوم (۷۲۲ ــ۷۱٥ پیش‌از میلاد)
۷ــ آسارهادن (٦۷٤ پیش از میلاد)

چه کشتار های فجیح و قتل و غارت و زدوخورد های خونین با قوم ماد صورت گرفته وچه مصائب سهمناکی برسر مادیها آمده است .

بشرحی که گذشت در خلال مدتیکه پادشاهان آشور سلطنت میکـردند بنا بنوشته کتزیاس چنین استنباط میشود که نام امراء مادی و مدت امارت آنان با حالت ملوك‌الطوایفی که داشتند بدین ترتیب است :

۱ ــ ارباکیس (۲۸ سال)	ARBAKES
۲ــ مائوداکس (٥۰ سال)	MAUDAUKES
۳ــ سوساریس (۲۸ سال)	SUSARIS
٤ــ آرتی کاس (٥۰ سال)	ARTUKAS
٥ــ آربی یانیس (۲۲ سال)	ARBIANIS
٦ــ اس‌تی‌براس (٤۰ سال)	ESTIBRS
۷ــ اسپنداس (۲٥ سال)	SPÉNDAS
۸ــ اس تی کاس (۳٥ سال)	ASTIKAS

این امراء هشتگانه قبائل ماد که نام سه تن آنان در کتیبه‌های آشوری باقیمانده ومجموع دوران حکومتشان در حدود ۲۷۸ سال میشود همواره ناچار بوده‌اند که در مقام مقابله و دفاع در برابر هجوم آشوریها برآیند.

شدت لشگرکشیهای آشور از اوائل قرن نهم‌پیش‌از میلاد آغاز شد ، هربار که لشگریان آشور شروع بحمله مینمودند بیشترساکنان حدود مناطق مادنشین در اوائل

ناگزیر میشدند که ترك دیار و آبادی نموده از نقاط مسکونی خویش و چراگاههای آن که بیشتر در دره های پرآب و علف و مناطق سرسبز و خرم بوده است بقلل جبال و اماکن مرتفع کوهستانی با همراه داشتن اموال و چهارپایان خود پناهنده شوند . بدیهی است این نقل‌و انتقال و فرار مکرر از مقـابل دشمن متضمن خسارات فراوانی برای آنها میشد :

۱ــ نخستین مرحله تهاجم آشوریان بنواحی اطراف اورمیه تابخش علیای رود دیاله (زاموآ) صورت گرفته است . این لشگرکشی و زدوخورد در مناطق کوهستانی زاگـروس واقع شده (در نقشه بشماره ۱و۲و۳ نشان داده میشود) و هدف و منظور آشور غارت و چپاول اموال ساکنین آن نواحی بوده است و بس .

مردم ماد نشین این حدود ناچار بوده‌اند که بهر تدبیری بوده از مقابل سیل لشگر با ساز و برگ آشور خود را به پناهگاهی برسانند و بحکم طبیعت و حفظ‌جان و مال بنقاط امن و مرتفع رهسپار شوند .

این نقل وانتقالات ناگهانی وبالاجبارآنهم باعبور از معابر کوهستانی و صعب‌العبور از اهم مشکلاتی بود که در این دوره گریبانگیر قبائل ماد شده بود . لیکن نیروی مهاجم آشور که طعم شیرین غارت و دستبرد و چپاول اموال قبائل ماد را چشیده،وازنظرنظامی‌آشنائی بحدود و مناطق مسکونی آن اقوام پیدا کرده بودند دیگر تنهـا بدستبرد و تصرف غنائم اکتفـاء نمی‌نمود بلکه تسخیر اراضی‌کوهستانی ومراکز سوق‌الجیشی در زمره

هدفهای اصلی آنان درآمده بود . راه پیمائی سریع لشگریان آشور در کوهستانها و فرار و اختفاء مردم ماد دربرابر دشمن قوی پنجه،صحنه این تهاجمات‌رابصورت جنگ و گریزی درآورده بود و نتیجه‌آن درمرحله‌نخستین از بین رفتن مزارع و خرابی آبادیها و مرگ و میر چهارپایان وکشت‌وکشتارفجیعی بوده‌است‌که بهرصورت تلقی شود موجب خسارات مالی و جانی فراوان برای مردم ماد بود .

هرگاه که مردم ماد دچار حملات ناگهانی آشور و آشوریان میشدند با ابتدائی‌ترین وسیله اخبار و اعلام به مجاورین و هم جواران خویش که برافروختن آتش در نقاط مرتفع بود یکدیگر را از بلای مخوفی که آنان را در معرض تهدید قرار داده و بتدریج بآن خو گرفته و بی سرو سامانی جزء زندگانی آنان شده بودند مطلع میساختند و برای اینکه موانعی در برابر نیروی مهاجم تشکیل دهند با کندن حفره‌های بزرگ در معبر قوای مهاجم و ایجاد سدهای مصنوعی و تخریب راهها و کور کردن معابر کوهستانی و تغییر مسیر رودخانه‌ها میپرداختند تا بدین ترتیب ورود نیروی چپاولگر را بسرزمینهای مسکونی‌خویش بتعویق انداخته تا در این فرصت کوتاه بتوانند از دهکده‌های خود خارج شده و بنواحی مورد نظر پناهنده شوند. بدیهی است منازل مسکونی اقوام ماد که با ابتدائی‌ترین مصالح ساختمانی آن عهد از خشت و گل ساخته شده بود و حتی دژها و حصارهائی که برای حفاظت مجموعه‌های منازل

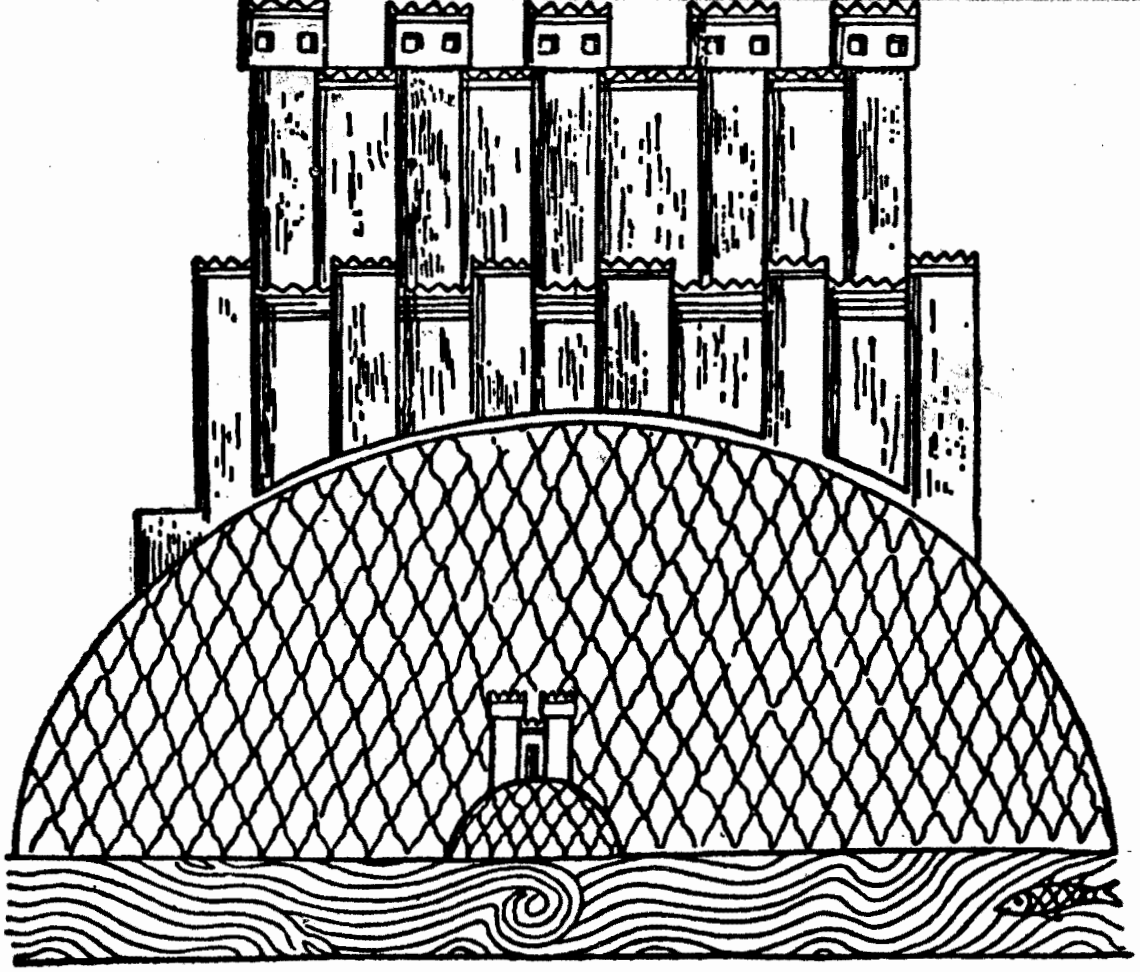

دژ مادی . از روی نقش برجستهٔ دور ــ شاروکین.پایان قرن هشتم ق . م : کتاب تاریخ ماد

از خطر ورود حیوانات درنده و سبع و وحشی بدورادور اماکن محل سکونت خود ایجاد و احداث مینمودند یارای مقاومت در برابر نیروی تخریبی مردم‌مهاجم‌را نداشت‌لذا ناچار به کوچ کردن از مسکن خود میشدند در آغاز این روش خانه بدوشی و از این کوی بدان کوی شدن بعلت سبك بودن باروبنه زندگانی بدوی چندان مشکلی نداشته است لیکن همینکه دامداری روبتوسعه‌گذارد و زندگانی قوم ماد از مراحل بدوی بتدریج روبتکامل میرفت دچار زحماتی فراوان شدند که اثرات آن در هر نقل و انتقالی تا مدت مدیدی نمودار بود .

اینك بشرح تهاجمات آشور باتحادیه قبائل نیرومند ماد و جنگ‌ها و محارباتی که بین مادیها و همسایگان از یك طرف تا پیش از تشکیل دولت ماد رویداده است و در واقع موضوع بحث در این فصل است میپردازیم. در اولین بار که نام مادها در کتیبه آسوری ذکر شده مربوط بزمان تیکلات پیلسر اول است که شرح آن چنین است: در لشگرکشی تیکلات پیلسر اول در حدود سال ۱۱۰۰ پیش از میلاد پس از عبور از نواحی زاگرس و هجوم بقبایل ماد قسمتی از ولایات آنان را متصرف گردید، و چون قوم ماد در مقابل حملات دولت مقتدر آشور نمی‌توانست برابری نماید لذا پس از دادن تلفات فراوان خراجگذار آشور گردیدند. دولت آشور که در این موقع از لحاظ نیروی نظامی و تاکتیك جنگی و تعداد نفرات و تجهیزات و انواع اسلحه برقبایل ماد برتری داشت این

غلبه و سایر فتوحاتی‌که در نقاط دیگر نصب آن گردیده بود موجب مباهات و سرافرازیش گردید زیرا غلبه بر مادهای نیرومند و اشغال مناطق سرسبز و آباد که بتدریج رقیب زورمند آشور در آن ایام میشدند خود پیروزی بزرگی بشمار میرفت ، از این رو برای اینکه این فتح وغلبه را باطلاع سایر همسایگان ومخالفین خود برساند تیکلات پیلسر دستور داد که شرح این موفقیت نظامی و لشگرکشی را در کتیبه‌ها ثبت نمایند، از این تاریخ ببعد است که سلاطین آشور متوجه اهمیت و قدرت قبایل ماد گردیده و پیشرفت ماد را خطر بزرگی برای دولت خود دانستند .

از حملات آشوریها هجومی است که در پایان قرن دهم پیش از میلاد از طرف آدادنراری پادشاه آشور (۹۱۱ تا ۸۹۰) از سوی رود زاب سفلی وناحیه زاموا شروع شده و سپس رودخانه زاب علیا را دور زده و در اطراف دریاچه ارومیه متوقف گردید.

این سلسله هجومها مرتباً ازسال ۸۸۵ پیش از میلاد ادامه داشت تا اینکه قبایل ماد دچار یکی از حملات بسیار وسیع وخشن (آشور ناسیراپال دوم)گردید.

این یورش وحمله که در سال ۸۸۳ پیش از میلاد اتفاق افتاد از اهم وقایع اواخر قرن نهم پیش از میلاد بشمار میرود زیرا در این مرحله هجوم گذشته از اینکه نقاط زیادی که از نظر مناطق کوهستانی و نظامی و

زراعی دارای کمال اهمیت بودند بتصرف قوای آشور درآمد مقـادیر زیادی از ثروت منقول سـاکنان نواحی گیلزان و کرانه غربی دریاچه اورمیه وسیمره بتاراج و یغما رفت ، از سوی دیگر چون مردم این حدود درنتیجه تهاجمات مکرر ناگهـانی و نقل و انتقـالات سریع و اضطراری دچار زیانهای مالی فراوان و لطمات روحی وجسمی شده بودند بناچاربرای‌اینکه بتوانند سروسامانی بوضع زندگانی خود دهند قسمتی از آنان با اهداء زر و سیم و اسب و مصنوعات فلزی و مس و قلع و پرداخت عوارض و خراج از در اطاعت بآشوریان برآمدند.

دراین حمله آشور ناسیراپال توانست سه‌نفـر از امراء مناطق (زاموا) را مطیع خود سازد و براهالی نقاط مغلوبه خراج گرانی با مالیات جنسی تحمیل نمـاید و مقادیر معتنابهی از فلـزات بهادار و اسبان ممتاز را بعنوان غرامت جنگی دریافت دارد .

بدیهی است وضع چنین عوارض سنگینی بر اقوام مغلوب‌که هستی خود را از دست داده بودند و همواره در صدد گرفتن انتقام میافتادند چندان نپائید که امراء خراجگذار از پرداخت خـراج و عوارض مقـرر روی برتافتند همین عدم اطاعت بمقررات موضوعه پادشاه فاتح آشور را وادار ساخت که برای چندمین بار بانیروی مهاجم و ساز و برگ کافی و سواران زبده و عرابه‌های جنگی بمناطق یاغی شده بتازند. دامنه این فتوحات تا حدود سنندج کنونی رسید و در نتیجه بسیاری از امراء

و حکمـرانان این نواحی تار و مار شـده و عده‌ای از سرکردگان هم بکوهستان فراری گردیده و بناچار چند تن قلیل از نامداران قبایل ماد از در اطاعت درآمدند، در این سفر جنگی غنائم بیشمار و کثیری چه بعنوان غرامت و چه از جنبه پیش‌کشی و هدایا تسلیم و تقدیم پادشاه آشور گردید در بین هدایا و غنائم تقدیمی مقـداری ظروف مفرغی و دامهای شـاخدار و منسوجات پشمی رنگین بوده است .

پیروزیهای پی‌درپی آشور و تصرف اموال و ثروت‌های بیکران و به اسارت درآوردن امراء مادی و اعزام آنان برای کار مجانی به آشور و نینوا موجب گردید که از این پس روش و برنامه و هدف مهاجمین بصورت دیگری درآید، بدین معنی که از صورت جنگ و گریز خارج شده و پایگاههائی درمناطق مفتوحه ایجاد نمایند، از اینرو در صدد برآمدند که در نقاط متصرفی باحداث جایگاه ذخائر و انبار آذوقه وعلوفه اقدام نمایند و برای تاسیس زرادخانه و استقرار نگهبانان در مواقع سوق‌الجیشی و ساختمان دیدگاههای نظـامی نقشه وطرحی تنظیم نمایند تا بدینوسیله بتوانند باتهیه چنین مقدماتی در تحکیم اسـاس فتوحـات متوالی خود بنیـان نوینی بیفکنند و در نتیجه بر پا کردن این عوامل در جنگ و ستیز آینده بدون نگرانی و دغدغه‌ای از باب تامین آذوقه وسلاح‌های مورد حاجت بعملی ساختن هدف‌هـای نظامی خویش توفیق بیشتری درفرصت کمتری بدست آورند .

دولت آشور بمنظور تکمیل و بهره‌برداری ازاین اقدامات سیاسی و نظامی‌درمرحله اول برای‌اینکه‌آشنائی کاملی باوضاع طبیعی متصرفات ماد تحصیل نماید بایجاد پایگاه نظامی و تشکیل پادگانی از زبده‌ترین اسواران سوار برای اکتشافات وجلوداری لشگریان مهاجم خود درزاموآ اقدام نمود .

شمشی‌آداد پنجم پس از تثبیت اوضاع داخلی آشور ومقابله بااورارتوئیان درسال ۸۲۰ پیش‌ازمیلادلشگرکشی وسیعی برعلیه ماد بعمل آورد واز بخش علیای «جغتو» بسوی نواحی مجاور اورمیه پیش راند، در این لشگرکشی تعداد زیادی دامهای شاخدار واسبهای اصیل وشتران کوهان دار ازنواحی ماد بغارت بردند و در این مدت توانستند دژکوهستانی تخت بلقیس را بتصرف آورند ودوتن ازامراء آن مناطق ضمن تسلیم به‌آشوریان هدایائی‌که‌شامل اسبان بارکش وعرابه‌بود تقدیم‌کردند. لیکن یکی ازامراء محلی که‌حاضر بتسلیم نشد درمقام مقاومت برآمد،طبق‌لوحه‌ای‌که در قلعه «سیبار» باحتمال نزدیك زنجان کنونی از آشوریها بجای مانده بگفته آشوریان قریب ۶۰۰۰ مرد جنگی در این جنگ کشته شدند و قلعه سیبار نیز دچار سقوط شد .

درنواحی البرز شکست فاحشی بجنگجویان ماد وارد شد طبق‌روایت لوح‌آشوری دراین جدال قریب ۲۳۰۰۰ نفر ازمادیها کشته شدند وعده‌ای باسارت درآمدند، با وجود چنین تلفات وضایعاتی فرمانفرمای قبیله ماد در همدان در فاصله بین‌کوههای قزوین وهمدان بانیروی

آشور بمقابله پرداخت. گرچه دراین‌ناحیه ضربات‌سختی بقوم ماد ساکن همدان وارد شد و بااینکه این شکست‌برای قبائل مادی بسیار گران تمام شد لیکن اثرات این قبیل اقدامات نظامی‌آشور درقبائل‌پراکنده مادکه‌بعداً بصورت واحدی درآمدند ودست ازاختلافات قبیله‌ای وعشیره‌ای کشیدند بسیار مهم وشایان توجه بود.

پس از درگـذشت «شمشی‌آداد پنجم» در سال ۸۱۰ پیش ازمیلاد «آدادیراری سوم» که طفلی خردسال بودبا سرپرستی مادرش که‌درتاریخ بنام «سمیرامیس» پنج‌بار بخاك ماد لشگر کشی نمود ودراین عملیات نظامی قصد آدادیراری سوم این بود که‌برعلیه متصرفات مادی دست یابد وبنا برگفته کتزیاس میدان این‌نبردها ازکرمانشاه وهمدان وقزوین ودامنه‌های البرز شروع میشد وحتی‌در این جنگ تانواحی بحر خزر پیشروی نمودند.

بااینکه قبائل ماد تاآغاز قـرن هشتم پیش ازمیلاد بشکل پراکنده‌ای زندگی میکردند لیکن وقایعی که‌دراین قرن اتفاق افتاد که‌اهم آن مقابله لشگریان فاتح آشوربا اورارتو بود تااندازه‌ای موجب گردید که‌اورارتوئیان حجاب‌وحایلی مابین آشور وماد شوند ودرنتیجه بااینکه قسمتهائی ازسرزمین مادها بتصرف قوای آشور درآمده بود لیکن مقاومت اورارتوئیان دربرابـر آشور موجب گردید که‌بیك باره ازتسلیم مـادها درمقابل آشوریـان جلوگیری نماید.

درلشکرکشی شلمانزر سوم در سال ۸٤٤ پیش از میلاد آشوریان ببهانه عدم‌اطاعت وشورش اهالی اطراف

رود دیاله پس‌از عبور ازاطراف رود جغتو وکوههای آن نواحی وکرانه‌های رود قزل‌اوزن ومحل بیجار کنونی بسمت دره‌کردستان و هگمتانه (همدان) سرازیر شدند .

دراین جنگ بطوریکه درگاهنامه‌های آشور ضبط شده است چهار دژ مستحکم که متعلق بقبایل ماد بودپس ازمقاومت دربرابر نیروی آشور سقوط کرد ومورداشغال وتصرف قوای دشمن قرارگرفت .

ذکر این نکته دراین جالازم میباشد اولین باری که نام دوقوم «آمادای» و «پارسوآ»[1] در منابع تاریخی‌آشور ذکر شده درهمین تاریخ است .

در دومین لشگرکشی وهجومی که شالمانزر سوم[2] درحدود سال ۸۳۸ پیش ازمیلاد برناحیه نمری[3] (کردستان امروز) برای‌سرکوبی شورشیان ساکن درناحیه پاطاق (واقع در شرق کشور آشور) نمود بافرمانروایان پارسوآ نیز تماس گرفت وآنانرا بدادن خراج وادار ساخت .

پادشاه آشور پس ازفرونشاندن شورش عازم جنوب شرقی شد و با مادها که درنزدیکی دریاچه اورمیه‌زندگی میکردند مواجه گردید بدین ترتیب برای نخستین‌مرتبه اقوام ماد و پارس که تا آنزمان دارای نام و نشان تاریخی نبودند شناخته شدند، زیرا تااین تاریخ‌گذشته‌از

1- Parsua

2- Shalmaneser III

3- Namri

اینکه مرکزیتی نداشته و درتحت فرمان پادشاه واحدی هم در نیامده بودند بلکه بصورت ملوك الطوایفی میگذرانیدند . بدیهی است با چنین وضعی هرگز نمیتوانستند در مقابل نیروی متشکل ومجهز و ترتیب یافته آشور برابری نمایند .

اگرقدرت و نفوذ پادشاهان مقتدر اورارتو[1] که همیشه مانند خاری برسر راه آشوریها بودند در قلمرو آنان (ارمنستان‌کنونی وقسمتی ازآناطولی وآذربایجان و قفقاز) حکومت نمیکردند ومانند سدی سدید در برابر آشوریها نبودند بدون شك درنتیجه تهاجمات مکررودولت آشور مادها وپارسی‌ها درصحنه تاریخ بکلی مطیع ومنقاد آشوریان شده بودند .

امیر قبیله مادی‌که درناحیه پاطاق‌کرمانشاه شورشی برپاکرده بود وبنام «مردوك مودامتیك [2] » نامیده میشد ناچارشدکه شخصاً بکوهستان آن منطقه پناهنده شود لیکن دراین زد وخورد که به‌شکست مادها منجرشد تلفات فراوانی به‌آنان واردگردید وغنائمی زیادی‌بدست‌فاتحین افتادکه بهمراه اسراء مادی همراه خود بردند .

شالمانازار سوم یکی از معتمدین وسرداران خودراکه بنام « یانزو » شهرت داشت از طرف خویش بجانشینی امیرمادی منصوب نمود لیکن طولی نکشیدکه یانزو بر علیه پادشاه آشور علم طغیان بلندکرد، بناچار سلطان آشور مجدداً برای سرکوبی این حکمران یاغی عازم

1— Urartu

2— Merduk-Mudamtik

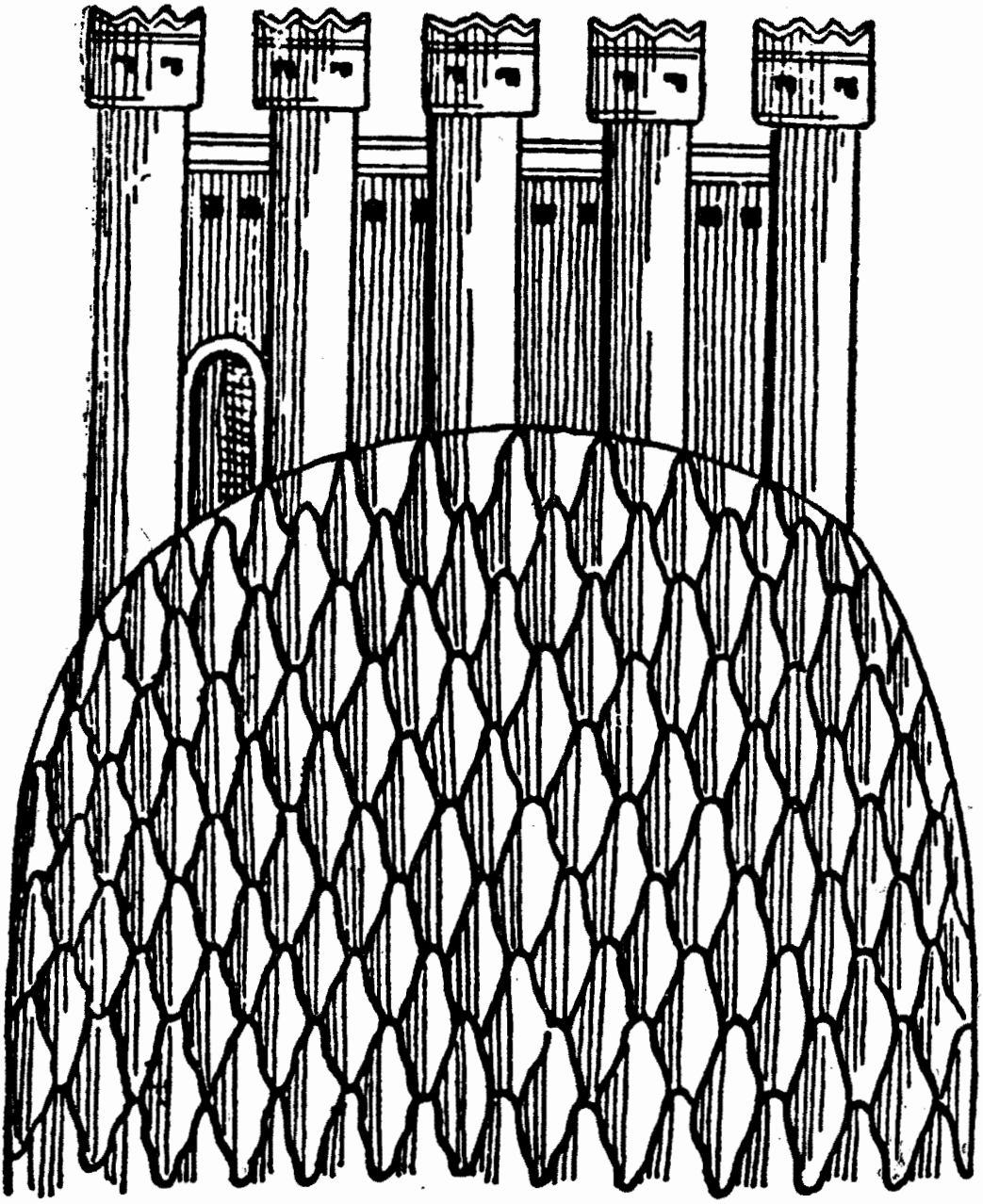

دژ کوهستانی مادی. ازروی نقش برجستهٔ آشوری: ازکتاب تاریخ ماد

کـرمانشاه شد دراین سفر جنگی استکه بفرمـان وی سربازان فاتح آشوردست بغارت وچپاول درازنموده و پس ازاسارت عده‌ای ازامراء مادی آن نواحی وسرکوبی شدید یاران وموافقین یانزو حاکم عاصی را دستگیرکرده ودر نهایت فتح وپیروزی بآشور مراجعت نمود.[۱]

پس‌از فتوحات شالمانازار سوم نوبت بجانشین وی که شمسی اداد باشد رسید (۸۲۸ـ۸۴۴ پیش از میلاد) وی پس از قلع و قمع بارسوآ ومانئان‌ها (Mannaeans) رهسپار سرزمین مادها گشت دراین هجوم قسمتی ازروستاها را بآتش‌کشاند وساکنان مادی آنها را که جان بدر بـرده بودند بکوهستانها پراکنده ساخت .

پس‌ازدرگذشت این پادشاه آشوری کشورآشورقریب مدت ۶۵ سال مورد هجوم دشمنان دیرینه خود اورارتیان قرارگرفت لیکن باز درخلال این مدت ازطرف آشوریها در زمان اداد نیراری سوم (۸۱۰ پیش ازمیلاد) بـرای چهارمین بار بحدود مناطق غربی فلات ایران لشکرکشی شد. درطی این مدت مادها نیز مانند پارسها توانستند بتدریج بطرف جنوب نواحی پاطاق پیشرفت نمایند .

درسال ۷۴۶ پیش از میلاد ـ تیکلات پیلسر چهارم که از پادشاهان نـامدار و جنگ جوی آشور بشمار میرود بسلطنت رسید وپس‌از اندك زمانی دست به‌حمله‌وسیعی برعلیه‌طوایف ماد زد دراین جنگ‌سریع‌آشوریهاتوانستند

۱ـ شرح این مسافرت ولشکرکشی درکتاب تورات سفر پیدایش فصل دهم آیه دوم بتفصیل ذکر وثبت شده است .

که قریب ٦۰ هزار اسیر وغنائم فراوانی‌که شامل اسب‌ها و چهارپایان بیشمار باشد بدست آورند ، این لشگرکشی در تاریخ محاربات آشور و ماد از نظر نظامی و غنائمی که بدست آوردند بسیـار مهم است در همین هجوم و حمله است‌که یکی ازسرداران آشور توانست تا دامنه‌های کوه‌بیکنی (دماوند) پیشرفت نماید .

این راهپیمائی سریع‌ودور ازانتظار وتصرف‌نواحی کوهستانی دماوند چنان موجب رعب ووحشت امـراء و حکام مادی گردید که‌بناچار عده‌ای از روسای قبایل ماد ازدراطاعت درآمده‌سرتسلیم بخراجگذاری آشوریان‌نهاده ودرنتیجه قسمتی ازمتصرفات خویش راهم ازدست‌دادند.

سپس درحوالی سال ۷۳۷ پیش ازمیلاد مجددامناطق مادها مورد تاخت وتاز آشوریها واقع شد درخلال ایـن تهاجمات خونین پی‌درپی خسارات فراوانی بقبایل ماد وارد شد وعده زیادی ازمادیها باسارت درآمده وآنان را به‌اسیری برای خدمات رایگان به‌آشور گسیل داشتند .

پس از سال ۷۳۷ پیش از میـلاد هجوم دیگری از طرف دولت آشور بسرزمین ماد وارد گردید دراین‌تهاجم خسارات فراوانی بمادواردشد وبطوریکه ضبط‌کرده‌اند قریب۵٫۰۰۰ راس‌اسب‌وچهارپایان دیگروعده‌بیشماری ازقوم ماد به‌اسارت بدست آشوریها افتادند.

درخلال سال ۷۲۲ پیش ازمیلاد پس‌از جلوس سارگن دوم Sargon بتخت سلطنت آشوریها برای چندمین بارقبائل ماد مورد حمله قرارگرفتند دراین تاخت وتاز چهل ودو

تن از امراء قوم مادکه درنواحی مختلف وشرق همدان امارت وحکومت‌داشتند ازدراطاعت بپادشاه‌آشوردرآمدند. درهمین‌احوال‌اورارتیان‌که ازآشوریها دل‌خوشی‌نداشتند بمرزهای آشور حمله برده آشور وآشوریان متجاوز را دچار مشکلات فراوانی ساختند.

قیام اورارتیان برعلیه آشور وعدم رضایت مادیها ازقوم متجاوز ومزاحم آشور موجب شدکه روسای اول (Rusa) پادشاه اورارتو با انعقاد عهدنامه اتحادی با قبائل ماد برعلیه‌آشوریها اقدام‌بمقابله وپیشروی نمایدلیکن دراین مقابله بعلت برتری قوای آشور متحدین نتوانستند بر دولت آشور توفیقی بدست‌آوردند و درنتیجه شکستی‌که درسال ۷۱۳ پیش از میلاد نصیب آنان شد خود بخود عقدنامه اتحادی‌که منعقد شده بود لغو و منتفی‌گردید.

در تشکیل این اتحادیه برای اولین مرتبه نام یکی‌از سرکردگان مادی بنام دیاکو Dyaukku بمیـــان می‌آید. دیاکو برای جلب اطمینان پادشاه آشور یکی ازفرزندانش رابه‌نزد وی‌بعنوان‌گروگان اعزام مینماید. دیاکو پس‌از شکست بابستگان خود بسوریه تبعیدگردید. تهاجمات متوالی آشوریها بمتصرفات ماد نتیجتاً موجب خسارات جانی ومالی بسیار برای قبایل مادگردید وقبایل ماد را برآن‌داشت‌که‌ازصورت‌پراکندگی‌وملوك‌الطوایفی‌بتدریج بیرون آمده برای جلوگیری ازحملات سهمناك‌آشوریان و بدست‌آوردن متصرفات ازدست رفته وگرفتن انتقام از سربازان غارتگر وخونخوارآشورطرحی بیفکنندازاینرو درصدد برآمدندکه اجتماع طبقاتی خود راتبدیل بیك واحد ملی و میهنی نموده درتحت نظر وفرمان یکی از

فرزندان رشید قوم ماد درآمده واساس استقلال وسلطنت قوم ماد را برپا نمایند .

چنانکه گذشت آشوریها که درقسمت شمالی بین النهرین از اواسط هزاره دوم پیش‌از میلاد سکونت داشتند بعلت موقعیت خاص جغرافیائی و صفات خشن روحی و بیرحمی وسفاکی وخونخواری توانستندکه درحدود ۱۲۰۰ سال درمنطقه آسیای غربی باکمال قدرت سلطنت نمایند .

این امپراطوری جهان قدیم باآن سلطه و وسعتی که یافته بودهمواره درصدد هجوم وقتل وغارت وجهانگشائی بود ودرطی مدتی که درتاریخ نام‌آنان برده میشودهمیشه درجنگ و ستیز بسر می‌بردند. چنانکه بنا بگفته هردوت در اثر حملات پی در پی و پراکنده بـه قبایل مادی ، مادیها مدت پانصد سال تابع سلاطین آشور بودند اگر این مدت اسارت را بگفته کتزیاس بدویست سال هم تقلیل دهیم معلوم و آشکار میشود که در این مدت دو قرن چگونه بر قبایل مادی گذشته و چـه خسارات و زیانهای مالی ومعنوی براین قبایل پراکنده که دور ازهم وفاقد یارای مقاومت بوده‌اند رسیده است جزاینکه دوام وبقای آنانرا دربرابر چنان دشمن‌سرسخت وآشوبگری منحصراً درنتیجه نیرومندی روحی این قوم بدانیم زیرا عموم مورخان قوم ماد را همواره با صفت نیرومندی و شجاعت توصیف نموده‌اند .

فصل دوم

اوضاع قبائل مادی
تا پیش از تشکیل دولت ماد

بنابگفته هرودوت، آشوریان درطی مدت پانصدو پنجاه سال در آسیای علیا حکمرانی کردند و باتفوق نظامی و اجتماعی که برسایراقوام مجاور مرزهای خود داشتند بحکم طبیعت سلحشوری وطبع غارتگری و چپاول درطی این مدت مدیدتاتوانستند ازراه جنگ وگریزوسپس بالشگرکشی های مرتب و متوالی حدود قبائل ماد راکه شامل نواحی آذربایجان وکرمانشاهان وکردستان و همدان و اطراف دریای مازندران بود مورد تجاوز قرارداده چه خونهاکه ریخته شدوچه ثروتها و غنائم واموال وچهارپایانکه بیغما برده نشد، ازشرح اسارت مردان وزنان مادی که درخلال این وقایع ناگوار بمساکن آشوریهاونینوا اعزام شده اندمیگذریم فقط ازطریق اختصار میتوان شرح این محاربات را چنین خلاصه نمود :که آشوریها بعلل

اقتصادی‌که اهم‌آن دوختن چشم‌طمع بثروت بیکران‌مادیها بود دست‌بتهاجمات‌مکرر برده‌وازاین راه‌توانستند تعداد زیادی ازاسبان اصیل مادی راکه ازاهم وسایل نقل و انتقال سپاهی درآن دوره بوده است تصاحب و استفاده نمایند ، همچنین باغنیمت‌گرفتن شتران ودیگرچهارپایان تاآنجاکه میسر بودبرتحرك‌نیروی نظامی‌خویش افزودند.

چپاول وغارتگری وتقسیم ثروتهای ازدست رفته مادیان دربین سپاه‌آشوراز جهات دیگر قشون‌کشی آشور برعلیه قبایل ماد بود ، پادشاهان‌آشور برای اینکه بتوانند سپاهیان خودرا برعلیه مواضع مادیها برانگیزانندتاآنجا که میتوانستند فکرقتل وغارت وچپاول وتعدی و تجاوز رادرذهن‌آنان‌میپروراندندتابدینوسیله‌موجبات‌تحریکشان رابه‌تهاجم وتحریصشان را بجمع مال و منال مغلوبین فراهم سازند .

بدیهی است‌این‌لشگرکشیهای متوالی متضمن‌مخارج گزافی برای امپراطوری‌آشور بود لذا برای‌تامین هزینه این مخارج سنگین وتسکین‌شهوت غارتگری‌وتامین‌شهرت نظامی خویش ومرعوب ساختن قبایل همجوار ضرورت داشت‌که‌پس‌از غلبه‌برمخالفین‌باوضع‌عوارض وخراجهای متعدد وباج‌ستانی تاآن‌حدکه میتوانستند درمقام جبران زیانهای وارده مالی و جانی برآیند ازاینرو در اواخر دوران قدرت‌خویش ببرقراری‌و وضع‌عوارض وخراجهای طاقت فرسا پرداختند .

گرچه وضع چنین عوارضی‌آنهم برمردم غارت شده، خود مقدمه وعلت‌العلل شروع مبارزه‌نهائی‌برعلیه‌آنها

گردید لیکن درحقیقت وصول چنین عوارض بمنزله دوشیدن آخرین رمق حیاتی مردم مغلوب بود .

یکی دیگر ازجهات این نبردها راباید علاقه واشتیاق وافر پادشاهان آشور بساختن بناها و ایجاد کاخها و مستحدثات دیگری درسرزمین آشور دانست برای انجام این قبیل مقاصد دولت آشور و پادشاهان آن تاتوانستند در اعزام اسراء مادی برای عملیات بیگاری وشرکت درامور عمرانی کوشش نمودند بدیهی است این اسراء مادی که در تحت یوغ آشوریان درآمده بودند همواره مترصد آن بودند که برعلیه آنان قیام واقدام نمایند .

باتوجه بمطالب بالا قبایل ستمدیده مادی ازاطاعت آشوریها سرپیچیدند ودرواقع نخستین قبایلی بودندکه بنا باصل آزادگی باآشوریان جنگیدند ودراین نبردها نهایت مردانگی وشجاعت را ازخود بروزدادند، زیرا دیگر برای این قبائل زندگی بصورت اسارت معنی ومفهومی نداشت. تجسم مناظر تهاجمات متوالی ، شقاوت و ظلم حکمرانان آشوری ، آثار تخریب و ویرانی ، اسارت زنان ومردان قتل و غارت اموال وبالاخص تصاحب اسبان تربیت شده ودیگر چهارپایان که اساس هستی آنها را تشکیل میداد موجب گردیدکه درصدد برآمدند بارفع اختلافات قبیله‌ای وعشیره‌ای ازحالت پراکندگی وتفرقه بدرآیندتابتوانند درپرتواجتماع وجمع قوا متحدشده انتقام خودرا ازغالبین گرفته وبوضع اجتماعی خویش سروسامانی دهند .

طبق نوشته هرودت وکتزیاس در میان قبیله مادی مردخردمند ودلیر و عادلی بود بنام « دیوك » فرزند

« فرائورت » مردم قبیله «دیوك» که بمحاسن اخلاقی و عدالت دیوك پی برده بودند برای تشکیل حکومت مقتدری که شایسته رتق وفتق امور داخلی مادها باشد ودرعین‌حال بتواند موجبات رهائی وخلاصی مادیهارا ازحملات پی‌درپی آشوریها وسایراقوام مهاجم فراهم سازد بدوراین‌مردکه مورد احترام و توجه بود گرد آمدند تا زمام اداره امور خویش را بنامبرده تفویض نمایند .

حسن شهرت و محسنات دیاکو موجب گردیدکه بتدریج مردم وطوائف ماد درحدود سال ۷۶۷ پیش‌ازمیلاد ازاطراف واکناف بسوی قلمروامارت نشین دیاکوکه در مرحله اول نواحی اطراف دره قزل‌اوزن باشد ، اجتماع نمایند ومقام داوری وحکومت رابوی بسپارند .

دراینکه اولین محل حکمرانی دیاکو ناحیه اکباتانا که مقام قلب ماد قدیم را داشته است بوده یا خیر صریحاً نمیتوان اظهار عقیده نمودلیکن آنچه معلوم است چنین میباشدکه ناحیه اکباتاناکه اصطلاحاً بمعنی (محل تجمع) ویا « بازارمکاره » آمده‌است بمرکز سیاسی‌آغاز تشکیل امپراطوری ماد نامگذاری شده ،که دراین ناحیه درضمن تشکیل یکی از جلسات عمومی و همگانی قبایل ماد و نمایندگان قبائل ماد ازدراطاعت واحترام بوی برآمده و رسماً حکومت ورهبری دیوك‌رابرخود شناختند ازاین‌پس نخستین وظیفه سیاسی دیوك‌که ایجاد وحدت دراتحادیه قبایل مادباشدآغازگردید وطولی‌نکشیدکه دیوك‌زمام‌امور ماد رابعهده‌گرفت وبساختمان اجتماعی دولت‌مادپرداخت جامعه‌ماد دراین موقع‌ازچند صنف‌زیرتشکیل میشده‌است.

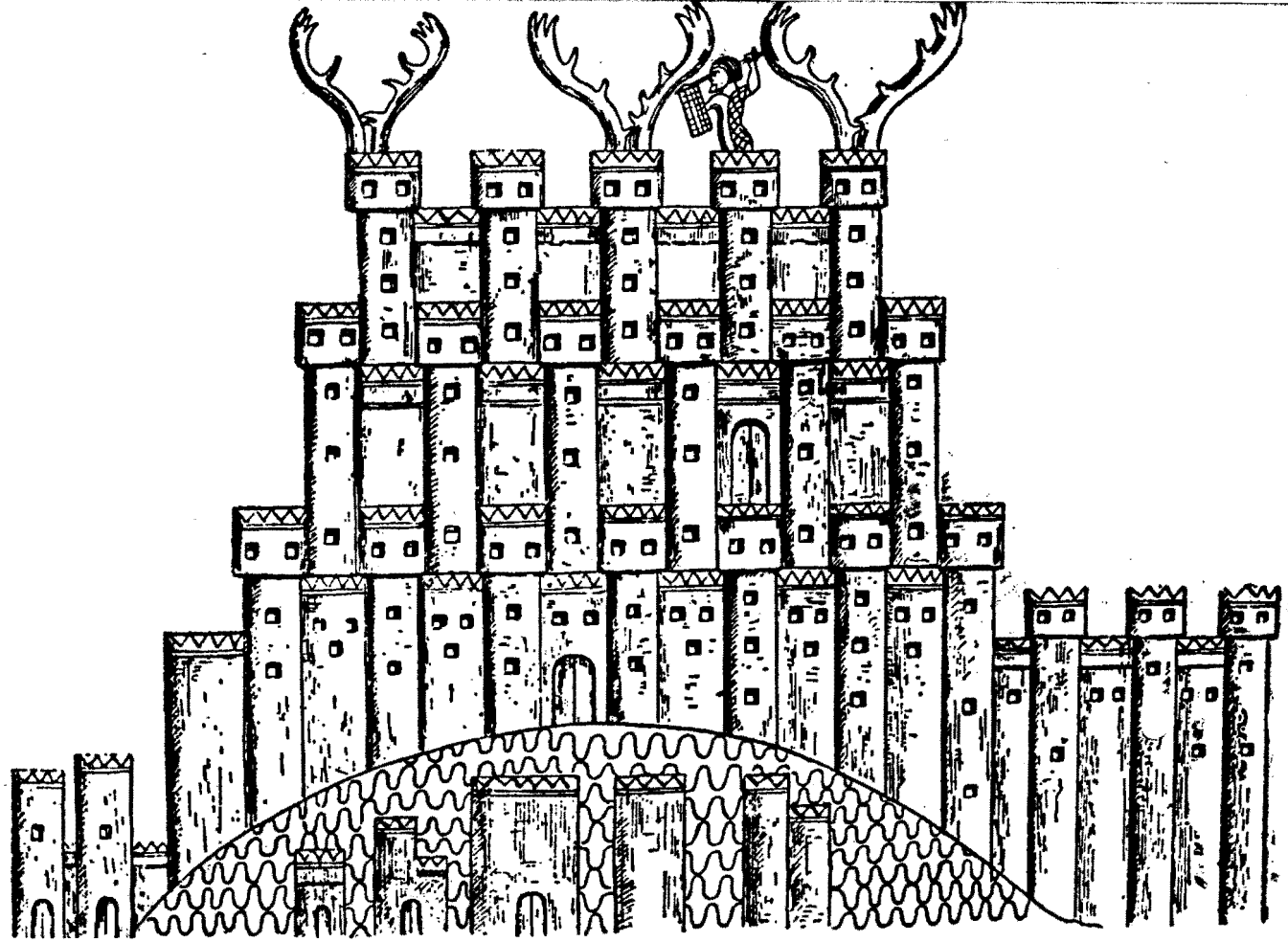

دژ مادی «کیشه سو» . ازروی نقش برجستهٔ آشوری که دردور ـ شاروکین کشف شده ـ پایان قرن هشتم ق.م: تاریخ ماد

۱ــ آثرون [۱] «کاهنان وخدمه‌آتش»
۲ــ رثی‌ایشتیر [۲] «عرابه سواران»
۳ــ واستیری فشوینت [۳] «دامداروکشاورز»
٤ــ هوتی [٤] «پیشه‌ور»

علاوه براین صنوف چهارگانه قبائل مادی دارای مجامع ومجالس دیگر بنام «شورای بزرگان» نیز بوده‌اند چنانکه درکتاب اوستابراین مجامع وتشکیلات مشورتی نام «هنجمن» [٥] و «یاخمان» [٦] داده است .

روساء خانواده و بزرگان قبایل دارای منزلت ومقام واختیاراتی بوده‌اند ،(منصب پیشوائی و رهبری خانواده وقبیله را دارا بوده) احکامشان درزمان صلح وآرامش و جنگ وستیز بدون چون وچرا قابل اجراء بود خلاصه آنکه سازمان قبیله‌ای در سرزمین ماد نقش مهمی را ایفا میکرده است .

بطورکلی سازمان قبیله درمتصرفات ماد دارای‌نقش اساسی بوده است «پیشوا ورهبر» قبیله‌دارای مقامی‌بس ارجمند و والابوده وبنابقول هرودت مادها ازشش‌قبیله معروف تشکیل میشده (عشیره‌های دیگری‌که درصحاری ساکن وبصورت واحدهای متفرقی ازسوئی بسوی دیگر کوچ می‌نموده‌اند وابسته باین شش قبیله بوده وخود

1- Asravan
2- Rasaistar
3- Vastray-Fsuyant
4- Huti
5- Hanjamana
6- Vyaxman

صاحب نام و نشان قبیله خاص نبوده و جنبه وابستگی بیکی ازقبایل ششگانه را داشته‌اند)

حکومت این قبایل تاقرن هشتم و هفتم پیش‌ازمیلاد ادامه‌داشت، تااینکه بتدریج بصورت دیگری که ابتدائی‌ترین و نخستین شکل حکومت باشد درآمد، نتیجه‌آنکه سرزمین ماد تاپیش ازتشکیل دولت مادبقسمت‌های مستقلی تقسیم و زیرنظر رئیس عشیره اداره میشده این رئیس عشیره یا پیشوا ویارهبر «ویس‌پتی» در واقع اداره و مسئولیت سرکردکی جماعت قبیله رابعهده داشته ودرکلیه امور مربوط بقبیله صاحب‌نظر بوده و بعنوان فرمانده جنگ‌و نظام و داور جمعیت، داوری وحکومت می‌نموده‌است .

بدیهی است بین روساء این قبایل وقبیله هرکدام بادیگر قبایل همواره جنگ و ستیزی ادامه داشته و در بیشتر مواقع قبایل وعشایر بنام محل دهکده مسکونی خویش نامیده میشده‌اند .

بنابگفته هرودت دیوك در راس دهکده مسکونی‌خویش (کومه Kome) مقام داوری انتخابی داشته وسپس‌که‌قبایل مختلف مادی بدور اوگردآمدند سمت‌داور وفرمانفرمائی قبائل را یافته‌است. مناطق مسکونی ماد ودهکده‌های‌آنان اغلب بصورت قلاع ودژهائی ساخته میشد بدین‌ترتیب‌که هرقبیله ماد مکان معینی رادر ناحیه مسکونی خویش‌برای ساختن قلعه و دژ انتخاب می‌نمودکه از لحاظ عوامل جغرافیائی و دیدگاه نظامی مناسب باشد درتحت همین عوامل است‌که بیشتردژها وقلاع برروی ارتفاعات‌و نواحی کوهستانی احداث‌گردیده ومشرف براراضی‌زراعتی‌آنان

که درخارج ازمحوطه دژواقع بوده میباشد .

در هرمنطقه مسکونی مادمحل تمرکزساکنان دهکده در دژها مشخص بوده بدیهی است مقر رئیس قلعه هم که سمت فرمانفرمائی برافراد قلعه را دارا بوده درهمین دژها قرار داشته است بدیهی است در اوایل ساختمان این قلاع و دژها منحصراً برای محل سکونت دسته جمعی مورد استفاده بوده و سپس در اثر حملات و جنگ وستیز قبایل با یکدیگر این ساختمانها بصورت محل دفاع در مقابل متجاوزین درآمده است .

بنابراین بشرحی که گذشت در آغاز قبایل مادی بعلت جنگ‌وستیز خانوادگی و فقدان اتحادیه قبایل و لشگرکشی های متوالی سلاطین آشور که منجر بقتل و غارت اموال واسارت مردان و زنان آنان میشد همواره دچار یك نوع زندگی خانه‌بدوشی بوده و پیوسته برای حفظ جان و مال خود از تعرض دشمن قوی پنجه از این سوی بدان سوی در حال کوچ‌کردن بوده‌اند لیکن‌تعرضات پی‌درپی بآنان موجب گردید که اتحادیه قبایل مـاد از صورت واحد های پراکنده درآمده درصدد اتحادقبیله‌ای وایجاد وحـدت حکومت خویش بـرآیند . مجموع این حوادث و عوامل موجب گردید که در خلال زدوخوردهای محلی ودفاع درمقابل آشوریان بیش‌ازپیش برنیرومندی، تقویت حس جنگجوئی و پیشرفت آنان در فن سوارکاری و پیاده نظام و کمان‌داری و تیراندازی افزوده شود .

در پرتو همین جریانات است که طبقه حاکمه ماد توانست بمرور زمان بتأسیس دولت قوی ماد نایل‌گردد .

اکنون که تا حدی باوضاع قبایل ماد تا پیش از تشکیل دولت آن آشنا شدیم چنین بنظر میرسد که جا دارد در پایان این فصل بطور اختصار به علل اصلی این لشگر کشی‌ها و تفوق نظامی دولت آشور برماد وروش جنگی این محاربات وآشنائی طرفین بانواع سلاحها بپردازیم .

علل لشگرکشیهای آشور برعلیه قبایل ماد

در طی صفحات گذشته بعلت‌العلل این قبیل لشگرکشیها و تهاجمات متوالی و مکرر دولت آشور اشاره شد اینك فهرست‌وار به رئوس آن علل تا آنجا که امکان دارد اشاره مینماییم .

۱ــ اصولا مردم‌آشور فطرتاً مردمی متجاوزوجنگجو وخونخوار بوده‌اند وبنظرمیرسد قسمتی ازاین خصائص نژادی آن‌مردم بنا باصل‌تبعیت از تأثیرطبیعت‌جغرافیائی مناطق مسکونی آنان باشد .

۲ــ در این لشگرکشیها جهات اقتصادی برعوامل سیاسی برتری داشته است زیرا همواره لشگریان فاتح آشور پس از موفقیت در محاربات تا آنجا که میتوانستند دست بغارت اموال و ثروت مردم مغلوب میزدند .

۳ــ شهرت‌ثروتمندی و وفور فرآورده‌های‌کشاورزی درسرزمین قبایل ماد یقیناً بدون‌تأثیردراین لشگرکشی‌ها نبوده است .

٤ــ موقع جغرافیائی اراضی مسکونی قبایل ماد و متناسب بودن آب و هوای اقلیمی آن مناطق و وفورآب

که از علل مهم پیشرفت امر زراعت و اقتصاد و اجتماع میباشد موجب گردید که همواره پادشاهان آشور چشم طمع باین اراضی حاصلخیز بسته بودند .

۵ــ پرورش چهارپایان وبالاخص تربیت اسب ــ های اصیل وشتران کوهان‌دار باعث گردیدکه درهرلشگر کشی تعداد زیادی چهارپا واسب‌که اساس ثروت قبایل ماد را تشکیل میداده است بدست آشوریان بیغما وچپاول برده شود .

٦ــ نیازمندی آشوریان بمواد معدنی مانند آهن ــ مس ــ سنگ لاجورد و مفرغ که در نزد مادیها فراوان یافت میشد از جهات اصلی این تهاجمات بشمار است .

۷ــ برای تأمین هزینه این لشگرکشیها حاجت به پیدایش منابع مـالی فراوان بود از این جهت پس‌از لشگرکشی ناچار بودند با وضع عوارض و گرفتن باج از مردم قبایل مغلوبه تا حدی جبران خسارات وارده را بنمایند .

۸ــ عشق و علاقه پادشاهان آشور بساختن‌کاخهای مجلل موجب شد که در هرنبردی عده زیادی از مردان هنرمند و صنعتگر و توانا و قوی ماد را برای بیگاری‌و شرکت در عملیات ساختمانی به نقاط تابعه اعزام دارند تا بتوانند در ساختمان قصور از نیرو و فکر وهنر آنان استفاده نمایند .

۹ــ گذشته از علل هشتگانه اقتصادی میتوان علت سیاسی دیگری را عامل این تهاجمات پی‌درپی دانست و آن در حقیقت گذشته از جنبه اقتصاد زراعتی و باروری

زمینهای مزروعی مردم ماد از لحاظ استخراج سنگهای معدنی هم مورد توجه‌کامل آشوریان بوده‌است، چنانکه از سالنامه‌های پادشاهان آشور برمیآید جزء غنائم فراوانی که در لشگرکشی‌ها نصیب مردم آشور میشده است مقادیر معتنابهی مس، آهن و لاجورد بوده است مـرکز مهم استخراج این فلزات سرزمین قبایل ماد بود ودر حقیقت قبایل ماد جزء صادرکنندگان این قبیل فلزات استخراجی بشمار میرفته‌اند .

فقدان این قبیل منابع معدنی درآشور واحتیاج‌مبرم آنان بداشتن آهن و سایر فلزات که در جنگ و صلح نیاز کامل بدان داشتند از اهم جهات هجوم و لشگرکشی آشور بسرزمین مادیها بوده است .

یکی دیگر از علل لشگرکشیهای آشور بیم و هراس دولت آشور از نیرومندی ذاتی مردم ماد بوده است ، در این مورد حق هم با آشور بوده است چنانکه بعدا خواهیم دید همین نیرومندی و دلیری و شجاعت واتحاد قبایل ماد است کـه بساط دولت مقتدر آشور و آشوریان را برهم چید .

۱۰ــ حس شهرت طلبی مردم آشور باینکه سلاطین آنان در ردیف مقتدرترین پادشاهـان جهانگشا بشمار آیند تا بتوانند بروسیعترین کشور های آنروز سلطنت نمایند از اهم جهات این‌لشگرکشیها بشمار میرفته‌است.

حال‌که با شرح‌مختصر بالا بجهات روانی‌واقتصادی تهاجمات آشور بقبایل ماد (پیش از تشکیل دولت ماد) اشاره‌شد لازم‌میباشدکه بعلل‌تفوق‌نظامی‌نیزاشاره‌گردد :

علل تفوق نظامی :

در دوران نبردها وتهاجمات دولت‌آشورکه ازحدود ۱۱۰۰ پیش‌از میلاد برچند قبایل ماد آغاز گردید و در حقیقت شامل لشگرکشی زمان سلطنت تیکلات‌پالاسار اول و شلمانسر سوم وشمشی‌اداد چهارم واداد‌نیراری سوم و تیکلات‌پالاسار چهارم و سارگن دوم واساهاردن میباشد همواره برتری نظامی با نیروی آشور بوده در این باب میتوانیم جهات این برتری را بشرح زیر خلاصه‌نمائیم:

۱ــ پادشاهان آشور براین عقیده بودند که همواره باید افراد ارتش کــه از بین زارعین انتخاب میشدند دائماً در حالت جنگ و هجوم بسر برند تا بدینوسیله دچار سستی و رخوت نشوند تا بتوانند با غارت وچپاول ثروت اندوزند ، بنابراین پیوسته این قشون متحرك بروسعت حدود و متصرفات آشور میافزود .

۲ــ نیروی نظامی آشور برای اینکه بتوانند امیال و شهوات جهانگشائی سلاطین خود را برآورند ناچار بودند که در سربازخانه باصول و تاکتیك جنگهای پیاده نظام و سواره نظام آشنا باشند .

۳ــ ایجاد پایگاه نظامی برای حمله و هجوم بکشور های مجاور از اختصاصات لشگرکشی آشور بوده است.

٤ــ آشنائی آنان باستفاده از سلاح آن زمان وسرعت عملیات در صحنه نبردها و سیاست لزوم تعقیب مغلوبین در حال فرار و راندن قبایل ازسرزمینهای اصلی خویش بمناطق دور افتاده جزء اصول لشگرکشی آنها بشمار میرفت .

۵ــ تخریب وانهدام ساختمانهـای دشمن و دست یافتن برنقاط سوق‌الجیشی و دیدگاههای نظامی متخاصم از اساسی‌ترین برنامه‌های نبرد آشور بوده است.

۶ــ غافلگیری و هجوم های پی‌درپی و ضعیف کردن روحیه دشمنان جزء تاکتیك نظامی آشوریها بوده است.

۷ــ خشونت و قتل و خونریزی و کور کردن اسراء و بریدن سر و دست دشمنان و ساختن ستونهای یادگاری از سر اسراء ایجاد چنان وحشت عظیمی درمخالفین آشور نمود بود که در نتیجه ترس و بیمی که مردم مجاور را فراگرفته بود موجبات‌موفقیت نظامی وتسهیل تهاجمات آشور را فراهم میکرد .

۸ــ انتقال اسراء بر نقـاط ویران شده و غیر مسکون و تبعید اهالی بومی از مناطق اصلی خودشان باماکن دیگر و دور از مرز های امپراطوری آشور ازعلل برتری نیروی نظامی آشور در صحنه مبارزات وجنگها میباشد ایجاد حریم امنیت در مرزهای آشور و اقامت عده‌ای از آشوریان و سپاهیان آشوری در نقاط مرزی برای جلوگیری از تجاوزات دشمنان از نکات مهم آرایش نظامی آشور بشمار میرفته است .

۹ــ آشنائی کامل آشوریان بفن محاصره قلاع ودژها

۱۰ــ وجود دژهای نظامی مستحکم آشوری در نواحی مرزی ونقاط سوق‌الجیشی آن‌کشور .

۱۱ــ بهره‌برداری از اختلافات کشورهای مجاور بایکدیگر و هم چنین تضاد و نفاقی که بین قبایل مادی حکومت میکرد .

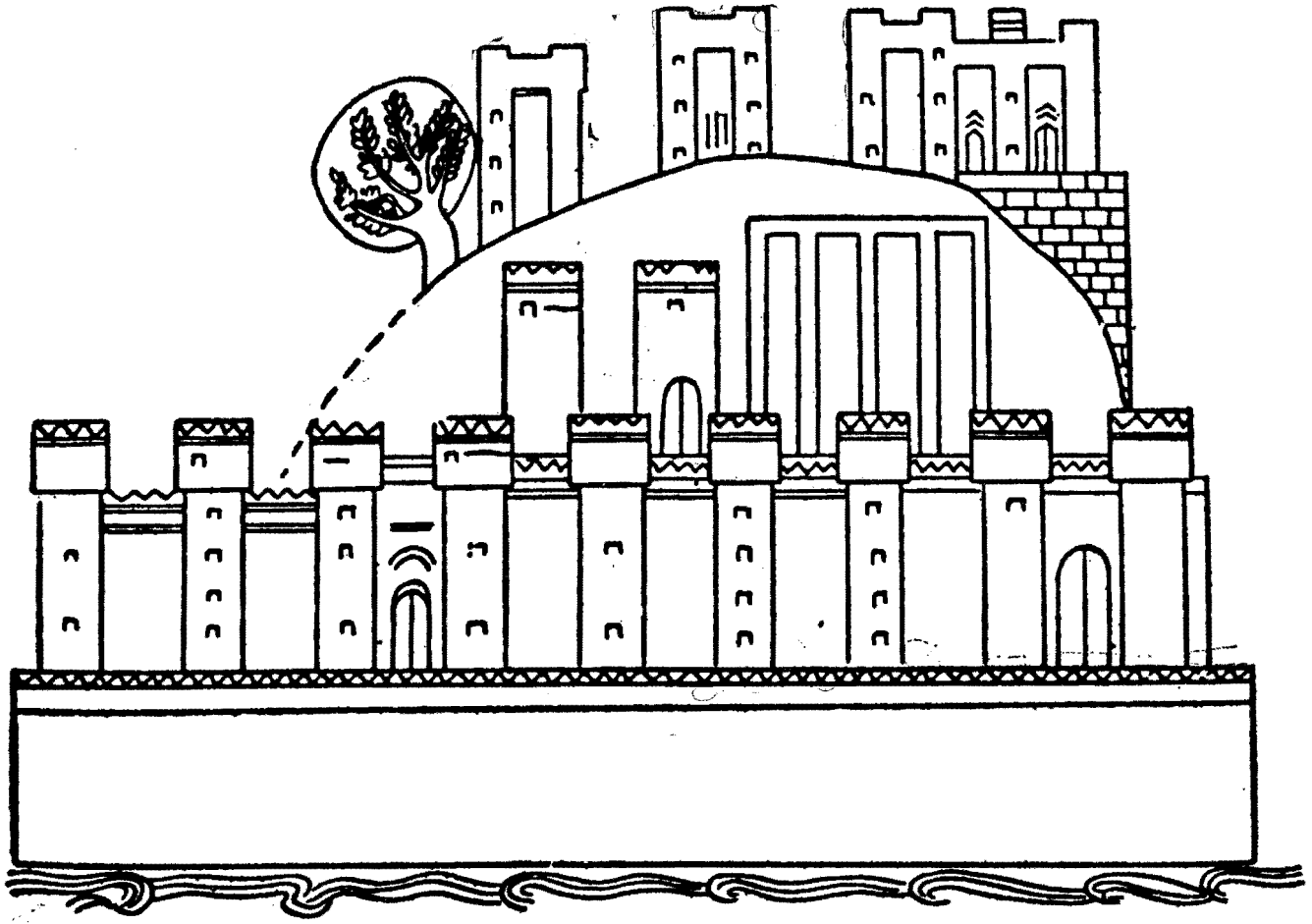

دژ مادی خارخار. ازروی نقش برجستهٔ دور ــ شاروکین.پایان قرن هشتم ق. م : کتاب تاریخ ماد

ارتش مـاد

توضیح درباب عوامل و سلاح‌های جنگی دولت آشور و مقایسه آن با قبایل ماد

دولت آشـور بعلت یك سلسله محاربـات متوالی سهمگین با کشورهای مجاور و قبایل ماد و داشتن روحیه جنگی و جهانگشائی طبعاً از آغاز تشکیل که حکم کشور کوچکی را تحت نفوذ پادشاهان بابل داشت باانواع اسلحه موجود در آنزمان و طرق استفاده از آن و اتخاذ راه و روش خاص جنگی بی‌بهره نبود و حتی میتوان‌گفت بعلت فتوحات فراوانی که نمود برتری نیروی نظامی و تفوق وسایل جنگی آن بر سایر همسایگان و عیلام آشکار بود تا چه رسد بقبایل زراعت پیشه و دام‌پرور مادی که علاوه‌براینکه فاقد سران نظامی بودند ازداشتن سلاحهای لازم در مقابل دشمن هم محروم بشمار میآمدند. دولت آشور برای بقای سلطنت خود بدو اصل مهم توجه کافی داشت و آن دو اصل بقرار زیر بوده است .

۱ــ آمادگی جنگی .

۲ــ هنر معماری و حجاری برای برافراشتن کاخ‌ها و ساختن صور برجسته در روی سنگ وانشاء کتیبه‌های پیروزی و نقر آن در روی احجار .

آرتش فاتح آشور در اصل شامل صنوف زیرین بود:

۱ــ رسته پیاده

۲ــ رسته سوارنظام

۳ــ رسته مهندس

۴ــ عرابه سواران

۵ـ کمانداران
۶ـ تیراندازان
۷ـ مأمورین تخریب و ایجاد حریق
۸ـ شمشیر زنان

برخی رسته‌های دیگر نیز درعـداد صنوف آرتش بحساب می‌آمدند مانند شکارچیان ـ قیقاج زنان و زوبین داران. ازبین این صنوف هشتگانه رسته سواره نظام و عرابه سواران دارای اهمیت بیشتری بود زیرا تحرك و سرعت لازم را بوسیله اسبان اصیل ایرانی که غالباً در فتوحات نصیب آنان شده بود تأمین میکردند. هرکدام از عرابه یاگردونه‌ها بوسیله چند اسب و خدمه آن که از یك تا چهار نفر بوده‌اند هدایت میشد چرخهای این گردونه‌ها به میخ‌های نوك‌تیز خاصی مجهز بودکه درحین عبور آنچه‌که در سر راه خود داشت از بین برده باصطلاح کنونی موانع و سدها را از بیخ و بن برمیافکند.

سواره نظام اغلب مجهز به تیروکمان و پیکان‌های فلزی نوك تیز بوده‌اند.

کمانداران همواره کمانی دردست داشته وکماندان خودراکه بیشتر ازچرم حیوانات ویاچوب ساخته شده‌بود با تسمه‌ای چرمین به پشت سر آویخته بودندکه در موقع لزوم از تیرهای داخل کماندان استفاده کنند. در رسته مهندس عده‌ای شناگر وجود داشته کـه در مواقع لازم آشنائی کامل برای عبور از رودخانه‌ها را داشته باشند. گذشته ازتیر وکمان وپیکان وگردونه وزوبین وسپر و مشعلهای آتشین انواع سلاحهای دستی آهنی ومفرغی سنگی هم درآن عهد رواج داشته است مانند شمشیر ،

خنجرهای آهنی ، تبرهای سنگی و پیکانهای سرتیزسنگی مثلث شکل که از سنگهای سخت وخارا تهیه می‌کردند .

صنف مهندس درلشگرکشیهای آشور بیشتر مأمور تسطیح راهها و تأمین وسایل عبور و مرور چهارپایان وگردونه‌های اسبی درنقاط صعب‌العبور وکوهستانی بود. همچنین برای احداث دژها وایجاد موانع وساختن سدهای سنگی وچوبین درمعبر دشمنان ازوجود آنان استفاده میشد. این صنف بهمان اندازه که موجبات تسهیل عبور ومرور لشگریان وابسته بخود را تهیه مینمود ، بهمان اندازه در ایجاد مزاحمت، تخریب و برافراشتن موانع در مقابل لشگر دشمن از اطلاعات ووسایل خود برعلیه آنان استفاده مینمود .

قبایل مادی ازلحاظ دارا بودن سلاح جنگی قابل‌مقایسه با آشوریان ورزیده خونخوار نبودند زیرا در مرحله اول این قبایل متفرق وروسای آنان‌سمت رهبر نظامی برقومی را داشتند مرتباً درمقابل‌مهاجمین‌آشوری درصدد مقاومت ودفاع ازمساکن واحشام واغنام خویش برمیامدند وچون فاقد وسایل تدافعی بودند بناچار ترك دیار ومسکن‌نموده بنقاط کوهستانی پناه میبردند از اینرو درواقع میتوان گفت‌که مهمترین صنف جنگجویان قبایل ماد را سواران ورزیده ودلیر آن تشکیل داده بودند که‌بااسبان تربیت شده اصیل تاحدودی‌که‌امکان داشت مقاومت نموده‌وچون یارای برابری رادر خود نمی‌دیدند راه فرار را اختیار میکردند .

این سواران‌مادی همواره‌درصنف پیشتازان‌نیروی‌ماد

بحساب می‌آمدند .

بنابر تحقیقاتی که بعمل آمده‌است ازموضوع گردونه وگردونه سواران (عرابه سواران) درقبایل مادی‌تاپیش از اتحاد آن قبایل مطلبی دیده نشده است .

اسلحه قبایل مادی بسیار بدوی بوده است گذشته ازتیر وکمان‌که برای شکارحیوانات بکار میبرده شده ، برخی ازاقسام تبر وخنجر مفرغی وآهنی ازعهدمادها درضمن‌کاوشهای باستان شناسی‌کشف‌گردیده است . لیکن مادیها از لحاظ داشتن ساز وبرگ اسب سواری بسیار غنی بوده‌اند هم‌اکنون مجموعه‌ای ازلوازم‌سواری اسب‌که از دوران ماد اززیر خاك بدست آمده ویادرکنار اجساد مادی کشف شده است موید این نظریه میباشد . این وسایل که شامل دهانه (آبخوری) وپیش بند وپابند وسینه‌بند وغیره‌است‌بیشتر ازمفرغ ساخته شده‌ازلحاظ شکل ونقش واستحکام قابل توجه میباشد .

قبائل ماد چنانکه گذشت دارای قلاع ودژهای مسکونی ونظامی بوده که‌بیشتر این قبیل ساختمانها را در ارتفاعات برپا داشته بودند. بیشتر مصالح‌ساختمانی این دژها از خشت وگل وسنگ بوده ودر اطراف آن برجهائی تعبیه کرده بودند .

بالای این دژها بصورت‌کنگره ساخته شده بود . چنانکه درضمن لشگر کشیهای آشور گذشت، این‌دژها که‌اغلب فرسوده وفاقد استحکام بودند بهیچوجه یارای مقاومت دربرابر نیروی مهاجمین رانداشته وبسرعت خراب وسقوط میکرده است.

این دژها وقلاع‌که باخشت وسنگ ساخته میشد ، درون آن راکاخ ویکرشته ساختمانهای فرعی دیگرمانند آتشکده ومنازل‌مسکونی‌اشغال‌مینموده است، اطراف‌دژها دارای دیوارهای محکم وحصار مانندی بااستحکامات بوده است. دراکثرچهارگوشه‌این‌دژها برجهائی برای‌دیده‌بانی وتیراندازی برپامیشده، ودربدنه هربرج باندازه‌بزرگی وکوچکی آن سوراخهائی برای دیده‌بانی درنظر گرفته میشد، این دژها اغلب بادیوارهای دوگانه یاسه‌گانه که اطراف آنرا خندقها فراگرفته بود برپا میگردید .

وضع‌ساختمان این‌قبیل‌قلاع ودژهای نظامی‌میرساند که‌تا اندازه‌ای وضع معماری‌دژهای مستحکم‌آشور دربنای دژهای قبائل مادی تاثیر داشته ودر حدودی، تقلید شده است، بااین تفاوت‌که مصالح ساختمانی و وسعت دژهای آشوری ازلحاظ داشتن پناهگاههای متعدد وبلندی‌بروج مزایای فراوانی بردژهای نظامی مادی داشته است .

گرچه برای تکمیل این فصل لازم است که‌شرحی‌در مورد البسه جنگجویان‌قبائل مادنوشته شودلیکن چون‌طبقه جنگجویـان این دوره از کشاورزان و دامـــداران و پیشه‌وران تشکیل‌میشده‌است‌وازمنابع تحقیقی‌هم‌تاکنون ملاکی بدست نیامده لذا بحث دراین مطلب را بپایان‌فصل دوران تشکیل دولت ماد موکول مینمائیم .

فصل سوم

تشکیل دولت ماد
و نبردهای آنان

درباب تشکیل دولت ماد و وحدت آن قبائل مطالب مختلفی ثبت‌شده است، لیکن ازنتیجه مطالعه و دقتی که بعمل آمده این نکته ثابت است‌که قبائل ماد و امراء آنان یا باید یوغ و اسارت آشوریان را برگردن نهند و همواره سرزمین آنان مورد تاخت وتاز واموالشان در معرض دستبرد وغارت قرارگیردویاآنکه بنابحکم طبیعت وادامه زندگی درطریق وحدت واجتماع قبائل متفرق خودبرآیند ، بدیهی است قوم نیرومند ماد طریق دوم را انتخاب کردند و در واقع گذشته ازعوامل داخلی مسائل خارجی هم درایجاد زمینه وحدت‌آنان اثرات کلی داشته است، چنانکه نام اولین مرکز ومنطقه اجتماع‌قبائل‌مادی (هکمتانه) مستندترین تفسیری برتمایل آنان باجتماع و اتفاق بوده است .

باستناد سالنامه‌های آشوریان بااینکه قبائل ومردم ماد پیوسته دچارتهاجمات خونخوارانه وسفاکانه‌آشوریان بودند و ازآنان باج وخراج وعوارض میستاندند،معذلك قبایل ماد بهیچوجه حاضر باطاعت از فاتحین جسورنبوده وپیش‌ازسایراقوام‌ومماليك مجاور برعلیه‌آشوردست بعصیان وطغیان‌زده‌اندو هنگامیکه بسرنوشت‌خودتوجه نمودندکه تفرقه‌واختلاف‌وجنگهای‌داخلی‌ورقابت‌امراءوفرماندهان محلی موجب نابودی آنان ازصفحه روزگار خواهد شد بدورهم‌گرد آمدند امیری عادل وپیشوائی نجیب ازمیان پیشوایان خود برای حکومت و داوری برگزیدند وسپس بااسلحه درراه بدست آوردن استقلال‌وآزادی قیام واقدام کردند. بدیهی است در آغاز وحدت مشکلاتی فـراوان داشتند وبیکباره بنعمت صلح و آرامش نرسیدند. لیکن بتدریج چنانکه بعداً خواهیم دید ازمزایای اتفاق واتحاد برخوردار شدند .

درباب اینکه چه‌کسی وبچه نامی سرپرستی‌نخستین اجتماعات قبائل ماد را بعهده داشت بین محققین اختلاف نظرمیباشد وچون‌ازموضوع بحث دراین مقال خارج‌است صرفنظر نموده و باصحح اقوال اکتفا میکنیم.[۱] برخی معتقدندکه «مای‌نیارشو» رهبر این قیام بوده ودلیل این مطلب چنین است،که درمتون موجود آشوری او را به‌نام «مادی» نامیده‌اند .

لیکن بنا بیك سند مسلم تحقیقی‌کـه همانا کتیبـه

۱ـ پراشك Prachk معتقداست که «ملی‌نیارشو» رهبر قیام بوده، ـ ترجمه تاریخ ماد تألیف ا . م . دیاکونف . بنگاه ترجمه ونشرکتاب فصل سوم ص ۳۳۹

داریوش اول در بیستون «بهیستون» کرمانشاه باشد[1] خشتریتا[2] نام‌که بقولی پسر و یا نوه دیوك بوده است در زمره اولین روساء قبائل متحد مادی بشمار است ودر نتیجه نهضت اقوام مادی توانست‌که شالوده وحدتی بین قبائل ماد بریزد، وازاین تاریخ ببعد، (در حدود سالهای ۶۲۵ـ۶۱۵ پیش ازمیلاد) که بتدریج و روز بروز بر قدرت مادیها افزوده شده و به‌صورت کشوری متحد ومستقل درصحنه تاریخ پدیدار میشود.

بنا بقول هردوت‌دیوك قوم ماد را متحد ساخت و بر ایشان پادشاهی کرد و نیز خشتریت (فرائورت) در آغاز بحکومت قبائل مادی اکتفا ننموده با پارسیان جنگ کرد وسرانجام بآشوریان حمله نمود

دراین موقع وضع دولت‌آشور درنتیجه قیام مخالفین وبرخی ازمناطق متصرفی وباجگذاران وبالاخص شورش داخلی و جنگ برادرکشی (برادرآشور بانابال مردم اکدوکلدانیان را برعلیه برادرش شورانید) دچار موقعیت بس‌وخیمی شده بود زیراگرفتار قیامی ازداخل وخارج گردیده، باوجود این چون پادشاه آشور مراقب نیرومندی قبائل متحد ماد وتکوین دولتی درسرزمین‌آنان بودلذا پیوسته برای‌ایجادسدی درمقابل‌قدرت زایدالوصف آنان‌کوشش میکرد.

بشرحی‌که‌گذشت‌چنین‌معلوم‌میشودکه‌دیاکو یادیوسس نامی درتاریخ سران متحد قبائل ماد وجود داشته لیکن

۱ـ درکتیبه مزبور چنین گفته شده است: «مردی بنام فرورتیش (=فرائورت) مردم لشگری مادراشورانداو چنین گفت» من‌که نام خشتریت است از خاندان‌کیاکسار میباشم» ترجمه تاریخ ماد فصل سوم ص ۱۷۹

2- Kastariti

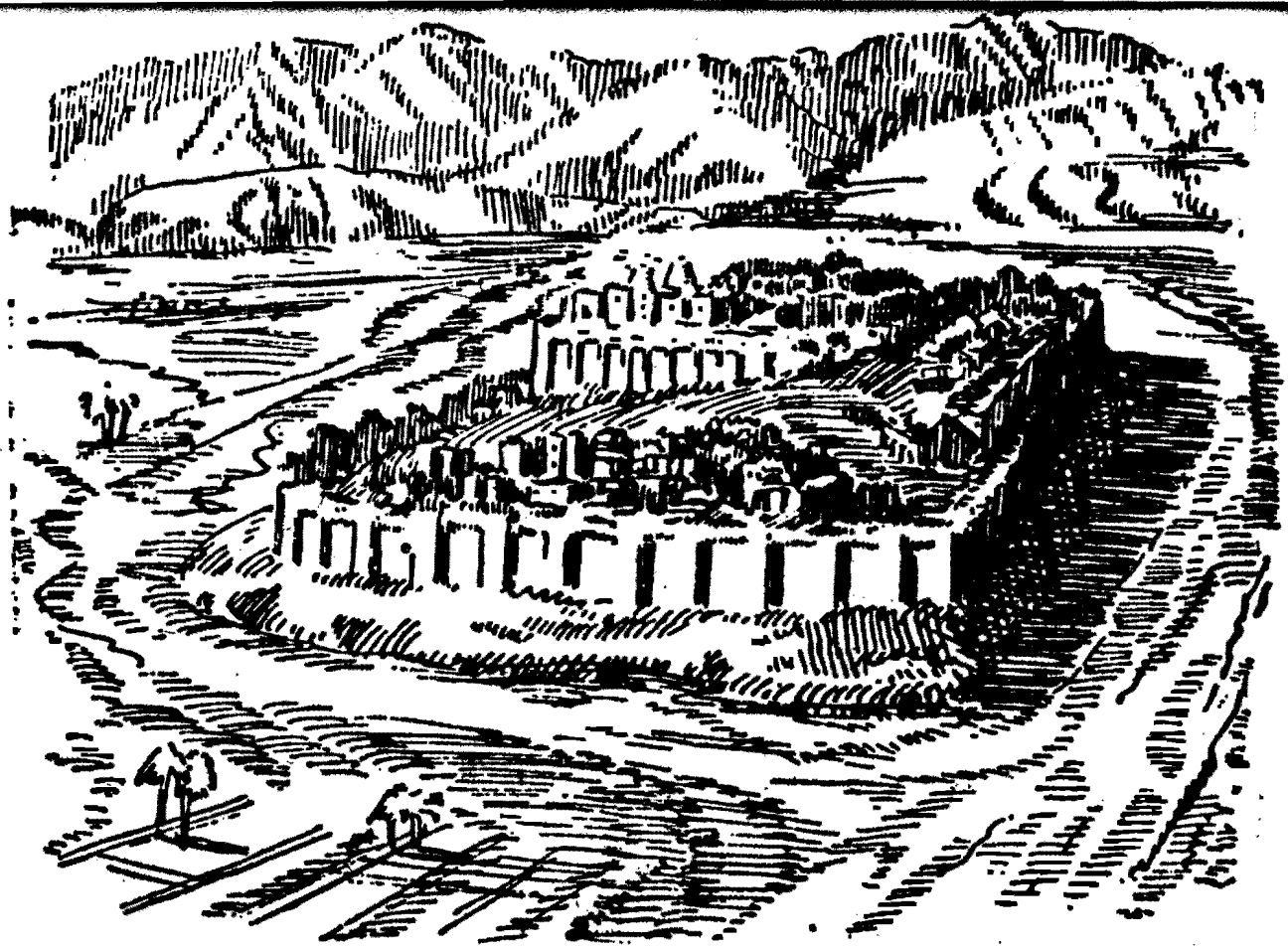

دژ مادی درمحل شهرك كنونی سیلك. از روی قراین موجود رسم گردیده : از كتاب تاریخ ماد

انتخاب شهر هگمتانه برای مقرسلطنت بدست وی انجام نشده است .

درسال ۶۷۴ پیش ازمیلاد آسارهادون پادشاه آشور لشگریان خودرا از راه پاطاق بحوالی کوه دماوند و دریاچه نمك(میان‌راه تهران‌به‌قم)رسانید ودریادداشتها وسالنامه همین پادشاه آشوری است‌که برای اولین بار نام خشتریت‌که مادها آنرا خشاتریتا میخواندند آورده شده این امیر مادی پس ازیك سلسله عملیات نظامی برعلیه آشوریها درصدد برآمد برای سرکوبی آنها اتحادیه‌ای از مادها، مانائیانها وسیمیریان تشکیل دهد. خشاتریتا در این موقع حکمران شهرکارکاسی پایتخت کاسیت‌ها بود واین امر میرساندکه قبائل متحد ماد ازگرفتاری‌آشوریها استفاده نمود پس ازتقویت نیروی خویش اکنون آماده گرفتن انتقام گذشته از آشوریها بوده و دیگر مطیع ومنقادشان نیستند .

خشاتریتا سردارقبائل متحد ماد پیش‌ازاینکه‌حملات خود را بر علیه آشوریها شروع کند چیشپیش Chishpish را مطیع ساخت گرچه او و متحدینش در این کشمکشها موفقیت چندانی‌کسب‌نکردند معذالك میتوان‌ویرابعنوان بانی ومؤسس سلطنت مادها نام‌برد، درحقیقت این‌پادشاه مادی است‌که شهرهگمتانه (همدان کنونی) را بعنوان پایتختی دولت ماد انتخاب کرد.

بهرحال دولت ماد در زمان آسارهادون Asarhadon دارای نفوذ وقدرت‌کلی شد بطوریکه دولت آشور بااعزام سفیری بدربار دولت ماد درصدد اتحاد، برآمد وچنانکه

ازکتیبه‌این پادشاه‌آشوری برمیآید چنین استنباط‌میشود[1] که پادشاه مقتدر آشور ازتوسعه ونیروی دوکشورماد و مانای درهراس افتاده وبخداوند شاماش Shamash **پناه** میبرد مفاد نوشته او دراین باب بدین شرح است :

«ای‌شاماش خداوند بـزرگ خواهش وتمنی دارم پرسش‌مرا پاسخ ده: ازامروزکه روزسوم ماه ارو (Airu...) میباشد تا روز یازدهم ماه‌آبو (Abu) درهمین سال و در این صد روز وصد شب آیا جنگجویان‌کیمری جنگجویان مادی جنگجویان مانای ویا کاسپاری‌تی (Kaspariti...) بـا جنگجویان خود ویا بردشمن دیگـر درمنظور و مقصـود خودشان خواه بوسیله حمله وهجوم ناگهانی و خواه با بکار بردن سلاحهای جنگی وخواه باایجاد اختلاف‌وقحطی وگرسنگی وخواه بامذاکرات صلح وآشتی وخواه توسل به‌خدایان‌ویاهروسیله‌ای‌که درفتح‌شهرها وجنگهامعمول است موفق وکامیاب خواهندشد یانه وآیا شهر کیساسو (Kissascsu) بدست دشمن خواهد افتاد یانه؟»

خداوندجواب‌میدهد«کیمریها بدست پادشاه‌آشورگرفتار خواهند شد وسرزمین الی‌پی (Ellipi) وچهارقاره‌جهان‌از اواطاعت خواهندکرد امانام ماد ومانای را نیاورده‌است.

دراین هنگام‌آسار هاردون‌اقوام‌اسکیتها راکه‌درعداد متحدین آشور بودند ودرنواحی شمالی اورمیه (قره‌داغ وسبلان) اقامت وپادشاهی داشتند بتهاجم برعلیه‌پادشاهی ماد برانگیخت (۶۲۵ پیش ازمیـلاد) در نبردی‌کـه بین

۱ـ نقل از ص ۱۹ تاریخ تمدن هخامنشی تالیف آقای علی سامی جلد ۲ .

اسکیت‌ها اتفاق افتاد دولت ماد دچار شکست شد و عاقبت‌الامر بپرداخت خراجی باین قوم رضایت دادند.[۱]
دردهه دوم قرن هفتم پیش ازمیلاد دولت نیرومند ماد از پرداخت باج وخراج باسکیت‌ها روی برگرداند، دولت آشورهم همچنان دچار بحرانهای داخلی بود، این وقایع ومخصوصاً نابسامانی دولت آشور بنفع کامل تشکیلات ماد تمام شد.

دولت ماد برای گرفتن انتقام وخونخواهی دوران پرمشقتی‌که ازتسلط آشوریها برآن گذشته بود توانست با بابل متفق شده وموجبات نابودی آن دولت را که‌قرنها حکومت جهانی داشت فراهم سازد، این اتحاد واتفاق را باید مقدمه‌کامل گسیختن ریشه اسارت اقوام آسیائی و مادها از دست آشوریان دانست.

۱ـ پادشاهی اسکیث سیاسه استوار گشت و استحکام پذیرفت مقتدرترین امپراطوری زمان آشور آنرا بنام «کشور ایشکوزاء برسمیت شناخت وپادشاه آن بادختر پادشاه آشور ازدواج نمود این قوم بصورت صحرانشینی زندگی‌کرده و درنواحی‌ارومیه وکوههای آذربایجان سکونت داشتند ودرمدتی عامل سیاسی آشوریان بودند: باختصار نقل ازکتاب ترجمه‌تاریخ مادتألیف دیاکونف‌ص ۳۴۶

فصل چهارم

سقوط آشور
وپیدایش امپراطوری بزرگ ماد

بطوریکه گذشت خشتریتا پس از انتظام سپاه در مقام توسعه نفوذ ماد برکشورهای همجوار درآمد، برای انجام این منظور مهم سیاسی که مقدمه تفوق نظامی بر رقباء و دشمنان همیشگی بود مقدمتاً برخی ازسران قبائل ماد راکه تا آن وقت باتحادیه قوی دولت ماد درنیامده بودند باطاعت خود درآورد ودرنتیجه نبردیکه باقوم پارس نمود موفق شد که اتحادی بنام ماد و پارس بوجود آورد و سپس بر دولت آشور حمله برد و در این اثنا بتحریك آشوریان گرفتار هجوم ناگهانی و غیرمنتظره اسکیت (سکاها) شد و با آنکه پس از چندی از پرداخت خراج باسکیت‌ها سرباز زد لیکن در این کشمکشها کشته شد (بین سالهای ۶۲۵ـ۶۱۵ پیش از میلاد) و نیروی ماد بناچاربمرزهای‌کشور خویش مراجعت نمود. بدیهی

است مرگ این سردار نامی تامدتی موجب توقف گسترش سیاسی و نظامی دولت مادگردید . محققین تاریخ نظامی معتقدند که فرمانروائی موقت اسکیت‌ها (سکائیها) که متضمن مدت کوتاهی بود برای دولت ماد دارای فوائد و امتیازات خاصی از لحاظ آشنا شدن با فن و تاکتیك سواری و تیراندازی گردید و این اختلاط اجباری که بصورت آمیزش غالب و مغلوب درآمده بود از نظرآموزش و پرورش سپاهیان ماد و اقوام تابعه آن دولت حاوی اصول تعلیمات نظامی درباب اسلحه شناسی و روش تیراندازی سواره نظام می‌بود [۱]

۱ــ راولنیسون Ravlinson مورخ انگلیسی کشور ماد را درآن هنگام بشرح زیر تاحدودی مجسم ساخته است: «وضع سرزمین مد یاوممالك همجوارش که تحت سلطه سیث‌ها بودند شباهت نزدیکی بوضع قلمرو اوایل حکومت ترکان سلجوقی است . فاتحان هرگز نواحی معین وثابتی رابرای سکونت انتخاب نمیکردند بلکه هرجاکه مایل بودند خیمه میزدند واسبان واحشامشان رابرای چرارها میکردند وهمه مردم از آنان میترسیدند وگمان میکردند که این اشخاص از نژاد والاتری هستند وباید ازنزدیك شدن به آنها اجتناب کرد فاتحان نیز میکوشیدند تاسرحد امکان ازحشر وآمیزش بامغلوبین بپرهیزند ازطرفی چون درآن سرزمین وسیع کمتر اتفاق میافتاد که فاتحان درآن واحد پیش ازچند قطعه زمین راتحت اشتغال داشته باشند درنتیجه امکان اینکه با رعایای مغلوب خود تماس حاصل کنند بسیار کم بود ولی هرگاه برحسب تصادف برخوردی پیش میاید رفتارظالمانه وناراحت‌کننده‌ای ازخود نشان میدادند واین امر باعث جنگ ومزید خصومت میشد .

بدیهی است استفاده آزادانه ازچراگاه‌های دیگران ولوکه باآرامی توام باشد بازموجب ناراحتی وکدورت خواهد شد ــ چه رسد باینکه این اقدام باقهر وزور توام باشد .

فاتحان سرزمین‌های پرحاصل رابیشتر مورد استفاده قرار میدادند وآنقدرتوقف میکردند که دیگر چیزی باقی نماند. علف زار به بیابان خشك بدل شود. روسای قبایل نیز قادربجلوگیری وغارت رعایای خودنمیشدند وآنچه بیغما میرفت جبرانش امکان‌پذیر نبود وچه بسا روسای قبایل خود نیز باافراد قبیله درغارتگری شرکت می‌جستند قبول اهانت ازقوم وحشی چون سیث‌ها غیرقابل تحمل بود وبخوبی میتوان مجسم کرد که چگونه ملل مغلوب هرلحظه مترصد فرصتی بودند که یوغ ظلم و ستم را درهم شکسته استقلال خود را کاملا بازیابند .کتاب

«The Five Great Monarchies of The Eastern World»

ج ۳ ص ۱۸۱ ــ ۱۸۳

اوضاع دولت ماد هنگام جلوس کیاکسار

پس ازکشته شدن خشتریتا (فرائورت یا فرورتی) پسرش کیاکسار (اووخشتره) جانشین پدر شد .

اوضاع دولت ماد باکشته شدن خشاترتیا دچار اغتشاش داخلی شد، زیرا این پادشاه مادی که از بنیان‌گذاران این امپراطوری بشمار میرفت با طرح برنامه خاصی مصمم بود که انتقام قبایل مادی را از دولت ومردم خونخوار آشور بگیرد و برای اینمنظور از مردم ناراضی و متحدین سابق آشور استفاده کرده بتشکیل اتحادیه‌های نظامی وسیعی اقدام کند تا از وضعیت دولت آشور از جنبه های سیاسی و نظامی مطلع گشته و بهره برداری نماید . لیکن پیش از اینکه بتواند نیات خودرا جامه عمل پوشد وسروسامانی باوضاع داخلی ماد دهد گرفتار هجوم قبایل نیمه وحشی سیث‌که همان‌اسکیثها باشند گردید ، درنتیجه دچارشکست شد وناچار مدتی بعنوان خراجگذار در تبعیت مادیس Madys فرمانروای آن قبیله گذرانید .

کیاسکار برای رهائی‌خویش‌ومردم ماد ازیوغ‌اسارت وبندگی، مادیس‌ناچارشدکه بجای‌تجهیز نیروی سپاهی و قهریه بمنظور محاربه‌که امکان موفقیت درآن بسیار ضعیف وناچیزبود به‌تدبیرخاصی متوسل شود این تدبیر باموقعیتی‌که اوداشت موجه‌بنظرمیرسید لذا برای اجراء تدبیر سیاسی‌مادیس‌فرمانروای سیث‌ها را باتفاق‌چندتن دیگر ازرؤسای قبایل بمجلس جشن وضیافت رسمی‌دعوت

کرد، دراین مجلس به‌آنان شراب فراوان نوشاند. البته این کار چندان مشکل نبود، پس از اینکه مادیس و همراهانش از بـاده گلگون سرمست شدند کیاکسار باکمك یـاران حاضرش تمام آنها را بقتل رساند این اقدام مؤثر واقع شد وموجب گردید که‌قیام بزرگی برعلیه طوایف سیث آغاز شود. مادها اسلحه برداشتند و باکمال خشم وغضب بقتل وکشتار سیث‌ها پرداختند .

مدت این جنگ درتاریخ ثبت نشده ولی آنچه مسلم است آن است که‌این قیام به‌آزادی کامل مادها منجر شدو دست سیث‌ها برای همیشه ازسرزمین مادها قطع گردید.

هرچند بطوریکه گذشت اشغال کشور مادها توسط سیث‌ها ازخیلی جهات غیرقابل تحمل بود ولی در عوض شیوه‌های جنگی وطرز استعمال تیر وکمان واسب تازی را به‌آنها آموخت این امر بدون شك دارای منافع بسیاری بود سرعت حرکت درهنگام جنگ یکـی ازعلـل واقعی موفقیتهای جنگی سیث‌ها بود و همین حقیقت بعدها در زمان سلطنت پارتها (اشکانیان) بثبوت رسید .

هووخشتر که‌از قوم پارس بعلت شورشی که برعلیه مادها نموده بودند آنهم درزمانیکه مادها خود گرفتـار سیث‌ها بودند سخت رنجیده خاطر شده بود لذا بعدازدفع سیث‌ها بپارس‌ها حمله کرد و بـاضربات قـاطعی اساس حکومت آرشامیس Arshames پادشاه پارسی را برهم کوبید. وپس‌از این پیروزی بطرف شمال غرب حرکت کرددرآنجا مانائیان‌را باطاعت خوددرآورد ومناطق هارهار Harhar قـلمرو سابـق لـولـوبی Lullubi رانیز

متصرف‌شد. بدین‌ترتیب راه رابرای لشکرکشی به‌آشور هموار ساخت .

نظری باوضاع داخلی و خارجی آشور
(۶۰۹ـ۶۱۶ پیش‌ازمیلاد)

با اینکه دولت آشور شورش شماشوکین را در بابل فرو نشاند و برمتحدان وی غلبه یافت و دشمنان خودرا تارومار ساخت وعیلام رامطیع کرد لیکن تمام این پیروزیهای زودگذر دیگر نتوانست برای دولتی‌که‌قرنها باکمال استبداد برنیمی ازجهان آنروز سلطنت میکردو باج و خراج میستاندکمر راست ، نماید . زیرا بااینکه جنگ‌خانگی راخاموش ساخت‌لیکن دشمنان‌داخلی‌وخارجی که بموارد ضعف وفترت دولت آشور پی‌برده وخود شاهد موفقیت‌های رقباءآشوربودند، بتدریج درمقام‌خونخواهی برآمده وباین نکته واقف شدند که‌سلطنت این قوم سفاك جنبه ازلی نداشته وبحکم طبیعت که‌هر قومی اول ضعیف گشت وسپس مرد درصدد برآمدند که‌باتشکیل اتحادیه‌ای ازمردم ستم کشیده برعلیه آشور ضعیف قیام واقدام نمایند. بزرگترین ومخوفترین دشمنان آشور در واقع مردمی بودند که‌در حدود قلمرو امپراطوری آشور میزیستند .

این مخالفین خطرناك درحقیقت شامل سرکردگان و بزرگان‌کاهنان‌آشور هم میشدند ، ازسوی دیگر چنانکه گفته شد انتقال اسراء ملل مغلوب بداخل متصرفات

امپراطوری آشور وگرفتن بیگاری‌ازآنان واستفاده از هنرمندان واساتید مناطق مفتوحه واعزام آنان‌بداخل کشورآشور ونینوا برای برپاکردن‌کاخهای مجلل وقلاع نظامی ودیگرساختمانها واستقرارقسمتی ازاسراء در نوارمرزی امپراطوری‌که‌کلا جزء برنامه سیاسی ونظامی آشوریان درزمان قدرتشان‌محسوب‌میگشت بالعکس دراین هنگام‌که دچار ضعف وفتور شده بودند بزیان استقلال‌آنها تمام شد، زیرا طبعا حکومت برچنین افرادی جـز بزور سرنیزه وشمشیر میسر نمیباشد .

همینکه شمشیرهادرغلاف‌روند وآثارقدرت‌روبزوال رودبتجربه رسیده است‌کـه غالب جای مغلوب و مغلوب جانشین غالب شده است. ازاین روسراسر مردم ممالك مفتوحه آشور آرزوی نابودی آشور وآشوریان جنگجو و خونخوار را داشتند . درچنین موقعیتی وضع‌امپراطوری جدیـدالتاسیس مـاد در زمـان شاهنشاهی هووخشتره (کیاکسار) بدین منوال بود.

ازسوی دیگر سلطه قرون متمادی آشور برملل‌مجاور موجب‌گردیده بودکه ثروت بیشماری نصیب بزرگـان و سپاهیان وبازرگانان وعناصرصاحب‌جاه وجلال‌آشورشود. وجـود همین ثروت لایتناهی وبروز اختلافات سیاسی و ادامه یکنوع مبارزه داخلی بین‌صفوف بازرگانان‌وکاهنان و سپاهیان از عمدة العلل خـرابی اوضاع آشور بود. در چنین شرایطی بودکه طبقه حاکمه‌آشور فارغ‌ازآنچه در داخل‌کشور وخارج‌ازمرزهای آن میگذشت برعلیه یکدیگر درنهان وآشکار بجدال ومبارزه پرداخته بودند .

قویترین طبقه آشور که اساس عظمت و قدرت این دولت را بنیان نهاده بود صفوف سپاهیان و ارتش آن بود، ارتشی که مرکب از افراد و عناصر بیگانه و دارای تضادهای روحی بسیار، لیکن در این زمان فترت در یک مسئله وجه اشتراک کلی و واحد داشتند، آن وجه مشترک، روحیه خصومت ـ آمیز و انتقـامجوئی بر علیه آشور بیدادگـر و مستبد و خونریز بود.

سیاست نظامی و اداری هووخشتره و بهره برداری وی از اوضاع داخلی و خارجی آشور در این هنگام که پایه های سلطنت آشور بتدریج رو بخرابی و زوال میرفت و بنابحکم طبیعت دوران قدرت جوانی و سلحشوری سررسیده و روزهای پیری و شکستگی فرا میرسد در مقابل دولت جوان ماد، با اتخاذ سیاست واحدی از نظر اداری و نظامی در تحت فرمان شاهنشاه بزرگی گرد آمده که از خصوصیات معتبر این شاهنشاه نبوغ نظامی و سپاهیگری آن بود، یعنی همان نیروئی که مدتها مردم ماد و متحدین وی و دشمنان آشور بانتظار و آرزوی ظهور و بروز آن بودند.

چنانکه گذشت پیش از جلوس هووخشتره مادیها و اقوام تابع ایشان در جنگها همواره بصورت دسته هـای قبیله ای شرکت میجستند، هر دسته مطیع سرکرده و رئیس، قبیله خود بوده، فاقد روح انتظام و انضباط دسته جمعی بودند، تشخیص صفوف مختلفه آنان از پیاده و سواره و غیره بعلت اختلاط و بی نظمی معین و مشخص نبود. لیکن در این موقع بنابگفته هرودوت اقدامات این شاهنشاه مادی واجد اهمیت تاریخی خاص میباشد و بسهم خود در عداد

یکی از نوادر و نوابغ دوره‌خویش است. تجسم شکست‌های قبائل مادی ومناظر خونریزی و وحشیگری وچپاول و غارت اموال و چهارپایان واسارت آنان بدست آشور و متحدان ازعلل اصلی ظهور یك نهضت وجنبش تاریخی و نظامی بدست هووخشتره میباشد.

هووخشتره نخستین شاهنشاهی بودکه اقوام آسیارا بقسمتهای نظامی تقسیم وبرای اولین‌بار مقررات جنگی را بشرح زیر وضع وبرقرار کرد:

۱ـ نیزه داران را ازکمانداران وکمانداران را از سواره نظام مجزا نمود.

۲ـ نظم وانضباط را دربین‌صفوف سپاهیان‌برقرار ساخت.

۳ـ به‌تشکیل پیاده نظام سبك اسلحه و پیاده نظام سنگین اسلحه پرداخت.

٤ـ سپاهیان رابه‌دسته‌های مختلف منقسم ساخت و هردسته را باستعمال اسلحه خاصی مکلف و موظف نمود.

سپس به تشکیل سپاهی منظم و منضبط که یارای برابری باآشوررا داشته‌باشند همت‌گمارد، ازنتایج‌تجارب گذشتگان در روشهای جنگی استفاده‌کرد، تشکیلات‌سپاهی وصفوف‌آنرا ازجنبه ایلی وعشیرئی خارج ساخت.

بتقلیدآشوریان درساختن دژها وقلاع‌نظامی‌پرداخت ودرایجاد روحیه نظامی بین‌سپاهیان وتحریض وتشویق آنان بدفاع ازمرزها سعی کافی نمود.

بطورخلاصه باامکانات آن زمان تاحدی‌که توانست برنیروی پایداری ومقاومت نظامیان افزود وضمنا برای تقویت ارتش خویش ازافراد غیرمادی نیز استفاده‌کرد.

اتحاد ماد و بابل ومحاصره نینوا

هووخشتره میدانست که در صحنه نبرد و حمله بآشور باید از تمام امکانات استفاده و بهره برداری نماید از اینرو بفکر افتادکه از نیروی مخالفین آشوروکشورهائی که طعم شمشیر واسارت را از آشوریها کشیده بودند حداکثر یاری و یاوری را بطلبد تا بتواند با تشکیل اتحادیه های نظامی و سپاهی واستفاده از احساسات ضد آشور و آشوریان در حمله‌ای که برای تصرف نینوا طرح کرده بود بهره‌مند شود .

آشوربانا‌پال پادشاه بابل درحدود سال ۶۴۸ پیش ازمیلاد درگذشت و پس ازچندی نابوپالاسار Nabopolassar بجانشینی وی رسید ، وی که از دشمنان سرسخت آشور بود برای‌گرفتن انتقام ازآشور دست‌دوستی واتحادبسوی شاهنشاه ماد دراز کرد ، شاهنشاه مادی از این پیش‌آمد استقبال نمود وبرای تحکیم مبانی این اتحاد سیاسی نوه خود را بنام آمیتیس Amytis دختر آستیاژ را بزوجیت فرزند نابوپالاسار درآورد . در نتیجه این وصلت این دو پادشاه نقشه حمله مشترك خـود را برعلیه آشوریهـا طرح کردند .

درمقابل آشوریان هم‌درتحکیم صف متحدان خـود برای برابری در مقابـل بابل و مـاد آرام ننشستند . نابوپالاسار در سال ۶۱۶ پیش‌از میلاد برای سرکوبی قبائل ساکن نواحی فرات عازم شد ، پس‌از یك رشته زدوخوردهائی که در این حوالی مابین وی و لشگریان

آشور و متحدان او مانند مصر روی داد نیروی آشور دچار هزیمت گردید و بنواحی رود زاب پراکنده شدند. در این موقع است که نیروی مادیها برای پشتیبانی از متحد خویش واجراء نقشه اصلی که حمله بآشور باشد وارد کارزار شد و پس‌از عبور از گردنه های زاگرس‌و تصرف معابر دجله که بانهایت سرعت و تاکتیك صحیح انجام گرفت سدی در مقابل آشور برپا ساخت ودر نتیجه شهرآشور (نینوا) دچار سقوط شد.

سقوط این شهر در تاریخ آنروز از مهمترین مسائل‌نظامی جهان بشمارآمده است (۶۱۶ پیش‌ازمیلاد) شین شارایشکون Shin-Shar-Ishkun پادشا آشور مطابق رسوم آنزمان خود توده‌ای از هیزم بروی هم انباشت و بالای‌آن‌قرارگرفت‌آنگاه اورا درمیان خرابه‌های‌پایتختش سوزاندند. هووخشتره (کیاگزار)که‌رهبری این جنگ را بعهده داشت پس‌ازشکستن حصارها و قتل عام وتخریب معابدوقصورآشوریها باغنائم‌فراوان‌بکشورخودبازگشت.

محاصره و سقوط آشور در این تاریخ موجب جشن و سرور زایدالوصفی در بین مردم ستمدیده ماد و کلیه ملل و اقوامی‌که قرنها دچار تهاجم وحشیانه آشوریان بودند گردید، این پیروزی متحدین (ماد و بابل) با آنکه فرماندهی ارتش با سپاهیان ماد بود حس انتقام‌جوئی سیاگزار را تسکین نداد و چنانکه خواهیم دید این شاهنشاه نامدارمادی توانست بتدریج نقشه‌های دیرینه خود را در مورد فتح تمام خاك آشور انجام دهد[1].

۱ــ از کتاب نائو باب سوم تورات:

«وای برشهر خونریز که‌تمامش از دروغ وکشتار مملو است وغارت از آن‌دور

سقوط نینوا

(۶۱۲ ـ ۶۰۹ پیش‌ازمیلاد)

تصور محاصره نخستین نینوا و سقوط این شهر برای کلیه اقـوام و همسایگـان مجـاور کشور آشور امری محال و ممتنع بشمار میرفت و قبول این حقیقت تاریخی که زمان شکست آشور و آشوریان رسیده است برای مردم‌آن زمان باورکردنی نبود .گرچه این محاصره لطمات فراوانی برپیکر قدرت‌لایزال‌آشوریان وارد کرد و این لشگرکشی بسرعت صورت گرفت و کشتاری‌مفصل در پایتخت آشور شد و غنائم وثروت بیکرانی‌که‌آشوریان بدست آورده بودند بدست فاتحان ماد که وراث حقیقی آن ذخائر مادی بودند افتاد لیکن آن شکست نظامی کـه نهایت آن متلاشی شدن خصم دیرین ماد یعنی آشور بود نصیب فاتحان نگردید . لذا پادشاه ماد در تعقیب این پیروزی مصمم گردید که انتقام قوم ماد و سایر اقوام آسیای غربی را که قرنها دچار تهاجم و قتل و غارت آشوریان بودند گرفته و دمار از روزگار آنان برآورد .

شرح‌عملیات جنگی‌واتخاذ روشهای نظامی‌وتهاجمی در نخستین حمله نینوا و محاصره آن شهر واینکه بچه

نمیشود. آواز تازیانه‌ها وصدای غرغر چرخها وجهیدن اسبان وعرابه‌ها ، سواران‌هجوم می‌آوردند وشمشیرها براق ونیزه‌ها لامع میباشد وکثرت مجروحان وفراوانی مقتولان‌و لاشه‌ها را انتها نیست... برلاشه‌های یکدیگر میافتند... ای پادشاه آشور شبانانت بخواب رفته وشرفایت خوابیده‌اند وقوم توبرکوها پراکنده شده کسی نیست که‌ایشانرا جمع‌کند برای شکستگی توالتیامی نیست وجراحت تو علاج نمیپذیرد وهرکه آوازه ترا میشنود، برتودستک میزند زیرا کیست که‌شرارت تو براوعلی‌الدوام وارد نمی‌آمد...» آیه ۱ و ۲ و ۳ـ تورات .

ترتیب حصار آن شهر بدست نیروی بابل وماد دچار تخریب گردید و پس‌از ورود در شهرمقدس آشور چگونه با مردم و اعیان و معابد آن گذشت در فصل دیگری که بعداً خواهد آمد تشریح خواهد شد .

با اینکه حصار شهر خراب و نیروی بابل و ماد بسر کردگی کیاکسار وارد نینوا شد و پادشاه آشور در میان انبوه آتش خودرا ازاسارت بدست فاتحان نجات دادلیکن قوم آشور درمقابل این شکست پایداری نمود ودر واقع معدوم و نابود نگشت ، زیرا تمام کشور آشور بتصرف فاتحان درنیامده بود .

دراین هنگام است که قسمتهائی از لشگریان پراکنده آشوررد تحت سرکردگی آشور ابالیت Ashur-Aballit

توانستند از بند محاصره نینوا خود را رهائی داده خارج شوند ودرناحیه شمالی بین‌النهرین (حران) متمرکزگردند ـ در این شهر است که آشورابالیت که بقولی برادر آشور باناپال بوده ، برتخت پادشاهی متلاشی شده کشور جلوس نمود و بفکر افتادکه سروسامانی بوضع باقیمانده سپاهیان خود داده و از هرسو که میتواند متحدینی بدست آورد و مناطق از دست رفته کشورآشور را که در نتیجه این شکست از خاك آشور جدا گردیده مجدداً منضم بمنطقه حران سازد .

در همین مواقع است که ارتش متحدین مادیها و بابلیها بسوی حران حرکت نمودند ومتفقاً مصمم بودند که در این حمله و کارزار کار حران را پایان دهند ، از طرف دیگرآشورابالیت توانسته بود موافقت لشگریان

مصر و نخوی دوم فرعون را در این مقابله با متحدین جلب نماید ، بنابراین در این جنگ که منجر بتصرف حران گردید نیروی آشور و مصر از یکطرف و قوای متحدین از طرف دیگر در برابر هم بجدال پرداختند ، همینکه خبرحمله نیروی متحدین بحران رسید ، نیروی آشورشهرراترك گفته و باطراف رودفرات و «دژکارکمیش» پناه بردند ودر نتیجه بدون خونریزی حران بتصرف متحدین درآمد .

دامنه این عملیات جنگی که از سال ٦١٢ پیش‌از میلاد شروع شده بود تا سال ٦٠٩ پیش‌از میلاد ادامه داشت . لشگریان آشور و مصر پس‌از تحکیم مواضع پشت جبهه و آرایش جنگی سپاهیان خود برعلیه حران حمله متقابلی را آغاز کردند و چون حران در تصرف بابلیها بود و نیروی مقاومت و دفاعی آنان قدرت برابری در مقابل نیروی کلان مصروآشور را نداشت دربند محاصره افتادلیکن بارسیدن نیروی کمکی ازبابل ، حران از قید محاصره نجات یافت .

اقامت آشوریان و مصریان در دژکارکمیش که از نظر سوق‌الجیشی مهمترین گذرگاه نظامی منطقه فرات و معابر کاروانی سوریه و تمام خاك بین‌النهرین بشمار میرفت و برتمام نقاط آن ناحیه تسلط نظامی داشت . برای نیروی متحدین خالی از بیم و وحشت نبود زیرا از نظر نظامی تفوقی برای نیروی آشور و مصر محسوب میشد . بنابراین تصرف این دژ در برنامه اصلی وجنگی قوای متحدین منظور گردید .

چون قسمت اعظم ناحیه فرات و سراسر سوریه و فلسطین در تصرف نیروی مصریان بود لذا لشگر بابل بفرماندهی بخت‌النصر (نابوخودونوسر) بردژ کارکمیش حمله بـرد (۶۰۵ پیش‌ازمیلاد) وپس‌از تصرف دژ و بیرون‌راندن قوای‌فرعون مصرازنواحی سوریه‌وفلسطین بسلطه آشوریان و دوران امپراطوری آنان خاتمه داد و درهمین سال است‌که پالاسار درگذشت .

اوضاع دولت ماد پس ازتقسیم امپراطوری آشور و محاربات دیگر کیاکزار :

در خلال سالهای ۶۱۰ تا ۵۹۰ پیش از میلاد دولت ماد بساط امپراطوری آشور را برانداخت و توانست در طی این مدت براقوام دیگری مانند مانیا واسکیث‌ها واورارتو غلبه نمـاید . در واقـع سراسر بین‌النهرین Meso-Potamia و همچنین قسمت اعظم پارس و احتمالا پـارتیـا Parthia کـه در آن روزگـاران پـارتـاوا خوانـده میشد و دردست کیاکزار بـود[۱] همچنیـن قسمتی از نواحی و متصرفات سابق اورارتو را که درآن زمان در تحت فرمانروائی ارامنه بود در حوزه تصرفات دولت مادی درآورد.

بنا بر روایت هرودوت تمـام نـواحی کاپادوسیا Cappadocia تـا رودخانه هالیس Halys هم در زیرسلطه کیاکزار بود.

۱ــ رجوع شودبکتابهای : تاریخ‌ایران قدیم‌تالیف ج. کامرون ص ۳۱۸ و تاریخ سیاسی پارتیا تألیف N. G. Debevoise.. ص ۳ .

پس‌از تقسیم امپراطوری آشور بین بابل و ماد ، دولت بابل روبتوسعه‌گذارد و دارای قدرت فراوانی‌شد، بدست آوردن ثروت و ذخائر بیشمار برای بابل موجب گردید که بامتحد خود دولت مـاد درافتد ، و چنانکه از کتاب ارمیای نبی در۵۳۹ پیش‌از میلاد برمیآید ،اقوامی که در زیر یوغ بابل بسر میبردند امید داشتند کـه در نتیجه تیرگی روابط ماد و بابل بتوانند از زیر سلطهٔ بابلیها خارج شوند و بهمین مناسبت از امپراطوری‌ماد و مردم ماد چنین نقل کرده است [۱] :

«خداوند میگوید ، من تمام اقوام بزرگ کشور شمالی را علیه بابـل برانگیخته برپـا خواهـم داشت (آنان) درکنار آن صف آرائی خواهندکرد و آن مسخر ایشان خواهد گشت . آنها جنگاوران آزموده‌ای هستند و تیرهایشان بیهوده هدر نمیرود . کلده اسیر خواهد شد و آنانکه ایشان را اسیر کنند اسیر خواهند شد .

قـومی از سمت شمال میآید ، مردمان بسیارند و پادشاهان بسیار از اکناف زمین برخاسته‌اند . کمان و زوبین دارنـد . بی‌رحمند ، رأفت نخـواهند داشت . صدایشان مانند دریا خروشان است. براسبان میتازند. مانند تن واحدند ، در جنگ برضد توای دختر بابل ، پادشاه بابل آوازه ایشان شنیده و دستانش سست‌گردید ، و غم او را فروگرفت و مانند زنی که میزاید برخود میپیچید ....

علمها برزمین برافرازید . میان اقوام کرناها را

۱ــ کتاب ارمیای نبی‌باب ٦ آیه ۲۳

بصدا درآورید ، علیه او (علیه بابل) اسب‌ها را آماده کنید . پادشاه‌های اورارتو و مانّا و اسکیت را بر او بشورانید .

سران علیه اومنصوب نمائید واسبان را چون‌ملخان آماده بجنگ برانگیزید . قومها را علیه او آماده کنید . شاهان ماد ورئیسان ایالات آنرا و تمام حکام و جانشینان آنرا و سراسر سرزمین آنرا ...»

بطوریکه از این متن معلوم میشود درآن موقع‌دولت بابل از قدرت ماد سخت در بیم و هراس بود ، چنانکه ساختن استحکامات وحصار معروف بابل راکه‌بنام «دیوار مادی» نامیده‌اند وبدست بخت‌النصر درهمان مواقع انجام شده‌است، دلیل دیگری بروحشت بابل از ماد میدانند .

بدیهی است در چنین موقعیتی کـه حدود دولت امپراطوری ماد درتحت اداره‌پادشاهی با کفایت و لیاقت (کیاکزار) روبتوسعه میرفت وروز بروز برقدرت‌نظامی و سیاسی آن افزوده میگشت ، دول همجوار ناچار شدند برای جلوگیری ازگسترش نفوذچنین امپراطوری‌بزرگی که‌بتدریج جانشین امپراطوری‌آشورمیشد درصددبرآیند بهر وسیله که‌شده است اعم از برپا کردن جنگ وجدال و خونریزی یا با انعقاد قرارداد های صلح و ازدواج موجبات استقلال خود را حفظ نمایند ، از این‌رو در هنگامیکه پادشاه ماد بحدود رودخانه هالیس(قزل‌ایرماق) رسید وقصدپیشروی داشت دچاربرخورد با قوای پادشاه

لیدی شد .[۱]

در مدت پنج سال سپاهیان ماد با لیدی بدون نتیجه قطعی بجنگ پرداختند. دراین موقع پادشاهی لیدی را آلیاتس بعهده داشت ، چون این جنگ بیش‌از حد انتظار بدرازاکشیده بود وطرفین خسته شده بودند ، بنابقول هرودت‌در نتیجه‌کسوف‌آفتاب [۲] و همچنین‌وساطت‌بخت‌النصر که‌دربابل جانشین‌پدرخود شده بود دست‌ازجنگ‌کشیدند ویکباردیگر صلح برقرارشد . قرارشدکه رودخانه‌هالیس (قزل‌ایرماق) برای‌همیشه‌بعنوان مرز طرفین تعیین‌گردد. و ضمناً دختر پادشاه لیدی بعقد آستیاژ (Astyages) پسر کیاکزار درآید. درهمان سال‌آستیاژبراثر درگذشت‌پدرش بجانشینی او برگزیده شد .

بهرحال دولت امپراطوری ماد در عهدکیاکزار (سیاکزار یا هوخشتره) ۶۳۳ـ۵۸۵ پیش از میلاد باوج عظمت رسید وحدودآن ازشمال باراضی ارمنستان واز جنوب بخلیج فارس وازمغرب تارود قزل‌ایرماق درآسیای صغیر وسرزمینهای‌آشور وازجنوب‌غربی تابابل وازشرق تاانتهای کویرلوت وبقولی تاجیحون امتداد پیداکرده و امپراطوری بزرگی درآسیای غربی بوجودآمد .

نبوغ نظامی کیاکزار وروش جنگی وسیاسی وی :

خشتریتیا (فرورتی) درسال ۶۶۲ پیش‌از میلاد و

---

۱ ـ لیدی یا لیدیه (Lydie) در آن زمان بقسمتی از آسیای صغیر اطلاق میشدکه در زمره متصرفات دولت‌آشور بوده و سپس بتدریج دولت مقتدری تشکیل داده (بنام سلسله مرمناد) و در واقع جانشین اورارتو شده بود و درنتیجه با امپراطوری مادهمسایه‌گشت.

۲ـ درسال ۵۸۵ پیش از میلاد هنگام پیکار مادیها با لیدیها خورشید گرفت لذا طرفین این‌کسوف را بفال بدتعبیر نموده وعلامت غیظ وغضب دانسته دست ازجنگ‌کشیدند .

بعداز ۲۲ سال سلطنت درمیدان جنگ با سکاها بقتل رسید سپس پسروی کیاکزار جانشین پدرشد وزمام‌امور دولت ماد را بدست‌گرفت . این پادشاه مادی در آغـاز سلطنت وارث اوضاع نابسامانی‌گردیدکه ناچار شد درمرحلهٔ اول ازافراد چریك وسپاه نامنظم پدرخویش ارتشی منظم و دلیر و باانضباط تشکیل دهد تابتواند برای جبران‌شکست پدرش باسپاه‌کافی وتجهیزات لازم جنگی برعلیه آشور وسایر متحدین وی قیام واقدام نماید و انتقام مرگ پدر خودرا بگیرد .

هرودت درباره ابتکارات نظامی وسپاهیگری‌کیاکزار مطالبی نقل میکندکه‌ازنظر تاریخ وشیوه وآرایش جنگی درآن زمان قابل توجه است .

درمرحله اول‌کیاکزار توانستکه اقوام ساکن‌آسیا را بفراگرفتن فنون‌جنگی‌وادارسازد سپس اصول‌انضباط ومقررات جنگی را دربین سپاهیان خود برقرارکرد.

صفوف مختلف ارتش‌را از یکدیگر متمایز ومشخص ساخت بدین ترتیب :

تیراندازان
نیزه داران
کمانداران
سوارکاران

افراد پیاده :

هنگام تشکیل ارتش‌وایجادسازمان صنوف نیز به تربیت صنف پیاده همت‌گماشت،افراد این‌صنف را بفنون ورموز محاصره قلاع آشناساخت. بدین ترتیب کیاکزار اولین پادشاهی بودکه درسازمان‌ارتشی بتقسیم صنوف اقدام‌نمود وسپاهیان ماد را بتقسیمات دوهزار ، یکهزارویکصد نفر بخش‌کرده است .

بدیهی است این نظم و نسقی‌که درامور ارتش‌بدست کیاکزار داده شد، درحقیقت بـرای اولین بار در تاریخ امپراطوری ماد سپاهی‌منظم و باانضباط‌متشکل ازصنوف مختلف ایجاد و تأسیس گـردید و همچنین وحـدت این سپاهیان تازه نفس آزموده‌که درعین‌حال دارای روحیه‌ای قوی و جنگی بودند ، از علل اصلی موفقیت‌های بعدی کیاکزار محسوب میشود .

کیاکزار وسپاهیان وی در طی مدت متمادی‌که‌دچار جنگ با آشور و طایفه سکاها و دیگران بودند، توانستند از اطلاعات نظامی و فنون سپاهیگری و روش حمله و شبیخون نیروی متخاصم استفاده نمایند. درست است‌که در طی این‌کشمکشهای فراوان همواره بافتح و پیروزی قرین نبودند لیکن از سوی دیگر در هرشکستی پی بعلل ناتوانی سپاهی خود برده و بلافاصله درصدد رفع آن نواقص و تکمیل سلاح و اطلاعات خود برمی آمدند . چنانکه در اوائل جنگها بفن محاصره قلاع آشنا نبودند و همین عدم‌آشنائی موجب میشدکه نتوانند برای تسخیر دژهـای مستحکم نظامی دشمن طرحی اساسی بریزند و یا آنکه در ضمن محاصره نمیتوانستند وسایل دفاعی در مقابل نیروی محاصره کنندگان تهیه نمایند . مجموع این عوامل موجب شدکه تجارب و آزمودگیهائی در فن تسخیرطرق و مدافعه ازقلاع محصورشده بدست‌آورند و بدین ترتیب موفق شدندکه با تاکتیك پیادگان و فن محاصـره قلاع آشوریـان و شیوه سواری و تیراندازی آشنائی کامل بیابند .

کیاکزار در دومین دوره جنگ و حمله به نیـنوا و محاصره آن (که بسقوط این شهر منتهی‌گردید) باسمت

فرماندهی عالی جنگ ازتجارب بدست آورده استفاده نمود و برای اینکه بحصار مستحکم نینوا از طرف دجله دست یابد تا بتواند وارد آن شهر خون یاکنام شیران شود دستور داد باوسایل فنی‌که در دسترس داشت مسیر طغیان‌رود دجله را به‌پای حصارشهر روانه سازند ودر نتیجهٔ این ابتکارکه یقیناً بدست صنف مهندس نیروی‌ماد انجام پذیرفت حصارشهردچار خرابی وسقوط‌گردید، سقوط حصارموجب شدکه نیروی متحدین (بابل وماد) بدرون شهرنینوا راه یابند .

سرعت عمل و نیروی تـوأم با آتش در جنگهـا از ابتکارات این پادشاه ماد بشمار میرود ، بدیهی است داشتن اسبان قوی و تیزرو و تربیت آنان در ایلغی‌های نظامی، خود ازجهات مهم و علت‌العلل تأمین این تحرك وسرعت جنگی بشمار می‌آمده است.

در اینکه آیا نیروی ماد دارای عرابه‌های جنگی‌بوده است یاخیر اختلاف نظر میباشد لیکن‌کمتر خوانـده و دیده شده است که در عداد سلاح‌ها و وسایل جنگی ماد نام عرابه‌های جنگی برده شود ، برخی معتقدندکه اصولا وفور چهارپایان خصوصاً اسبان‌تربیت شده دربین مادیها وجود وبهره‌برداری ازعرابه‌های جنگی را تأئید مینماید.

از نظرروانی واجتماعی کیاکزار درنتیجه تجاربی که بدست آورده بود ، در اداره امور سپاهیگری برخلاف روش انتقام جویانه آشور سعی وافرداشت که با افراد سپاهی و نظامیان و حتی اسراء و مردم ملـل تابعه تا حد امکان خـوش رفتاری شود تا بدین تـرتیب بتواند

اعتماد و اطمینان نیروهای تابعه خودرا جلب نماید .

کیاکزار با وجود آنکه مدت ۲۸ سال کشورش توسط سیت‌ها درحال‌اشغال بود نشان دادکه الحق پادشاه بزرگی بوده و بسزا شایسته لقب پیروزمند (Victorous) که بدان مشهور بوده میباشد .

این پادشاه مادی‌علاوه برقدرت‌و نفوذ، مردی‌مغرور و با اراده بـود و نسبت بدوستان ، لشگریان متحدینش درنهایت مهربانی وحقشناسی رفتار مینمود ، در مورد دشمنانش بهیچوجه رحم وشفقت روا نمیداشت، چنانکه قتل پادشاه سیتهـا و همراهان وی گواه بارزی بـراین مدعا است .

کیاکزار برای اینکه بتواند به آرزوی قلبی خود که نابود ساختن آشور باشد توفیق یابد بهراقدامیکه ممکن بود دست میزد،چنانکه هنگامیکه پادشاه بابل دست اتحاد بسوی او برای عقد عهدنامه اتحادی برعلیه آشور دراز نمود ضمن استقبال از موقعیت استفاده کرده و متفقاً برعلیه آشور حمله نمودند و بعداً برای اینکه این اتحاد پایدار بماند با انجام وصلتی چنانکه گذشت دراستحکام آن بیفزود: همچنین برای اینکه جانشین وی‌که آستیاژ باشد از شر لیدی محفوظ بماند پس از تعیین خطوط مرزی دختر پادشاه لیدی را بعقد پسرش آستیاژ درآورد تا ضمن تثبیت مرز بین طرفین (ماد و لیدی) رشته های مودت بیشتری ایجاد گردد .

بدین ترتیب کیاکـزار در هنگام پیـری توانست امپراطوری وسیعی تشکیل دهد و یك مقایسه مختصر با زمان جلوس وی برتخت مادی و زمان مرگش بخوبی روشن و ثابت میسازدکه این پادشاه باداشتن دشمنان

جنگجوئی در لباس مادی (پادشاه هخامنشی؟)جنگجوئی یونانی را مغلوب کرده . ازکتاب تاریخ ماد

مقتدر سرسخت و عدم امکانات مقاومت با آنان چگونه توانسته است باتکاء خصائل روحی وداشتن اراده قوی و نبوغ نظامی و مدیریت، حدود امپراطوری مـاد را بجائی رساندکه برقسمتی‌ازدنیای مسکون‌آنزمان سلطنت نماید .

زمانیکه این پادشاه بسلطنت رسید،کشورش دچار هرج ومرج بود ، نیمی از آن در تصرف آشور بود وقریب ربع قرن با طوایف سیت‌ها در جنگ و جدال بسرمیبرد، و اگر فرصتی در بین جنگها پیش می‌آمد ببرقراری نظم وانتظام‌امورسیاسی‌درداخله‌کشورخودمیپرداخت. ازاین‌رو است که بنابشهادت تاریخ میتوان نامبرده را در عداد سرداران بنام و فاتحین متهور زمان خود دانست .

جلوس آستیاژ(۵۸۵ـ۵۵۰)برتخت سلطنت ماد وجنگهای وی با پادشاه بابل و کوروش (پادشاه انشان)

آستیاژ در سال ۵۸۵ پیش از میلاد که مادهـا او را آرشتیوایکا (Arshtivaika) یعنی (نیزه انداز) [1] میخواندند بپادشاهی رسید.

این پادشاه برخلاف پدر مشهورش دارای قدرت و اراده ثابتی نبود ، از این‌رو فاقد ابتکار و شجاعت بود. همواره اوقات خودرا در درباریاشکوه وجلال خود بسر میبرد (هگمتانه ـ همدان) تشریفات درباری مانع آن بودکه بین مردم پدیدار شود ، فقط کسانی بدیدارش

1— E. Herzfelo, Archaeological History of Iran (1935) P. 40 .

بار مییافتند که یا قبلا تقاضای شرفیابی کرده بودند و یا اینکه خود به‌آنان رخصت تشرف میداد. آستیاژ پیوسته در میان نگهبانان و درباریان خویش محصور بود ، فقط گاهگاهی باتفاق جمعی از شکاربانان بشکار میرفت.

آستیاژ در زمان پدر خویش با دختر پادشاه لیدی ازدواج کرد ، سپس چون دارای فرزند ذکور و جانشین نشد با شاهزاده خانم ارمنی دختر پادشاه ارمنستان وصلت نمود ، نظر باینکه از این شاهزاده خانم هم صاحب‌فرزند ذکوری نگردید برای سومین بار با دختری بنام آنوسیا Anusia ازدواج کرد ، ازاین ازدواج هم مقصود آستیاژ برنیامد و دچار شکست شد .

آستیاژ از یکی از این سه همسران خود صاحب‌دختری شدکه بنام‌ماندان نامیده میشدکه بعداً این‌دختر باکمبوجیه اول (Cambysesi) عروسی‌کرد و از وی پسری بنام‌کوروش (سیروس)که پادشاهی بزرگ ومقتدر گردید بدنیا آمد.

قسمت اعظم دوره سلطنت آستیاژ با صلح و آرامش سپری شد و جنگ عمده‌ای روی نداد ، همین موضوع موجب شدکه جنگاوران مادی تااندازه‌ای دچار سستی ورخوت شدند. باوجود خوی صلح طلبانه آستیاژ بابلیها پیوسته در بیم و هراس بسر میبردند و وحشت داشتند که مبادا یکباره مورد هجوم‌نیروی دلاور ماد قرارگیرند، اوضاع کشور بابل پس از مرگ بخت‌النصر دوم (۵۶۲ پیش از میلاد) تا زمان جلوس نابونید (Nabu - Nide) دچار هرج ومرج شده بود و همواره اسراء یهودی که در بابل باسارت بسرمیبردند منتظر بروز حوادثی بودند

که زنجیر اسارت را پاره نمایند و آزادی خود را بوسیله آستیاژ بدست آورند و در این زمینه بسخنان اشعیاء نبی بشرح زیر متوسل میشدند :

«من ماد ها را علیه آنها برخواهم انگیخت»[۱]

لیکن آستیاژ بعللی کـه ذکر شد نتوانست از این موقعیت سیاسی استفاده نموده و پیش‌از اینکه بابلیها بکمال قدرت برسند برآنها بتازد .

نابونید پادشاه بابل‌که اهل‌حران‌بود، همواره‌آرزو میکرد که مادها را از آن شهر اخراج نموده و « سین » معبد بزرگ خدای ماردوك که کیاکزار خراب کرده بود دوباره تجدید بنا کند . وی شبی در خواب خدایان سین‌ـ و ماردوك را میبیند که ویرا باین عمل تشویق میکنند ماردوك به نابونید امر میکند که باین آرزو جامه عمل بپوشاند، وی‌اظهار میداردکه مادها بسیار مقتدرند ولی ماردوك در پاسخ میگوید کـه پس‌از سه سال سیروس پادشاه انشان (Anshan) قیام‌خواهدکرد و مادها راشکست خواهد داد و پادشاه ایشانرا باسارت خواهد برد[۲]

آستیاژ وگرفتاریهای وی:

چنانکه گذشت آستیاژ پادشاه ماد برای اینکه در دوره سلطنت خویش رقیب با نفوذ و خویشاوندی مقتدر پیدا نکند با مشورت عده‌ای از کاهنان و مشاورین درباری دخترخود را بکمبوجیه داد تا درصورتیکه از این وصلت

۱ـ کتاب اشعیاء باب هفدهم صفحه ۱۹

۲ ـ ترجمه کتاب تاریخ امپراطوری ایران (History of the Empire...) تالیف (Olmtead) ص ۳۶ بوسیله آقای محمد مقدم

صاحب نوه پسری شود، چون این نوه ازخاندان پارس است نمیتواند جانشین پادشاه مادی‌گردد. لیکن پس‌از چندی در عالم رؤیا خوابی دید که در پارس شاخه تاکی از زمین روئید و در دم این شاخه بشکل درختی مبدل شد و این درخت بزرگتر شد ، طولی نکشید که شاخه و برگهای آن تمام عالم را فرا گرفت .

در همین اثنا خبر رسید که از ماندانا صاحب پسری شده است . دیدن آن خواب وحشتناك و اطلاع براینکه ماندانا دارای پسری شده است ، بیش‌ازپیش موجب ناراحتی و تزلزل روحی این پادشاه گردید.

برای تعبیر این خواب و نتایج آن از جمعی معبران دعوت نمود و عقیده آنان را درباره خواب و بدنیا آمدن نوه‌اش پرسید وپس‌ازگفت و شنودی باپادشاه ، تعبیر خواب را چنین توضیح دادند :

اگر این کودك باقی بماند نه تنها سلطنت ماد باقی نخواهد ماند بلکه کلیه آسیا بدست او خواهد افتاد . بنابراین باید او را معدوم‌کنی. پس‌از شنیدن این رأی آستیاژ بیکی از فرماندهان مورد اعتماد خود بنام «هارپاك»[1] فرمان داد که طفل را از مادرش جدا نموده و ویرا معدوم سازد ، هارپاك پس‌از گرفتن طفل برای اجرای دستور پادشاه طفل را تحویل مهرداد چوپان خود نمود ، از قضا آنکه زن مهرداد در همان ایام طفلی‌مرده بدنیا آورده بود لذا همینکه مهرداد، نوه آستیاژ رابمنزل برد و جریان را بدو گفت زن مهرداد مانع کشتن طفل

1— Harpakos .

کتابخانه تخصصی ادبیات

شد و قبول کرد که در پنهان طفل را بفرزندی خویش قبول نموده درنگاهداری وتربیت او بکوشد ودر مقابل فرزند مرده خود را کشته فرزند ماندانا جلوه دهد ، و بهمین ترتیب عمل شد و گزارش آن بوسیله هارپاك باطلاع پادشاه رسانده شد[۱]

دست قضا و تقدیر پس‌ازگذشت دهسال یعنی‌همینکه کورش بسن دهسالگی رسید در جریان واقعه‌ئی کورش جوان بحضور آستیاژ رسید. پادشاه ماد پس‌از دقت در ناصیه و چهره طفل و شباهت وی با مادرش نوه خودرا شناخت و قلباً از زنده ماندن آن مسرور گشت ، لیکن هارپاکوس را برای این خیانت چنین تنبیه‌کرد[۲]

«پسر هارپاکوس را بقتل رسانید و معروف است که در ضیافتی گوشت او را بپدرش خورانید» .

آستیاژ کورش را باتفاق یکنفر سفیر با پیام محبت بپارس نزد داماد و دخترش فرستاد ، پادشاه ماد به‌امیداینکه کمبوجیه پدر کوروش بعداز این نسبت باو وفادار خواهد ماند او را بسلطنت پارس منصوب‌کرد و با این ترتیب ماد و پارس با داشتن پادشاه و روابط خویشاوندی مانند گذشته نسبت بتجاوزات احتمالی خارجی متحدو متفق شدند .

۱ــ نقل‌ازکتاب «کوروش حکمران جهان» نگارش‌دکترولنگانگ ویلهلم ترجمه مهندس‌کریم طاهرزاده بهزاد، انتشارات‌کمیته‌جشنها، آموزشگاه اندیشه ۱۳٤٦ ص ۳۱

۲ــ ترجمه تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس فصل ۱۳ ص ۱۸٤ جلد اول چاپ اول مترجم فخرداعی گیلانی چاپ رنگین‌کمان سال ۱۳۲۳

درنظر پادشاه ماد وجودکوروش بهترین ضامن یگانگی و وحدت و تشیید مناسبات حسنه مابین پارس و ماد محسوب میگشت . از این پس است که دوران تربیت و پرورش کوروش با اصول صحیح بجریان میافتد .

اهم گرفتاریهای آستیاژ، طغیان کوروش نوه وی و عدم رضایت مردم ماد ازاو وآرزوی اهالی بابل به تسخیر مجدد حران ومعابد مهم سین ومردوك وخیانت سرداران و بزرگان ماد برعلیه آخرین امپراطور ماد است .

سقوط هگمتانا (همدان)

کوروش بحکم تربیت عالی و خصائل نژادی پس از مراجعت از دربار مادبسوی پدر و مادرش، مصمم بودکه از وقایع و حوادث مختلف برعلیه جدش استفاده نماید، از طرفی رقابت پادشاه بابل با آستیاژ و عدم رضایت بزرگان وسرکردگان مادی انجام نیات کوروش راتسهیل میکرد. مقارن همین ایام کوروش ازآستیاژاجازه خواست که بمقر و تختگاه ماد حاضر شود، و درنظر داشت با نیروئی که درپارس تهیه کرده بود سرپرستی ناراضیان وشورشیان ماد را باهمکاری هارپاکوس برعلیه آستیاژ بعهده گیرد. آستیاژکه از تدارکات جنگی وحمله کوروش آگهی یافت کوروش را بنزد خود احضار نمود لیکن کوروش گذشته از اینکه امتناع از حضور یافت اعلام جنگ نمود . بنابراین میتوان علت العلل دوران جنگ این دو خانواده ماد و پارس را که قریب سه سال بطول انجامیده است بدین شرح خلاصه نمود :

۱ــ فراهم آوردن مقدمات‌کار وآماده ساختن‌کوروش برای اعلام جنگ برعلیه جد مادری خود .

۲ــ بهره‌برداری از عدم رضایت داخلی بزرگان و سرکردگان ماد برعلیه آستیاژ .

۳ــ توطئه چینی وخیانت سردارآستیاژ بنام‌هارپاك برعلیه امپراطور ماد .

٤ــ تحریك قبائل مادی بشورش برعلیه‌آستیاژ .

آستیاژ بمنظورسرکوبی‌کوروش‌ولشگریانش بتعقیب آنان پرداخت تااینکه‌کوروش وسپاهیان پارسی ویرا در حدود پاسارگاد (مقرکوروش وپارسیان) شکست داده و مغلوب ساخت (۵۵۳ پیش ازمیلاد).

پس‌ازاین زدوخورد برای باردوم آستیاژ سپاهی را مامور سرکوبی کوروش مینماید . در همین هنگام است که‌نابونید ازگرفتاری‌آستیاژ استفاده مینمایدکــه شرح آن بعدا داده خواهد شد ، سپس برای‌بارسوم این جنگ خانگی شروع شد. این جنگ بمدت دوسال بطول‌انجامید پیروزی وموفقیت‌گاهی نصیب‌پارسیان‌وزمانی‌سهم مادها بود تااینکه دوران چهارم جنگ سررسید (۵۵۰ پیش‌از میلاد) . دراین جنگ است‌که فرماندهی عالی‌باهارپاکس میباشد. این سردار مادی درمقام انتقام‌گیری از پادشاه ماد (بعلت قتل فرزندش) برآمــده خود وسپاهیانش را تسلیم نیروی پارسی مینماید، بدیهی است نتیجه این خیانت موجب شکست پادشاه ماد میگردد .

درمرحله چهارم یعنی جنگ است که تکلیف نهائی

امپراطوری ماد را درواقع روشن میسازد، بااینکه آستیاژ دراین پیکار برای غلبه برپارسیان نهایت تلاش وسعی را بکار میبرد لیکن بعلت پراکنده شدن سربازان مادی وملحق شدن اهالی هیرکانیان و پارتیها بسوی پارسیان نیروی مهاجم بسوی هگمتانا (همدان) درحرکت درمیآید ودرنتیجه پارسیان مقرتختگاه ماد را تسخیرمینمایند .

بنابگفته هرودوت، آستیاژ تمام ساکنان شهر هگمتانارا مسلح ساخت وباکمال قدرت باپارسیان بجنگ درآمد و بااینکه شهردچار غـارت شد لیکن آستیاژ بداخل شهر پناهنده شد وباسارت درنیامد .

فصل پنجم

اهمیت سقوط تختگاه ماد و اثرات آن :

بطوریکه گفته شد نابونید پادشاه بابل که اهل حران بودهمواره آرزو میکردکه روزی مادهارا ازآن شهربراند ومعبد سین راکه کیاکزار خراب کرده بود دوباره بناکند . درهمین هنگام است که باکوروش متحد شده و از عدم انتظام اوضاع داخلی ماد استفاده نمود بسوی حران که در شمال غرب قرارداشت حرکت میکند و پس ازتصرف آن به آبادانی شهر وتجدید بنای معبدسین میپردازد .

اهمیت تسخیر حران وتجدید بنای معبد سین بدست بابلیها که همواره از ترس دلاوریهای نیروی ماد بجان آمده وباصرف هزینه های سنگینی درساختن استحکامات دیوار مادی درکنارمتصرفات خود برآمده بودند، درتاریخ جنگهای آنروز تاثیرات شگرفی نمود . بدیهی است

درصورتیکه آستیاژگرفتار کوروش وتوطئه چینی‌ازداخل مادیها نبودتصرف حران بدین‌آسانی بدست‌بابلیان میسر نمیگردید، لیکن باازدست رفتن حران زمان‌آن فرارسیده بودکه دیگر متصرفات مادی هم ازاطاعت آستیاژ بدر آمده بدون جنگ ویابوسیله جنگ ازحوزه کشور ماد خارج شده وبحوزه تصرفات پارس درآیند .

بنابقول هرودوت از صنوفی‌که در برچیدن بساط سلطنت پرشکوه وجلال آستیاژ دراکباتان (همدان‌کنونی) تختگاه آستیاژ ، دست پنهانی و قوی داشتند کاهنان ماد بودند ، زیرا آستیاژ نسبت به آنان بیمناك شده بود . دستورداد عده‌ای ازآنانرا بقتل رسانند .

کشتار کاهنان کـه مقام ارجمندی نـزد مردم ماد داشتند موجب شد که طرفداران پادشاه مـاد جانب کاهنان و رؤسای معابد را بگیرند، از سوی دیگرکاهنان جان بسلامت برده وطرفدارانشان چاره را دراین دیدند که در خفا وآشکار با کوروش رابطه نزدیك برقـرار سازند تابتوانند انتقام اعدام همکیشان خود را ازشاه ماد بگیرند .

سستی ورخوت سپاهیان‌ماد دردوران سلطنت‌آستیاژ وعدم برخورد آنان در صحنه جنگهای مخوف و سنگین و رواج عیش و عشرت و تجمل پـرستی در دربـار این پادشاه مـاد موجب گـردید کـه تامیزان زیـادی روح سلحشوری و انضباط و اعتماد و اعتقاد به‌پیروزی از سپاهیان و سرداران مـادی سلب شود . درمقابل بروز و

ظهور این جریانات نیروی پارس و انشان بسرکردگی جوانی لایق و مقتدر و تازه نفس که داعیه سروری و جهانداری در آن زمان داشت در برابر سپاهیان ناراضی آستیاژ بصف آرائی درآمده بود ، از طرفی دیگر خیانت فرماندهی جنگ (هارپاکس یا آرپاکوس) وتسلیم وی و سپاهیانش بکوروش ضربه شدیدی بر پادشاه ماد و اطرافیانش وارد آورد. برخی معتقدند که همین خیانت علت‌العلل برچیدن بساط سلطنت مادیها و انتقال آن به‌پارسیان شد .

جمع ثروت و فراوانی نعمت و حس تجمل پرستی و علاقمندی بتشریفات زایدالوصف درباری درهگمتانه از عوامل مؤثر سقوط دولت ماد گردید زیرا بطوریکه اغلب مورخین و محققین ضبط کرده‌اند در آن زمان دربار پادشاهان‌مادبزرگترین‌مرکزسیم‌وزروثروت‌آنروزی جهان شده بود. چنین بنظر میرسد یکی از علل هجوم لشگریان پارس به‌هگمتانا وخزائن تختگاه ماد، اطلاع و وقوف کامل پارسیان از اندوخته ذخائر گرانبهای خزانه مادی بوده است .

ولی بااین وجود معروف است هنگامیکه سپاهیان مادی ازجنگ بالشگریان پارس‌درکنارحصارماد و پایتخت رو برگردانده بودند و بقصد فرار و پنهان شدن درشهر همدان‌کنونی تلاش میکردند تمام زنان از شهر بیرون آمده وسراسیمه وهراسان ازمردان خودمیخواستندکه از سقوط‌مقرسلطنت‌مادی‌جلوگیری‌نمایند واین‌خودمیرساند که خیانت تا چه اندازه در اسارت آستیاژ و برچیده‌شدن بساط دولت ماد مؤثر بوده است .

بهرحال بنا بگفته کتسیاس [1] آستیاژ بیدرنگ پس‌از شکست اسیر نشده بلکه به هگمتانا (اکباتانا) گریخت و در آنجا پنهان شد . کوروش پس‌از ورود بمقر سلطنت ماد امر کرد آمی‌تید (Amitide) دختر آستیاگ و شوهر او (اسپی تام Éspitam) و پسران ایشان (اسپی‌تاك ومهابرن) را شکنجه کنند آستیاگ چون وضع را بدین منوال دید، برای رهائی و نجات نزدیکان خویش ازرنج واسارت خود را تسلیم نمود.

ظاهراً مادها پس‌ازتسخیر نینوا درسال ۵۵۰ پیش‌از میلاد موفق بتأسیس امپراطوری شده بودند، بنابراین اگر ما ابتدای تأسیس امپراطوری ماد را با سقوط مجدد نینوا درسال ٦۱۲ پیش‌از میلادمقایسه‌کنیم دوره‌سلطنت مادها فقط ٦۲ سال میشود [2] باید به‌این‌حقیقت اذعان نمودکه اطلاع ما از امپراطوری ماد بسیار ناقص است زیرا فقط تا سال ٦۱۲ که تاریخ از دست رفتن نینوا است تاریخ نویسان اطلاعات بالنسبه دقیقی از مادها ذکر کرده‌اند و ازآن‌تاریخ به‌بعد نیزمنابع‌قابل‌اعتمادی‌دردست

۱ــ ترجمه تاریخ ماد فصل هفتم سطر چهارم ص ۵۱۹

۲ــ درکتاب«ایران‌قدیم» تألیف‌شادروان حسن‌پیرنیا درباب‌اول «دورهٔ مادی»فقط‌پس‌از دیوکس‌رئیس قبیله مادکه تاریخ فوت‌اوراسال ٦۵۵ پیش از میلاد ذکر کرده است .
فرورتیش (٦۵۵ــ٦۳۳) هووخشتر (کیاکسار یونانیها ٦۳۳ــ ۵۸٤) آستیاگ (اژدهاك ۵۸٤ــ۵۵۰ پیش از میلاد) بدین ترتیب دوره سلطنت شاهان ماد را ۱۰۵ سال تعیین کرده است . لیکن بنابگفته‌کتزیاس سلسله پادشاهان ماد بترتیب زیر۲۸۳ سال‌سلطنت کرده‌اند :

نیست. وازآثار متعددی‌که ازنویسندگان‌آن‌زمان برجای مانده است بسبب ضد و نقیض بودن چنین استنباط میگردد که هر یك از آنها به دلخواه خود وعاری ازحقیقت مقرضانه حقایق و حوادث تاریخی را دگرگون جلوه‌گر ساخته‌اند از اینرو پذیرفتن این قبیل اسناد ،بدون تردید خالی از اشکال نیست .

امید است با کاوشهائی که در حوزه متصرفات ماد قدیم و تپه‌های‌هگمتان (همدان) بعمل خواهدآمد اطلاعات علمی جدیدی از دوران این امپراطوری اولیه ایـــران بدست آید و تاریکیهائی که درتاریخ این قوم موجـود است روشن و آشکار شود .[1]

ARBAKES	۲۶سال	آربیك
MANDAUKES	» ۵۰	مانداوکس
SOSSARMUS	» ۳۰	سوسارموس
ARTYKAS	» ۵۰	ارتیکاس
ARBIANES	» ۲۲	اربیانس
ARTAEMS	» ٤۰	ارتائوس
ARTIANES	» ۲۲	آرتی‌یانس
ASTIBARAS	» ٤۰	استی‌باراس
ASPADAS	—	اسپاداس

پادشاه آخری‌که مدت سلطنت او راکتزیاس معین‌نکرده است با تاریخ آستیاك‌نوشته هرودوت مطابقت دارد. نقل ازکتاب : ترجمه کوروش حکمران جهان ص ١٤ نگارش دکتر ولنگانگ ویلهم مترجم کریم طاهرزاده بهزاد ــ تهران ١٣٤٦

۱ــ هرودوت مورخ معروف‌یونانی‌بنای‌شهرهمدان‌رابه‌دیوکس نخستین رهبر ورئیس قبیله ماد نسبت میدهد (۷۰۸ تا ٦٥٥ پیش‌از میلاد) پس ازآنکه این‌پادشاه همگتانه را بمنظورپایتخت‌کشورخویش برگزید کاخی عجیب ومستحکم بصورت هفت قلعه که هریك درون دیگری قرار گرفته بود بفرمان وی ساخته وبتقلید از رنگ‌آمیـزی قصور بابلی کنگره‌های هریك از دیوارهای قصر مزبـور را برنگی مخصوص درآورده بودند، بدین‌قرار دیوار اول سفید ودیوار دوم را

سیاه و بترتیب ارغوانی وآبی و سرخ ونارنجی ودو دیوار آخرین را یکی سیمین و دیگری‌زرین‌نموده بودند، کاخی‌بس‌بلندمخصوص‌پادشاه وخزانه سلطنتی درآخرین قلعه درونی برپاساخته‌بودند وسکنه‌شهر خارج ازحصارها مسکن داشته‌اند، محیط آخرین دیوار قلعه تقریبابه بزرگی شهر آتن بوده است واین قصر دارای ۳۰۰ تا هزار اطاق‌و هر اطاق دارای هشت در بوده است .

پلی بیوس POLIBIUS مورخ معروف یونانی (۲۰٤ ـ ۱۳۲ـ پ . م) همدان باستانی را بدینقرار توصیف میکند :

« در دامان کوه ارنتس ORENTES (بـزبان یونانی مقصود کوه الوند است) شهـر هگمتانه با قلعه وارگ مستحکم عجیب و حیرت‌آورقرارگرفته قصرشاهی درون‌آخرین قلعه‌آن استوارگردیده و مساحت زمین زیرکاخ شاهی درحدود ۱۳۰۰ متراست‌وضع‌ساختمانی وآرایشهای عجیب وتزئیناتی‌که دراین کاخ بکار رفته بنحوی است که توصیف آن مبالغه‌آمیز بنظر میرسد چوبهائی‌که درآن بمصرف رسیده پوشیده از زر وسیم درها وستونها و رواقها باهزاران‌گونه کنده‌کاریها ونقش ونگارها آراسته شده ، یك تیرعاری از زیور ویك دیوار بی‌پیرایه در آن کاخ یافت‌نمیشود، حتی‌کاشیهائی‌که‌زینت‌بخش از اره‌ها ودیوارهای درونی‌قصراست باپوششی ازآب نقره سیم‌اندود گشته است وهمه چوبها ازجنس سرو وکاج میباشد .»

درکتیبه تیکلات پالسر اول شهریار آشوری که مربوط به ۱۱ قرن پیش از میلاد میباشد، نام همدان «همدانا» نوشته شده است . بنابر این گفته هرودوت مبنی بربنای شهرمزبور توسط دیوکس که از روی مسموعات مورخ مزبور نگاشته شده است محقق نبوده چنین بنظر میرسدکه این پادشاه برآبادانی و توسعه آن افزوده است، و هفت قلعه حیرت‌انگیز آن از آثار این شهریار میباشد .

از قصر هفت حصار امروز چیزی پیدا نیست وتا پیش‌ازاحداث خیابان اکباتان غیر ازیك قسمت دیوار شمالی قلعه باستانی اثری مشهود نبود، لیکن امیداست‌که باکاوش قلعه هفت حصار افسانه مانند آثار بیشتری کشف‌گردد .

ـ نقل‌ازکتاب هگمتانه « آثار تاریخی همدان» تألیف آقـای محمدتقی مصطفوی فصل دوم ص ٦۲ـ٦۳ تهران چاپ تابان ۱۳۳۲

قسمت دوم

تاریخ نظامی ایران

ایران در آغاز دورهٔ شاهنشاهی هخامنشی

پارسی‌ها

مقدمه

درحدود یکهزارسال پیش از میلاد هنگامیکه قبایل ماد زادگاه اولیه خود را که در بین رود های سیحون و جیحون قرار داشت ترك نموده وارد قسمت شمال شرقی ایران شدند . طوایف پارس نیز همراه با آنان ویا بعداً براه افتاده در طول سلسله جبال البرز حرکت کردند تا آنکه از شمال ایران گذشته و وارد منطقه‌ای شدند که امروز بنام آذربایجان خوانده میشود .

چنانکه گذشت مادها در اوایل مهاجرتشان درجنوب و جنوب شرقی دریاچه اورمیه (رضائیه کنونی) اقامت داشتند ، لیکن پارسها (پارسوآ) پس از مدتی از نواحی اورمیه بسوی جنوب وجنوب‌غربی ایران رهسپار شدندودر سرزمینهائی که بعداً بنام پارس نامیده شد متمرکز گشتند . در خلال این مهاجرتهای اولیه چون از این دو

قوم هیچگونه مدرك و کتیبه‌ای بجای نمانده است بهمین جهت از تاریخ دقیق نقل وانتقالات آنان مدرکی دردست نیست، ولی بعدها درسالنامه های آشوری علاوه بر مادها از آنان نیز نام برده شده است .

پارسی‌ها درآغاز قرن هفتم پیش‌ازمیلاد در قسمت غربی‌کوههای‌بختیاری ومغرب‌شوشتر وحوالی‌رودکارون و اراضی ایلام که بعدها بنام ناحیه پارسوآ نامیده شده بود مستقر شده اند.

اولین‌بار که‌نامی از قبایل پارس در کتیبه‌ها برده شده در حدود سال ۸٤٤ پیش‌از میلاد است که شالمانزر سوم پادشاه آشور برناحیه پارسوآ تاخت و آنانرا مجبور بدادن باج و خراج نمود . همچنین در ۸۳٦ پیش‌ازمیلاد نیز آشوریها توانستند مجدداً مناطق پارس نشین را متصرف شوند ، لیکن این بار حکومت آنان برنواحی متصرفی دوامی نیافت‌زیرامنشواش (Menshuash) پادشاه اورارتو آنها را از این مناطق بیرون راند و مجدداً تسلط اورارتوها را برآن ناحیه برقرار ساخت .

مساکن اورارتوی زمان آشوریها که اقوام پارسی در همسایگی آنها سکونت داشتند در واقع همان محل ارمنستان زمان هخامنشیان است که شامل محدوده‌ای میشده که از طرف غرب به آناطولی و از شرق بدریای خزر و ازشمال بدریای سیاه و رود ارس منتهی میگردید بنابراین میتوان چنین نتیجه گرفت که پارسیها بجهاتی که‌برما روشن نیست ازجنوب دریاچه‌اورمیه بسوی ایلام و جنوب غربی فلات ایران روی آورده و در منطقه‌ای‌که

بعداً بنام پارس نـامیده شده سکونت اختیار نمودند ، دسته دیگری از این طایفه در نواحی ایلام باقی ماندند که بنام پارسوماش نامیده میشدند .

برخی از محققین علت تخلیه ناحیه پارسوآ را از طرف اقوام پارسی بجهت تسلط و فرمانروائی پادشاهان اورارتو میدانند زیرا قبایل پارسی نمیخواستند خراجگذار و مطیع آنان باشند . بنابراین بتدریج توانستند کـه از همسایگی و مجاورت کشور اورارتو خود را خلاص نموده و در منطقه وسیع کوهستانی واقع در شرق و شمال شرقی شوش (Susiana) اقامت گـزینند (۷۰۰ پیش از میـلاد) . بدیهـی است پارسیها و اورارتوها درمدت همسایگـی خویش در جواریکدیگر تا حدودی که مقتضیات اجـازه میداده است هردو قوم از فرهنگ و هنر و تمدن یکدیگر بهره‌مند شده و اطلاعات فراوانی بدست آورده بودند . این جمله که نشان تقلید و نفوذ هنری اورارتوئیان در پارسها می‌باشد تا حدود مختصری در بناهای اوایل زمان هخامنشی مشاهده میشود. [۱]

۱ــ درناحیه مسجدسلیمان و بردی‌نیشانده (BARDI-NISHANDEH) بقایای دوساختمان بزرگ که در دامنه پاطاق ساخته شده متعلق بزمان سلطنت تیس‌پس و یا پادشاهان پیش از وی میباشد، این دو بنای کهن درقسمت جنوب شرقی ناحیه تاریخی پارسوماش واقع بودند . بنائی که درمسجد سلیمان و مرکز نفت‌خیز قرارداشته مدتها تصور میکردند که آتشکده‌ای میباشد دراین مورد دکتر گیـرشمن چنین توصیف کرده است :

درنتیجه حفاری معلوم شده است که این بنا زمانی محل سکونت شاهزادگان پارسی بوده و هنوز ایوانی رادر آن میتوان ملاحظه نمود که ازسه قسمت تشکیل یافته ودیوارهای آن ازسنگهـای عظیمی ساخته شده که بدون ملات کار گذاشته‌اند و شبیه است بآنچه که در

از علائم و نشانه های مشخص تأثیر نفوذ جبری اورارتو در بناهای اوائل دوران هخامنشیها که بهیچوجه با ساختمانهای سنگی و معابد آشور و بابل مشابهت ندارد. در مرحله اول باید آرامگاه کوروش را در پاسارگاد و بقایای ساختمان گور دختر را در نزدیکی سرمشهد کازرون نام برد.

چنانکه گذشت از تاریخ ورود پارسی‌ها بسرزمین ایران که یکی از تیره های قوم آریائی نژاد بودند اطلاع دقیقی در دست نیست بنا باحتمال قوی میتوان گفت که

اصطلاح به سیکلومین معروف است. کلیه محوطه مزبور بکمك پشتوانه ها وفرورفتگی‌های چندی ساخته شده واز قرار معلوم ساختمان آن دراصل بمنظور دفاع در مقابل دشمن طرح‌ریزی گردیده است.

پنج رشته پلکان که پهنای یکرشته از آن بیش از ۲۵ یاردمیباشد بساختمان مزبور منتهی میگردید این نوع ساختمان اختصاصاً برای جلگه وزمین مسطح ابداع شده و ایلامی وبابلیها وآشوریها وحتی ساکنین اصلی این منطقه هم بااین سبك ساختمان آشنائی نداشتند. تنها کشوری که در آن وقت با ایران همسایه بود و مردم آن عیناً این سبك دیوارسازی را درساختمانهای خودبسیار زیاد بکار میبردند همان کشور اورارتو بوده است.

مردم اورارتو هنگامیکه درمغرب دریاچه اورمیه زندگی میکردند ازهمسایگان بسیار نزدیك (دیوار بدیوار) پارسیها بوده و حتی آنها را به تبعیت خویش درآورده بودند. لذا میتوان بنای مسجدسلیمان را به پارسیها نسبت داده سطحه تاریخی دربردی نیشانده که دردامنه‌های ۱۵ میلی‌شمال غربی قراردارد از نظر ساختمان نیز مشابه بنای مسجدسلیمان است. ممکن است اولین شهرهائی که شاهنشاهان هخامنشی بنانموده باشند در همین دومحل باشد و بنابهمین نظریه ابنیه مزبور را بعنوان «اجداد» آثار عظیم پرسپولیس میدانند. کتاب گیرشمن صفحات ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵.

پارسی‌ها درآغاز قرن هفتم‌پیش ازمیلاد درنواحی‌اراضی ایلام وحوالی رودخانه کارون وکوههای بختیاری که‌بنام پارسواش نامیده میشده سکونت اختیار نموده بودند ودر همین‌زمان‌است،که‌هخامنش (سردودمان‌سلسله هخامنشی) دارای حکومت محلی بوده واز طایفه پارسی وپازارگادیها بشمار میرفته است.[۱]

پارسیها پس‌از ورود بمناطق کوهستانی واقع در مشرق وشمال‌شرقی شوش‌که‌بنام پارسوماش‌نامیده میشده هخامنش را بسرکردگی خود برگزیدند وسپس سایر پادشاهان‌پارسی ویرا سردودمان خود شناخته وبعنوان جد اعلای سلسله هخامنشیان ملقب گشته واز همین‌رو است که‌نام این‌سلسله رابنام سلسله هخامنشی نامیده‌اند.

طبق تحقیقاتیکه شده است بعداز دوران امارت هخامنش (۷۰۰ـ۶۷۵ پیش‌ازمیلاد)،چیش‌پش‌وکمبوجیه و چیش‌پش دوم درنواحی انشان و سرزمینهای ایلام پادشاهی نموده‌اند وبا عنوان شاه انشان بقوم پارس استقلال داده بودند.

بعدازمرگ چیش‌پش (حدود ۶۴۰ پیش از میلاد) دو تیره از اولاد وی در نواحی انشان و پارس بسلطنت رسیدند، دوفرزند چیش‌پش بنام آریارمن وکوروش‌اول حوزه متصرفات پدررا بین خود تقسیم نمودند و هریك در بخش خویش بحکمفرمائی پرداختند.

۱ـ گزنفن درکتاب تربیت‌کوروش فصل دوم عده طوایف پارسی را ۱۲ طایفه ذکر کرده است.

آریارمن پسر کوچکتر چیش‌پش بود بعد از پدر به‌پادشاهی ناحیه پارس انتخاب گردید و بنام «شاه شاهان پارس» نامیده شد، ولی پس‌از وی کوروش را با لقب «شاه بزرگ» نام برده‌اند زیرا برشهرهای پارسوماش و انشان حکمروائی مینمود .

از آریارمن لوحه‌ای زرین که شامل کتیبه‌ای مشتمل برده‌سطر بامتن‌پارسی باستانی میباشدازمحل تپه‌هگمتانه درحدود چهل سال پیش کشف شده که‌برطبق عقیده‌آقای دکتر ر . گیرشمن باستانشناس فرانسوی لوحه مزبور قدیمترین اثر تاریخی کشف شده از دوران هخامنشی شناخته شده وترجمه مفاد آن بشرح زیر میباشد :

«آریارمن شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه پارس، پسر چیش‌پش شاه ، نوه هخامنش آریارمن شاه میگوید، این کشور پارس که من دارم ودارای اسبهای خوب ومردان نیك است اهورمزداآنرا بمن‌عطا فرموده است، ازمرحمت اهورمزدا، من شاه این کشورم، آریارمن شاه میگوید ، اهورمزدا مرا یاری کناد .»

این لوح متعلق بموزه برلن میباشد [۱]

پس از آریارمن (۶۱۵ پیش‌ازمیلاد) پسرش آرشام جانشین پدر شد از آرشام نیز لوح دیگری در هگمتانه بدست‌آمده متن آن بخط میخی پارسی باستان میباشد. ترجمه مفاد آن چنین است :

۱ــ نقل باختصار ازکتاب هگمتانه ص ۸۱ـ۸۲ تالیف آقای محمدتقی مصطفوی ۱۳۳۳ .

«آرشام شاه بزرگ شاه شاهان ، شاه پارس ، پسر آریارمن ، شاه هخامنشی ، آرشام شاه میگوید اهورامزدا خدای بزرگ که بزرگترین خدایان است ، مرا پادشاه کرد، او بمن سرزمین پارس را عطا فرمود که مردم‌نیکو، و اسبان خوب دارد ، از مرحمت اهورمزدا ، این سرزمین را دارا هستم ، اهورمزدا مرا وخانه مرا حفظ کند ، و این سرزمینی که من دارا هستم نگاه دارد .» [۱]

بطوریکه در فصل ماد گذشت پس از آنکه کیاکزار پادشاه ماد بر سر زمین پارسوماش وانشان و پارس‌مسلط شد بدوران سلطنت آرشام خاتمه داده شد، وفقط‌موافقت نمود کـــه کوروش اول بر سرزمین پارسوماش وانشان حکومت کند بشرطی که تابع دولت ماد باشد . کوروش اول در سال ۶۰۰ پیش از میلاد درگذشت و پسر دومش کامبیز (کمبوجیه) جانشین وی شد ، پسر اول کوروش، آروککو (Arukku) بعنوان گروگان جنگی به نینوافرستاده شد و احتمال داده میشود کـــه در سرزمین آشور بدرود زندگی نموده است .

چنانکه گذشت کمبوجیه با دختر پادشاه ماد آستیاژ ازدواج نمود و در اثر این وصلت است که بر شوکت و جلال و اهمیت خاندان هخامنشی افـــزوده گشت .[۲]
و ثمره این وصلت ولادت کوروش دوم (کبیر) است که بنام بنیانگذار شاهنشاهی ایـــران ملقب گـــردیده است

۱ــ ازکتاب هگمتانه ص ۸۳ .
۲ــ کتاب تاریخ کامرون (Cameron) ص ۲۲٤ .

(۵۵۰ـ۵۳۰ پیش از میلاد) . در باره ولادت و روش پرورش و آموزش کوروش کبیر و شجاعت ذاتی وشهامت فطری این بنیان‌گذار شاهنشاهی هخـامنشی مطالب و داستانهای تاریخی فراوانی نوشته شده است و چنانکه در فصل سابق (دوران ماد) گذشت این جوان نیرومند پارسی که مظهر عدالت و شجاعت و دادگری بشمارآمده است دارای سرگذشت وتقدیری بسیارشنیدنی وخواندنی میباشد و پس از بررسی و دقت در کلیه نوشتجاتی که در باره این شاهنشاه کبیر هخامنشی انتشار یافته است میتوان کتاب «کوروش حکمران جهان» را که نگـارش دکتر ولفگانـگ ویلهلم آلمانـی است مستندتـرین و مشروحترین کتابی دانست که در باب دوران کودکی و پرورش این شهریار هخامنشی برشته تحـریر درآمـده است . بنا براین علاقمندان و پژوهندگان شناسائی‌تاریخ دوران کودکی و جوانی این شاهنشاه کبیر هخـامنشی میتوانند به‌کتاب مزبور که حاوی فصول چندی در بارهٔ آموزش و پرورش و خصائل روحی و سلحشوری کوروش کبیر است مراجعه نمایند . [۱]

۱ـ کتاب کوروش حکمران جهان تـرجمه شادروان مهندس کریم طاهرزاده بهزاد است که در تهران درسال ۱۳٤٦ بـوسیله کمیته انتشارات جشن شاهنشاهی آموزشگاه اندیشه تهران بچاپ رسیده است .

فصل اول

کـورش کبـیر
بنیانگذار شاهنشاهی ایران
(۵۵۰ ـ ۵۳۰ پیش از میلاد)

کوروش بمنظور نیل بمقاصد و هدفهای جهانگیرانه خود پس از غلبه برآخرین پادشاه ماد و تصرف هگمتانه با تدبیر خاصی که حاکی از برنامه‌های سیاسی و جنگی وی بود با قبایل مختلف پارسی طرح‌دوستی واتحاد ریخت تا بدینوسیله از جانب اقوام پارسی که خود را مظهر و نماینده آنان میدانست اطمینان خاطر حاصل نمایـد ، پس از رفع مشکلات داخلی و خانوادگی و برقراری اتحاد و امنیت داخلی بفکر افتاد که از اتحاد دول خارجی و مقتدر آنروز هم استفاده نماید . بدینمعنی کـه ضمن انتقال پادشاهی ایـران از یك تیره نژاد آریائی (ماد) به تیره اصلی دیگری از همین نژاد (پارسیها) با پیوستگی اتحاد داخلی‌وخارجی‌جبهه‌سیاست ملی‌خویش‌را استوارتر سازد. ازاینرو بانبونید پادشاه بابل پیمان‌اتحاد ودوستی بست .

بابلیها نیز مانند پارسیها مصمم بودند که از حلقه اسارت مادیها درآیند وازطرفی نبونید هم‌پیمان‌کوروش با گردآوری سپاهیانی همواره مترصد بود که مادها را ازحران بیرون سازد وخود جایگزین آنهاگردد. بطوریکه قبلا اشاره شد حران بتصرف نبونید درآمد ، و کوروش هم بر آستیاژ غلبه یافت .

قلمرو کوروش پس‌از پیروزی برآستیاژ وتصرف شهر هگمتانه (چنانکه درفصل قبلی شرح‌داده‌شد) ازسوی شرق به راگا(Rhaga) یا شهـر «ری» امروزی و کرمان منتهی میشد و از طرف غرب تا رودخانه قزل ایرماق و رود فرات و ازشمال به نواحی قفقاز و دریای خزر و از طرف جنوب به اقلیم پارس وخلیج فارس محدود بود.

مشکلات اوائل زمامداری کوروش کبیر

اوضاع سیاسی و اداری

چنانکه میدانیم در اواخر قرن هفتم پیش از میلاد اداره امور آسیای غربی با سه دولت مقتدر ماد ، بابل و لیدی بود دو دولت ماد وبـابل در سال ۶۰۸ پیش از میلادباتفاق یکدیگردولت مقتدر آشور را ازپای‌درآوردند وحوزه متصرفات‌دولت پرقدرت آنروز را بین‌خودتقسیم کرده بودند . بدین ترتیب‌که کیاکزار پادشاه ماد تمام ناحیه کاپادوس و ولایات شمال دجله را سهم خود ساخته و پادشاه بابل (نابوپولاسار) هم قسمتی از بین‌النهرین

و فلسطین و شامات را متصرف گردیده بود .

گسترش حوزه متصرفات کیاکزار از طرف مغرب به رودخانه قزل‌ایرماق منتهی میشد ودراثراین همجواری مدتها بین دولت لیدی و ماد برخوردهای سیاسی و نظامی ایجاد گردید . این تصادمات مرزی و سیاسی موجب یك رشته جنگهای خونین شش ساله‌ای بین مادها و لیدی شد تا آنکه طرفین از ادامه جنگ و خونریزی خسته شده و در نتیجه ضمن انعقاد عهدنامه صلح و سازش در سال ۵۸۵ پیش از میلاد، رودخانه قزل‌ایرماق را مرز مشترك رسمی خود شناختند . لیکن پس از سقوط دولت ماد و از بین رفتن آستیاژ و روی‌کارآمدن کوروش خودبخود این عهدنامه مودت که بنام قزل ایرماق نامیده میشد ، ملغی گردید و از طرفی دولت لیدی با از دست دادن متحدی مانند دولت ماد وظهورشاهنشاهی‌پارس که‌مصمم بود حدود و ثغور کشور خود را گسترش دهد بفکر افتاد که پیش از اینکه ضربتی بخورد بر شاهنشاه تازه نفس هخامنشی بتازد . برای این منظور کروزوس پادشاه‌لیدی بجمع‌آوری سپاهیان مزدور و اجیر پرداخت و حتی دست توسل‌ویاری بسوی دورقیب دیگر کوروش، یعنی دولتین بابل و مصر دراز نمود .

کروزوس پادشاه لیدی از گسترش نفوذ پارسیها و اقدامات کوروش سخت بیمناك شده ، پایتخت لیدی شهر تاریخی «سارد» بود که بداشتن ثروت فراوان و زروسیم بسیار و جلال و شکوه شهرت آفاق شده بود ، و در جمع

سپاهیان لیدی عده زیادی از مزدوران یونانی هم بسر می بردند . پادشاه لیدی که بسپاهیان خود از لحاظ فنون جنگی و آرایش سپاهی وافرادمتحد خویش اطمینان‌کامل داشت تصمیم گرفت که باتکاء ثروت بیکران شهر طلائی سارد تا پیش‌ازاینکه کوروش بر لیدی هجوم آورد شخصاً جنبه تعرض سپاهی و حمله را اتخاذ نماید ، از اینرو طبق نوشته هرودوت وگزنفون که هردو دراین موضوع اتفاق نظر دارند کروزوس پیشدستی کرده و بین او و کوروش دو نبرد رخ داده است .

نبردهای ایران ولیدی

در باره علل شروع نبردهای ایـران و لیدی (بین سربازان پارسی‌کوروش وسپاه مختلط‌کروزوس) چنانکه در صفحات پیش شرح داده شد علت‌العلل جنگها بقرار زیر بوده است :

۱ــ دو دولت ماد و دولت‌بابل در۶۰۸ پیش‌ازمیلادبا کمك‌یکدیگر دولت مقتدرآشور رامغلوب وحوزه‌متصرفات آنرا بین خود تقسیم نموده بودند .

۲ــ کشور لیدی بمنظور جلوگیـری از هرگـونه خطرات احتمالی نسبت بمرز خاوری کشور خویش با توجه بافزایش نفوذ کوروش و اطلاع بر برنامه وسیع جهانگیری بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی ناچار شد که پیش از وقوع واقعه و گرفتاری خود بفکـر تعرض و حمله برآید .

۳ــ اتحادکشور مصر بسرکردگی آماسیس (Amasis) با دولت لیدیه برضد کـوروش بمنظور جلوگیـری از تصمیمات جنگی کوروش و دفاع از مرزهای کشورهای تابعه خود .

دونبردی‌که بین سپاهیان کوروش وکروزوس روی داد یکی بنام نبرد پتریوم یا بوغازکوی درساحل دریای سیاه (۵٤۷ پیش ازمیلاد) و دومین درگیری نبرد تمپره (۵٤٦ پیش‌ازمیلاد) بوده است .

نبرد پتریوم یاپتریا (Pteria)

کوروش در ضمن یك سلسله مقاصد مهم نظامی دو هدف اصلی و اساسی داشت :

نخستین هدف ومقصود وی تصرف ساحل بحرالروم بود زیرا تصرف این سواحل از نظر معابر مهم نظامی و سوق‌الجیشی قابل‌اهمیت بود، زیراکه عبورکلیه‌کاروانان و مسافرین و سپاهیان که از خاك ایران میگذشتند ببنادر آن منجر و منتهی میشد .

هدف دوم تصرف آسیای صغیر بود زیرا که در آن سرزمین در جوار لیدی یونانیان دارای پایگاههای دریائی بودند .

همچنین‌درخلال‌انجام‌این‌دو هدف تأمین‌امنیت‌ازسوی شرق ورسیدن به‌حدود جیحون وسیحون ازاصول‌سیاست‌و برنامه جنگی این رهبر ونابغه هخامنشی بود که میتوان

گفت تمام دوران شاهنشاهی خویش را وقف اجراء این هدفها نمود تاآنجا که برسر وصول باین مقاصد بـزرگ نظامی جان خویش را ازدست داد.

بنا بنوشته ، ر. گیرشمن فرانسوی این پادشاه که وارث دولت ماد وفرمانروایان کشور، اورارتو وآسیای صغیر شرقی شده بود، خودرا دربرابر لیدی یافت که از سال ۵۶۱ پیش ازمیلادکروزوس بمساعدت اتفاقی متحدان مصری، بابلی ولیدی ،راه پیشرفت را قطع میکرد مطیع نمودو پس از اطمینان ازاطرافیان خودپادشاه لیدی وظیفه خویش را بخوبی ایفا کرد. بدینمعنی که بپادشاه مزبور پیشنهاد نمودکه سلطنت وی را بشناسد، ودر مقابل وعده دادکه مملکت وتاج وتخت او را بدو بازگذارد. کروزوس این پیشنهاد را ردکرد، کوروش سپاهیان خود را درآشور متمرکز ساخت، از دجله عبور کـرد. وجاده شاهـی را تعقیب نمود، به‌کاپادوکیه رفت ودرحین عبور حران را، که مرکز مهم تجارتی درزمان نبونید بود تصرف کرد ، و متحد قدیم خود را که قبلا بامصر و اسپارت اتحادکرده بود به اردوی لیدی راند .[۱]

بنابگفته گزنفن کروزوس بااطمینان کامل به پیروزی خویش وتشکیل اتحادیه قوی بابابل ومصر واسپارت در سال ۵۴۶ پیش ازمیلاد بدواً به‌کاپادوکیه حمله کرد واز رودخانه قزل ایرماق تجـاوز نمود ودر نتیجه کوروش

۱ــ ترجمهٔ کتاب ایران ازآغاز تا اسلام ص ۱۳۷ــ۱۳۸ .

ناچار شدکه باسرعت خیره کننده‌ای درمقابل دشمن صف آرائی کند نبردی که بین این دوقوا رخ داد درمحل (پیتریوم) بود، قلعه پیتریوم یا پتریا درمحاصره نیروی کروزوس درآمد. بااینکه دراین نبرد سپاهیان طرفین جسورانه بجان‌یکدیگرافتادند، لیکن نتیجه قطعی‌ونهائی بدست نیامد. ناچار چون‌کروزوس ازرسیدن نیروی‌کمکی مأیوس شد و ازطرفی تاکتیك نظامی کوروش هم که شوراندن شهرهای یونانی آسیای صغیر برعلیه کروزوس بود مؤثر نیافتاد ناچار هر دو سپاه عقب‌نشینی را اختیار کردند.

کروزوس بسرحدات خودبازگشت، ونزد خودچنین پنداشت که کوروش اضطراراً باید در اردوی زمستانی خود توقف نماید واز اینرو سپاهیان مزدور وکمکی (یونانی) را مرخص نمود تادر فصل بهار آینده حمله‌خود را تجدید نماید وبدین امید بودکه چریك‌های مصری و بابلی واسپارتی (نیروی متحدین) در اردوی بهاره وی حاضر شده‌متفقاً برعلیه کوروش بجنگ‌خواهندپرداخت.

از طرفی کوروش که بفنون نبرد آشنائی کامل‌داشت متوجه شدکه نیروی سواره نظام ورزیده لیدی برقدرت سپاهی او برتری دارد واز سوی دیگر چون نسبت بامنیت راههای بازگشت‌خویش‌هم‌اطمینان زیادی‌نداشت‌مصلحت را در آن‌دید که موقتاً ازتعقیب وپیگیری‌دشمن صرفنظر نماید.

یکی‌ازنتایج‌مهم‌نظامی‌این‌برخوردجنگی، برای‌کوروش

وسپاهیان‌وی این بودکه پی‌نبرده‌بودند اصل‌تحرك وحمله برق‌آسا را بمنظورغلبه بردشمن بایددرصدرفنون‌خویش قرار دهند. بدینمعنی‌که غافلگیری دشمن ازاصول مسلم پیروزی‌درجنگ‌است وضمناً برای‌اینکه‌سپاهیان‌بتوانندر بدترین شرایط زمینی وجوی پیشروی نمایند، آنانـرا مدتی تحت آموزش نظامی‌سخت قرارداد تادرحملات‌آینده موفق شوندکه برطبیعت سخت زمستانی فائق آیند. این تجارب برای‌نیروی تازه‌نفسی‌که‌دارای‌فرمانده‌عالیقدری بودبسیار باارزش‌گردید، چنانکه ضمن نبردهای آینده اثرات آن مشهود میگردد. بدین ترتیب نخستین مرحلـه جنگ ایران ولیدی که بمنزله زور آزمائی دوحریف‌قوی جهان آنروز بود موقتا بپایان رسید تادر آینده بتوانند با آرایش جنگی دیگری باردیگر در مقابل هم‌صف‌آرائـی نمایند.

پیروزی برسارد یانبرد تمبره (۵۴۶ پیش از میلاد)

کوروش‌که‌کاملا متوجه اقدامات وفعالیت‌کروزوس ومتحدین وی شده بود وازطرفـی بـه‌آموزش وتمـرین سپاهیان خود اطمینان حاصل‌کرده بوددراین موقع ازاصل تاکتیك غافلگیری وحمله برق آسا استفاده نموده تاپیش ازآنکه‌کروزوس بتواند بنقشه‌های جنگی خود سروسامان بیشتری دهد، درصدد تعرض وغافلگیری دشمن قویتراز خود برآمد. آرایش‌این‌جنگ ازطرفین‌طبق‌نوشته‌مورخین

وتحقیقات بعدی چنین بوده است :

تعدادسپاهیان‌وآرایش رزمی‌قشون لیدی: کروزوس برای پیروزی دراین جنگ که‌سرنوشت کشور لیدی بدان بسته بود پس ازاستوار نمودن اتحادسابق خود بامصریها وبابلیها ویونانیها ارتشی شامل سیصدهزار نفرسپاهی ازافراد کشورهای مختلف گردآوری نمود که ازاین‌تعداد قریب ۱۲۰ هزار نفر آن را پیاده نظام مصری که ازحیث اسلحه وآشنائی بفنون جنگی دارای ارزش خاصی بودند و تقریباً رکن اصلی سپاه را تشکیل میداد. و همچنین زبده‌ترین افراد ویکانهای منتخب از بین سپاهیان کثیر خودرا برای انجام خدمات زیرمامورکرده بود :

۱ــ پاسداران
۲ــ اکتشاف
۳ــ دیده‌بانان
٤ــ سربازان سنگین اسلحه
۵ــ سواره نظام

وضعیت سپاهیان کوروش وتدابیر جنگی وی :

۱ــ تعداد پیاده نظام کوروش قریب ۳۰/۰۰۰ نفر
۲ــ تعداد سواره نظام پارسی » ۲/۰۰۰ »
۳ــ نیروی متحدین کوروش » ۷۰/۰۰۰ »
(مرکب از پیاده وسواره نظام)

دربین‌این‌سه‌قسمت، پیاده نظام‌پارسی دارای‌آموزش نظامی لازم بوده وبعلاوه ازسایریکانهائیکه برای نبرد

آماده میشدند بیشتر مورد اطمینان کوروش بودند .

بدین ترتیب کثرت نفرات نیروی لشگریان خصم بر سپاهیان کوروش کاملا معلوم است، کوروش برای جبران این کمبود نفرات سپاهی ناچار شد که از راه اتخاذ تدابیر نظامی و جنگی چنان آرایش رزمی به نیروی رزمنده خود دهد که ضمن صرفه جوئی از بکار بردن نفرات سپاهی در مشاغل رزمی موجبات پیشرفت و غلبه لشگریان خود را بر دشمنی که از لحاظ زیادی نفرات با سپاهیان کم وی قابل مقایسه نبود تأمین نماید و ضمناً مراقبت نماید که افزونی نفرات کروزوس سبب نگرانی و ضعف روحیه سپاهیان پارسی نشود. لذا کوروش برای تلافی قلت نفرات سپاهی خود بیك سلسله تدابیر سیاسی و نظامی بشرح زیر توسل جست.

۱ــ کوروش برای اینکه اطلاعاتی درباره سازمان و نقشه های جنگی کروزوس بدست آورد، یکی از معتمدین لشگری خود را بنام آراسپا (Araspas) بسمت مامور اطلاعات بسوی اردوی لشگریان کروزوس اعزام داشت، تا بتواند از اطلاعات و مقاصد و آرایش و تعداد سپاهی و روحیه و انواع اسلحه آنان آگاه شود .

۲ــ پیش از حرکت سپاهیان بازدید کلی از آنان نمود و ضمن این بازدید سپاهیان را بــرعایت نظم و انضباط دعوت کرد .

۳ــ اداء مراسم مــذهبی بــا تشریفات لازم در محل استقرار و اردوی کل سپاهیان بعمل آمد و سپس فرمــان حرکت صادر شد .

٤ــ برنامه حرکت اردو برطبق نقشه معین بادرنظر گرفتن مسافات وفواصل تنظیم شده بود.

٥ــ ازتسلیحات ارتش وسایرآلات وادوات وافزاری که برای لشگرکشی مورد احتیاج بود، بازدید نمود.

٦ــ اعزام عده‌ای ازسواره نظام زبده درپیشاپیش سپاه بعنوان جلوداران.

۷ــ تعیین عده‌ای بعنوان پاسداران ونگهبانــان و شکارچیها وماموران ارتباط.

۸ــ تعیین‌محل توقفگاه‌ها ومواضع پاسداری ازطرف فرماندهان مربوطه.

۹ــ اعزام‌گشتی برای‌تحصیل اخبارازوضع‌سپاهیان رده اول دشمن.

۱۰ــ حمل توشه ولوازم درعقب سواره نظام.

۱۱ــ حرکت پیاده نظام.

۱۲ــ تعیین عقبداران

۱۳ــ تقویت‌نیروی‌روحی‌وروانی‌افسران‌وسربازان.

۱٤ــ آرایش‌وصورت‌بندی‌حرکت‌واحدها بطورمنظم ودقیق

۱٥ــ تغییر سلاح پیاده نظام وآماده نمودن آنــان برای جنگ تن بتن.

۱٦ــ افزایش تعداد سواره نظام پارسی ازدوهزار نفر بده هزار نفر.

۱۷ــ تهیه سیصد ارابه جنگی

۱۸ــ آماده‌ساختن یکصدگردونه چوبی یابرج‌متحرك

که هریك دارای هشت مال بند و باهشت جفت گاو میش
کشیده میشد، در هر برجی بیست کماندار مستقر میشدند
۱۹ــ استقرار زره‌پوشان در پیشاپیش لشگر .
۲۰ــ محل نیزه افکنان در پشت سر زره‌پوشان تعیین
شده بود .
۲۱ــ بعداز صفوف نیزه افکنان تیراندازان قرار
داشتند .

اوامر کلی کوروش فرماندهی جنگ ارتش ایران
چنین بوده است :

کوروش برای اینکه بر سپاهیان لیدی و متحدین و
پیروز شود خطاب بفرماندهان پارسی چنین گفت :

«پس ازمقابله با دشمن از جبهه سپاه ما بطورمداوم
نیزه و تیر بر سر دشمن خواهد ریخت و صفوف متراکم
وبهم چسبیده دشمن ازتحمل ضربات آنان ناگزیربفرار
خواهندبود، صفوف عقبی آنان ازمشاهده وضع خطرناك
ردیف جلودچار رعب و وحشت خواهند شد.

درپشت صف عقبداران مردان ورزیده و کارآزموده
تعیین کرده‌ام چنانچه یك خانه بدون دیوارهای محکم و
سقفهای استوار بی‌ارزش میباشد ، در تشکیلات ارتش
هم اگــر پیشاپیش آن مــردان جنگ‌آور و در عقب
عقبداران شجاع وجود نداشته باشد انتظار پیروزی
لشگر بیجا و بیمورد وبیحاصل است .

کوروش بفرماندهان سپس چنین اخطار کرد :

فرماندهان ستونهای جلو باید بگذارند که دشمن بدون ترس و نگرانی حمله نماید و عقبداران لشگر ما که‌مواظب وضعیت ردیف جلوخواهند بود، آنان را با براز رشادت و پایداری تهییج وتشویق خواهند کرد ، و ضمناً مقصرین راهم توبیخ وسرزنش خواهند نمود، واما اگر کسی در فکر فرار وخیانت باشد مجازات چنین کسی مرگ است .

پیش‌داران جنگ باید عقبداران را با حرف وشعار و عمل، جرأت و جسارت بدهند، مردان جنگی‌که بالاخره در صفوف عقبی جا دارند باید ترس و اضطراب مردان جبون را از روحیات آنان زائل ونابود نمایندوبخصوص آنهائیکه در برابر دشمن واقع شده باشند بیشتر محتاج تقویت روحی هستند .

یکی‌ازفرماندهان‌جنگی‌رابنام«اوفارات»(Eupharates) مخاطب قرارداد و چنین فرمان داد :

افرادیکه تحت فرمان تو بوده و درحال حرکت باشند بآنان دستور بده حیوانات بارکش را که حامل بـــرجها میباشند در صورت امکان پشت سر صفوف جنگی قرار بدهند ، و بفرمانده دیگری بنام «داخوس (Dauchos) چنین گفت : تو که فرمانده متصدیان حمل خواروبار و توشه هستی بزیردستان خود دستور بده که قافله خود را با نظم و ترتیب حرکت دهند و اگر کسانی جلو بروانند و یاعقب بماتند شدیداً مجازات‌کن تامواظب کارخودباشند.

کوروش به «کاردوخ (Karduches) » فرمانده

قسمت ارابه و گردونه‌های جنگی چنین دستور داد :

تو که بسمت واحد گردونه و ارابـه های جنگـی منصوب شده ای باید آنها را چنان آرایش و حرکت دهی که در پشت سرقافله خواروبار و مواد غـذائی حرکت نمایند و سعی کن که فواصل آنها نزدیك و مرتب باشد .

که در پشت سر قافله خواروبار و مـواد غذائی حرکت نمایند و سعی‌کن‌که فواصل آنها نزدیك و مرتب باشد .

بدیهی است اگر کلیه قوا و صفوف بترتیبی کـه دستور داده‌ام آرایش و صورت جنگی بخود بگیرند و با نظم وترتیب حرکت‌کنند دورنمای باعظمتی‌ایجادخواهند کرد، اگردشمن‌درصددمحاصره سپاه ماباشد، ناچارخواهد بود که وسعت دائره محاصره را بزرگتر بگیرد و هرقدر وسعت دائره بیشتر باشد صف محاصره دشمن ضعیفتر خواهد بود .

کوروش سپس بچند تن از فرماندهان سپاه خـود چنین امر نمود :

شما «آرتااوز Artaozes » و «آرتاگرزا Artagersa » ارابه‌ها با ردیف مرتب پشت سر هم راه بیاندازید . و همچنین «فارانوخوز Pharanuchos و«آزیاداته Asiadates » بایدمحلهای ظروف ولوازم آشپزخانه راخارج ازصفوف سربازان و پشت سر ارابه‌ها حرکت دهید .

شما رؤسا و فرماندهان ارابه‌های جنگی ، ارابه‌ها را با ردیف وپشت‌سرهم راه بیندازید ، در موقع مقتضی یکی از شما با یکصدعدد ارابه مسلح جنگی در پیشاپیش

صف سربازان (قلب سپاه) قرار بگیرد و دونفر دیگر هم هریك با یکصد ارابه مسلح با داسهای جنگی در سمت راست و چپ سپاه راه‌پیمائی کنند .

در طی جریان این آرایش سپاهی کـه بنا بفرمان کوروش بمنظور غلبه و پیروزی کامل سپاهیان پارسی داده میشد «آبراداتا Abradata » پادشاه شوش که فرماندهی یکصد ارابه جنگی را داشت به‌کوروش چنین گفت «ای کوروش من داوطلبانه خواستارم در پیشاپیش گردونه تو جابگیرم و از هر پیشامدی جلوگیری‌نمایم» .

کوروش از احساسات او قدردانی نموده و از دو فرمانده ارابه‌های جنگی پارسی دیگر نظر خواست . آنها گفتند «ما بااین پیشنهاد موافق نیستیم وماهم آرزوداریم که ماموریت‌های پرافتخاری نصیبمان بشود و ما هم همان پیشنهاد را میکنیم» .

کوروش برای رفع اختلاف دستور داد موضوع با قرعه‌کشی روشن شود ، نتیجه آن بنام «آبراداتا» درآمد و بدین نحو وی مأمور شد که در مقابل لشگر مصری صف کشیده و نبرد نماید.[۱]

چگونگی تسلیحات سپاهیان کوروش :

نیروی زره پوش مجهز به‌زره فولادی درتن وکلاه خودی درسر بودند .

۱ـ نقل‌ازکتاب‌کوروش‌حکمران جهان‌ص ۱۳۹ـ۱۴۱ فصل۱۸.

کوروش خـود جامـه‌ای ارغوانی رنگ که روی آن دارای پوششی از زره ممتاز بوده و کلاه خودی بسر داشت، اسلحه وی شمشیر ونیزه بودکه هردوسلاح مزبور درخشانی خاصی داشتند.

کلیه سربازان ازلحاظ اسلحه یکسان بوده و سلاح آنان عیناً مانند فرماندهی عالی جنگ (کوروش) بوده با این تفاوت که سلاح کوروش دارای برق و درخشندگی بود. اسبهای سواره‌نظام دارای زرهی درپیشانی وسپری برروی سینه‌وزرهی نیزدر ران داشتندکه‌جنس‌کلیه‌آنان از فولاد ممتاز بوده است .

اسبان ارابه و گردونه‌ها با سرنیزه‌های تیزو برنده از هر دوطرف (راست و چپ) مسلح بودند این ارابه‌ها دارای چرخهای محکم و محور وسیع بودند تا از خطر واژگون شدن محفوظ مانند ، دردو انتهای محور چرخها دو داس آهنی و در زیر آنها دو داس دیگر کار گذاشته شده بود بشکلی‌که نوك داسها بروی زمین باشد، بدیهی است داسهای مزبوردرموقع حرکت سریع ارابه‌ها بهـر چیزی‌که‌درمسیرخود برخوردمیکردآنرا متلاشی‌میساخت

سقوط سارد (٤٥٦ پیش از میلاد)

طبق اطلاعاتیکه کوروش بوسیله مأمورین تجسس واکتشاف خودازوضع آرایش جنگی‌سپاه‌کروزوس بدست آورده بود چنین معلوم شده بودکه کروزوس در آرایش

جنگی سپاه خویش جبهه‌ای بطول تقریباً شش کیلومتردر کنار رود «پاکتول» ونزدیك جلگه‌تمبره در برابرسپاهیان کوروش‌گسترش داده وتصمیم داشت نفرات خود را اعم ازپیاده وسواره نظام بعمق سی صف قراردهد. نیروی مصرکه ازمتحدین‌کروزوس دراین جنگ بشمارمی‌آمددر این طرح درقلب آرایش سپاه‌کروزوس بعمق‌یکصد صف مستقرمیشد وسواره نظام معروف‌لیدی هم درجناح‌راست قرارمیگرفت .

این شیوه‌آرایش ازطرف سپاه‌کروزوس بدین‌منظور بوده که با مساعی سپاهیان جناحین و مصریها که در قلب آرایش مستقر شده بودند . ارتش کوروش را از سه طرف محاصره نماید .

کوروش در برابر این تاکتیك جنگی دشمن ناچار میشود که جناحین‌ارتش نیروی پارسی‌خود را باندازه‌ای بعقب براند تا بحالت عمود بجبهه قرار گیرد ، در این صورت دشمن مجبور میشود که بحرکت احاطه‌ای جناحین خود هرچه میتواند توسعه و گسترش بدهد تا بدین ترتیب جناحین آن از قلب آرایش دور افتاده و نتوانند بیکدیگر کمك برسانند و یاری نمایند .

پیاده‌نظام مصریها بعلت آرایشی‌که بخود داده‌بودند نمیتوانستند در میدان رزم عموماً شرکت نمایند و از قدرت اسلحه‌پرتابی هم محروم بودند و فقط دارای‌سلاح (سپر بزرگ ، نیزه بلند ، شمشیر) جنگ تن بتن بودند،

با وجود این، سربازان مصری دارای ورزیدگی خاصی بودند که تااندازه‌ای موجبات نگرانی کوروش و سپاهیان پارسی را فراهم میآوردند.

کوروش قوای خود را به‌ترتیب زیربرای جنگ صورت‌بندی نمود:

۱ـ در جلو جبهه ۱۰۰ ارابه داسدار در یك خط بفرماندهی آبرادات حکمران شوش با مأموریت تاخت و تاز بروی پیاده نظام مصری، شکافتن جبهه دشمن و باز کردن راه پیاده نظام حمله.

۲ـ درخط یکم عده مأمور حمله مرکب از۱٤۰۰۰ نفرپیاده نظام ممتاز پارسی به‌عمق۱۲ صف وبفرماندهی «ارسام» در پهلوی راست این خط ٤۰۰۰ سوار پارسی بفرماندهی «کریزانت» در پهلوی چپ بهمان تعداد سوار بفرماندهی«گشتاسب»این سه نفرازافسران رشید پارسی وموزد اعتمادکامل کوروش بودند.

۳ـ درخط دوم پیاده‌های سبك زوبین انداز.

٤ـ درخط سوم‌کمانداران

۵ـ درخط چهارم بقیه پیاده نظام پارس بعنوان احتیاط

٦ـ در خط پنجم‌گردونه یا برجهای متحرك در یك صف تشکیل سد محکمی خواهند داد که ازپشت سر بجلو زورآور شده وهمه را به‌پیش میراند، مداخله گردونه‌ها در رزم یا برای تکمیل موفقیت ویا پناه دادن بعده‌ای‌است که احیاناً ازجلو دشمن عقب رانده بشوند.

باچنین سازمانی آرایش قلب سپاه کوروش دارای

قدرت تخریبی وضربتی مؤثری شد وصورت بندیهای آرایش رزمی طوری تنظیم شده بودکه تمام عناصرارتش بسهولت میتوانستند در رزم شرکت جسته و بیکدیگر کمك نمایند .

کوروش برای آرایش جناحین خود بیش از ۲۰۰ ارابه داسدار، دوهنگ سوار و دوهنگ پیاده پارسی در اختیار نداشت این عده را بین جناحین تقسیم‌کرد، نصف آنها را بفرماندهی «اریاداتاس» و «اردوان» در جناح راست ونصف دیگر رابفرماندهی‌اردشیر وفارناکوس در جناح چپ قرارمیدهد، درهرجناح صد ارابه بحال‌ستونی پشت سریکدیگر وعمود بجبهه واقع شده‌که فقط مانند یك پرده پوششی برای حفاظت بکارمیرفت .

در انتهای هریك از جناحین و پشت سر ستونهای خواربارکه درمیان چهارگوشی واقع میشدند یك هنگ سواره ویك هنگ پیاده برای پشتیبانی در نظر گرفته شده بود .

چون کروزوس‌سوار نظام‌لیدی‌راکه‌ازبهترین‌قسمتهای او بود درجناح راست خویش قرار داده بود بهمین جهت کوروش برای رم دادن اسبهای لیدی دو اسواران شتر جماز درانتهای جناح چپ خود قرار میدهد و مأموریت اینها حرکت نمودن در پیشاپیش عده حمله است تا اسبهای لیدی ازدیدن شترها رم‌کرده باعث اختلال صفوف دشمن بشوند. [۱]

کوروش پس ازصدورفرمان جنگ بدواً با سواران خودجناحین‌لشگرکروزوس راموردحمله‌غافلگیرانه قرار

۱ــ تاریخ نظامی ایران تألیف سرهنگ غلامحسین مقتدرچاپ سوم مردادماه ۱۳۳۰ تهران ص ۹ــ۱۲ .

داد وبدون اینکه بدشمن فرصت اصلاح وآرایش لشگری دهد جنگ را بصورت رزم سینه بسینه درآورد ، در این گیرودار پیاده نظام لشگرپارسی با سرعت و شتاب خودرا به‌نفرات سمت راست وچپ‌کروزوس رسانید وچون تاب مقاومت دربرابر شیوه جنگ سپاهیان‌کوروش را نداشتند راه فرار درپیش گرفتند.

آرتاگرزایکی‌ازفرماندهان‌سپاه‌کوروش همینکه‌مشاهده کرد که کوروش شخصاً وارد کارزار شده است بسمت چپ نیروی دشمن حمله کرد وبرطبق فرمان فرماندهی عالی جنگ شتر ها را جلو راند ، اسبهای سواران کروزوس ازمشاهده شکل شترها رم‌کرده ودچاروحشت و اضطراب فراوانی شدند، آرتاگرزا که ازبهم خوردن‌نظم سواره نظام دشمن بمقصود خود رسیده بود بانفرات منظم خویش بسواران پریشان لیدی حمله برد.

ازسوی دیگر ارابه‌های جنگی هم بطرف راست وچپ لشگرحریف هجوم‌آورده ودرنتیجه‌نیروی‌کروزوس‌تارومار شد. ابراداتا هم باسربازان و ارابه‌های جنگی خود یورش موحشی بطرف سربازان دشمن آغاز نمودند، عاقبت در اثر حملات صفوف مختلفه ارتش کوروش وشجاعت و رشادتی که درمیدان پیکار بخرج دادند نیروی دشمن‌دچار شکست شده وروبه هزیمت نهادند .

مقاومت سربازان مصری دراین جنگ مورد حیرت وتحسین کوروش گردید بااینکه کمال فداکاری را در این جنگ بخرج‌دادند وهرچه‌میتوانستندایستادگی‌کردند لیکن دربرابر عقب‌داران لشگر کوروش وتیراندازان و

نیزه پرتاب‌کنندگان پایداری‌آنان شکسته شد و سرتسلیم به‌نیروی پارسی‌آوردند. ودرنتیجه جنگ‌بشکست پادشاه لیدی‌ومراجعت‌و پناهنده‌شدن‌او به‌شهرسارد(پایتخت‌لیدی) منتهی گردید. دراین هنگام است که کوروش و نیروی وی درناحیه «تیم برارا یا آداله امروزی» اجتماع کـرده وباستراحت پرداختند.

کوروش پس از مختصر توقفی برای تسخیر شهر سارد اقدام بمحاصره آن شهر نمود. شهر سارد دارای استحکامات بسیار سخت ومقاوم بود و ورود بشهربعلت داشتن حصار محکم ودیوارهای بلند ودفاع دلیرانه‌مردم شهر خالی ازاشکال نبود لذا پس ازمـدت چهارده روز محاصره بالاخره لشگریان‌کوروش توانستندکه ازبالای دیواری راه بدرون‌شهرپیداکنندودرنتیجه حلقه محاصره راشکستند وبانظم وترتیبی‌خاص‌بدون‌غارت‌وچپاول‌وارد شهر تاریخی وطلائی سارد شدند. بدیهی است بااین‌قلت نفرات دربرابر کثرت سپاهی دشمن این پیروزی‌درخشان نصیب نمیشد مگر آنکه توام بافداکاری واخلاص‌وایمان وانضباط و احترام کامل سپاهیان نسبت بفرماندهی عالی جنگ بودکه این چنین‌پیروزی نصیب ایرانیان گردید. خوشبختانه کـوروش در خـلال این جـریانات توانسته بودکه بنیروی تدبیر وفطرت عالی وخصائل نـژادی و تربیتی چنـان دردل وقلب طرفداران ونجباء پـارس و فرماندهان لشگری وسپاهیان‌پارسی نفوذنماید که‌جملگی

یکدل و یکزبان‌آماده اجراء فرامین آن شاهنشاه بزرگ گردیدند .

تسلط کوروش بر سارد و کروزوس و رفتار وی با مغلوبین وجلوگیری از قتل وغارت وچپاول لشگریان موجب شد که مردم مغلوب سارد عملا پی بفضائل این شاهنشاه پیروز وغالب برند ودر واقع رفتار کوروش در آن شهر پرثروت وعدم تعرض بجان ومال مردم لیدی را (که بسیار حسن اثر بخشیده بود) باید مهمترین سبب پیروزی‌های بعدی این شاهنشاه وبنیانگذار هخامنشی دانست .

احترام بپادشاه مغلوب ومراعات‌عقاید مذهبی وسنن ملی مردم لیدی وبالاخص گماردن حاکمی ازمردم لیدی برآن شهر مسخر شده ازاهم نکات سیاسی واخلاقی بودکه کوروش فاتح، درآن عصر وزمان بمردم سایر کشورها تعلیم داد. بدینمعنی که فتح وپیروزی نباید باخون و خونریزی توأم‌باشد بلکه‌بتوان‌کشورها را باجنگ‌تسخیر کرد لیکن بایدبا تدبیر اداره نمود.

تجاربی‌که دراین‌جنگ وپیروزی ازنظرنظامی‌وفنون لشگرکشی‌نصیب‌کوروش وافسران‌وفرماندهان وسپاهیان وی شد دارای ارزش واهمیتی زیاد بود زیرا در طی این برخوردها وکشمکشها تاحدود زیادی بنکات ضعف‌آرایش جنگی ودرجه احتیاجات نظامی خود پی برد. ازنتایج این تجارب حاصله است‌که در نبردهای بعدی استفاده علمی‌و عملی کردند .

تسلط برثروت وگنجینه زر وسیم بی‌پایان سارد موجب شدکه ازنظراقتصادی وسایلی‌فراهم شدکه‌کوروش بتواند درتهیه عوامل ورفع نیازمندیهای مادی ارتش‌و افزایش نفرات وتکمیل وتکثیر تسلیحات لازم اقدام نماید. زیراباداشتن شهرت‌فراوان وثروت‌بیحد وحصری که ازگنجینه‌های لیدی نصیب پارسیان شده بودکوروش توانست باتکاء نفوذنظامی‌وقدرت حاصله‌درهنگام‌احتیاج ازافراد سلحشورهمسایگان نیروی بزرگی رابحمایت‌خود آماده کارزار نماید .

پیروزی برسارد را مورخین مقدمه وکلید سایر موفقیتهای نظامی‌واداری‌کوروش دانسته‌اند وحقاً چنین بوده است زیرا کوروش باموفقیتی که بدست آورد چنان ایجاد رعب وهراسی در رقیبان خودنمود که ازنظر روانی نیز صاحب یکنوع تفوق روحی فراوانی برمخالفین خود گردید .

درپایان میتوان گفت نتایج نظامی وسیاسی واقتصادی که ازاین پیروزی نصیب کوروش وپارسی‌ها گردید در مرحله اول مربوط به‌نبوغ شخصی کوروش وطرزتربیت وآموزش واتکاء بخصایل نژادی وی‌وایجاد حس‌اتفاق و فداکاری دربین صفوف ارتش بوده است که‌تا آنزمان در بین ارتشهای لیدی وبابل ومصر سابقه نداشته است . برتری روحی وروانی وتدبیر وکیاست وطرز رفتار عاقلانه وعادلانه کوروش بودکه موجبات تفوق نظامی‌وی را تامین نمود.

کروزوس که در کاخ سلطنتی پناهنده شده باسارت در می‌آید و تمام خزائن و اشیاء گرانبهای دربار خود را نثار و تسلیم فاتح بزرگ سارد مینماید، بطوریکه مورخین ثبت نموده‌اند کوروش بنابر خصایل عالی انسانی با کروزوس بطوریکه شایسته مقام پادشاه شکست‌خورده‌ای میباشد بانهایت ملاطفت رفتار نموده و بقولی ناحیه‌ای را باو بخشید تادرآن جا زندگی نماید و بعلاوه در دربار کوروش مقام مهمی بوی تفویض شد.

عده‌ای از مورخین براین عقیده‌اند که کوروش در همدان زندگی مجللی برای کروزوس و نزدیکان وی مهیا کرد و این پادشاه شکست خورده تاآخر حیات در همدان بسر برده است.[۱]

نتایج نظامی وسیاسی واقتصادی تسخیر سارد

بااینکه پس‌از تسخیر سارد کوروش بعلت انتصاب پاك‌تیاس نامی از اهالی لیدی بحکومت آن شهر دچار داعیه استقلال طلبی این مرد لیدی شد لیکن شهرت جهانگیری و تدبیر وضربه شمشیر کوروش چنان مردم شکست خورده سارد را دچار رعب و وحشت ساخته بود که پس ازمدتی خود بادست خویش حاکم‌حق‌ناشناس‌طاغی را تسلیم سپاه پارس نمودند و بمجازات رسید.

۱ــ درمورد شرح ملاقات کروزوس و کوروش و مذاکرات آن دو مورخین‌مطالب مختلفی نوشته‌اند برای اطلاع مراجعه شود بکتاب ایران‌باستان جلد اول تألیف شادروان حسن پیرنیا ص ۲۸۱ـ۲۸۳.

این پیروزی ، سپاه کوروش بر سارد متضمن یك سلسله موفقیتهای نظامی و سیاسی و اقتصادی دیگر برای بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی گردید که اهم آن پیروزیها بشرح زیر میباشد :

از نظر نظامی نبوغ ذاتی وفکری کوروش در جهان آنروز مورد قبول جهانیان واقع شد، زیرا باشکست کشوری مانند لیدی که بداشتن سواره نظام ممتاز شهرت عمومی داشت واز طرفی بعلت ثروت فراوان وذخائر مادی در حکم غنی ترین کشورهای آنروزی نیز بشمار میرفت ، واز سوی دیگر باداشتن متحدینی مانند بابل ومصر و اجیرکردن تعداد زیادی ازافرادسایرملل بعنوان سربازان مزدور ، وداشتن قلاع نظامی وحصار متین در دورادور شهر سارد دارای اهیمت نظامی وجنگی خاص بود ، چنان موجبات پیروزی روحی وروانی برای کوروش وسپاهیان پارسی وی فراهم گردیدکه تامدتها دربین سایرکشورهای آنروز ورقبای کوروش سقوط شهرسارد وموفقیت درخشان پارسها زبانزد ساکنین کشورها شده بود.

ازآن گذشته شیوه کارزار ونکات مهمی که از نظر سوق الجیشی بفرمان کوروش در جنگ باسپاه لیدی و متحدان وی بکار برده شده خودفصلی برافتخارات کوروش وجنگ آوران پارس افزودتاحدیکه ازآن ببعدکوروش را درشماریکی ازنوابغ مهم علم وفن جنگ ولشگرکشی بحساب آوردند . زیرا بااینکه موفقیت سپاه کوروش درایـن جنگ درمرحله اول منوط بانضباط و نظم و ترتیب سپاهیگری و بکار بستن فنون نظامی کوروش بوده است لیکن نباید

فراموش‌کرد که ازلحاظ تعداد نفرات وحتی تسلیحات، نیروی تازه نفس کوروش به‌۱/۴ تعداد سپاهیان ورزیده لیدی وجنگجویان دلیرمصری نمی‌رسید .

از لحاظ نظام‌استراتژیکی وتاکتیک‌جنگی، پیروزی برکروزوس پادشاه مغرورلیدی دارای‌کمال‌اهمیت است، زیرا از نتایج این موفقیت نظامی است‌که فرمانروائی این شاهنشاه هخامنشی برآسیای صغیر مسلم‌گشت وسپس در اثر همین فتح وموقعیت جهانی بودکه توانست آسیای غربی را بحیطه تصرف شاهنشاهی درآورد . چنانکه پس ازاین‌کامیابی عظیم هم موفق شد دولت کهنسال بابل‌را منقرض‌نماید، وبنیان شاهنشاهی ایران‌را ازسمت‌باختر تادریای اژه توسعه دهد .

معتقدات این‌شاهنشاه وسپاهیانش در پیروزیهای تاریخی وی موثر بوده‌است زیرا مبنای زندگی اجتماعی برپایه یکتاپرستی ، واصول مسلم اخلاقی ، گفتار نیك پندار نیك ، کردار نیك نهاده شده بود واز دروغگوئی و دروغ‌گو بشدت احتراز میجستند .[۱]

۱ــ اینك ماعقیده‌ای را که گزنفون راجع بکـوروش درکتاب سیروپدی اظهار داشته است در زیر می‌نگاریم :

«اوسطوت و رعب خود را در تمـام روی زمین انتشار داد ، بطوریکه همه را مات و مبهوت ساخت ، حتی یکنفر جرأت نداشت که از حکم او سرپیچی کند و نیز توانست دلهای مردمان و ملل را روبخود آرد که همه میخواستند جز او کسی برآنها حکومت نکند» .

ازکتاب تاریخ ایران تألیف ژنرال سرپرسی سایکس ترجمه شادروان سید محمد تقی فخر داعی گیلانی ج ۱ ــ ۱۳۲۳ ص ۲۰۰ .

توجه کوروش بمناطق شرقی ایران

بعد از تسخیر سارد و پیش از تسلیم شدن بلادیونانی آسیای‌صغیر، کوروش بجانب مشرق تاخت و بقولی ازسال ۵۴۵ تا سال ۵۳۹ پیش از میلاد بـرای فـرو نشاندن شورشهائی‌که درایالات‌شرقی (درغیاب‌کوروش) بحمایت خاندان ماد رویداده بود همت گماشت .

بدیهی‌است‌درصورت‌ادامه‌توقف وی درکشورلیدی، این‌قبیل شورشها روزبروز زیادتر شده ونائره آتش‌آن توسعه میبافت . از اینرو کوروش ناچار شد بـا تمام گرفتاریها که داشت ، درمرحله اول ایالات «هیرکانیا» و پارت‌را تصرف‌نمایدو پسرعم‌خودهیستاسب«ویشتاسب» را والی (ساتراپ) این دوایالت کرد .

کوروش پیشروی خود را بسوی مشرق ادامه داد و به‌ترتیب بـرخوارزم ، درنـگیانا (زرنگ یاسیستان) و آراخوزیا (هرات)ومارجیاناوباکتریا (باختر)را متصرف شد و در نتیجه تمام ایالات نامبرده درحلقه متصرفات کشور شاهنشاهی ایران درآمدند ، سپس این شاهنشاه هخامنشی برای اینکه حریم ولایات داخلی را ازهرگونه شورش پاك ومنزه سازد از رودجیحون وسیحون گذشته ودر این مناطق که از لحاظ نظامی اهمیت بسزائی داشت به‌ساختن‌یك سلسله‌قلاع ودژهای‌استقرارنظامی پرداخت تا لااقل برای مدتی این نواحـی را ازشرحملات قبایل وحشی آسیای مرکزی نجات دهد .

این یورش برنواحی شرقی موجب شدکـه سگاها و

قسمت عمده کشور افغانستان نیز بتصرف کوروش درآید امادراینکه مورخین نقل کرده اندکه قسمتی ازسپاه کوروش در بیابانهای مکران بهلاکت رسیدند ، نباید اعتباری داشته باشد ، همینقدر مسلم است که مکران بحوزه متصرفات افزوده شد .

فصل دوم

گشایش بابل بدست کوروش کبیر
(۵۴۰ـ۵۳۹ پیش از میلاد)

کوروش پس ازفراغت از اوضاع مشرق وتقویت سپاه خویش باقسمتی از سربازان ورزیده وسواره نظام ممتازلیدی وسایرسلحشوران دلیروارابه‌رانان و فلاخن‌ـ داران وسنگ پرانان بسوی بابل بقصد تصرف آن‌حرکت کرد .

چنانکه‌گذشت ،کشوربابل‌که بدست حمورابی‌بنیان گذارده شده بود ، پس ازچندی بدست قوم هیتی وسپس بدست قبائل کاسیت درآمد طولی نکشیدکه ایلامیها بـر بابل هجوم بردند تا اینکه در زمان شوتـروك ناخونته (حدود سال ۱۱۹۰ پیش ازمیلاد) دوران کاسیت‌ها بپایان رسید ودر همین موقع است‌که ذخائر تاریخی ومجسمه رب‌النوع مردوك ولوحه قانون حمورابی وستون سنگی نارام سین بشوش انتقال داده شد . بابل مدتها دچـار

هرج و مرج داخلی بود و یکبارهم بدست سناخریب پادشاه آشور (٦٧٩ پیش ازمیلاد) ویران گشت .

اهمیت کشور بابل اززمان نبوپالاسار و فرزندش نبوکدنزر دوم(٥٦٢ـ٦٠٥ پیش ازمیلاد) آغازمیگردد. درزمانیکه کوروش کبیر بعلل فراوانی قصد تسخیر بابل را نمود نبونید پادشاه بابل بود ، این پادشاه کمتر بامور کشورخود میپرداخت وچنانچه معروف است مردی بازرگان بوده وبکاوش وامور باستانشناسی علاقه فراوان داشته است .

بابل دراین ایام درزمرهٔ بزرگترین شهرآسیا وآشور بود وازنظر نیروی سپاهی ودفاعی دارای مقام ممتازی بود. رودفرات از وسط شهر جاری بود، بیرون این رود حصار عمیقی ساخته شده، دیوارهای شهر بسیارضخیم و مستحکم بنیانگذاری شده بود، وشهر ازدو قسمت تشکیل میشد. دربالای دیوارها برجهائی تعبیه کرده بودند که بیکدیگر راه داشت . پهنای این دیوارها بحدی بود که ارابه‌های چهار اسبه میتوانستند براحتی از روی آنها عبور کنند، دیوار بارو وبرج‌ها تارودخانه فرات ادامه داشت واین دیوارها و حصارها حلقه‌وار شهربابل را در برگرفته بودند، علاوه براین حصار نخستین، حصاردومی ساخته شده بودکه منحصراً دارای استحکامات فراوان بود.

دروسط این دوحصار متین قلعه‌محکمی برپاداشته که شامل عمارات سلطنتی وناحیه اشراف‌نشین وبازرگانان شهربود . در واقع کلیه این استحکامات و حصارها برای

دفاع این شهر تاریخی درازمنه طولانی ساخته و پرداخته شده بود .

اوضاع داخلی بابل در هنگام حمله‌کوروش بمنظور گشودن آنشهر

دراین هنگام نبونید از عربستان برگشته بود لیکن نسبت بخطر حمله پارسیان بی‌اعتنا بود واوقات خود را چنانکه گذشت مصروف عبادت و نیایش خدای ماه بنام سین (Sin) مینمود وساعات زیادی را بامور باستانشناسی وحفاری صرف میکرد. اداره امور بابل را بفرزندش بنام بالشازار (Balshazzar) واگذارکرده بود .

طبقه‌کهنه آشورهم نسبت باعمال وی بنظر خصمانه مینگریستند و از اینکه اداره کشور را بدست فرزندش سپرده بود و خود توجهی باوضاع نداشت سخت رنجیده خاطر شده بودند . ازگرفتاریهای بزرگ نبونید عدم رضایت یکی ازمقامات مذهبی وبومیان بابل بود، که پیوسته آمادهٔ خوش‌آمدگفتن بهررهاننده وناجی‌ای بودندکه‌آنان را ازوضع بلاتکلیفی ومذلتی‌که دچار شده بودند نجات دهد، درواقع دشمنان ومخالفین وناراضییان‌داخلی، تیشه بریشه اومیزدند .

عدم رضایت یهودیان‌واسراءآنان ازنبونیدوخرابی اوضاع بابل ازطرفی وازسوی دیگر علاقمندی و محبت یهودیان و پیشوایان مذهبی‌آنان بکوروش‌کبیر بعلت‌حسن رفتاروکردار وخصایل عالیه انسانی موجب میشدکه در

داخله بابل راه‌را برای ورود سپاهیان پارسی آماده‌سازند. تبلیغات فراوانی که‌برله کوروش وعلیه نبونید دربابل انجام‌میگرفت‌موجب‌شدکه‌کو روش بیش‌ازپیش‌درموجبات گشودن شهربابل تسریع نماید .

ازتصادفات مهمی‌که درسال ۵۳۹ پیش‌از میلاد در بابل روی داد وفوق‌العاده درآماده ساختن‌روحیه‌مردم‌بابل به‌پذیرائی وقبول کوروش بتصرف بابل‌مؤثر افتاد،عدم انجام تشریفات مفصل شاهانه درجشن بزرگ مذهبی‌بنام آکیتو ..Akito میباشد .

این جشن که‌درسالهای گذشته باشوکت وجلال و جبروت برگذار میشد، درحالیکه کوروش قصد تسخیر بابل راداشت، برخلاف سالهای‌گذشته بدون‌انجام‌مراسم عملی گردید .

برگزاری این جشن مذهبی آنهم بدون حضور و آوردن خدای (نبو) بیش ازپیش موجب عدم رضایت و خشم‌مقامات‌مذهبی‌گردید. عده‌ای ازطبقه‌کهنه‌وصاحبان پرستشگاهها که بانجام تمام مراسم مذهبی سخت معتقد و پای‌بند بودند،چنین‌تعبیر وتفسیرکردندکه،دیگردوران عظمت بابل بپایان خواهد رسید وخشم وغضب خداوندی بعلت عدم‌رعایت احترامات لازم‌خدای خدایان (مردوك) باعث اضمحلال بابل نیز خواهدگشت .

پیشوایان یهودی سقوط بابل را پیشگوئی میکردند وکوروش را همچو مسیح خداوند که بازگشت به‌صیهون

راعطا خواهد نمود درود میدادند [۱]

حدود کشور بابل درآن زمان بدریاها منتهی میشد: (خلیج‌فارس ــ دریای سرخ ــ دریای مغرب)

بدیهی است کوروش که‌از اوضاع مشوش داخل بابل دارای اطلاعات کافی وعمیق بود وازطرفی‌میدانست که مقدم اووسپاهیانش راگرامی‌خواهند داشت ودرواقع راه وصول وگشودن بابل به‌دست عناصر ناراضی گشوده میباشد پیش ازآنکه‌معابر وگذرگاههادچاربرف زمستانی شود، کوروش پس‌از اجراء مراسم مذهبی وقربانیهای فراوان از دجله‌گذشته و باتفاق لشگریان خود بطرف حصار بابل به‌پیش رفت.

آرایش جنگی بابل در مقابل سپاهیان کوروش کبیر

گذشته از استحکامات فراوان ویك سلسله قلاع ودژ وبروج مرتفع که‌شهر بابل را محصور ساخته بودند،رود

۱ــ رهبران یهود نیزپیش‌بینی‌هائی نموده بودند که معروفترین آن پیش‌بینی اشعیاء درباره سقوط بابل میباشد . مفاد آن‌چنین است :

«خداوند قشون خودرا سان میبیند ، این لشگر ازمملکت دور میآید وآلت خشم خدا است. هرکه درراه این‌کشور باشد محوخواهد شد هرکه دستگیر شود ازدم شمشیر خواهدگذشت ، . . . . من مادیها را برآنها برمیانگیزم ، مادیهائی که قدر نقره ندانند وطلا را دوست ندارند و بابل عروس ممالك ، افتخارکلدانها دیگر آباد نشود . والی‌الابد تهی ازسکنه بماند . دیگراعراب چادرهای خودرا آنجا نزنند ، وچوپانها در آنجا نزیبند ، شغالها در قصور خراب و خالی آن بگروند و مارها در عمارات آن بخزند . زیرا خداوند نظر عقوبت نسبت به‌یعقوب بدارد . بازبنی‌اسرائیل را برگزیند واو را دراراضی‌اش برقرارکند، اینها اسیر خواهند کرد . کسانی را که دیگران را اسیرکردند ودست خواهند یافت برآنها که جور وستم روا داشتند نقل ازکتاب تمدن هخامنشی جلد دوم تألیف علی‌سامی ص ٤٨ .

فرات هم بعلت عمق زیاد واشکال عبور ازآن‌که بمنزله مانع طبیعی برای دست یافتن به‌شهر بابل بـود، مشکلی دیگر برای سپاهیان مهاجم ایجاد کرده بود .

در اطراف باروی محکم شهر عده زیادی پاسدار از طرف نیروی بابل مستقرشده بودند،این پاسداران علاوه بر وظیفه پاسداری درحکم دیده‌بانهائی بودند که حرکت وآرایش نیروی کوروش رامرتباً بمراکزفرماندهی‌داخل بابل گزارش میدادند.

طبق نوشته هرودوت‌دیوار دورشهرشانزده فرسنگ طول داشته است (هرطرف درحدود ۲٤ کیلومتر) ارتفاع دیوار ۳۰۰ پا وقطر آن ۷۵ پا بوده است، این دیوارمانند کوهی عظیم برگرد شهر کشیده شده بود وخندقی که‌خاك آنرا برای ساختمان دیوار وآجر مصرف کرده بودنـد، دیوار را ازخارج احاطه مینموده است تادرموقع نبرد و محاصره تبدیل بدریاچه‌ای‌گرددومانع وسدی برای‌وصول نیروی مهاجم بحصار شهر باشد .

این دیوار دارای صد دروازه بادرهای مفرغی در چهارطرف‌بوده‌است‌که دردرون‌این‌دیوارها، دیواردیگری ساخته شده بود. بدین ترتیب شهر بابل: «باداشتن چنین حصارهای سر بفلك کشیده مستحکم ومتین واستوار غیر قابل نفوذ وتصرف بوده واز نظر سپاهیان بابلی هم غیر قابل تسخیر بشمار میرفته است.»

دودیوار سد مانند دیگری درشمال وجنوب‌کشورنیز کشیده شده بود ، دیوار شمالی رود فرات رابه‌دجله‌متصل میکردکه هنگام لزوم، علاوه برآنکه خود غیرقابل نفوذ وعبور بوده با بستن‌آب بروی اراضی پشت سد باتلاق

عظیمی تولید میشدکه عبور سپاه خصم را غیرممکن میساخت ، این‌سد بنام «سد مادی» شهرت داشته است و پیش از این برای جلوگیری از خطرات هجوم ازطرف مادیها ساخته شده بود . طول این سد را ۱۵۰ کیلو متر وضخامت آنرا بیست پا وارتفاعش را صد پاضبط کرده‌اند .

چون نبونید وسپاهیان بابل ومردم آن‌کشورآذوقه وخواروبار فراوانی در داخل شهر و انبارها جمع‌آوری نموده بودند واز طرفی در هنگام محاصره هم میتوانستند بابرگشت آب دورودخانه وسایل زراعت‌ومشروب ساختن اراضی داخل حصار را فراهم نمایند لذا ازنرسیدن‌آذوقه بیم وهراسی بخود راه نمیدادند .

بنابراین پادشاه بابل باتکاء استحکامات‌وقلاع‌وسدهای طبیعی‌ومصنوعی وموقعیت‌خاص‌جغرافیائی‌اطمینان‌یافته بودکه اگراز طرف سپاهیان‌کوروش هم‌دچار محاصره‌شود طول مدت محاصره وشدت‌گرمای هواموجب‌خواهدشد که نیروی مهاجم دست‌از محاصره طولانی بردارد و دوباره اوضاع بابل بنعمت آرامش متنعم‌گردد ، غافل ازاینکه عوامل پنج‌گانه زیر حکم انقراض بابل واسارت بابلیها را صادر نموده است :

۱ــ آبادی و ثروت وذخائرگرانبهای بابل که خود برای فاتحان امید ثمربخشی بود .

۲ــ شورش اهالی بابل ، عدم رضایت ساکنین آن و نفاق درونی واستغاثه اسراء یهودی برای نجات خود.

۳ــ دشمنان ومخالفین داخلی پادشاه بابل .

٤ــ عدم رضایت باطنی کاهنان و مقامات روحانی و مردم متعصب آن .

٥ــ عدم لیاقت وکفایت نبونید پادشاه و عیاشی فرزندش که به‌ظاهر مأمور اداره بابل بود .

این بود وضع آرایش جنگی واضاع داخلی بابل در هنگام حمله ومحاصرهٔ آن .

تدابیر و آرایش جنگی کوروش برای محاصره وگشایش بابل

کوروش بدواً سپاه خودرا در اطراف شهر مستقر ساخت و خود باتفاق فرماندهان و متحدین و معتمدان خویش ازاستحکامات وبارو وحصار شهر بازدید نمود، دراین ضمن با پناهنده شدن یکی ازساکنین شهر بابل، کوروش اطلاعاتی از آرایش جنگی وبسیج عمومی سپاهیان نبونیدکه بسرکردگی فرزندش بلشزر (بلشیصر) آماده دفاع بودند بدست آورد این اطلاعات و اخبار واصله از تصمیمات دفاعی بابل ، بی‌اندازه برای سپاهیان پارسی مفید واقع شد ، زیرا گذشته ازاینکه به‌کم وکیف روحی و اختلافات داخلی و اوضاع پریشان اجتماعی اهالی بابل آگاهی یافتند توانستند یك سلسله اخبارصحیح‌ازتجهیزات وصف‌آرائی بابلیان بدست‌آورند.

کوروش پس از احضار فرماندهان قسمت چنین دستور داد :

۱ــ از رأس دوسمت قلب لشگر که اسلحه سنگین دارند عقب‌گرد نموده دراطراف حصار چــرخیده وپس از یك حرکت دورانی درجلوی ستونهای لشگر صف‌آرائی نمایند.

۲ــ احداث وحفر خندق بدور شهر.

۳ــ ساختن بروجی برای عملیات دیده‌بانی دراطراف شهر و اماکن مرتفع دراطراف این برجها تعداد زیادی درخت نخل غرس گردید ، نظر کوروش ازاین درختکاری این بودکه نیروی مدافع شهر را باین نکته‌روانی متوجه سازدکه‌کوروش مایل بطولانی شدن محاصره بوده وحتی زمان‌محاصره راآنقدرطولانی‌میداندکه‌درصدد درختکاری نیزافتاده است .

٤ــ تقسیم کل نفرات سپاه به دوازده بخش مستقل و معین .

٥ــ برگرداندن آب دجله و دیاله، بمنظورکم کردن آب وآماده نمودن مسیر این رودخانه برای عبورسپاهیان. دراین مورد سیاست استراتژیکی‌کوروش بسیارمؤثرافتاد. بدینمعنی که آب این رودخانه را بسوی خندقهائی کــه حفرنموده بود روانه ساخت.

٦ــ عبور لشگریان از رودخانه دجله ومتوجه ساختن نیروی پارسی بسوی شمال، وقطع‌ارتباط‌ناحیه «آپیس» با شهر بابل .

۷ــ عده سوارنظام کــوروش را دراین جنگ چهل هزار ضبط کرده‌اند .

۸ــ صفوف تیراندازان وفلاخن داران‌کوروش‌دارای ورزیدگی خاص وآموزش‌کافی شده بودند .

گشایش بابل در ۵۳۹ پیش ازمیلاد

با تمام تدابیر ومقدماتی‌که ازطرف کوروش برای تسخیر شهر بابل تهیه شده بود وبحکم اینکه برای شاهنشاه تازه نفسی تحمل چنین کشور پر هرج ومرجی در همسایگی خود خالی از اشکال نبود، وباتوجه بشرح استحکامات و قلاع وبارو وسدها وکانالها وسایر موانع طبیعی مانند رود دجله وگل‌ولای معابر بابل، معذالك مورخین ومحققین معتقدند درصورتیکه نیروی بابل اندکی پایداری مینمود وباشیوه دقیقی ازاستحکامات اطراف بابل استفاده میکرد، وبجای غرور وبی‌اعتنائی به‌آرایش جنگی وقدرت سپاهیان پارسی، واقع‌بینی را اختیار مینمود ، میتوانست مدت زیادی شهر بابل را ازسقوط حفظ نماید، لیکن اختلافات داخلی وآمادگی مردم بابل برای رهائی ازاسارت نبونید و فرزندش بیش از پیش موجبات گشایش دروازه بابل را بسوی کوروش کبیر بازنمود.

کوروش پس‌ازبازدید آرایش جنگی بفرماندهان پیاده وسواره دستور دادکه هرکدام یکهزار مرد جنگی، در نزدیك وی مستقر سازند .

بقیه لشگریان را بحالت آماده باش درمحلهای معین شده استقرار داد. سپس چندنفر ازسربازان پیاده و سواره راوارد قسمت کم‌عمق آب‌رودخانه دجله نمود تا به‌بینندآیا پیاده نظام وسواره نظام میتوانند بدون غرق شدن واشکال ازمسیر رودخانه بگذرند یاخیر؟ این آزمایش هم موفقیت آمیز بود. دراین هنگام کوروش پس‌از انجام مراسم نیایش

و قربانی چنانکه در هرلشکرکشی مرسوم پارسیان بود ، برای تقویت روحیه سپاهیان وآشنا ساختن آنان بمشکلاتی که در پیش دارند خطابه‌ای در اردوی سپاهیان آماده بحمله ایراد نمود.[۱]

درتابستان سال ۵۳۸ پیش‌ازمیلاد سپاهیان کوروش بفرماندهی گوبریاس درناحیه اوپیس واقع درکناردجله نیروی بابل را شکست داد، وسپس شهر سیپار و بابل بدون‌نبرد تسلیم آرتش کوروش شد سوریه فنیقیه و بین‌النهرین هم‌بدون‌تحمل‌رنج وزحمتی‌بتصرف پارسیان

۱ــ دوستان من : رودخانه راه ما رابشهرآماده‌کرده است ، ما میخواهیم باشجاعت قابل تقدیر وارد شهرشده وبخاطر آوریم ، آشوریها که فعلا برعلیه آنها دست باین اقدام جنگی‌میزنیم همان افرادی هستند که باتفاق متحدین خود وسلاحهای بیشمارشان بر ضد ما قیام کردند ، در نتیجه مغلوب ومنکوب لشگر ما شدند . اکنون ما وارد شهر شده ، وبآنان حمله خواهیم برد ، در صورت قریب به‌یقین‌اکثر آنان درخواب ناز هستند وعده دیگر مست‌وخراب بوده ، و فاقد نظم و ترتیب سپاهیگری میباشند .

از طرف دیگرممکن است بعضی از شماها بترسند ، بخیال اینکه شاید بابلیها از بالای پشت بامهای خود سنگ ونیزه وهرچه داشته باشند بطرف نفرات ماپرتاب کنند و تلفاتی بنظامیان ما وارد آورند . باید بدانید که درهای خانه‌های بابلیها ازدرخت خرما ساخته شده ، وروی او را بایك پرده قیرقابل اشتغال پوشانیده‌اند . ما میتوانیم هیزم کاج باقیر قابل اشتغال آماده داشته وهروقت ضرورت داشته باشد ، خانه‌ها را آتش بزنیم ، در این صورت خانه‌ای باقی نخواهد ماند ، که ازبام آن حمله‌کنند .

در این لحظه اسلحه خود راگرفت وگفت بایاری خداوند شما را رهبری میکنم وبراه افتاد ودر حال عبور گفت : شما گارداتاس Gardatas و گوبریاس. . Gobryas که شهر را خوب میشناسید راه را بمانشان دهید ، پس ازاینکه وارد شهر شدیم بسرعت مارا بکاخ سلطنتی هدایت کنید ، پس از این‌دستور وایراد خطابه جنگی وارد بستر رودخانه دجله شد . نقل ازکتاب کوروش‌ــ حکمران جهان . . . . . ص ۱۷۴ــ۱۷۵

درآمد وشاید بعضی ازاین‌کشورها پیش از بابل سقوط کرده بودند .

پس‌از آن سپاهیان‌کوروش واردشهرشدند وپادشاه بابل تسلیم گردید .

کوروش فرمان داد درطول راه بهرکس‌که درمقام مقاومت برآید رحم‌ننمایند، نیروی کوروش‌بافریادهلهله چنان ایجادترس ورعب درمردم خواب‌آلوده بابل نموده بودند که‌گوئی بلائی آسمانی‌برسرمردم‌آن‌دیار نازل‌شده بود، سرعت عمل وابتکار ونیروی فرماندهی موجب‌شدکه بایك روش غافلگیری بکاخ سلطنتی نبونید رسیدند . نفرات همراه گبریاس، اولین‌گروهی ازنیروی سپاهیان کوروش بودندکه افتخار ورود بقصر افسانه‌ای پادشاهان بابل رایافتند. نبونید چون خطرمرگ رادید تسلیم‌شد، و بقولی فرمانده سپاهیانش در جریان مقاومتهای بعدی کشته شد .

کوروش برای اینکه ازقتل وغارت و خونریزی در شهرجلوگیری نماید فرمانده سوار نظام را احضارنموده وی را مأمور ومسئول تأمین آرامش شهر نمود. چون‌خبر تسلیم پادشاه بابل درشهر پراکنده شد کلیه استحکامات و ارگ شهر به تسلیم سپاهیان‌کوروش درآمد، ودرنتیجه برطبق دستور فرماندهی پیروز جنگ قرارشد که کلیه سربازان و افسران بابلی سلاح خود را تسلیم‌نمایند بدین ترتیب اسلحه‌های اهالی‌بابل جمع‌آوری شد ودر ارگ‌شهر ضبط گردید .

درباب تسخیر شهر بابل و ورود سپاهیان پارسی

نوشته‌های مختلف در دست است، ازجمله این‌منابع ومآخذ یکی منابع یونانی‌است، دیگرروایات تورات ومستندترین آن اسنادی است که درضمن کاوشهای بابل بدست آمده است [۱]

چنانکه گذشت پیروزی کوروش کبیر بوسیله هیئت حاکمه واهالی ناراضی وطبقه کهنه و مقامات‌مذهبی‌و

۱ــ « نبونید پادشاهی بود ضعیف‌النفس ، درارخ و سایر شهرها احکام بدداد ، همه روزه خیالهای بدکرد ، و قربانیهای روزانه را موقوف داشت . . . درپرستش مردوك ، شاه خدایان ، باهمال ومسامحه قائل شد ، هرچه میکرد بضرر شهرش بود ، آنقدر براهالی تحمیل کرد ، که آنها را روبفنا برد. پادشاه خدایان از آه وناله سخت درغضب شد واز ایالت آنها خارج‌گردید . خدایان دیگر از این جهت ، که آنها را ببابل مردوك آورده بودند ، خشمناك از منازلشان بیرون رفتند . مردم استغاثه کرده گفتند ، نظری‌کن، او بمنازلی ، که خرابه‌هائی شده و باهالی سومروآکد ، که مانند مرده‌هائی هستند ، نظر کرده برآنها رحم آورد . اوبتمام ممالك نظر انداخت و در جستجوی پادشاهی عادل شد ، که بقلب اونزدیك باشد ، تا دست او را بگیرد .

در این وقت کوروش پادشاه انشان را اسم بردوبرای سلطنت عالم طلبید . گوتیها و اوتانماندها را زیر پاهای او افکند . . . مردوك ، آقای بزرگ مدافع وحامی تمام امتش ، با مسرت باو ــ (یعنی بکوروش . م) نگریست . بکارهای اووقلب عدالت خواه او برکات خود را نازل کرد وباو فرمود بطرف شهرش (یعنی شهر مردوك . م) عزیمت کند . مانند رفیق ودوستی رهبر او گردید ــ لشگراو،که مانند آب رود بشمار درنمیآیند. بااو (یعنی‌باکوروش.م) مسلح حرکت میکرد بیجنگ وجدال اورا داخل بابل‌کرد وشهر خود را از تعدی خلاصی بخشید . شاه نبونید را ، که نسبت بمردوك بی‌احترامی کرده بود. بدست او (کوروش) سپرد . تمام اهالی‌بابل، تمام سومرواکد و بزرگان وولات اورا (یعنی‌کوروش را) تعظیم‌کردند وپاهای اورا بوسیدند ، همگی از پادشاهی او خشنود شدند وشادی وشعف از صورتشان هویدا بود، همه در تقدیس وتسبیح آقائی بودند ــ (مقصود مردوك است . م) که مرده‌ها را زنده‌کرد ومردم را از فنا وفلاکت نجات داد . نقل از تاریخ ایران باستان . کتاب دوم دوره اول پارسی ص ۳۸۵ــ۳۸۶ تألیف شادروان حسین پیرنیا.

اسرای یهودی درکشور بابل تثبیت گردید .

کوروش پیش از هراقدامی ازنظر جلب قلوب مردم ناراضی واحترام بشعائر مذهبی ورعـایت اعتقادات و اخلاص دینی مـردم آن سرزمین دستور تجدید وتعمیـر پرستشگاهها و معابد را صادر کرد، تصاویر خـدایان و مجسمه‌های مقدس را که قسمتی ازآنها ازشهرهای بابل بوسیله آخرین پادشاه بابل نبونید ونیمی‌هم پیش‌از وی ازشهرهای بابل برده شده بود دوباره ببابل بازگردانید. همچنین فرمان داد معبد بزرگ اورشلیم را که بوسیله نبوکدنصر ویران و خراب شده‌بود وخدایان آنرابیغما برده بودند تجدید بنا کنند و باسراء وفراریان یهودی‌که دچار خشونت و بدرفتاری بابلیها بودند، اجازه داد تا بمیهن و اوطان خویش باکمال آزادی مراجعت نمایند ، درنتیجه اورشلیم بیکی ازپـرستشگاههای بزرگ تبدیل گردید. کوروش درمورد مراجعت یهودیان وتجدیدبنای باعظمت معبد اورشلیم گذشته ازنظریات مـذهبی نیات سیاسی مهمی داشت، زیرا دراثر این بزرگواری شاهانه و رفتار آزادمنشانه ، توانست‌پایگاه وپناهگاه مهمی‌در جهان یهودبرای مقابله‌بامصریان وبرای‌خودذخیره‌نماید تا درموقع حمله علیه مصر ومصریان ازحمایت ومساعدت یهودیان برخوردار گردد. کوروش برای اینکه بیش از پیش خود را بمردم بابل نزدیك نماید ، فرزند خویش کمبوجیه را مامور نمود که اداره امور مرمت معابد را ضمن فرمانروائی سرپرستی نماید .

کوروش القاب و عناوین پادشاهان‌بابل را پذیرفت و

بااین رفتارخود حمایت اهالی بابل را متعهد گشت . در واقع کوروش خود را بعنوان یك پادشاه فاتح بمردم بابل تحمیل ومعرفی نکرد، بلکه بمنزله ناجی وجانشین‌قانونی تاج وتخت معرفی نمود، چنانکه درهنگام برگزاری‌جشن سال، بتقلید پادشاهان بابل‌دست‌خدای‌بعل (..BEL) رابوسید.

کوروش درمدت اقامت دربابل دستور داد یك واحد بنام‌گارد سلطنتی تشکیل شود و همچنین ازنفرات‌پارسی ده هزار نفر نیزه‌دار انتخاب نمودکـه این نیزه‌داران همواره در پایگاههای معینه بخدمت حاضر باشند. علاوه براین تعدادی پاسگاه نظامی در سراسر بابل تشکیل و تأسیس نمود وبرای اداره و سـرپرستی این سازمانهای ارتشی ، افراد مورد اعتماد و ورزیده‌ای رامامورساخت. ضمناً از اهالی بابل‌وطبقه نجیب واصیل‌آنها عده‌ای را بسمت‌فرماندهی‌سواره‌نظام وپیاده‌نظام‌انتخاب‌نمود .واز میان‌مردم‌آشوری‌آن‌عده‌راکه پیش‌ازتسخیرشهربابل‌دارای مناصب ومقاماتی بودند و درجریان سقوط شهرهم‌برای سپاهیان‌کوروش ایجاد مشکلی نکـرده بودند امتیازات و پاداشهائی معین نمود. نظرکوروش ازاین اقدامات و یك سلسله عملیات دیگرکه با نهایت حسن نیت وبزرگواری اقدام‌مینمود، منحصراً درمرحله‌اول رعایت احساسات ملی و میهنی و مذهبی اقوام مختلفی بود که در بابل‌اقامت داشتند، زیرا معتقد بود آنچـه باعمل نیك وحسن رفتار نصیب میشود بزورشمشیر و آتش بدست نمیآید .

کوروش کبیر طبق رویه وروح‌آزادگی و بلندنظری

خود با نبونید در کمال مهربانی و ملاطفت رفتار نمود و چنانچه معروف‌است‌درمرگ‌اوکه درسال بعد(۵۳۸ پیش ازمیلاد) اتفاق افتاد عزای ملی اعلام‌کرد وخود درمراسم تعزیت وی شرکت نمود.

چنانکه گذشت کوروش با یهودیان چنان رفتاری نمود که مورد تعجب جهانیان آنروز گشت و بنا بگفته مورخین پیشگوئی اشعیاء نبی را درباره یهودیان عملی ساخت [۱]

با فتح بابل ناحیه سوزیانا (شوشتر) نیز بتصرف ایران درآمد و بدینترتیب کلیه خاك سابق ایلام جزو متصرفات‌شاهنشاهی‌گردید. کوروش‌شهرشوش (Susa..) را بعنوان یکی ازتختگاههای خویش انتخاب کرد زیرا از نظر موقعیت جغرافیائی بین آریائیهای مشرق و سامیهای غرب واقع بود، وازنظر مرکزیت اداری برای کشور شاهنشاهی وضعیت ممتازی داشت ، (بدینمعنی که از پاسارگاد و هگمتانه مناسبتر بنظر میرسید) .

بدینترتیب ازکشورهائی‌که بتصرف دولت کوروش درآمده‌بودند، ازهمه‌مهمتر بابل، سوریه، فینیقیه،لیدی بود. این‌کشورها ازنظرمراتب سیاسی واقتصادی ونظامی هریك دارای مزایای خاص بودند ودرحقیقت درآمدی‌که ازاین کشورها نصیب ایران میگردید بیش از منافع و بهره‌ای بود که شاهنشاهی ایران از تمام ایالات و ساتراپیهای خود بدست می‌آورد .

۱ــ اشعیاء درباره کوروش میگوید : «که اوشبان من است و تمامی مسرت مرا باتمام خواهد رسانید» ــ درباره اورشلیم میگوید : «بناخواهد شد» ودر باره «هیکل» میگوید «که بنیاد تونهاده خواهد گشت» ــ (فصل ٤٤ــآیه ۲۸)

ازاین پس استفاده از راههای بازرگانی کشورلیدی وبهره‌برداری از روابط بازرگانی آن باکشور یونان و سایر مراکز اقتصادی وتجاری نصیب ایران شد، بدیهی است شاهنشاه هخامنشی برای اداره امور کشور و هزینه ارتش تازه نفس وسایر اصلاحات امور اداری و اجتماعی و دادگستری حاجت بداشتن اعتبار و درآمدی داشت تا بتواند ضمن تهیه وسایل پیروزی ارتش هزینه سنگین لشگرکشی‌ها را هم تامین و پایدار نماید .

اعلامیه کوروش کبیر دربابل (۵۳۸ پیش ازمیلاد) یا (منشورآزادی ملل)

کوروش کبیر پس ازورود بشهر بابل ودرمدت اقامت در آن شهر فرمانی صادر نمودکه اکنون بنام منشور آزادی ملل نامیده میشود.

بنا بمفاد این اعلامیه درحدود چهل هزار نفر ازبند اسارت بابلیها نجات یافته وآزاد شدند وتوانستند باکمال آرامش خاطرباوطان وزادگاه‌خود مراجعت نمایند ، این فرمان بلند پایه تاریخی‌که برروی استوانه‌ای ازگل در چهل وپنج سطر بامتن بابلی حك شده است بنام «استوانه تاریخی کوروش» و اعلامیه کوروش کبیرشهرت تاریخی دارد .

این‌سندمعتبرتاریخی‌که درواقع‌سرسلسله‌اسنادتاریخی است‌افتخار ایران باستان وجهان بشریت بشمار میرود درحدود سال ۱۸۷۹ میلادی درضمن کاوشهای باستانی در

ویرانه‌های شهر بابل بدست آمده و هم اکنون بعنوان یکی از بزرگترین مدارك تاریخی در موزه بریتانیا در لندن حفظ میشود.

اینك بطوریکه درمتن زیر ملاحظه میشود : [۱] این فرمان از نظر اعطاء آزادی بملل تابعه و رعایت حقوق انسانی و اجتماعی و فردی شایان کمال توجه است. بالاخص باتوجه بزمان و تاریخ صدور فرمان بیش از پیش میتوان بمقام آزادگی و عظمت اندیشه انسانی صادر کننده اعلامیه (کوروش کبیر) پی برد .

تصویر استوانه‌ای تاریخی کوروش کبیر

« منم کوروش شاه جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سرزمین سومر و اکد شاه چهارگوشه (جهان) پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه انشان، نواده کوروش شاه بزرگ، شاه انشان، از تخمه چیش پش شاه بزرگ شاه انشان، از دودمان سلطنتی جاویدان، که بعل و نبو فرمانروائی آنان را گرامی میدارند و سلطنت آنان را بجان و دل خواستارند. هنگامیکه من بآرامش ببابل درآمدم باسرور و شادمانی، کاخ شاهی را جایگاه فرمانروائی قرار دادم، مردوك، خدای بزرگ، مردم گشاده دل بابل را برآن داشت تا مرا (.....) من هرروز بستایش او همت گماشتم، سپاه بیشمار من، بی مزاحمت درمیان شهر بابل حرکت کرد، من بهیچ کس اجازه ندادم که سرزمین سومر و آکد را دچار هراس کند.

۱ــ این متن از انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران در تهران میباشد .

من نیازمندیهای بابل و همه پرستشگاههای آنرا در نظر گرفتم و در بهبود وضعشان کوشیدم. من یوغ ناپسند مردم، بابل (.....) را برداشتم.

خانه های ویران‌آنانرا آبادکردم. من به بدبختیهای آنان پایان بخشیدم، مردوك خدای بزرگ از کردارم خشنود شد و بمن کوروش شاه که اورا ستایش کردم و به‌کمبوجیه فرزندم که ازتخمه من است وبتمام سپاه من برکت ارزانی داشت و ازصمیم قلب مقام شامخ اورا بسی ستودم. تمام‌شاهانی‌که دربارگاههای‌خودبرتخت‌نشسته‌اند، درسراسرچهارگوشه(جهان) ازدریای‌زبرین‌تادریای‌زیرین کسانیکه در(.....) مسکن‌داشتند تمام شاهان سرزمین باختر‌که‌درخیمه‌ها مسکن داشتند مرا خراجی‌گران‌آوردند ودربابل برپایم بوسه زدند. از (.....) تا شهرهای آشور و شوش و آگاده‌واشنوناوشهرهای زمبان ومورنوو، رد، تاناحیه سرزمین‌گویتوم، شهرهای مقدس آنسوی دجله راکه‌مدتی دراز پرستشگاههایشان دستخوش ویرانی بود، تعمیرنمودم وپیکره خدایانی را که جایگاه آنها در میان آنان بود، بجای خودشان بازگرداندم و درمنزلگاهی پایدار جای دادم، من همه ساکنان آنها را گرد آوردم و خانه‌هایشان را به آنان بازپس دادم ــ خدایان سومروآکد که‌نبونیدآنها رابه بابل‌آورده‌وخدای خدایان را خشمناك ساخته بود، من بخواست مردوك خدای بزرگ، بصلح و صفا بجایگاه پسندیده خودشان بازگرداندم. باشدکه تمام خدایانیکه من‌درپرستشگاههایشان‌جای‌داده‌ام روزانه‌مرا درپیشگاه بعل ونبو، دعا کنند. باشدکه زندگانی من‌دراز

گردد، باشدکه بمردوك خدای بزرگ بگویند. کوروش پادشاه که تو را گرامی میدارد و فرزندش کمبوجیه (.....)[1] ..... »[2]

نتایج پیروزی بابل

کوروش کبیر پس از پیروزی بربابل باوج عظمت تاریخی خود رسیده بود، زیرا با صدور اعلامیه کاهنان بابل ومنشورآزادی‌ملل‌تابعه چنان‌صیت شهرت‌فرمانداری این شاهنشاه پارسی درجهان آنروز انتشار یافته بودکه جملگی پادشاهان وملل ازاین شخصیت نوظهور پارسی در تاریخ شرق باستانی به‌نیکی واحترام یاد میکردند، و از اعمال بشردوستانه و ترتیبات‌لشگری وکشوری‌وی‌ستایش مینمودند. خاصه اینکه رهبران یهودمورد ملاطفت خاص کوروش واقع شده بودند، ازسوی دیگر رفتاربزرگوارانه وعاقلانه‌کوروش‌نسبت‌بمردوك خدای‌بابلیها واحتراماتی که برای جلب قلوب مردم بابل بمعتقدات‌آنان نیزمینمود، بحدی موجب اعتلاء نام این فاتح تاریخی شده بود که کوروش را اهالی مغلوب بابل فرستاده مردوك دانسته و یهودیان‌اورا بنام‌ناجی ومنجی‌یهودیان‌عالم ملقب‌ساختند.

از اهم نتایج پیروزی نظامی کوروش بربابل رفتار مودبانه وی با نبونید وسران وامراء بابل بود، زیرا تا آن زمان سابقه نداشت‌که فاتحی بداخل‌کشوری‌آنهم‌کشور

۱ــ نقطه‌های بین‌الهلالین محل کلماتی است‌که حروف اصلی آنها زائل شده وقابل قرائت نمیباشد .
۲ــ قسمتی از پایان متن استوانه بعلت ریختگی خوانا نمیباشد.

ثروتمند و تاریخی مانند بابل وارد شود و بـا پادشاه و بزرگان و اهالی مغلوبه‌آن‌شهر مانند پدری مهربان رفتار نماید، زیرا تاریخ‌نبردهای آن ایام شاهدی‌برقتل وکشتار بیرحمانه وغارت ویغمای اموال وهستی مردم بود.

مجموع این جریانات و شیوه رفتارنیك کـوروش و سپاهیان‌پارسی‌و نظم وانضباطی‌که درسربازان وی‌مشاهده میشد موجب‌گردیدکه شاهان سوریه راکه با پای خودبرای اداء احترام واطاعت و باجگزاری بدربار کوروش آمده بودند با هدایای آنان بپذیرد.

این‌موفقیت سریع وکامل‌کوروش در بابل نه‌تنهامدیون قدرت سلاح وسربازان رشید بود بلکه‌قسمتی ازآن‌مرهون سیاست وتدبیر وکیاست جهانداری نامبرده میباشد .

کوروش باتمام رفتار ملاطفت آمیزی که نسبت‌بملل مغلوبه داشت هیچگاه مانند یك فرمانده عالی نظامی جانب احتیاط را ازنظر برقراری امنیت داخلی ورعایت حـال سپاهیان فراموش ننمود . درهمین ایام توقف کوروش در بابل است‌که‌پادشاهان فنیقیه‌برای اظهار اطاعت واحترام بدربارکوروش روی آوردند، معروف است که در همین مسافرت بودکه‌کلیه جهازات دریائی خویش را دراختیار این‌شهریار هخامنشی‌گذاردند وطولی نکشیدکه فلسطین هم‌درحلقه متصرفات ایران درآمد .

اگر چه تصرف بابل کوروش را بدریای مدیتـرانه

نزدیك کرده بود لیکن موضوع فتح‌کشور مصرکه ازرقبای مهم دول آسیائی بود در سرلوحه اقدامات بعدی وی قرار داشت در عین حال بایـد پس‌از اختتام جنگ بابـل و برقراری آرامش درآن شهر بمنظور حفظ قدرت وسیادت خویش، ترتیباتی برای‌اداره آن شهر مفتوحه می‌داد ،از اینرو فرزندش کمبوجیه را طبق رسوم پارسیان به‌نیابت سلطنت بابل برگزید وکمبوجیه قریب‌مدت هشت‌سال‌در سمت نیابت سلطنت و پادشاهی بابل باقی ماند .

سرنوشت کوروش کبیر پس از فتح بابل

مورخین یونانی وسایر محققینی که در باره اقدامات کوروش کبیر پس از مراجعت از بابل مطالبی نوشته‌اند، از لحاظ قضاوت در باره سرنوشت کوروش و عملیات بعدی آن دچار تناقضاتی شده‌اند ازجمله بدین ترتیب وقایع را ضبط نموده‌اند [۱]

۱ــ بنا برروایت هرودت پس‌ازتسخیر بابل‌کوروش ولشکریانش‌ازرودسیحون‌گذشته بقصدنبردبا «ماساژت‌ها» که در اطراف رود سیحون سکونت داشتند و بنام سکائی هم خوانده میشدند عازم شد .

۲ــ بنا بر نوشته کتزیاس کوروش عازم جنگ با مردمی شدکه « دربیك » نامیده میشدند ودارای پادشاهی بودند معروف به «آمرایوس» مساکن آنها در نـزدیکی دریاچه آرال بود .

۱ــ نقل باختصار ازتاریخ‌ایران‌باستان مشیرالدوله‌ص ٤٥٤ــ ٤٥٥ جلد اول

۳ــ برس مورخ کلدانی چنین نوشته که کوروش با قوم دها یا داه که سکائی بوده و در حدود گرگان سکونت داشتند بجنگ پرداخت و کشته شد .

٤ــ بنابر روایت گزنفن ــ کوروش پس از اختتام جنگ بابل وسرو سامان دادن باوضاع نظامی واجتماعی واداری آن کشور عازم مراجعت بسرزمین پارس شد .

بطوریکه گزنفن نوشته است کوروش برای عزیمت اردوی سپاهیان کثیر خود دستورالعملهائی صادر نمودکه ازنظر آرایش صفوف وراه‌پیمائی وانتظامات اردوکشی حاوی ابتکارات ونظرات‌جنگی فراوانی است‌که‌ذکرآن‌از نظر اطلاع برصف‌آرائی سپاه ووقوف برنبوغ فرماندهی عالی پارس دراین فصل‌که موضوع آن‌جنگهای‌هخامنشیان است لازم وبجا میباشد .

دراین‌جا بی‌مناسبت نیست به‌نوشته دکتر ولفگانگ ویلهلم ترجمه شادروان مهندس کریم طاهرزاده بهزاد درکتاب «کوروش‌حکمران‌جهان»[1] نیز اشاره کنیم .

اینك بترتیب بشرح مطالب گزنفن وسپس عین‌فصل بیست وپنجم کتاب ولفگانگ میپردازیم :

۱ــ درمرحله اول دستور دادکه مسئولین گردونه‌ها پس‌از بازدید نسبت به‌بستن آنها اقدام‌نمایند و آماده حرکت باشند .

۲ ــ چون باید در مسافات معین برای استراحت چادرها و خیمه‌ها در صحرا برافراشته شود ، حکم

۱ــ از انتشارات کمیته جشن دوهزار وپانصدساله‌شاهنشاهی ایران ص ۱۹۱

کردکه همواره درطول مسافرت بطریقی خیمه‌ی شاهانه را برافرازندکه مدخل خیمه رو بمشرق وطلوع آفتاب باشد، فاصله خیمه خودرا از چادر نیزه‌داران وگارد محافظین معین کرد .

۳ـ محل نصب چادر خبازان (درسمت راست) و آشپزها را (سمت چپ) مشخص ساخت .

٤ـ محل استقرار اسب‌ها وسواره‌نظام درطرف‌راست وسایر چهارپایان باری وخدمه آنرا درطرف چپ تعیین کرد .

٥ـ محل استقرار سایر صفوف‌لشگریان رابه‌ترتیبی معین‌نمودکه هیچکدام درحرکت ستونی ویاموقع‌استراحت مزاحم یکدیگر نشوند .

٦ـ سپاهیان سبك اسلحه درطرف راست وچپ خیمه سلطنتی وخیمه‌های سواره نظام مستقر میشدند .

۷ـ کمانداران قسمتی دررأس وقسمت‌دیگردردنبال سواران جای میگرفتند .

۸ـ سپاهیان سنگین اسلحه وآنهائیکه دارای‌سپرهای بزرگ بودند مانند سدی‌حصین دورادور اردو رامحاصره میکردند تا در موقع لزوم بسواره نظام کمك کرده و به‌آنان فرصت مسلح شدن داده شود .

۹ـ سپاهیان سنگین و سبك اسلحه وکمانداران باید در حال استراحت هم نظم وترتیب را در آرایش و صفوف خود حفظ نمایند ، تا بدین ترتیب در موقع شبیخون‌سپاه سنگین اسلحه بتواند دشمن را بعقب کشانده وهمچنین تیراندازان مهلت داشته باشند که بوسیله تیر و زوبین

وحرکات سریع موجبات ایجاد سد دفـاعی درمقابل سپاه سنگین اسلحه را فراهم سازند .

۱۰ـ بمنظور شناسائی فرماندهان و محل خیمه و استقرار آنان باید در سردرهر یك از خیمه هـا بیرق مخصوص کـه معرف صنف و هر واحد فرماندهی است نصب شود .

کوروش درفن‌سپاه‌آرائی‌عقیده‌داشت‌که نبایدصفوف سپاهیان را دریك جبهه طـولانی آرایش داد یا خط را مبدل به ستون کرد، بلکه بـاید باقتضای موقع و مـوارد مختلف محل استقرار سپاهیان ورزیـده را بـرای ایجاد تحرك و سرعت عمل بتوان بدون وقفه تغییر داد .

خلاصه‌ی‌شرح‌نگارش :مطالب‌کتاب «کوروش‌حکمران جهان» با نوشته گزنفون [1] کاملا مطابقت دارد ، فقط در مورد صف‌آرائـی در این کتاب توجه خـاصی بحمل بار و بنه و توشه شده است .

۱ـ گزنفن درکتاب خود بنام « تربیت‌کوروش» یا «کورشنامه» که دربخش لشگرکشی وحمله بسرزمین ماد مینویسد :

« . . . . کوروش باسرعت‌پیش رفت ، ترتیب حرکت به‌قشون چنین بود ، که سواره نظام درجلو قشون حرکت میکرد، بعد از آن بار و بنه و درآخر پیاده نظام می‌آمد، هر دسته از گروهان بیـرقی داشت ، که بدست اسکوفور بود » درجنگ کوروش با کروزوس ، پادشاه لیدی ، گزنفن پرچم کوروش را بخوبی تـوصیف کـرده و میگوید« . . . از طرف راست«کری سان‌تاس» فرمانده پیاده نظام ، کوروش به‌آنها توصیه‌کردکه چشم به بیرق داشته باقدمهای‌مساوی حرکت کنند .

بیرق کوروش عبارت بود از هیکل عقابی زرین با بالهـای گشاده که به نیزه بلندی نصب کرده بودند، امروز هم بیرق شاه پارسیها چنین است.»

نقل ازکتاب پرچم وپیکره شیروخورشید تالیف سرتیپ دکتر نصرت‌الله بختورتاش اردیبهشت سال ۱۳۴۵ ص ۳۵ .

مراجعت کوروش بایران (در ماد و پارس)

کوروش باتفاق سپاهیان‌خود واردماد گردید وپس‌از ملاقات و دیدار کیاکزار (هوخشتره) واهداء هدایای بیشماربلافاصله عازم پارس شد وپیش ازورود بپارس، قسمتی ازلشگریان خودرا مرخص نمود وباتفاق تنی چند نزد پدر و مادر شتافت .

ورود کوروش به پارس با تشریفات فراوانی انجام شد ، تعداد کثیری قربانی گردید هدایای فراوانی مابین کوروش و پدر و مادر و دوستان پارسی مبادله گردید ، سپس کمبوجیه پدر کوروش (پادشاه پارس) دستور داد که‌کلیه‌ارکان دولت ومشاورین دربارپارس برای‌اصغاء مطالب و در واقع استماع وصایای کمبوجیه و تعیین تکلیف سلطنت پارس‌حضور بهمرسانند، کمبوجیه پس‌از ایراد مطالبی در پایان بیانات خود چنین گفت :

«درمدتی‌که زنده هستم مسئولیت سلطنت پارس بعهده خودم است و پس از مرگ من، کوروش پادشاه شما است .» پس از خاتمه وصایای پدر ومعرفی کوروش به‌جانشینی خود وامضاء وصیت‌نامه وپیمان ولایتعهدی کوروش ازشوش عازم‌اکباتان (ماد) شدوبا جلب موافقت پدر و مادر خویش با دختر هوخشتره ازدواج نمود . کوروش پس ازخاتمه تشریفات عروسی و جشن باشکوه ومجللی‌که برپا شده بود ، راه بابل را پیش گرفت و بتختگاه سلطنت خود روی آورد .

اقامت مجدد کوروش در بابل

کوروش در مدت اقامت در بابل با اعزام نمایندگان مختاری بنام ولات (ساتراپ) به‌ایالات تابعه ، و تشکیل قشون محلی، شروع بیك رشته اصلاحات اساسی درشئون مختلف اداری ــ اجتماعی ــ مالی و نظامی نمود و مقرر داشت که فرماندهان ساخلوهای ولایات باید اوامر لازم را مستقیماً ازشخص‌کوروش دریافت نمایند وهمچنین کوتوالهای قلاع نظامی که‌هرکدام‌واحدهای ده‌هزارنفری از سربازان دراختیار دارند،مسئول اجراءاوامرکوروش فرماندهی عالیمقام خود هستند . ضمناً کوروش برای اینکه شخصاً از طرزرفتار وکردار مأمورین‌اداری ونظامی خود در اقصی نقاط متصرفاتی اطلاع‌صحیح ودقیق‌داشته باشد، عده‌ای بازرس ازبین نجباء و افسران و سایر طبقات متشخص درباری انتخاب نمود که در مواقع لازم و بهنگام احتیاج از نزدیك باوضاع ایالات و ولایات تابعه رسیدگی مستقیم نمایند وگزارش کامل تقدیم دارند تا همواره کوروش از جریانات کلی و جزئی مردم ایالات متصرفه ، مطلع وآگاه باشد .

این بازرسان شاهنشاهی همان افرادی را تشکیل میدادند که بنام «چشم وگوش» شاه خوانده میشدند .

پس از گذشت یکسال کوروش باحضار کلیه سپاهیان خود فرمان داد و بطوریکه مورخین ضبط کرده‌اند ، نیروی کوروش در این موقع شامل نفرات زیر بوده است.

۱ــ پیاده نظام ششصد هزارنفر .

۲ــ گردونه داران دوهزار نفر
۳ــ سایر افراد صفوف یکصدوبیست‌هزار نفر .
همچنین حدود کشور ویرا چنین نوشته اند :
۱ــ در مشرق دریای عمان .
۲ــ در شمال دریای سیاه .
۳ــ در مغرب جزیره قبرس .
٤ــ درجنوب حبشه .
کوروش هفت ماه از سال را در تختگاه بابل ، سه ماه بهار را در پارس (شوش) و دو ماه تابستان را در ماد (همدان) میگذرانید .

توجه کوروش بسرحدات شرقی و جنگ با ماساژتها [1]

درمورد اینکه ، کوروش پیش‌از جنگ باماساژتها مجدداً در پارس مقیم شده و یابعلل زیرپس از آماده‌شدن سپاهیان قصد سرکوبی ماساژتها را داشته است اختلافات زیادی در نوشته‌های مورخین دیده می‌شود. لیکن نکته قابل توجه این است که بیشتر مورخین بجنگ کوروش با ماساژتها اشاره نموده‌اند ولی درباب‌سرنوشت کوروش بشرحی که خواهد آمد اختلاف نظر دارند .

در اثر حوادثی که درسرحدات شرقی ایران پیش آمده بود ، کوروش ناچار شدکه عازم آن حدود شود ، بنابقول هرودوت این اقوام وحشی و خونخوارکه

1— Massagetes

ماساژتها نامیده میشدند [۱] و درنواحی اطراف سیحون اقامت داشتند دارای ملکه ای بودند بنام تومیریس Tomyris که از ناحیه دروازه های خراسان حدود ممالك کوروش را تهدید مینمودند .

بنا بگفته هرودوت کوروش از ملکه ماساژتها خواستگاری نمود، ملکه چون متوجه شد که مقصود از ازدواج تصرف کشور وی است پاسخ توهین‌آمیزی به کوروش داد ، درنتیجه کوروش با سپاهیان خود عازم میدان جنگ شد تا بدینوسیله بتواند با روش غافلگیرانه خود از مخاطرات آینده جلوگیری نماید .

خطرناك بودن این لشکرکشی و مشکلات جنگ با اقوام وحشی و خونخوار ماساژت برای کوروش روشن بود ، لذا پیش ازحرکت نظم ونسقی بکلیه امور کشوری داد و برحسب سنت ورسم‌قبایل پارسی کمبوجیه رابسمت جانشینی خود معرفی نمود .

نیروی نظامی ماساژتها مرکب ازسواره و پیاده‌نظام بود ــ سلاح آنان را تیروکمان و نیزه و سپر و تبرتشکیل میداد . در خونریزی و شقاوت نهایت سفاك و بی‌رحم بودند .

یکی‌دیگرازعلل جنگ‌کوروش بااقوام‌ماساژتهااین‌بود که‌برای کوروش بافتوحات و پیشرفتهائی‌که نموده بود،

۱ــ برخی از مورخین نام این قوم را سکاها ضبط کرده ، کتزیاس آنانرا بنام ، دربیك خوانده و بروس‌داها نام‌گذاری کرده است .

دیگرمشکل بودبتواند تحمل‌نمایدکه اقوامی نیمه‌وحشی، موجبات تهدید سرحدات شرقی‌کشورشاهنشاهی هخامنشی را فراهم سازند، از اینروکوروش باتفاق لشگریان خود، عازم ساحل رود سیحون‌گشت و پس ازمبادله پیامهائی مابین ملکه ماساژتها و کوروش ومشورت بافرماندهان و اتخاذ تدابیر سیاسی ونظامی جنگ را باحملات دلیرانه آغازنمود واین پادشاه پارسی توانست تا قلب سرزمین ماساژتها داخل شود و درنتیجه عده کثیری از سپاهیان ماساژتی‌کشته و اسیرشدند، دربین اسراء پسرملکه بنام سپارگاپی‌سس [1] هم‌بود. پس‌از اینکه ملکه ماساژتها از سرنوشت واسارت فرزندش که‌فرماندهی سپاه جنگ را بعهده داشت مطلع شد رسولی نزدکوروش فرستاد وچنین پیغام داد :

«ای‌کوروش،که ازخونخواری سیر نمیشوی، برخود مبال ... پسر من را پس‌ده و از مملکت ما بیرون رو ، بی‌اینکه مجازات بینی، اگرچنین نکنی، در ازای‌جسارتی که نسبت به‌ثلث قشون من‌کرده‌ای، قسم میخورم بآفتاب، خداوند ماساژتهاکه تورا ازخونخواری سیرکنم، اگرچه تو سیر نمیشوی». [2]

1— Spargapisese

۲ــ بنابروایت هرودت ، ماساژتها کوروش و سپاهیان او را باحیله ونیرنگ بداخل سرزمین خویش کشاندند و در همان موقعی که اردوی ماساژتها بتصرف کوروش درآمده و ارتش وی از این پیروزی دلشاد بودکلیه آنها را محاصره کرده مورد هجوم قراردادند، دراین نبرد کوروش با سپاهیان زیادی‌که همراه داشت کشته شدند. تاریخ ایران باستان تالیف. م . م دیاکونوف بنگاه‌ترجمه نشرکتاب ص ۱۱٦ .

کوروش بدین پیغام ملکه وقعی ننهـاد. پسرملکه ، وقتی‌که ازمستی بخود آمد و برآنچه واقع شده بود، آگاهی یافت. ازکوروش تمنا کردکه از غل وزنجیر اورا رهاکند وهمین‌که آزاد شد، فوراً خودراکشت، چنین بود مرگ سپارگاپی‌سس. چون‌کوروش بگفته ملکه اعتنائی ننمـود جنگ سختی بین نیروی طرفین درگرفت، دراین نبرداست که عده متنابهی ازقوای کوروش کشته شدند ودر پایان بجنگ تن‌بتن پرداختند ودرنتیجه لشگرکوروش دچـار هزیمت‌گردیده ونیروی ماساژتها فائق آمدند . معروف است‌که دراین‌جنگ تن‌بتن کوروش زخم‌برداشت .[۱]

درگذشت کوروش :

درباره درگذشت کوروش اقوال مختلفی ذکـر شده است. گذشته ازمطالبی‌که‌درپایان جنگ با ماساژتها گفته شدکتزیاس معتقداست‌که‌کوروش درضمن‌جنگ بااهالی دربیك دچار زخم زوبینی شد (این قـوم جزء طـوایف سکائی بوده ودر مجاورت دریاچه آرال اقامت داشتند)در این جنگ قریب ده هزارنفرازنیروی طرفین‌کشته‌شدند، درنتیجه آمرایوس پادشاه دربیك‌ها ودوپسرش هم‌کشته

۱ــ حوادثی‌که‌درسرحدهای‌شرقی‌کشورشاهنشاهی‌رخ‌داده‌بود، کوروش را مجبورکردکه بعملیات نظامی ضداقوام بدوی بپردازد. وی پس از اینکه پسر خود کمبوجیه را مأمور تهیه مقدمات سفر جنگی بمصر کرد، بسوی مشرق عزیمت نمود، ولی بعد در ضمن محاربه‌ای درگذشت، جسد وی را بپاسارگاد آوردند ودرمقبره‌ای گذاشتند ... نقل از کتاب ایران از آغاز تا اسلام تألیف ر . گیرشمن فرانسوی ترجمه دکتر محمد معین ص ۱۴۲ .

شدند، وجنگ بنفع کوروش، پایان یافت. بروس مورخ کلدانی چنین نوشته بود، که کوروش درجنگ بااقوام دها که از طوایف سکائی مقیم نـواحی گرگان بودند بجنگ پرداخت و پس اززخمی‌شدن بفاصله سه روزدرگذشت. [۱]

گزنفن مینویسد: که بدوران کهولت و پیـری در رسیده‌بود، برای هفتمین بار از محل تختگاه خود (بابل) بپارس‌مراجعت‌نمود، مدتی‌بودکه پدرومادرش درگذشته بودند. کوروش پس‌ازانجام مراسم‌معموله‌وقربانی، مردم را بجشن وسرور عمومی دعوت نمود، ودرنتیجه تعبیـر رویائی‌که دیده بود مرگ را بخود نزدیك دید و پس از انجام سنن مذهبی (قربانی برای‌خدایان) و نیایش‌بدرگاه پروردگار دستورمیدهد، که‌برگزیدگان‌دولت و فرزندان وی وسایر شخصیتهای درباری درحضور نامبرده حاضر شوند، پس ازتشکیل چنین مجلسی‌کوروش بشرح‌وصایای خود میپردازد وسپس جان بجان‌آفرین‌تسلیم‌میدارد(۵۲۹ پیش‌ازمیلاد)

۱ــ نقل ازتاریخ ایران باستان ــ حسن پیرنیا جلد اول ص٤٥٤

فصل سوم

سیاست عمومی کوروش کبیر

کوروش‌کبیرشاهنشاه هخامنشی‌که درآغازبنام (شاه انشان) نامیده میشد دراثر اتکاء بخصایل عالی انسانی و نبـوغ نظامی وسیاسی واراده ثابت وروح سلحشوری و همت بلند پایـه توانست که درمـدت کـوتاهی‌بتأسیس شاهنشاهی عظیم هخامنشی نایل آید، کشوریکه در تحت اطاعت این شاهنشاه هخامنشی آنهم باتشکیلات صحیحی اداره میشود، از شمال محدود بکوههای قفقاز و دریای خزر وسیحون وازمغرب‌به‌داردانل‌وبحرالجزایر وازجنوب بعربستان و دریای عمان وخلیج فارس و ازمغرب به‌رود سند منتهی میشد.

آنچه ازمطالعه نگارشات وضبط وثبت مطالب‌تاریخی درباره‌این شاهنشاه‌کبیر هخامنشی‌بدست میآید، این‌نکته روزبروز روشنتر میگرددکه درآن زمان یعنی در ۲۵۰۰

سال پیش تأسیس چنین امپراطوری وسیعی درجهان‌آنروز سابقه نداشته است، نه ازلحاظ مساحت وگسترش حدود وثغور ونه ازنظر استقرار عدالت اجتماعی و تشکیلات نظامی وارتش .

بنابراین بنظر میرسدکه برای تشریح‌اهمیت سیاست و تدبیـــراین شاهنشاه نامدار باید تقسیماتی در اصول سیاست‌کلی وی قائل شویم بدین ترتیب :

۱ــ تدابیر جنگی وشیوه پیکار ونبرد.

۲ــ سیاست مذهبی وداخلی

۳ــ سیاست اداره‌کشورهای مفتوحه

۱ــ تدابیر و روش لشگرکشی کوروش‌کبیر

کوروش‌کبیر دردوران‌کودکی چه‌درمدت اقامت درماد وچــه هنگامیکه بپارس احضار شد در تحت نظر مربیان ورزیــده پــارسی بـــا اصــول آمــوزش و پــرورش پارسیان تربیت شد، رئوس اصلی آموزش وپرورش در ایران باستان شامل فرا گرفتن یك رشته فضائل اخلاقی انسانی وآشنائی بافن شکار و ورزش وامور تربیت بدنی وچابك سواری واستعمال تیروکمان‌ونیزه‌اندازی بود ، بدیهی است توجه خاصی‌که بطرز تربیت این فرد ممتاز خاندان شاهی میشد موجب‌گردیدکه دررشته‌های مختلف فنون معمول آن زمان سرآمد همسالان خود گردد، چنانکه معــروف است کــوروش درسن شانزده سالگی با اردوی لشگریان ماد وباتفاق آستیاژ باکمال شجاعت عازم جنگ

باآشور شد، درگیرودار این‌نبرد بودکه‌کوروش شجاعت فطـری ودلاوری وزبـردستی وچـابـك سواری خـود رانشان داد، وآستیاژ ازمشاهده دقت درشیوه نبرد نـوه جوان خود قرین سروروشادمانی‌گشت. بدین ترتیب‌طولی نکشیدکه کوروش جوان دارای خصوصیات ممتازی شد و نشان داد کـه در راه انجام وظیفه ، حـاضر بتحمل شدائد وزحمات طاقت فرسا میباشد، ازطرفی فروتنی وی درمقابل‌بزرگترها واطاعتش‌به‌اجراء قوانین‌موجب‌گردید کـه بداشتن صفات نیك و خصایص ممتاز شهرتی بین جوانان پارسی و بـزرگان درباری برای خویش تحصیل نماید .

محاورات این پارسی با بزرگان ماد وپارس ونماینده هند وسایر اطرافیان هریك دلیل روشنی برعظمت فکرو استعداد خداداد این فرزند والامقام پارسی بوده است . باچنین مقدماتی‌کوروش تربیت یافته بود .

درباب طرز تربیت وپرورش این قهرمان هخامنشی و استعداد فوق‌العـاده وی شرح مفصلی بقلم مـورخین یونانی ومحققین تاریخ نوشته شده است، که جملگی دال برتربیت و ورزیدگی و وقوف او بر اداره امورلشگری و فنون جنگ وشجاعت و رشادت میباشد.

داستان غلبه‌وی برارمنستان ومذاکرات خردمندانه این شاهنشاه با تیکران فرزند پادشاه ارامنه و قضاوت کوروش، معرف روح‌آزادگی وبلند نظری او میباشد . چنانکه درضمن محاربات کـوروش گذشت این شاهنشاه هخامنشی‌که از دوران کودکی وطفولیت اوقات خود را در

شکارگاهها ومیدان نبردهای داخلی وخارجی میگذرانید بتدریج بحکم فطرت پاك ونهاد جوانمردانه درعین حال که سرداری رشید ، جنگجوئی دلیر و فاتحی لایق بشمار میرفت، چنان بحسن خلق وصفای باطن ورفتاروکردار ملایم و افکار عالیه آراسته وپیراسته شده بود،که گذشته از پارسیان واهالی مادکه درمقام ستایش وی میبودند ، همواره ملل مغلوبه نیز وی را فرستاده‌ای ازجانب‌خداوند دانسته و مقدمش را گرامی میداشتند در واقع کوروش قدرت شمشیر وآتش را با نیروی عدالت واخلاق ورفتار پسندیدهٔ خویش بهم آمیخته بود .

بنابگفته‌گزنفون هنگامیکه‌کوروش باسی‌هزارنفراز جنگ‌آوران پارسی بیاری مادها و علیه آشوریها ومتحدین آشور عازم میدان جنگ بود ، پیش‌از عزیمت بیاناتی در اردوی سپاهیان خود ایراد نمود ، که از مجموعه‌گفتار وی میتوان بروحیات این فرمانده عالی مقام پی‌برد اینك قسمتی از مفاد آن نطق تاریخی و نظامی :

«...ای دوستان من ، این نخستین روزی است که شما را میشناسم ، شما را برگزیدم از آنرو که همه را در کودکی دیده بودم ، ودر پیروی‌آن چیزیکه در آئین‌ما بپاك دامنی و درستی ستوده است پایدار بودید ، و از هرچه‌جز این‌بود همواره خودداری میکردید، اینك بشما میگویم، که چرا فرماندهی را پذیرفته‌ام ، و برای چه شما را در این جایگاه گردآورده‌ام ؟ من میدانم‌که نیکوکار باید روزگارش بهتر از زشت کار باشد ، آن کسی که خود را برای جنگ آماده میکند ، وخود را همواره بکارهای

جانگاه وامیدارد، این‌نه‌ازبرای آنست‌که همه روزه، از بامداد تاپسین جنگ نماید، بلکه میخواهد درجنگجوئی آزموده‌تر گردد، ودرنام‌نیك وسربلندی‌که ازراه‌هنرهای رزمی‌خود پیدا میکندوطن‌خود رانیك‌نام‌تر وسرافرازتر نماید .

ای دوستان . ما که از کودکی بدلیری و پرهیزکاری خوی گرفته‌ایم ، باید بسوی دشمن بتازیم ، زیرا من این دشمن را از نزدیك دیده‌ام، ومیدانم‌که یارای تاب‌آوردن در مقابل ما ندارد ، چه تنها از توانائی برتحصیل فن تیراندازی و پرتاب کردن زوبین واسب سواری سربازی کار آمد نمیتوان بود ، مگر اینکه شخص در مواقع بزرگ بواسطه خستگی یا شب زنده‌داری از پای درنیاید ، اینك آشوریان مردمی سست پیکرند و یارای تاب‌آوردن کارهای زیاد و بیخوابی ندارند .

هرگاه کسی استادی وزیرکی فراوان داشته ولی‌آئین رفتار نمودن بادوست و دشمن ندانـد ، سرباز خوبی نیست . هرآینه اگر برخلاف خیال خود سخن گوئیم ،خود را فریفته باشیم چه اگر جز اینگونه که گفتم رفتارکنید مرا سرزنش خواهند کرد ، اما میدانم که امیدواری من بیجا نیست ، آزمایشی که از شما نموده‌ام و دلبستگی که بمن دارید . پس با آسودگی خاطر پیش روم زیرا متهم نخواهم بود، که حق دیگران را میخواهم غصب نمایم ، یك ملت دشمن بواسطه خصومت جنگ را برپا کرده است و یك ملت دوست از ما یاری میجوید ، آیا از جلوگیری کردن ، زور و جبر چیزی بانصاف نزدیکتر است ، و از

کمك بدوستان شایسته‌تر کاری توان یافت . و نیز شما دلیل دیگر برای اطمینان خود دارید، وآن این‌است‌که در این لشگرکشی از خداوندگاران غفلت نکرده‌ام شماکه روزگار دراز با من زندگانی نموده‌اید میدانید که چه در کار های بزرگ و چه در کار های کوچك سخت یاری خداوندان‌را میخواهم . دیگر پیش ازاین‌گفتن نیکو نیست، باید نخست پدر خویش را دیدن کنم ، پس از آنکه ازحال دشمن آگاه شدیم ، هرگونه کوشش نمایم تا بیاری خداوندگاران پیروزی بهره‌ی ما گردد .»

چنانکه در ضمن فتوحات و لشگرکشی های کوروش کبیر گذشت : کوروش‌که خودشخصاً دارای روحیه نظامی و آشنا به فنون جنگ بود از بدو ورود بصحنه های‌پیکار متوجه شد که پیروزی درمیدانهای‌کارزار نصیب‌نمیشود مگر آنکه درباره آموزش و پرورش سپاهیان و برقراری حس انضباط شدید در میان آنها اقدام نماید ، از این‌رو با عده‌ای از متحدین و همگامان خویش شروع بیك‌رشته اقدامات اساسی در باب تهیه و پرورش سپاهیان ممتاز نمود، پس‌از جمع‌آوری سپاهی و تقسیم‌آن‌به پیاده‌نظام ـ سواره نظام ـ کمانداران ـ تیراندازان وسایر صفوف متداول آن زمان ، برای اینکه این سپاهیان بهتر بتوانند در موقع کارزار موجبات پیروزی خود را برعلیه دشمن بدست آورند لزوم تغییرات کلی درانواع اسلحه آنان که تا آن زمان معمول و متداول بود احساس گردید ، از این‌رو باتقسیم نفرات سیاسی بدسته‌های پنج نفری و ده نفری و صد نفری و تعیین افسران صدیق و مورد اعتماد

بر رأس آن دسته‌ها و گروههای نظامی شخصاً سعی کافی ونظارت دائم نمودکه درمراکز اردوگاهها وسربازخانه‌ها بدون اتلاف وقت بتربیت سربازان وآشنا ساختن آنان بسلاح های بهتر همت و اقدام شود .

برای اینکه هرچه زودتر ودر مدت‌کمتر ازنتایج‌این تعلیمات نظامی‌برای اجراء نقشه‌های جنگی استفاده‌شود دربین افسران مربی و واحدهای‌نظامی ایجاد حس‌رقابت نمود، بدین ترتیب بهردسته‌ای که از دسته دیگرزودترو بهتر باصول وفنون جنگ وتیراندازی وسرعت عمل‌آشنا گردند جوائزی تعلق میگرفت. اعطاء این قبیل جوائز و پاداشها بافسران وسربازان رشید ودلیر ازعوامل عمده پیشرفت اصول آموزش وپرورش نظامی در اردوگاههای کوروش کبیر بشمار میرفت.

کوروش‌کبیر بمنظور تقویت روحیه سپاهیان‌خویش و آشنائی باآنان ، همواره سعی میکرد که بیشتراوقات وساعات خودرا چه‌درایام صلح ویا درمیدان‌های جنگ باافسران وسربازان بگذارند ، تابدین ترتیب ضمن گفتگو باسپاهیان بعقاید وافکار وخواسته ها واحتیاجات آنان شخصا آگاهی یابد و درصورت لزوم هراقدامی که در بهبود اوضاع آنان مؤثر بودعملی‌میساخت.

اصل سرعت وتحرك وغافلگیری از رؤس برنامه آموزش نظامی‌کوروش‌کبیر بشمار میرود ، برای نیل باین خصیصه سپاهیگیری ورسیدن باین اصول مسلم پیروزی درنبردها کوروش ناچار شد که در افزایش سواره نظام‌وایجاد مراکزتربیت وپرورش اسب (ایلخی)

به تنظیم برنامه‌ای همت‌گمارد ، تا بتواند برعده‌سواره نظـام پارسی و تعداد اسبان ممتاز بـه میزان احتیاج افزوده شود .

چابك سواری و حرکت سریع و راه پیمائی های شبانه ورعایت استتار واستفاده ازکمینگاهها از اصول مدون تعلیمات نظامی کوروش میباشد . بالاخص چون اصل‌غافلگیری‌سپاه خصم موجب تسریع درغلبه وپیروزی خواهدگردید ، کوروش همواره با طرح نقشه غافلگیری توانست علاوه برغلبه برخصم مانع شود که‌عده زیادی از سربازان وی درجریان جنگ کشته شوند ویاقسمتی ازمهمات ولوازم اردوها ازبین برود .

در برقراری اصول انضباط نظامی چه در زمـان صلح‌وچه‌درزمان جنگ‌نهایت‌دقت ومراقبت معمول‌میشد، زیراکوروش معتقدبودکه اطاعت‌سربازان ازفرماندهان‌و مراعات احترام درسلسله مراتب ارتش اساس و بنیان موفقیت است ازاین‌رو ضمن اینکه همواره سربازان و نفرات رادعوت باطاعت ازاوامربی‌چون وچرای افسران وپایوران مینمود ، ازطرف دیگر بفرماندهان وافسران توصیه مینمودکه همواره بازیردستان خود نهایت‌محبت و درطریق برادری وبرابری رفتار نمایند تادر نتیجه حسن‌سلوك ورفتار ریشه‌های اعتماد واتحاد واتفاق‌واقعی و قلبی بین آنان چه درصلح وچه درجنگ‌محکمترگردد.

۳ـ سیاست اداره کشور های مفتوحه

بنا بگفته پرفسور . ر. گیرشمن در کتاب « ایران ازآغاز تااسلام»[۱] «کوروش بیش‌از هرفرد دیگر متوجه بود که «جهان باستان» شهر های متمدن و قبائل وحشی، از قوای داخلی که میکوشد همه را در یك جامعه انسانی مستهلك سازد، بزحمت اطاعت میکند» ماهرگز نمیبینیم که کوروش ، مانند رومیان ، ملت رقیب خویش را با خود متحد کند ، ونخست بااو مانند ملتی هم‌شأن رفتار نماید و سپس در زمان ضعف وی ، او را تابع و مطیع‌کند ، وبدو ظلم وستم روا دارد ، ایرانیان‌کوروش را «پدر» مینامیدند و یونانیان که وی ممالك ایشانرا تسخیرکرده بود اورا «سرور» و «قانونگزار»مینامیدند، و یهودیان این پادشاه را بمنزله «ممسوح پروردگار» محسوب میداشتند ، با آنکه روح سلحشوری او هرگز و حتی پس از سالها جنگ و پیروزی سست نشد ، همواره نسبت بدشمن مغلوب بلند نظربود و بدو دست دوستی دراز میکرد . خود او در متنی تاریخی که‌دربابل نوشته ، چنین‌گوید :

مردوك [۲] همه سرزمینها را بازدیدکرد. تاکسی راکه میبایست پادشاهی عادل شود ــ پادشاهی‌که تابع قلب خویش باشد ــ دریافت . دست اوراگرفت ووی را

۱ــ ترجمه شادروان دکتر محمد معین ص ۱۴۳

۲ــ Marduk خدای بزرگ بابلیان (م.)

بنام «کوروش انشانی» خواند ، وپادشاهی همه جهان را بنام او کرد» .

کوروش در برنامه جهانگشائی خود دارای هدفهای زیر بود :

۱ــ درمغرب هدف وی تصرف ساحل بحرالروم بود ، زیراکه‌کلیه معابر بزرگ و مهمی‌که ازایران میگذشت به بنادر آن منتهی میگردید .

۲ــ هدف‌دیگر تصرف‌آسیای‌صغیر بودکه درآن‌سرزمین که مجاور کشور «لیدی ثروتمند» بود، یونانیان دارای پایگاههای مهم نظامی ودریائی بودند .

۳ــ تامین امنیت سرحدات ازطرف مشرق

پس از اینکه کوروش وارث دولت ماد وفرمانروای آشور ونواحی اورارتو وآسیای صغیر شرقی گردید،خود را درمقابل کشور مقتدر لیدی یافت، طولی نکشید که ناحیه سیلیسی رامتصرف گردید وبقصد پیروزی بر کرزوس پادشاه‌لیدی پیش ازهرگونه اقدام نظامی‌از طریق دیپلماسی بپادشاه مزبور پیشنهاد کرد که سلطنت کوروش را رسما بشناسد، درمقابل وعده داد که کشور وتاج وتخت وی را متقابلا بشناسد، کرزوس این‌پیشنهاد راباتکاء ثروت واعتباروقشون خودردنمود، لذاکوروش از رود دجله عبور کرد، جاده شاهی رابتصرف آورد واز آن‌پس‌کاپادوکیه وحران را بشرحی‌که گذشت بحیطه کشور هخامنشی درآورد .

بافتح لیدی متوجه کشور غنی یونان گردید، همانطور که رویه کوروش بود ، از یونانیان خواستکه تسلیم محض و بلاشرط شوند وچون پاسخ منفی شنید نیروی نظامی وسیاسی یونان را ازپای درآورد، ازآن‌پس نواحی هیرگانی (گرگان)، زرنگ، رخج ، مرو ، بلخ، راضمیمه کشور خود نمود، وپس از عبور از جیحون وسیحون باستحکامات سرحد شمال شرقی پرداخت .

باسقوط بابل بدست سپاهیان پارس، سوریه و پادشاهان فنیقیه ونیروی دریائی آن باطاعت کوروش‌در آمدند، وپس از جنگ ماساژتها ودرگذشت وی ایران وسیعترین کشور و مقتدرترین ممالك جهان آن زمان گردید .

کوروش در اداره ممالك مفتوحه قصدآنرا نداشت که کشورهای مغلوبه را باتخاذ دوستی واحد ملزم نماید. هرکشوری راکه ضمیمه شاهنشاهی هخامنشی مینمود، تغییری در اصول اداری آن نمیداد، ازهر جهت رعایت مذاهب واحترام خدایان مناطق مفتوحه را وجهه همت میکرد، خودرا جانشین قانونی حکمرانان وپادشاهان‌محلی معرفی مینمود، از چپاول اموال وقتل وغارت لشگریان خویش را منع میکرد ــ بارفتار عادلانه وعاقلانه وپیش گرفتن اصول عدالت مردم رابسوی خود میگرائید، اقوام مختلف را از یوغ اسارت وشکنجه‌های مردم ظالم نجات میبخشید باانتخاب واعزام یکنفر نماینده مخصوص و

تعیین ساتراپ عادل فقط باطاعت مردم واخذ باج قناعت میورزید، زیرا آبادانی وراحت مردم وآسایش آنها رامد نظر داشت، بدین ترتیب متحدین ومتفقین صمیمی برای پارسیان تهیه میکرد .

بنابفطرت پاك وسخاوت طبع درثروت وغنائم‌اسرا مداخله‌ای نمینمود. سپاهیان وسرداران خودرا موظف برعایت آرامش واحتراز از مزاحمت بیگانگان میکرد ، بدیهی است باچنین رفتاری روزبروز برشهرت خود در جهان باستان میافزود، تا جائیکه اغلب کشورهای مفتوحه را بدون جنگ وخونریزی بتصرف درآورد (بابل) .

این رویه مرضیه موجب شد که پارسیان ویرابنام «پدر» و افراد ممالك مفتوحه بنام (سرور) بخوانند .

خلاصه اصول سیاست کوروش در ممالك مفتوحه‌بر این قرار بود :

افراد ملل مغلوبه خویش راکه از نژادهای گوناگون و دارای عقاید مختلف بودند ازجان ودل مطیع و با خود متحد سازد، برای نیل باین هدف قدرت وسلطه خویش را از طریق حکام وتشکیلات سیاسی ممالك مفتوحه بملل مزبور اعمال میکرد ونهایت مراقبت رابعمل می‌آورد که در حدود وثغور این ممالك که‌قبلا مستقل بوده وبعدا ضمیمه کشور شاهنشاهی شده بودند، تغییرات زیاد و عمده‌ای روی ندهد، کوروش‌کمتر بفکرتنبیه خطاکاران وعصیانگران میافتاد، تاآنجا که ممکن بود آنانرا عفو میکرد، مگرآنکه ضرورت ایجاد مینمودکه درباره آنان

باقدامات شدید ومجازات متوسل گـردد ـ این شاهنشاه هخامنشی همانطور که گفته شد درسایه تدبیر وکیاست و قدرت شمشیروعدالت درعداد یکی ازشخصیتهای برجسته تاریخ ایران بشمار میرود، که پس‌از وی سالها بایـد بگذرد تا دیگری پیدا شود که‌از نظر شهرت وعظمت و جلال باوی برابری نماید [۱]

۱ـ رجوع شود بکتاب R. W. Royers بقلم «Ahistory of Ancient. Persia» ص ۷۰

فصل چهارم

کمبوجیه دوم و نبردهای وی
(۵۳۰ـ۵۲۲ پیش از میلاد)

از کوروش کبیر دو فرزند ذکور بنام‌های کمبوجیه (کامبیز) و سمردیس (که بپارسی اورا بردیا مینامند) و سه دختر بنام آتوسا ورکسانا وآرتیستون بجای ماند .

کمبوجیه فرزند ارشد کوروش از «کاساندانه»دختر «فرناسپس» هخامنشی بودکه مدت هشت‌سال پیش ازفوت کوروش دربابل بعنوان‌رسمی «شاه‌بابل» پادشاهی میکرد تااینکه درسال ۵۳۰ پیش‌ازمیلادکه خبرمرگ پدرش‌بدو رسید، بامقام «شاه بابل، شاه سرزمینها» تاجگذاری نمود وازآن پس درمقام انجام وتعقیب دووظیفه‌مهم سلطنتی وتاریخی‌که برعهده داشت بشرح زیرکمرهمت بست :

بردیا بحکم کوروش بسمت فرمانروا وساتراپ‌ولایات شرقی ایران، خوارزم وباختر وپارت وکرمان منصوب

گردیده بود، لیکن پس‌از تاجگذاری برادرش کمبوجیه با مزایائی که برای خود قائل بود خویشتن را وارث تاج و تخت پدر میدانست. کمبوجیه که بخطر شورش برادر، آگاه شده بود و از طرفی قصد داشت که هرچه زودتر بقصد تسخیر مصر وعبور از دره نیل عازم شود، برای رهائی از عواقب وخیم طغیان بردیا بطوریکه مورخین نقل کرده‌اند دستور داد پیش ازحرکت بمصر بردیارا در پنهان کشتند، تابدین ترتیب از بروز هرگونه اغتشاشات خانوادگی مصون ماند [۱]

علل کارزار مصر

پس‌از اینکه کمبوجیه بنا بزعم خود ازلحاظ اوضاع داخلی کشور فارغ‌البال گشت، خود را موظف دانست که در مرتبه اول در مقام خونخواهی وانتقام شکستی که پدرش از ماساژتها خورده بود برآید، ودر مرحله دوم آرزوی کوروش راکه تصرف مصر بود باتمام رساند.

کوروش در اواخر دوره سلطنت همواره در صددبود که کشور مصر را ضمیمه متصرفات خودسازد، وبرای انجام این‌منظورخطیر جنگی، درتنظیم امور سپاهی پارس وآماده ساختن آرتش ایران وتأمین‌طرق پیروزی مطالعه واقدام مینمود، از طرفی فرعون مصر بنام آمازیس Amasis که دراین هنگام درمصر سلطنت مینمود، هیچگاه ازخطری که از جانب شرق متوجه وی بود غافل نبود، زیرا درایام

۱ــ کتاب داریوش یکم (پادشاه پارسها) تالیف.... Peter Julius Junge ترجمهٔ دکتر منشی‌زاده ص ٤٦ .

زندگی خود ناظر فتوحات وجهانگشائی و پیروزیهای ارتش ایران بر بابل ولیدی وسایر ممالك تحت حیطه کوروش شده، وازاین رو بابیم فراوانی که دردل داشت در تقویت نیروی نظامی مصر وگسترش سفاین جنگی و دریائی آنی غفلت وفروگذاری نمیکرد .

ازطرفی چون بقدرت وسرعت ارتش ایران پی برده بود درصدد برآمدکه باعقد اتحاد باجزائر یونان بیش ازپیش موجبات پیروزی خودرا دراین جنگ آماده سازد چه امیدوار بود که‌کشتی آنها درموقع لزوم باکشتیهای مردم فنیقیه ویونانیهای تابع دولت ایران برای جنگ دریائی‌لازم‌باشد، بااینکه‌این‌اتحادعملی‌شدلیکن‌درنتیجه‌یك رشته انقلابات داخلی در جزائر یونان گذشته ازاینکه فرعون مصر نتوانست ازاین اتحاد واتفاق طرفی، بلکه نیروی جزائر یونان‌هم‌بمساعدت‌لشگرپارس روی‌آوردند ودراین‌جنگ‌مصر ازمساعدت احتمالی‌آنهامحروم‌گردید.

فکر جهانگشائی کوروش‌کبیر وتصمیم وی بتسخیر مصریکی ازعلل‌عمده لشگرکشی‌کمبوجیه‌بمصر میباشد، زیراگذشته ازاینکه مقدمات این جنگ از زمان‌کوروش کبیر وهفت سال پیش ازمرگ وی تهیه شده بود، اصولا اقدامات جهانگیرانه کوروش بمنزله سرمشقی شده بود که جانشینان وی میخواستند درهمان مسیرکشور گشائی موسس سلسله هخامنشی قدم بردارند .

درباب تشدید تصمیم کمبوجیه برای لشگر کشی بمصر یك سلسله روایات و داستان‌های دیگر در کتب

مورخین و نوشته‌های هردوت و گزنفون نقل شده که از ذکر آنها که چندان مستند بنظر نمیآید صرفنظر میشود .

یقیناً اوضاع آشفته مصر هم از جهاتی بود که تصمیم کمبوجیه را در لشکرکشی بمصر راسخ‌تر، نمود، بدین معنی که عملیات ضد ملی و مذهبی ، آمازیس فرعون مصر به پشتیبانی سربازان مزدور یونانی و عدم رضایت مصریان و ناتوانی فرعون برای اداره امور مملکت، و بالاخص صیت شهرت جهانداری توام با محبت و رافت شاهنشاهان هخامنشی بیش از پیش موجب شده بود که مصریان را بامید اینکه مردمی بر آنها پیروز خواهند شد که رعایت آرامش و انصاف را بدون قتل و نهب و خونریزی مینمایند، آنان را از نگرانیهای جنگی خلاصی بخشیده بود .

اقدامات نظامی وسیاسی کمبوجیه پیش از شروع لشگرکشی بمصر

کمبوجیه پیش از لشگرکشی توانست در اثر تحریکات آزادگان اهالی قبرس بانهایت مهارت ، « پولیکراتس » «Polykrates» فرمانروای ناحیه ساموس و پادشاه قبرس را با انعقاد عهدنامه مودت بسوی خود جلب نماید و از آمادگی و کمك آنها در جنگی که در پیش داشت بهره‌ور گردد .

دومین اقدام سیاسی کمبوجیه استقبال از سرکرده‌ی سربازان مزدور یونانی بنام «هالیکارناسوس Halikarnassos» بود که از نماینده فرعون روی برگرداند ، و با آگاهی کامل نظامی و اطلاعات فراوان از اوضاع اداری و بسیج لشگریان

مصری وشیوه آرایش جنگی آنها بسوی کمبوجیه روان شد ودر سلك همراهان نظامی ایران درآمد.

بدیهی است استفاده ازاطلاعات وسیع این مردجنگی ناراضی که ازطریق فرارخود را بقشون کمبوجیه رسانده بود تاچه اندازه برای ارتش ایران مفید افتاد.

چون هالیکارناسوس نظرات جنگی خودرا باستحضار کمبوجیه رساند ومشکلات عبور ازدریا را برای وصول بمصر تشریح ساخت کمبوجیه بامشورت نامبرده نماینده‌ای نزد پادشاه عرب فرستاده که اجازه دهد لشگریان پارسی ازخاك کشور وی عبورنموده وبسوی مصر روانه شوند، وگذشته ازاین چون حمل آب ازصحاری خشك جزیره سینا برای این لشگرکشی بهمراه بسار وبنه تقریبا بصورت محال درآمده بود، و ازطرفی ضرورت داشتن آب برای لشگریان وچهارپایان امری حیاتی واساسی بشمارمیرفت لذا، نمایندگان کمبوجیه توانستند ضمن جلب موافقت عبورسپاهیان پارسی ازخاك عربستان باانعقادقراردادی پادشاه اعراب را متعهد سازند که آب مورد احتیاج این لشگرکشی راحین عبورازخاك آن کشور تامین نماید، بدین ترتیب که شتربانان مشکهائی راکه ازپوست شتر تهیه کرده بودند پرازآب نموده، برشترها بارکرده ودر خط سیر بی‌آب و علف صحرا به لشگریان کمبوجیه برسانند [1] بدینوسیله نیروی پارسیان توانستند ازاین ناحیه خشك وسوزان نسبتا بآسانی بگذرند.

۱ــ تاریخ ایران باستان شادروان حسن پیرنیا جلد اول ص ۴۸۷

سقوط وگشایش مصر (جنگ پلوزیوم)

اکنون پس‌از تهیه مقدمات نظامی و سیاسی هنگام حمله بمصرفـرا رسیده ، و لحظه مناسبی برای آغـاز پیکار اختیار شده بود، بدین معنی کـه آمازیس فرعون مصرکه مردی مجرب وجنگجو ومدبر وفعال بوددرگذشت وبجای وی فرزندش بنام پسامتیك سوم« Psammetich III» کـه یارای مقاومت در برابر لشگر کمبوجیه را نداشت به‌تخت فرعونی جلوس‌کرده بود .

لشگر ایران پس‌از انجام تشریفات مذهبی طبق‌سنن گذشته‌پارسیان بااجراء مراسم‌قربانی ازناحیه غزه‌کویر وصحراگذشته بمحل‌پلوزیوم «.... Pelusium »که درمصب شرقی نیل‌واقع بود رسیدند، نیروی‌مصریان‌هم درهمین محل صف‌آرائی نموده بانتظارمقابله ایستاده بودند .

در این محل بین دو نیروی متخاصم نبرد سخت و موحشی در گرفت ، چون نیروی پارسی برقـوای مصر برتری داشت ، مصریان مقهور ومنکوب شدند ، فرعون مصر ازاین پیروزی سریع پارسیان دچـار وحشت شد، بجای آنکه معابر ترعه را حفظ‌کند، بفکر خلاصی خود ازگیرودارجنگ افتاد، وروبفرارنهاد، درحمله‌نخستین قوای مصری ومزدوران درهم‌کوبیده شدند، بقیه‌السیف سپاهیـان مصری بهمراهی فرعـون بشهر ممفیس ـ «..... Memphis » گریختند ، طولی نکشیدکـه این شهر پس‌ازاندك مقاومتی تسلیم‌شد وسقوط مصرعلنی‌گردید (۵۲۵ پیش از میلاد).

جنگ پلوزیوم در واقع تاریخ انهدام و سقوط سومین کشور بزرگ و نامدار دنیای قدیم و بزرگترین موفقیت نظامی دوران سلطنت کمبوجیه است .

اهمیت این پیروزی از نظر نظامی در مرحله اول بعلت راه‌پیمائی طولانی و بعد مسافت و عبور از صحاری و کویر خشك و مشکلات لشگرکشی بوده است، با فتح مصر و پیوستگی آن بممالك هخامنشی، ایران دارای کشوری گردید که از جمع دولتهای پیش ازآن‌وسیعتر بوده ، از رود نیل تا سیحون و از دریای سیاه تا خلیج فارس وسعت یافت ، کمبوجیه پس از ورود به‌مصر که مدت اقامت درآن قریب سه‌سال بطول انجامید، بافرعون مخلوع ومغلوب خوشرفتاری نمود، لیکن بزودی پسامتیك متهم بتوطئه چینی شد و در نتیجه بقتل رسید .

در تسخیرمصر، خیانت کهنه مصری، نقش بزرگی را بازی کرده بود ، همان وسیله‌ئی که کوروش توانست برای موفقیت خود در بابل برانگیزاند .

در این موقع کلیه خاك مصر ضمیمه امپراطوری هخامنشی شد ، این پیروزی، کمبوجیه راکه‌واقعاً موفقیت بزرگی بود ، میتوان در ردیف فتوحات کوروش کبیر دانست . کمبوجیه بعنوان جانشین قانونی فرعون مصر بر اریکه فراعنه جلوس نمود ، و حتی‌الامکان آداب ورسوم و عقاید مذهبی مصریان را مورد احترام‌قرارداد.

با وجود اینکه کمبوجیه در این هنگام بر قسمت اعظم جهان باستان سلطنت و فرمانروائی میکرد ، لیکن باز احساس مینمود که باید دامنه فتوحات را گسترش

دهد، لذا این بار نیروی خودرا متوجه ناحیه‌کارتاژ وسپس سرزمین فنیقیه (قرطاجنه ــ آمون و حبشه) نمود .

تسخیر کشورهای افریقائی

کمبوجیه از این پس هدف جنگی خود را که شامل سه سفر بمنظور توسعه تفوق پارسیان در جهان بود ، مطمح نظر قرار داد :

۱ــ تسخیر ناحیه قرطاجنه .

۲ــ تصرف حبشه .

۳ــ غلبه بر واحه‌آمون که در سر جاده قورنیائیه (سیرنائیك Cyrenaique) واقع بود .

اولین هدف کمبوجیه فتح کارتاژ بود، برای حمله باین شهر استفاده از نیروی دریائی لازم بود ، چون فنیقیها با کارتاژیهاقرابت وخویشاوندی‌نزدیك داشتند، نگذاشتندکه کشتیهایشان برعلیه‌کارتاژیها مورد استفاده قرارگیرد، درنتیجه چون‌فنیقیها از حرکت بسوی‌کارتاژ امتناع‌نمودند،وچون‌وسیله دیگری‌برای این‌حمله دریائی دراختیار سپاهیان ایران‌نبود،لذا حمله‌پارسیها بقرطاجنه موقوف شد وبدین ترتیب اهالی کارتاژ از اینکه داخل حوزه ملل پارسیان شوند، رهائی یافتند. سپس کمبوجیه توجه‌خویش‌رابسوی‌واحه‌آمون (Ammon ....) معطوف‌کرد، ولی معروف است‌که هرگزنتوانست بدین نقطه برسد ، زیرا همه لشگریان وی وبقولی ۵۰٫۰۰۰ نفر ازآنها در بیابان دچار طوفان ریگهای روان شده و ازبین رفتند . باوجود این کشورهای لیبی وسیرنائیك تسلیم‌کمبوجیه

شدند و درنتیجه نیمی از کشور یونان‌که ثروتمندترین آنها نیز بود، تحت اطاعت پارسیان درآمد .

سومین سفر جنگی‌کمبوجیه حملـه بکشور اتیوپی (حبشه) میباشد، بااینکه فرماندهی این لشگرکشی بعهده خود کمبوجیه بود، لیکن پس ازعبور لشگر از دره نیل چون ناگزیر بودندکه از صحاری بدون آب وعلف سودان بگذرند، دچار زحمت وعسرت فراوان شدند. تمام شدن آذوقه و نداشتن آب ومشکلات راه پیمائی دراین سفـر موجب‌گردیدکه تلفات زیادی به‌نیروی‌کمبوجیه واردآید. باتوجه باینکه‌کمبوجیه میتوانست پس‌ازاندکی پیشروی، از حمله بسوی حبشه صرفنظر نمـوده وبدون دادن تلفات سنگین مراجعت نماید، لیکن سماجت و پـایداری بدون فایدهٔ او موجب گردید بدون اینکه هیچگونه نتیجه‌ای از این لشگرکشی خطرناك به‌بیند، دچارناراحتیهای فراوان شد. کمبوجیه پس ازاین ناکامی به‌ممفیس پایتخت مصر رفت .

گرچه درحمله بسوی حبشه زیانهای فراوان نصیب سپاهیان پارسی‌گردید، معهذا دلایلی‌دردست‌است‌که لشگر کمبوجیه به‌ناحیه ناپاتا (سودان‌کنونی .... Napata) رسیده بودند ، زیرا پس از این دوره ، دیگر ذکـری از حکومت سودان، درمنابع تاریخی بمیان نمی‌آید .

معروف است‌که کمبوجیه درآن‌جا شهری بنام زوجه خود میروئه (Meroe) بناکرده است .

بدیهی است این شکستها که درنتیجه عدم مطالعه و دقت وشتاب درلشگرکشی (بدون درنظرگرفتن مشکلات راه پیمائی وتهیه وسایل و لوازم مکفی در معابر سخت

بدون آب وعلف) پیش‌آمد نموده بود، اثرات نامطلوبی در روحیه کمبوجیه داشت. چنانکه یونانیان نقل‌کرده‌اند، کمبوجیه پس از بازگشت بمصر، سیاست عمومی ومذهبی خودرا تغییر داد، این تحولات روحی یقیناً در نتیجه ناکامیهائی‌است‌که دراین سه‌سفرجنگی نصیب وی‌گردیده بود، گذشته ازاین، شنیدن خبرشورش عظیمی‌که‌درایران رخ داده بود، بیشترموجب ناراحتی‌کمبوجیه شد، لذا در بهارسال ۵۲۲ پیش ازمیلاد، برای اعاده نظم و آرامش بصوب وطن خود ایران حرکت کرد.

جریان این شورش‌که بنام «قیام بردیای غاصب و دروغین»، نامگذاری شده است بدینقرار میباشد :

«پس ازاینکه‌کمبوجیه برادرش‌سمردیس (بردیا) را بطور پنهانی‌کشت و از بین برد، (چنانکه‌گذشت) تا حدی خیالش راحت شد که بعلت قیام برادر تنی دچار شورش داخلی وجنگ خانگی نخواهد شد، لیکن این راز پنهانی موجب شدکه گاه بیگاه عده‌ای خود را بنام بردیا فرزند کوروش و برادر کمبوجیه معرفی نموده باکمك همراهان خوددست باغتشاشاتی‌بزنند، ازاین‌جمله‌است قیام‌بردیای دروغین، هنگامیکه کمبوجیه ازایران بمصر میرفت یکی ازمغان مادی بنام پاتی زیتر (Patizeither) را بمواظبت ونظارت خانواده‌اش برگماشت، این مغ برادری داشت‌بنام گیوماتا که‌شباهت فراوانی به‌برادر تنی‌کمبوجیه (بردیا) داشت و بعلاوه‌از سرقتل‌بردیا بدست برادرش‌نیزمطلع‌بود، لذا همینکه از احوالات روحی‌کمبوجیه‌وشکستهای وی در نواحی آفریقائی مطلع شد، گیوماتارا برضد کمبوجیه بعنوان بردیا بشورش‌وقیام واداشت (۵۲۲ پیش‌ازمیلاد).

کمبوجیه درحین عزیمت بایران پس‌از اطلاع از شورش بردیای دروغین در ناحیه «اکباتانا» نزدیك کوه کرمل‌شام درگذشت‌و بنابه‌قولی‌خودکشی‌کرد [۱] .کمبوجیه پیش ازدرگذشت اسرارقتل برادرخویش بردیای واقعی را بداریوش‌که درلشگرکشی مصربااو همسفر ونیزه‌دار او بود درمیان گذاشته بود .

بردیای غاصب مورد حمایت مغان بود، ضمناً مردم باشادی فراوان قیام بردیای غاصب را خوش‌آمدگفتند ، زیرا اوسه‌سال پرداخت مالیات وباج را معلق‌گذاشت، و مردم را از امرسربازی معاف‌کرد، لیکن آزادگان پارسی ازاینکه بردیای غاصب معابد را تخریب نموده وبناحق خود را جانشین فرزندان‌کوروش کبیرمعرفی‌کرده است همواره درصدد قتل وی بودند، از طرفی چون بردیای دروغین درواقع برگزیده مغان قلمداد میشد ، ناچاربود ازنهضتی‌که زرتشت پیغمبردرمذهب بوجودآورده بود، جلوگیری نماید وتا میتواند در نسخ قوانین این دین بکوشد، گیوماتا و همراهانش دوماه وچند روز پس‌از تاجگذاری وی (باتفاصیلی‌که شرح آن خارج ازمتن‌اصلی این‌کتاب است)دریکی ازقلاع اکباتان درحالیکه درشورای مغان شرکت‌نموده بود، بدست داریوش بقتل رسیدند.

دراین‌کشتار، برادر گئوماتا ، پتی‌زیتر نیز بقتل رسید . با ختم سریع و ناگهانی غائله مغها بسرکردگی بردیای غاصب ، کلیه طرفداران وی‌که ازمخالفین‌آئین

۱– تاریخ شاهنشاهی ایران ، المستد ، ترجمهٔ دکتر محمد مقدم ، ص ۱۲۷ .

زرتشت نیز هم بودند ، بدست نجبا و اشراف پارسی در گوشه وکنار مملکت ازپای درآمدند . داریوش کـه از خویشاوندان کمبوجیه ، پسرویشتاسب ونوه‌آرشام بود ودراین موقع بسن۲۸سالگی‌رسیده‌بود، اداره امورکشور ایران را بدست‌گرفت .

شرح واقعه‌بردیای غاصب‌درکتیبه تاریخی‌بیستون چنین بیان شده است :

داریوش شاه گوید: این شهریاری که گئوماتای مغ از کمبوجیه گرفت، هم پارس وهم ماد وهم سایرکشورها را بخودگرفت و بخود اختصاص داد او شاه شد .

« داریوش شاه‌گوید:کسی ازماد وپارس ویاازتخمه ماد پیدا نشدکه این‌شهریاری‌را ازگئوماتای‌مغ بازستاند، مردم از او زیاد میترسیدند ، زیرا مردمی‌که بردیا را میشناختند میکشت، ازاین جبهه میگشت‌که کس نداند من بردیا پسرکوروش نیستم ،کسی یارا نداشت چیزی درباره‌گئوماتای‌مغ بگوید، تامن‌آمدم، پس‌ازآن‌ازاهورمزدا یاری‌خواستم، اومرایاری‌کرد،درماه باگیادی(باغ‌یادبش) روز دهم من باچندنفرمردکه دستیاران من‌بودند،گئوماتای مغ‌راکشتم درنیسایه بمادقلعه‌ایست «سی ك ی اواتیس» آنجـا من او را کشتم شهریاری را بازستاندم ، بیـاری اهورمزدا ، من شاه شدم ، اهورمزدا شاهی را بمن‌داد».

« داریوش شاه گوید : شهریاری راکه از دودمان

ماخارج‌شده بود، استوارکردم، آنرابه‌جائیکه پیش‌ازاین بود دوباره‌بربنیادش‌نهادم، پرستشگاهمهایی‌راکه‌گئوماتای مغ ویران‌کرده بود ساختم ، چراگاهها ورمه‌ها، وغلامان و خانمان‌که گئوماتای مغ از مردم گرفته بود، بآنها باز گرداندم ، من‌مردم پارس وماد وسایرکشورها را بحال سابق برگرداندم، آنچه‌گرفته بودبه‌حال پیش‌برگشت ، بیاری اهورمزدا این کارها را کـــردم ، آنقدر کوشیدم تاخانواده شاهی‌را بمقامی‌که پیش‌داشت‌رساندم.» بند ۱۲ و ۱۳ و ۱٤ از ستون اول کتیبه تاریخی بیستون.

فصل پنجم

سلطنت داریوش بزرگ
(۵۲۲ـ۴۸۶ پیش از میلاد)

«من هستم داریوش ـ شاه بزرگ ـ شاه شاهان ـ شاه پارس ـ شاه بسیاری از کشورها، پسر ویشتاسب، نوه ارشام هخامنشی». [۱]

«داریوش شاه گوید: پدر من ویشتاسب است، پدر ویشتاسب ارشام، پدر آرشام آریارمنا پدرآریارمنا چپش ـ پش هکهامنش» (هخامنش) [۲]

«داریوش شاه گوید: بدین جهت هخامنشی نامیده میشویم که از دیرگاهان سرشناسیم از دیرگاهان تخمه ما از تخمه شاهی بود.» [۳]

«داریوش شاه گوید: هشت تن از خاندان من پیش از من شاه بوده‌اند. من نهمین، نفر از آنها هستم. نه‌نفر پشت اندر پشت شاهم.» [۴]

---

۱ ـ بند ۱و۲و۳و۴ از کتیبه بیستون ستون اول .

پایان یافتن کارگئوماتای مغ، درنظر داریوش پادشاه جوان، اساس‌ومقدمه استقرارشاهنشاهی بود، زیراشورش و اغتشاش درکلیه نقاط مملکت آغاز شده و یا در شرف تکوین بود ، بهرصورت ناچار شد که برای سروسامان دادن باوضاع داخلی و منکوب‌کردن طاغیان و عاصیان اقدامات فوری نماید، از اینرو میتوان دوران زندگی و سلطنت این‌شاهنشاه بزرگ‌را بدو قسمت معین اختصاص داد :

۱ــ غلبه برياغیان و گردنکشان داخلی و استقرار آرامش در متصرفات کشور.

۲ــ نبردهای مهم با اقوام سیت ــ یونانان

در باب بسلطنت رسیدن داریوش کبیر ، مطالب و افسانه‌هائی نقل‌شده است، لیکن بحکم‌آنکه وی از دودمان هخامنشی بود ونجبای پارسی بعلت آشنائی بطرزآموزش و پرورش و لیاقت بداریوش احترام فراوان قائل بودند، لذا پس از خاموش کردن شورش بردیا و اجراء مراسم تاجگذاری در پارس و ازدواج با «آتوسا ...Atossa» دختر کوروش‌کبیر، بدون هیچگونه تأملی، بلادرنگ درصدد رفع شورشهای داخلی برآمد .

نخستین محل‌که علم طغیان برضد داریوش‌بزرگ برافراشته‌بود، ایلام‌وبابل بود،درایلام«آترینا... ... Atrina» که از خانواده‌های قدیم سلطنتی بشمار میرفت به‌سرکشی پرداخت، لیکن چون نتوانست در مقابل داریوش بزرگ مقاومت نماید اسیر و بدست داریوش بزرگ بقتل‌رسید.

در بابل شخصی موسوم به «نی‌دن‌توبل .. Nidintu—Bel» بعنوان اینکه پسر نبونید هست بالقب نبوکد نصر ، علم طغیان برداشت، داریوش شخصاً بر علیه وی اقدام کرد و دو مرتبه برقوای او چیره شد، لیکن چون این یاغی بابلی دارای نیروئی فراوان و ناوهای زیادی برای عبور از دجله‌داشت، داریوش دچارزحمت فراوان‌شد «نی‌دن‌توبل» چون قدرت برابری در مقابل داریوش را نیافت، بداخل بابل پناه گرفت و شهر بابل در محاصره درآمد داریوش ناچار شد در اثر رسیدن اخباری از شورش ولایت ماد ، برای سرکوبی عصیانگران که تحت پیشوائی مردی بنام «فرائورت» که خود را وارث و فرزند کیاکزار معرفی نموده بود، بسوی ماد با شتاب روانه شود. درهمین‌موقع مجدداً در ایلام برای بار دوم آشوبی بدست «مرتیا» برپا شده بود .

داریوش بدون اینکه دست از محاصره بابل بردارد، بدفع‌شورش ماد وارمنستان‌پرداخت، درارمنستان‌پیروزی بزرگی نصیب داریوش گردید .

داریوش برای سرکوبی «فرائورت»، بااینکه ازقوای کم خود عده‌ای را در محاصره بابل‌گذاشته بود، شخصاً با نیروی قلیلی‌برای سرکوبی‌یاغی ماد اقدام نمود، درنتیجه «فرائورت» مغلوب وفراری‌شد، تااینکه درنزدیکی ناحیه ری (تهران) اسیر و در همدان بدار آویخته شد. همچنین شورش دیگری را که در ماد شمالی پیش آمده بود سرکوب کرد .

در مناطق هیرگانیا که اداره امور آن با ویشتاسب، پدر داریوش بود، شورشی برپا شده‌بودکه آنهم خاموش گردید .

نائره این قبیل طغیانها به پارس هم رسیده بود ، برای بار دوم مردی بنام «وه یزداته .. Wah Yazdata» سر بلند کرد، که بعداً گرفتار شد .

داریوش در زمانیکه در نواحی ماد و پارس مشغول سرکوبی شورشیان و برقراری نظم و آرامش بود ، در بابل برای بار دوم عصیانی ظهور کرد و این بار شخصی بنام «آرخا Arkha» برداریوش یاغی شد، که در نتیجه بیداری و لیاقت فرمانده مأمور جنگ بنام «وینده‌فرنه» آرخا اسیر و در بابل بدار آویخته شد .[۱]

مـــردم مرو بسرداری « فرادا .. Frada» بـــرضد داریوش طغیان نمودند ، و بر اثر حمله‌ای طغیان آنها درهم شکسته شد.

داریوش که بقولی قریب دو سال و بنابگفته‌ای در حدود چهار سال از آغاز دوران سلطنت خود را برای سرکوبی اغتشاشات داخلی گـــذرانید، در نتیجه توانست آرامش نسبی در ممالك کشور شاهنشاهی ایران برقرار نماید .[۲]

۱ــ کتاب تاریخ ایران از آغاز تا اسلام : ر. گیرشمن ترجمه دکتر معین ص ۱۵۳ .

۲ــ برای اینکه از جریان شورشها و نام و نشان همکاران داریوش بزرگ وسران پارس که در برانداختن توطئه گئوماتای مغ ←

→

و سایر شورشیان‌که فداکاری نموده‌اند مستنداً آگاهی حاصل شود اینك بشرح متن‌کتیبه تاریخی بیستون و قسمتی ازمفادآن که مربوط بمحاربات داخلی داریوش است میپردازیم :

ــ (بند ۱۶ ستون اول‌کتیبه) ــ داریوش شاه میگوید : «پس از اینکه من گئوماتای مغ را کشتم ، آترین نامی پسر (اوپدرم) در خوزستان بر من یاغی شد و بمردم چنین گفت من پادشاه‌خوزستانم، پس مردم خوزستان بمن شوریدند و بطرف آترین رفتند ، او در خوزستان شاه شد ، بعد یك مرد بابلی ، نـدی تیبر (این اسم را بعضی نی دین‌توبل خوانده‌اند) پسر آئی‌ئیری، در بابل برمن خروج کرد و گفت ، من بخت‌النصر پسر نبونیدم ، تمام اهالی بابل بطرف او رفته از من برگشتند ، و سلطنت بابل را تصرف کرد» .

ــ (بند ۱۷ ستون اول کتیبه) « . . . . . من لشکری بشوش فرستادم و آترینای مغلوب را نزد من آوردند او را کشتم» .

ــ (بند ۱۸ ستون اول‌کتیبه) « . . . . پس ازآن‌من بطرف بابل رفتم ، بقصد تدی تیبر که خود را بخت‌النصر مینامید ، قشون او در دجله بود ، آنطرف دجله را نگاه میداشت و کشتی هائی‌داشت. من لشگر خود را دوقسمت کرده قسمتی را برشترها و قسمتی را بر اسبها سوار کردم . اهورمزدا مرا کمك کرد . باراده اهورمزدا از دجله گذشتم و با لشگر تدی تیبر جنگ کرده آنرا شکست دادم . ۲۶ ماه (آتربادی) بود ، که این جنگ روی داد» .

ــ (بند ۱۹ ستون اول کتیبه) «. . . . . پس از آن من بطرف بابل رفتم . هنوز بدان جا نرسیده بودم ، که در محلی موسوم به زازانه ، درساحل فرات ، تدی تیبر ، که خود را بخت‌النصرمینامید، با قشون خود بجنگ آمد. جنگ‌کردیم و اهورمزدا یاری خود را بمن اعطاءکرد . باراده اهورمزدا لشگری را ، که فرمانده آن تدی‌تیبر بود ، شکست فاحشی دادم دشمن خود را در آب انداختم و آب آنرا برد . روز دوم ماه انامك بود که این جنگ روی داد» .

ــ (بند۱ ستون دوم) « . . . . از آنجا تدی تیبر باکمی‌سوار، که نسبت باو با وفا بود ، ببابل رفت ، فوراً بابل را محاصره‌کرده

→
باراده اهورامزداآنرا تسخیرکردم واین تدی‌تیبر راگرفتم . پس ازآن او را در بابل کشتم» .

ـ (بند ۲ ستون دوم) « . . . . زمانی که من در بابل بودم ، این ایالات از من برگشتند . پارس، خوزستان ، ماد، آسور، مصر، پارت (خراسان) ، مرو ، ثت‌گوش ، سکائیه» .

ـ (بند ۳ ستون سوم) « . . . . . در پارس مردی بود مرتیه نام پسر چین چیخری ، از اهالی محل موسوم به کوگنگا (نام‌شهری در پارس) ، این مرد بر من یاغی شد و باهالی خوزستان گفت ، من ایمانیش شاه خوزستان هستم» .

ـ (بند ٤ ستون دوم) « . . . . من مجبور شدم بطرف خوزستان رفتم ، مردم ازترس من مرتیه را که سرکرده آنها بود گرفته او را کشتند» .

ـ (بند ٥ ستون دوم) «داریوش شاه گوید ، فرورتیش نام مادی یاغی شد و بمردم گفت من خشتریتا هستم ، از دودمان هووخشتر ، لشگر ماد که در کاخ بود برمن بشوریدند ، برفرورتی گرویدند ، او در ماد شاه شد .»

ـ (بند ششم ستون دوم) «سپاهیان پارس ومادی که برمن بودندکم بود ، من سپاهیان را فرستادم و هیدرنه«Hydarnes» نام پارسی راکه از پیروان من بود سرکرده‌آنها کردم ، دستور دادم ، بروید ودرهم شکنید ، آن قشون مادی راکه‌خود را ازآن‌من نمیداند، پس هیدرنه باسپاه بمادرفت ، وقتی‌که بماد رسید در شهر مارو «Maru» نام جنگ‌کرد ، آن شخص که سرکرده مادیها بود ، درآن وقت حاضر بود، اهورمزدا مرا یاری‌کرد ، بفضل‌اهورمزدا سربازان من سربازان یاغی ماد راشکست داد، واین جنگ در روز بیست‌وهفتم از ماه انامك بود ، پس لشگریان من درکامپادا «Kampada» که‌نام محلی است در ماد بماندند ، تا من بماد رسیدم .»

ـ (بند هفتم ستون دوم) ـ «داریوش شاه‌گوید : دادارشیش، نامی بود ارمنی تابع من ، اورا بارمنستان روانه‌کرده ، چنین‌گفتم، برمردمی که از من برگشته‌اند غلبه‌کند فوراً دادارشیش حرکت‌کرد،
←

→
وقتی که وارد ارمنستان شد ، ارامنه ای که ازمن برگشته بودند ، جمع شدند،تا بادادارشیش جنگ کنند ، دردیهی موسوم به‌زوزاهیا «.. Zuzahya» در ارمنستان جدالی رخ داد ، اهورمزدا مرایاری‌کرد، باخواست اهورمزدا سپاهیان من سپاهیان یاغی را شکست‌سختی دادند ، در ماه ثورواهر ، روز هشتم بودکه این پیکاردرگیر شد.»

ـ (بند هشتم ستون دوم) «داریوش شاه‌گوید : باردیگر یاغیان جمع شدند وبادادارشیش جنگ کردند ، دردژتیگرا «Tigra» در ارمنستان نبرد درگرفت ، اهورمزدا مرا یاری کرد ، بخواست اهورمزدا سپاهیان من بر قشونی که از من برگشته بود ، غالب آمد روز ششم ثور و اهر این جدال روی داد» .

ـ (بند نهم ستون دوم) «داریوش شاه گوید : اهالی که از من برگشته بودند در دفعه سوم جمع شدند که با دادارشیش جنگ کنند . در محلی از ارمنستان قلعه‌ایست (اوهیا) نام ، در آنجاجنگی‌کردند، اهورمزدا مرایاری‌کرد ، بخواست اهورمزدا قشون من سپاهیان یاغی را سخت شکست داد ، این پیکار در روز نهم ماه تائی گارئی «Thaigarci» واقع گردید. سپس‌دادارشیش بماند تا من بماد رسیدم» .

ـ (بند دهم ستون دوم) «داریوش شاه‌گوید : پس ازآن ومیسا «Vomisa» نام پارسی که از اتباع من است بارمنستان فرستادم چنین‌گفتم پیش برو ، سپاهیان از من برگشته رادرهم شکن ، پس ومیسا حرکت کرد ، وقتی که بارمن رسید ، شورشیان جمع شدند ، خواستند بااوجنگ‌کنند ، درایزالا «Izala» که محلی است درآشور نبرد درگرفت ، اهورمزدا مرا یاری کرد ، بخواست اهورمزدا سپاه من سپاه شورشیان را شکست داد ، روز پانزدهم از ماه انامك این جنگ اتفاق افتاد » .

ـ (بندیازدهم ستون دوم) «داریوش شاه‌گوید : بازشورشیان جمع‌شدند خواستند باومیساجنگ‌کنند، درمحلی آئوتیارا «Autiyara» نام درمملکت ارمنستان جدالی واقع شد . اهورمزدا مرایاری نمود، بارادهٔ اهورمزدا لشگر من قشونی را که از من برگشته بود ،
←

→
شکست داد ، روز . . . . ماه ثورواهربود که این جدال واقع شد، بعد ومیسا در ارمنستان ماند ، تا بماد وارد شوم»

ــ (بند دوازدهم ستون دوم) «داریوش‌شاه گوید : پس از آن من از بابل بدرآمدم وبسوی ماد شدم ، چون بماد رسیدم در کوندورو.. Kunduru که شهری است در ماد، فروریتیش خود راشاه مادمیخواند . با سپاهیان خود بسوی من آمد تا جنگ کند . جنگ کردیم . اهورمزدا مرایاری کرد ، بخواست اهورمزدا سپاهیان فروریتیش را شکست سختی دادم ، روز ۳۵ از ماه ادوکانی .... Adukanaishe این جنگ واقع گردید .

ــ (بند سیزدهم ستون دوم) «داریوش شاه گوید : پس از آن فروریتیش با سپاهیان خود بطرف ری که در ماد واقع است فرار کرد ، پس من سپاهی بتعقیب او روانه کردم ، فروریتیش دستگیر شد ، و او را نزد من آوردند ، من گوش وبینی و زبان او را بریدم و یك چشمش راکندم واو را در دربار خود در بند کردم ، مردم او را دیدند ، بعد او را بهمدان دارزدم ، وبرجسته‌ترین همدستان او را نیز در دژی بهمدان زندانی کردم ، و دردرون دژ پوست آنها را کندم ، و پر از کاه کرده آویزان نمودم» .

ــ (بند چهاردهم ستون دوم) مردی چیترتخم نام «ساگارتی» بمن یاغی شد، و بمردم‌گفت من شاه ساگارت و ازدودمان هووخشتر هستم . من سپاهیانی از ماد و پارس بسوی او فرستادم ، و «تخمسپاد» نام مادی را که پیرو من است فرمانده آنها کردم ، و بآنها گفتم ، پیش رویدوشورشیان را که خود را ازآن من نمیدانند درهم شکنید ، پس ازآن تخمسپاد باسپاه رفت و با چیتر تخم جنگید ، اهورمزدا مرایاری کرد، بخواست اهورمزدا سپاهیان من برسپاهیان یاغی غلبه کرد ، وچیترتخم را اسیروپیش من آوردمن گوشها و بینی او را بریدم و یك چشم او را درآوردم ، و دم در کاخ خود او را زنجیر کردم، تا همه مردم اورا ببینند سپس در اربلا ... Arbela او را دار زدم .

←

→

ـ (بند ۱۵ ستون دوم) «داریوش‌شاه گوید : این است آنچه من در ماد کرده ام . »

ـ (بند ۱۶ ستون دوم) «داریوش‌شاه گوید: پارت وگرگان ... .. Hyrcania برمن شوریدند وبطرف فروریتیش رفته ویشتاسب پدر من در پارت بود ، مردم از دور او پراکنده شدند و بر او شوریدند ، پس ویشتاسب با سپاهی که باو وفادار بودند ، بیرون رفت ودر ویش‌پااوزات . . . ... Vishpauzati یکی از شهرهای پارت با او جنگ کرد ، اهورمزدا مرا یاری‌کرد ، بخواست اهورمزدا ویشتاسب شورشیان را شکست سختی داد و بسیاری از آنها را بکشت ، روز بیست‌ودوم ماه ویخنا . .... Viyakhna ، این جنگ روی داد » .

ـ (بند اول از ستون سوم) «پس از آن سپاه پارس را از ری نزد ویشتاسب فرستادم ، چون آن سپاه به ویشتاسب رسید ، ویشتاسب در رأس آن سپاه شد و بیرون رفت ، در محلی بنام پتی‌گرابانا ... Patigrabana درپارت باشورشیان جنگید. اهورمزدا مرا یاری کرد و بخواست اهورمزدا ویشتاسب سپاه شورشیان را سخت شکست داد ، در روز اول ماه گرم‌پد این جنگ روی داد .»

ـ (بند دوم ازستون سوم) «سپس آن کشور از آن من شد ، این است آنچه من درپارت کردم.»

ـ (بند سوم از ستون سوم) «داریوش‌شاه‌گوید : مملکتی که نامش مرو است بر من شورید ، مردی فرادا نام مروی را سردار خود کردند ، پس من دادرشس نام پارسی را که از اتباع من و شهربان باختر بود بجنگ با او فرستادم و چنین گفتم پیش برو ، و سپاه شورشیان را که مرا شاه خود نمیدانند درهم شکن، دادرشس فوراً رفت و با مرویها جنگید ، اهورمزدا مرا یاری کرد و بخواست اهورمزدا سپاهیان من شورشیان را شکست سخت دادند ، این جنگ در روز ۲۳ ماه آثریادیا ... Aeyadiya واقع گردید» .

ـ (بند چهارم از ستون سوم) «داریوش شاه گوید : سپس آن کشور از آن من شد، این است آنچه من در باختر کردم» .

←

→

ـ (بند پنجم ازستون سوم) «داریوش شاه‌گوید : مردی بود وهی یزدات Vahyazdata از اهل‌محل شهری تاراوا ..... Tarava نام در ناحیه یوتی‌یا .... Yautiya در پارس و در آنجا ساکن‌بود، او دومین کسی است در پارس که برخاست و گفت من بردیا پسر کوروش هستم ، پس سپاهیان پارس که در کاخ بودند و قبلا از انشان ... Anshan (انزان) آمده از اطاعت من سرپیچیدند ، بسوی وهی یزدات رفته اوشاه پارس شد» .

ـ (بند ششم از ستون چهارم) «پس از آن من لشگری ازپارس ومادکه همراه من بودبیرون فرستادم ارته وردیه ..... Artavardiya نام پارسی که از اتباع من بود ، سردار آن سپاه کردم ، بعد ازآن بقیه لشگر پارسی از عقب من بطرف ماد رفت ، وارته وردیه بطرف پارس رفت، درمحلی موسوم به‌رخا ... Raka و بعد درپارس وهی‌ـ یزدات که خودرا بردیا میخواند با لشگر خودش ، بطرف ارته‌وردیه آمد ، تا بجنگد و جنگ کردند ، اهورمزدا مرا یاری کرد، بخواست اهورمزدا سپاه من سپاه وهی یزدات را بسختی شکست داد، در روز دوازدهم ازماه ثور و اهر این جنگ اتفاق افتاد .»

ـ (بند هفتم ازستون چهارم) «داریوش شاه‌گوید : پس از آن وهی یزدات بـا چند سوار گریخت و بسوی پی‌شی یـا اووادا ... . Paishiyauvada رفت از آنجا لشگر جمع کـرد ، بقصد ارته وردیه عازم گردید ، پـرك ... Parça نام کوهی است ، در آنجا جنگ کردند ، اهورمزدا مرا یاری کرد، و بخواست اهورمزدا سپاه من بر سپاه وهی یزدات غالب آمد ، روز پنجم از ماه گرم‌بد ، این جنگ واقع‌گردید . وهی یزدات و یارانش را دستگیر کردند ، و آنهائی را که از برجسته‌ترین او بودند ، اسیر کردند» .

ـ (بند هشتم ازستون چهارم) «داریوش شاه گوید : پس ازآن وهی یزدات و یارانش را در هوادی‌ای Uvadaicaya نام کـه شهری است در پارس بدار زدم» .

ـ (بند نهم از ستون چهارم) «داریوش شاه گوید : این است آنچه من در پارس ، کردم» .

←

→

ـ (بند دهم از ستون چهارم) «داریوش شاه گوید : وهی‌یزدات که خود را بردیا میخواند، سپاهی به هروات ... Ardchosia (رخج) فرستاد و به رخج ، ویوان .... Vivan نام پارسی که تابع من بود ، شهربان بود مردی را سرداراین سپاه کردند وباو گفته بود (برو ویوان و آن سپاهی را که مطیع داریوش است شکست بده) پس آن سپاهی که وهی یزدات ، فرستاده بود ، برای جنگ باویوان رفت ، دژی است کاپی‌شکان .... Kâpishakani درآنجا جنگ روی داد، بیاری اهورمزدا سپاه من سپاه شورشیان را درهم شکست ، این جنگ در روز سیزدهم ماه اناماك روی داد» .

ـ (بند یازدهم ستون چهارم) «داریوش شاه گوید : بار دیگر باز شورشیان گرد آمدند ، و بسوی ویوان رفته تا بجنگد ، گندوتاوا ..... Gandutava شهری است در رخج ، در آن جا جنگ کردند ، اهورمزدا مرا یاری کرد، بخواست اهورمزدا لشگر من لشگریان یاغی را شکست سختی داد ، درهفتم ماه ویخنا ، این جنگ روی داد» .

ـ (بند دوازدهم ستون چهارم) «داریوش شاه گوید : پس از آن این مرد که سردار سپاه شورشیان بود ، وهی یزدات او را بسوی ویوان روانه کرده بود ، بگریخت و با چند نفر سوار که با او بودند ، از کنار دژ ارشاد ..... Arshada نام در رخج رفت ویوان با سپاهیان خود او را دنبال نمود، او و یارانش را اسیر کرد و کشت» .

ـ (بند سیزدهم ستون چهارم) «داریوش شاه گوید : سپس آن کشور از آن من گردید ، این است ، آنچه من در رخج کردم» .

ـ (بند چهاردهم ستون چهارم) «داریوش شاه گوید : آنگاه که من بپارس و ماد بودم ، دیگر بار از من برگشت ، مردی آرخه ... .. Arka نام ارمنی، پسر هالدیته .... Haldita دربابل برخاست، محلی است دوباله Dubala در آنجا بمردم دروغ گفت ، و گفت من نبوکد نصر پسر نبونید هستم ، پس مردم بابل بمن شوریدند، و بسوی آرخه گرویدند ، او بابل را گرفت و شاه بابل شد» .

ـ (بند پانزدهم ستون چهارم) «داریوش شاه گوید : پس من

←

→
سپاه ببابل فرستادم ، و اینتافرنس ... Intaphernes نام پارسی که‌تابع من بود ، سردار آن سپاه کردم ، وگفتم بروید سپاهیان‌بابل را که خود را از آن من نمیدانند ، درهم شکنید، و اینتافرنس‌باسپاه ببابل رفت ، اهورمزدا مرا یاری کرد ، بفضل اهورمزدا اینتافرنس بابلیهارا شکست داد و آنها را اسیر کرد ، این جنگ در روز ۲۲ ماه ، ورك زنه... Varkazana اتفاق افتاد ، پس آرخه که خود را بخت‌النصر میخواند و یارانش دستگیر شدند، پس من فرمان دادم که آرخه و همدستانش را در بابل بدارکشند» .

ستون چهارم

ـ بند ۱ «داریوش شاه گوید : این است آنچه من در بابل کردم» .

ـ بند ۲ «داریوش شاه‌گوید : این است آنچه من‌کردم ، بیاری اهورمزدا ، درهمین سال ، پس درهمان‌سالی که من‌شاه شدم نوزده جنگ کردم ، بیاری اهورمزدا ، لشگر شورشیان را درهم شکستم ، ونه شاه رابگرفتم ، گئوماتای مغ بود ، که مردم را فریب داد ، بدروغ‌گفت من بردیا پسرکوروش هستم ، او پارس را بشورانید ، آستیاناام ، خودش بدروغ گفت من شاه خوزستان هستم ، مردمان خوزستان را بشورانید ، تا دین توبل ، ناهی از اهالی بابل بدروغ گفت من بخت النصر پسر نبونید هستم ، او بابل را بشورانید ، فروریتیش نام مادی بدروغ‌گرفت ، من‌خشتریتا، از نوه ، هووخشتر هستم ، او ماد را بشورانید ، چیترتخم نام اسگارتی ، بدروغ گفت ، که من شاه مرو هستم ، او مردم مرو را بشورانید . وهی یزدات‌نام پارسی بدروغ‌گفت من‌بردیا پسرکوروش هستم ، او پارسیان را بشورانید ، ارخه نام ارمنی بدروغ گفت ، من بخت‌النصر پسر نبونید هستم او بابل را بشورانید » .

ـ بند ۳ «داریوش شاه گوید : این نه نفر را در میان این جدالها گرفتم » .

ـ بند ٤ «داریوش شاه گوید : کشورهائی که شوریدند ،
←

اینها هستند ، دروغ آنها را شورانید ، آنها بمردم دروغ گفتند و مردم را فریب دادند ، پس اهـورمزدا آنانرا بدست مـن داد ، هر طور خواستم با آنها رفتار کردم » .

ـ بند ۵ «داریوش شاه گوید : ای‌آنکه ازاین پس شاه‌باشی، خود را از دروغ قویاً نگاهدار ، اگر فکر کنی چکنم تا کشورم در امان باشد ، دروغگو را سخت بازخواست کن » .

ـ بند ٦ «داریوش‌شاه‌گوید : آنچه‌من‌کردم همین‌است، بخواست ویاری اهورمزدا درهمین یك سال کردم ، توکه زین پس این«دی‌پل» نبشته‌ها را بخوانی ، باور کن که این کارها را من کردم ، آنها را دروغ مپندار . »

ـ بند ۷ «داریوش شاه‌گوید : اهورمزدا گواه است ، آنچه من در یکسال کردم راست است نه دروغ» .

ستون پنجم

بند ۱ـ «داریوش شاه گوید : این است آنچه من کردم ، در سال دوم وسوم بعد ازآنکه من شاه شدم ، خوزستان نام کشوری است این کشور از من برگشت ، مردی آتامیتا . . . . Atamaita نام خوزی را سردار خود کردند ، پس من سپاه بخوزستان‌فرستادم و گئوبروو ، نام پارسی از اتباع خود را فرمانده آنها کردم ، پس گئوبروو، با سپاه بخوزستان شد وبا خوزیها زدوخوردکرد وسردار آنها را گرفته ، پیش من آورد ، من‌او را کشتم ، پس این‌کشور از آن من شد » .

بند ٤ـ «داریوش شاه گوید : با سپاهی بسوی سکاهائی که تیزخود هستند شدم واین سکاها از فرمان من سرباززدند وقتی‌که من بدریا رسیدم ، باتمام سپاهیان خود از آن عبور کردم، بعد از آن، و من سکاها را سخت زدم و امیر آنها سکونخا ..... Skunkha را بسته، نزد من آوردند ، من او را کشتم و دیگری را رئیس کردم، چنانکه اراده من بود . سپس آن کشور از آن من شد» . نقل از کتاب تاریخ ایران باستان ج ۱ تألیف حسن پیرنیا ص ۵۳۹ـ۵٤۸ .

۱ـ لشگرکشی داریوش بزرگ بقصدسرکوبی سیت‌ها ۵۱۲ پیش از میلاد

(سکاها یا اسکیت ها ..... Scythians)

داریوش بزرگ در بقیه ایام سلطنت خـود نیز اقدام بجنگهائی نمود ،ولی منظور این شاهنشاه بزرگ هخامنشی از این لشگرکشیها بیشتر حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور بود تا توسعه خاك آن، و با ایـن اقدامات عاقلانه و مدبرانه میخواست که حدود طبیعی کشور را حفظ نماید .

داریوش بمنظور حفظ و حراست شمال کشور در مقابل حملهٔ سیت‌ها در سال ۵۱۲ پیش‌از میلاد مصمم‌شد که آنها را مطیع سازد. اهم علل این لشگرکشی بقرار زیر میباشد :

۱ـ چنانکه گذشت در سال اول سلطنت داریوش قبائل سکائی از دولت پارسی جـدا شدند ، و در تحت رهبری‌اسکونخه نامی،که پادشاه ماساژتها بود،اتحادیه‌ای برعلیه داریوش تشکیل دادند .

۲ـ همواره این قبائل وحشی سرحـدات ممالك متصرفی ایران را در معرض تهدید قرار میدادند .

۳ـ چنانکه میدانیم کوروش کبیر با حل قسمتی‌از مسئله‌سرحدی شمال شرقی ایران‌موفق بدفع‌کلی‌مخاطره این اقوام نشد و درمحاربات سختی‌که باآنها نمودبقولی

درگذشت و بنا بگفته‌ای مجروح گشت ، که سپس در اثر آن جراحت درگذشت .

٤ــ یکی از علل مهم این لشگرکشی را در زمان داریوش بزرگ حس‌انتقامجوئی داریوش را از عملیات سکاها برعلیه مؤسس سلسله هخامنشی میدانند .

٥ــ تسلط بیست و هفت‌ساله سکاها درناحیه‌ایران غربی، موجب یك رشته مخاطرات دائمی بـرای خطوط مرزی واستحکامات دولت ایران شده بود، که باید بهر ترتیبی که میسر است برای برقراری آرامش دائمی در این قسمت از حـدود مملکت و استقرار نظم در برابر مهاجمین سکائی اقدام فوری شود .

این لشگرکشی که مورخین آنرا در زیر عنوان «لشگرکشی برضدسکستان‌اروپا»[1] و «لشگرکشی‌داریوش به اروپا»[2] ثبت کرده‌اند ، از نظر سوق‌الجیشی و غلبه بر معابر سخت و طولانی و جدال با اقوام نیمه وحشی از مفاخر دوران سلطنت داریوش کبیر بشمار میرود ، و از برخـی جهات جزء مهمترین اقـدامات جنگی ایـن شاهنشاه هخامنشی میباشد .

٦ــ بنابنوشته راولینسون Ravlinson ، یـکی از علل حمله داریوش بزرگ بسکاها ، بمنظور حفظ خطوط ارتباطیه‌ای بوده است که در موقع لشگرکشی بیونان ، از لحاظ نظامی کمال اهمیت را داشته است .

۱ــ تاریخ ایران باستان ، تألیف حسن پیرنیا جلد ۱ ص ۵۷۷.

۲ــ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی : المستد ص ۲۰۰ .

داریوش پیش‌از آنکه برنامه لشگرکشی خود را عملی‌سازد، درآغازکار به‌آریارمنه والی‌ولایت‌کاپادوکیه فرمان داد ، که بسوی سواحل شمالی دریای سیاه روانه شود واسرائی همراه خود بیاورد، درضمن‌اسرائی که بوسیله والی کاپادوکیه نزد داریوش اعزام شدند ، یکی از نجبای سکاها بود ، بدیهی است اطلاعاتی که این اسیر سکائی برای داریوش از وضع عمومی سکاها نقل نمود ، تا حدی در تنظیم برنامه لشگرکشی داریوش مفید و مؤثر افتاد .

خط سیر و حرکت : درباب اینکه داریوش بزرگ برای گوشمالی و تصرف کشور سکاها چه خط سیر و معابری را انتخاب نموده است ، دقیقاً معلوم نیست .

داریوش در سال ۵۱۳ پیش‌از میلاد از ناحیه‌شوش براه افتاد ، پس‌از عبور از تنگه بسفر ، ساحل غربی دریای سیاه را در پیش گرفته و از روی رود دانوب نزدیك بمصب‌آن عبور نموده ، و سپس بسمت شرق و داخل روسیه جنوبی‌متوجه شده ، ومسافت زیادی راطی نمود و پس‌از عبور از رودهای دنیستر Driestr و دنیپر .... Dniepr و تانائیس Tanais که اکنون بنام رود دن Don در مرکز روسیه بسمت جنوب جریان دارد در مرکز و قلب کشور اسکیتها وارد شده است . [۱]

«هولم» شرح‌این‌لشگرکشی را باختصارگذرانیده،

۱ــ تاریخ اجتماعی ایران باستان نگارش دکتر موسی جوان ص ۲۲۸ .

و معتقد است براینکه باعث نفوذ و برتری دولت ایران در آسیای غربی [۱] شده است .

درنزدیك قسطنطنیه حالیه از بغازبسفر [۲] بتوسط پلی عبور نموده ، و آن پل را اهالی بلاد یونانی آسیای صغیر ساخته ، و مردم شهر های یونانی مجاور آن ناحیه از آن محافظت مینمودند ، از آنجا سپاه عظیم داریوش بهمراهی کشتیها بطرف مصب رود دانوب حرکت کردند، و همه در نزدیکی بحراسود طی طریق نمودند ، درمصب رود دانوب عده‌ای از یونانیها پل تایقی دیگری ترتیب داده بودند ، لشگریان داریوش پس‌ازعبور از این پل وارد دشتهای نامحدودی گردیدند ، معروف است که داریوش از بسفر بناحیه ترکیه داخل شد ، سپس‌محل اردوی خود را در اراضی «اودریس» مستقر ساخت .

جنگ برضد سکائی

داریوش در نزدیکی استانبول کنونی از پلی که بتوسط یونانیان‌آسیای صغیر زده‌شده بود، گذشته، سپاه

۱ــ تاریخ ایران ، تالیف ژنرال سرپرسی سایکس ترجمه فخر داعی گیلانی ج ۱، چ ۱ ص ۲۱۵ .

۲ــ داریوش امر کرد که دوستون از مرمر سفید در ساحل آن نصب کنند و بر آنها اسامی تمام مردمان تابع را که درقشون او بودند ، بزبان‌آسوری ویونانی‌بنویسند ... قشون اوبه هفتصدهزار نفر و عده کشتیها به ششصد فروند بالغ بود ، بعد اهالی بیزانس این ستونها را بشهر خود برده ، از آن قربانگاهی برای خدای خود ساختند و مرمری را که برآن خطوطی بزبان آسوری نوشته بودند در نزدیکی معبد دیونیس Dionyse در بیزانس انداختند : تاریخ ایران باستان ص ۵۹٤ .

عظیم ایران را بطرف مصب رود دانوب حرکت داد، بدو أتراکیه را مطیع خود ساخت ، و چنانکه گذشت وارد استپ های روسیه و محل سکونت سکاها شد ، سکاها کـه در گذشته خاطرات تلخی از هخامنشیان داشتند بحکم طبیعت سخت و خشونت فطری ، ضمن عقب‌نشینی ، سرزمین خویش را ویران ساختند و با اینکه کمانداران معروف آنهـا بجنگ با نیروی داریوش پرداختند، نتوانستند در برابر قوای پارسیان مقاومت نمایند ، داریوش پس‌از دو ماه توقف در آن حدود و بحث و مذاکـره با سکائیها بعلت دادن تلفات زیاد و نامساعد بودن محیط و معابر جنگی، ناچار شد از همان طریقی که به لشگرکشی اقدام نموده بود، از تراکیه و هلسپنت گذشته و بآسیا مراجعت نماید، ضمناً هشتاد هزار سرباز زیر فرمان مگابازوس یکی از شهربانان خودگذاردکه جنگ را با سکائیها ادامه دهد.

بطوریکه خـواهیم گفت آمین تاس شاه مقدونیه مطیع ایران شد درنتیجه راه ورود داریوش بقاره اروپا در این جنگ از نقاط و کشور های زیر بوده است :

بغاز بسفر ـ تراکیه ـ رومانی‌شرقی ـ بلغارستان ـ رود دنیستر ، قسمت جنوبی اوکـراین ـ رود دنیپر ـ رود دن ـ طول این راه تقریباً درحدود دو هزارکیلومتر بوده است. مگابازوس یا مکابیز برحسب فرمان داریوش با سپاهیان خود اقدام بمطیع کـردن طوایف تراکیه و مقدونی نمود ، در این لشگرکشی هیستیوس .. Histaios فرمانروای شهر میلت ..... Milet که ازجانب یونانیان در ساختن قایقها و پلها برای عبور داریوش ولشگریان

وی از رود دانوب، مساعدت بسزائی نموده بود ، مورد کمال ملاطفت داریوش و پـارسیان واقع شد ، با اینکه سکاها[1] بوسایل مختلف سعی داشتند که پلهای قایقی را برچینند و راه مراجعت داریوش را قطع نمایند باوجود این ، این دو نفر بنا بقول وفاداری که بداریوش داده بودند در حفظ پل عمل کردند.

با اینکه سپاه داریوش در ایـن لشگر کشی آسیب زیادی دید، لیکن توانست که بلامانع مراجعت نماید و بسارد وارد شود. (۵۱۵ پیش از میلاد).

نتیجه این‌لشکرکشی: گرچه داریوش در این‌لشکرـ کشی بزرگ (که تعداد سپاهیان وی را به‌هفتصد هزار نفر ضبط کرده‌اند و باضافه ششصد فروند کشتی در اختیار داشت) بکشور اسکیتها به‌نتیجه مثبتی نرسید ،

۱ـ سکاها از اقوام سه‌گانه زیر تشکیل شده بودند :

الف ـ سرمت‌ها .. Sarmates غربی‌ترین اقوام‌سکائی میباشند که در قرن چهارم پیش از میلاد در دامنه‌ی کوههای اورال میزیستند، سلاح آنان نیزه بوده‌است و زرهی به‌تن میکردند ، و دارای سواران زبده بودند .

ب ـ ماساژتها .. Massagetes یا ماهیخواران که کوروش‌کبیر با آنها جنگید، در بین دریای خزر و اورال سکنی داشتند ، اسلحه آنها تیر وکمان ونیزه بوده است، دارای سواره‌نظام بوده وزره‌های مسی برتن اسبان مینمودند .

ج ـ سك‌ها یا سکاها این‌قوم درمنطقه‌ی کاشغر، در دامنه‌های تیاتشان وساحل سیردریا (سیحون) تا حوالی دریاچه اورال سکونت داشتند ، تاریخ ایران درعهد باستان ج ۱ تالیف دکتر محمد مشکور تهران ۱۳۴۳ .

لیکن توانست بدورترین مسافت ممکنه قدم بگذارد. چنانکه پس از وی جهانگشایان دیگر هخامنشی نتوانستند برچنین نقاط دور و بعیدی دست یابند، (فقط کوروش کبیر پیش از وی توانست پس از عبور از رود سیحون، در نزدیکی دریای آرال در روسیه شرقی و مجاور مساکن ماساژتها حد و مرز طبیعی شمال ایران را باین ناحیه برساند). از طرفی بااینکه دراین لشگرکشی هیچ صحنه نبردی که انتظار میرفت رخ نداد، با وجود این دارای مزایای زیر بوده است :

۱ــ قبایل این مناطق و بالاخص اسکیتها در مرحله اول بقدرت کوبنده نظامی سپاهیان داریوش آشنا شدند.

۲ــ تا حدود زیادی امنیت سرحدات اروپائی کشور داریوش در اثر قدرت جنگی سپاهیان وی تأمین گردید.

۳ــ الحاق ناحیه تراکیه و انقیاد مقدونیه از نتایج مثبت این لشگرکشی میباشد .

٤ــ حدود کشور ایران بنواحی یونان شمالی متصل گردید .

۵ــ از نتایج مهم این لشگرکشی گذشته از تصرف تراکیه (تراس) ومقدونیه، باز شدن راه حرکت سپاهیان داریوش بسمت یونان است وضمناً یونان را متوجه نیروی عظیم داریوش هخامنشی کرد.

٦ــ از امتیازات دیگر این لشگر کشی باید ورود سپاهیان یك دولت آسیائی را بخاك کشور اروپائی دانست.

داریوش بزرگ وتسخیر قسمتی از هند:

داریوش بزرگ در سال ۵۱۲ پیش از میلاد بعلل زیر بفکر تسخیر ولایات هند افتاد:

۱ــ اهمیت و شهرت نواحی پنجاب و سند از نظر کثرت ثروت و انبوه جمعیت و پیوستگی نژادی.

۲ــ گشودن راههای تجارتی و بازرگانی بین‌ممالك شرقی و غربی، بمنظور اتصال دریای مغرب با بحراحمر از راه شعبه‌ئی از رود نیل، برای عبور کشتیها از این راه دریائی بسواحل هند.

۳ــ توسعه حدود و مرزهای کشور شاهنشاهی و تصمیم داریوش بجهانگشائی. داریوش بزرگ، پس از زد وخورد با سکائیها بجهات بالا بقصد لشگرکشی هند عازم شد، در آغاز لشگرکشی یکی از اهالی یونان بنام «اسکیلاس» بسمت فرماندهی ناوگان جنگی برگزیده‌شد، برای تحقیقات در سواحل هند بسوی دریای عمان روانه گردید . بنا به‌روایت هردوت این ناوگان از رود سند سرازیر شده ، و پس از پیمودن سواحل بلوچستان و مکران و عربستان از باب‌المندب داخل بحراحمرگردیده و سپس از ترعه‌ای که بحکم داریوش احداث شده بود، بمصر سفلی وارد شد و از آنجا بدریای مدیترانه رفتند.

این نیروی دریائی تــوانستند به تسخیر پنجاب و سند که از مناطق ثروتمند و زرخیز جهان آنروز بودند، دست یابند.

«المستد» در کتاب «تاریخ شاهنشاهی هخامنشی» در زیر عنوان فصل «تشکیل شهرستان لیبی» و فرماندهی اسکیلاس در طی ایـن سفر دریائـی چنین مینویسد : «یونانیان و لیبیان بصورت شهرستان نوینی درآمدند» که بآن نام پوتایه داده شد. ۵۱۲ پیش از میلاد، و نیز بدین مطلب اشاره مینماید که از این زمان ببعد «نام دو شهرستان تازه،کوشیه یاحبشه و پوتایه یا لیبی» بفهرست شهرستانهای هخامنشی افزوده گشت [۱] و بدین ترتیب بیستمین ایالت تابعه هخامنشی با تصرف قسمتی ازکشور هند برفهرست ایالات اضافه گردید .

با شرحی که‌گذشت پنجاب وسند بحوزه متصرفات داریوش افزوده شد، این لشگرکشی بعلت اهمیت‌خاصی که داشته است ، در حکم یکی از دو مبدأ تاریخ کشور هند گردید : اولین مبدأ تاریخی هند بنام موعظه بودا ثبت شده است ، و دومین مبدأ تاریخ آن کشور ، تاریخ لشگرکشی داریوش بزرگ به هند میباشد .

شورش در مستعمرات آسیای صغیر :

بطوریکه در ضمن فتوحات داریوش بزرگ‌گذشت، مناطق تراکیه ، مقدونیه ، تعدادی ازجزائر یونان مانند سامس ، خیوس ، لس‌بس ، لم‌نس، ایمبروس ، ردس تاسیس و برخی‌دیگر تابع ایران‌بودند ودوملت دیگریونان که‌آتن واسپارت جزء آن بشمار میرفتند در مجاورت و

۱ــ تشکیل شهرستان لیبی ص ۲۰۲ ــ۲۰۳ .

همسایگی ایران بزرگ، بصورت مستقل اداره میشدند.

داریوش دراداره امور نواحی یونان‌که تابع وی بودند دخالت زیادی نمیکرد ، اداره آنها را بیونانیان یابسرداران ایرانی‌که مورد اعتمادش بود واگذارمیکرد، بدیهی است اهالی آتن واسپارت ازقدرت عظیم نیروی ایران همواره نگران بودند، وبرای اینکه دچارسرنوشت جزائر ازدست رفته نشوند، همواره درصدد بودندکه با ایجاد شورش و طغیان در میان اهالی تابعه شاهنشاهی ایران ، موجبات ناراحتی وزحمت داریوش را فراهم سازند .

درسال ۵۱۰ پیش‌ازمیلاد، اهالی‌آتن فرمانروای‌خود را بنام «هی‌پی‌یاس .. Hippias» از سمت خود خلع و برکنار نمودند ، وبعد یکی‌از خاندان نجباءآتن رابنام «کله‌ایستن ... Cleisthen» را بفرمانروائی برگزیدند، جانشین فرمانروای مخلوع ، حکومت دموکراسی و ملی را در آن شهر برقرار نمود . «هی‌پی‌یاس» برای گرفتن انتقام، درخواست مساعدت نظامی وسپاهی از«آرتافرن‌ـ .... Artafren» که والی ایران‌درلیدیه (برادرداریوش) بود نمود ، وبوی پناه‌برد ، درمقابل ، اهالی آتن برای مقابله با طرفداران هی‌پی‌یاس از اهالی اسپارت، طلب مساعدت کردند، در نتیجهٔ مساعدت اسپارتها، کله‌ایستن تسلیم شد ، آتنیها ازوالی ایرانی سارد درخواست نیرو کردند ، والی لیدی انجام درخواست‌را موکول به‌تبعیت آنان ازایران نمود،این اوضاع همچنان بین‌آتن واسپارت

حکومت میکرد تااینکه داریوش ناچـار شد برای جنگ بایونانیان آماده شود .

دراین هنگام «هیستیوس» فرمانروای (جبار)شهر «میلت» که بعلت خدماتش درلشگرکشی داریوش بزرگ بمناطق سکاها وحفظ پل‌رود دانوب مورد عنایت ومحبت دربار هخامنشی بود، بفکرطغیان برعلیه داریوش افتاد وبلافاصله‌احضارشد،داریوش«آریستاگر ..... Aristagor» نامی‌را بجانشینی اوانتخاب نمود، «آریستاگر» هم‌باجلب کمك ازآتنیها موجب شدکه بلادآسیای صغیر را برعلیه داریوش بشوراند، ودرنتیجه بشهرسارد حمله بردند و آنرا متصرف شدند (٤۹۸ پیش‌از میـلاد) این شورش ناگهانی واقدامات یونانیها درشهرساردکه موجب آتش زدن آن شهرشده بود، بی‌نهایت درروحیه داریوش تاثیر نمود و فوق‌العاده موجب خشم و غضب داریوش برعلیه یونانیهاگردید .

گرچه نیروی پارسیان فوراً بیاری‌کشورلیدی و شهر سارد تجهیزشد وشورشیان را تعقیب نمود وآنها را در شهر « افسوس ... Ephesuse» شکست‌داد، لیکن این‌شکست وتعقیب به‌هیچوجه آتش خشم داریوش را فرونشاند و همواره درصدد تلافی بآتش کشیدن شهرسارد وتخریب معابد آن بود.

علل‌لشگرکشی داریوش بزرگ بیونان:

مدارکی‌که درباب این‌لشگرکشی وجنگ بایونان دردسترس می‌باشد ، کلا ا زمنابع یونانی است، نخستین

مورخی‌که این‌وقایع‌را ضبط نموده است هردوت‌یونانی است، که نزدیك بزمان‌وقوع این محاربات میزیسته است (۴۸۴ ـ ۴۲۵ پیش ازمیلاد) بدیهی است تعصبات ملی ودشمنی وبغضی‌که ازطرف یونانیها نسبت بایرانیان‌در بین‌بود، بدون اثر درضبط وقایع وقضاوت مطالب این مورخ نبوده است. از طرف دیگر منابع دقیق و مستند دیگری‌که بتوان درباب‌این نبردها موردبررسی قرار داد، بدست نیامده است، لیکن مورخین ومحققین دیگری‌که بعدها درتاریخ ملل مشرق وایران باستان راه‌تحقیق را پیش‌گرفته وبدون غرض ونظر درمقام مطالعه حقایق برآمده‌اند ، قسمتی ازنوشته‌های هردوت مورخ یونانی را بحکم عقل ومنطق مردود دانسته‌اند .

واما علل جنگی این جنگ :

۱ـ عدم رضایت اهالی یونانی مناطق مسخره‌که باطاعت ایران درآمده بودند ، زیرا یونانیهاکه مردمی سلحشورودریانوردو بازرگان‌وآزادومغروربوده ،همواره کوشش داشتندکه کلیه جزائر وشهرهای یونانی‌کرانه آسیای صغیر راکه تابع داریوش بزرگ بودند، وتقریبا ½کشور یونان را تشکیل میداد از زیرسلطه پارسیان ، خارج سازند .

۲ـ افکار حکومت اشرافی یونان وتبلیغات آنها برعلیه ایران ازعوامل موثر بروزجنگ‌بود .

۳ـ مداخلات قسمت یونان مستقل در مناطق‌یونانی تابع دولت هخامنشی وتحریك آنها برعلیه ایران.

٤ـ تهدید ساتراپهای ایرانی و یونانی و ایجاد اشکال و اختلال در حفظ امنیت ونظم شهرهای یونانی تابع ایران .

٥ـ پناهنده شدن عده‌ای از بزرگان یونان بدربار ایران وتشویق داریوش بمداخله درکار یونان‌و تصرف سایر نقاط مستقل آن.

٦ـ جاه‌طلبی ساتراپهای مناطق یونان، که تابع دولت شاهنشاهی هخامنشی بودند. این ساتراپها چه ایرانی وچه یونانی همواره درصددگسترش و توسعه نفوذ خود درسایر قسمتهای یونان بودند، وازهیچگونه تحریك دربار هخامنشی برای شروع جنك دریغ نمینمودند .

۷ـ توسل ودرخواست حکام یونانی ازنیروی‌ایران برای غلبه بر مخالفین و رقباء خویش .

۸ـ بروز اختلافات بین اهالی آتن و اسپارت ، استمداد نظامی آنان از قوای ایران وتقاضای‌مداخله نظامی درکار آنها .

بااینکه بنابمطالعاتی‌که شده است، اصولا داریوش بزرك مایل بجنك ونبرد بایونانیان نبود ویقیناًعوامل هشتگانهٔ بالا موجب شده است‌که تن باین جنك‌عظیم‌دهد، لیکن آتش افکندن درسارد وخرابی معابد آن‌شهرچنانکه گذشت، ایجاد کدورت وخشم فراوانی در داریوش‌نمود وچنانچه هردوت نقل نموده است، داریوش برای‌اینکه این حس انتقام ازیونانیها هرروز قویترشود بیکی از

خدمه خود دستور داده بودکه همه روزه هنگام صرف‌غذا سه دفعه باصدای رسا این جمله راتکرارکند :

«شاها ، آتنی‌ها را فراموش مکن» .

۹ـ داریوش برای‌کسب اطلاع از اوضاع یونان و دعوت یونانیان بتقدیم آب وخاك‌که معنی تسلیم‌آنانرا دربرداشت، نمایندگانی پیش از جنك بیونان اعـزام داشت، لیکن اهالی یونان واسپارت بنمایندگان ایـران اهانت کردند وحتی چندنفر از آنهارابهلاکت‌رساندند.

تشکیلات سپاهی ونظامی داریوش بزرگ وتعداد قشون وی درحمله بیونان :

هردوت بمنظور اینکه پیروزیهای داریوش وسایر شاهنشاهان هخامنشی را درفتح آتن‌بی‌اهمیت جلوه‌دهد، شماره نیروی ایران را بتصور وحدس خویش‌درحدود پنج میلیون و دویست وهشتاد وچهار هزار نفرکه از هفتاد ودو ملت مرکب‌بوده است ضبط نموده ،وبنابگفته خودش نفرات بنه وافراد خارج ازصف‌را که در اردوی ایران مشغول خدمت بوده‌اند، دراین رقم منظورنکرده است .

بدیهی است اغراق بودن این عدد آنهم با مشکلات غیرقابل تصور آن زمان درایجاد وسایل تحرك و انتقال آن نیرو از قاره‌ای بقارهٔ دیگر، باتوجه بتأمین لوازم و خواروبار وسایر احتیاجات ارتشی‌کاملا روشن‌میباشد، گذشته ازاین، اداره چنین اردوئی در راه‌پیمائی آنهم

درخط سیرطولانی، تقریباً محال بوده است .

مورخین و محققین دیگرکه درباب این‌لشگرکشی بررسی نموده‌اند، تعداد نفرات ارتش زمینی و دریائی داریوش بزرگ را دراین‌جنگ، حداکثر سیصدهزار نفر (گوبینو) و حداقل یکصد وهشتاد هزار نفر (مون‌رود) بیشتر نمیدانند .[۱]

نیروی ایران دراین لشگرکشی علاوه بر سواره نظام و پیاده سبك اسلحه وسنگین اسلحه ، شامل صفوف‌دریائی وکارشناسان جنگی در رشته‌های مختلف ازقبیل ساختمان پل ــ تسطیح معابر سخت کوهستانی و مأموزین آشنا بمعابر استراتژیکی و غیره بوده‌اند . تعداد ناوگانی‌که دراین جنك دراختیار داریوش بوده است ، ششصدفروند کشتی ضبط شده است .

فتوحات داریوش دریونان پیش ازلشگرکشی :

چنانکه گذشت ، موضوع آتش زدن سارد بدست یونانیها وآتنیها موجب شد که بنا بامر داریوش‌بزرك، ازهرسو لشگریانی برای سرکوبی شورشیان بمحل اغتشاش روی‌آور شوند [۲] . ناوگان فنیقی که دراطاعت

۱ــ تاریخ نظامی ایران ، تألیف سرهنگ غلامحسین مقتدرچاپ سوم ص ۱۹ .

۲ــ در این جنگ برای لشگرکشی ایران دوراه بیشتر نبود : یکی مستقیم تریعنی از دریای اژه و در بین راه تا آتن که فاصله‌اش از بنادر آسیای صغیر دویست میل میشد ، جزائر ←

سپاه ایران بود، از طرف دریا برشورشیان هجوم‌بردند، جنگی در نزدیك شهر میلت Milet وجزیره لارکه‌درگرفت، این دو منطقه بتصرف نیروی ایـران درآمـد، پس از کشتار وغارتی‌که دراین نواحی مغلوبه روی داد ،بانی شورش «هسیتوس» بود که باخدعه از نزد داریوش‌برای پیروزی ایران مأموریت یافته ودراین هنگام‌دست‌بخیانت زده بود، از شوش گریخته وبدشمنان داریوش پیوسته بود وجزء اسرا درآمد وبامر «آرتافرن ... Artafren» »والی ایران درلیدی‌که برادر داریوش بود، کشته‌شد .

پس ازفرو نشستن شورشها ، داریوش بیك‌رشته اصلاحات اساسی درمناطق متصرفی یونان اقدام نمود، سپس دستور دادکه مردونیه با سپاه‌کافی و اختیارات‌تام برای رفع بقیه شورش آسیای صغیر حرکت نماید، این فرمانده سپاه ازهلس پونت گذشته بناحیه تراس وارد شد ، واز آنجا تا دماغه‌ی آتوس Atosse درتراکیه‌پیش رفت، لیکن دراین موقع ، از تصادف‌بددر این نـاحیه

→

بسیار پراکنده و یقیناً بر راه دیگر ترجیح داشت ، لیکن مادام که ناوهای یونان ، مقهور نشده ، انتقال لشگر عظیم از سواره وپیاده و ذخیره و تجهیزات وغیره از راه دریا خطرناك بود .

راه دیگر از طرف خشکی بود ، اگرچه طول و پیچ وخم زیاد داشت ، لیکن سابق براین از آن رفته بودند و آنرا میشناختند ، گذشته از اینکه ایرانیهای آنزمان نسبت بدریا بیگانه‌بودند و قوای شاهنشاه را در خشکـی از آفت و آسیب دور میـداشتند ، پس به‌ملاحظات مزبور، راه خشکی را اختیار نمودند : تاریخ ایران تالیف ژنرال سرپرسی سایکس ترجمه فخر داعی گیلانی ج۱ ص ۲۵۲ .

دچار طوفان سهمناك دریائی شد وقسمت اعظم ازناوگان وی‌در اثر برخورد بسنگهای کنار دماغه از بین رفت ، لیکن مردونیه توانست سلطه ایران را برای‌بار دوم در تراکیه مستقر سازد ، وسپس برای ارضاءخاطریونانیان با تأسیس حکومت ملی درمناطق تسخیر شده ، موافقت نمود ودر نتیجه پادشاه مقدونیه را وادارساخت‌که‌مانند گذشته از دربار داریوش اطاعت نماید .

مردونیه پس از این اقدامـــات احضار شد و تعقیب برنامه جنگی وی برحسب دستور داریـــوش به داتیس و آرتافرن محول گردید .

داتیس باششصد فروند ناوجنگی‌که دراختیار داشت از راه دریا بسوی آتن روانه گردید، بدواً از دریای ایکاری، .. Icarie گذشته بناحیه ناکسوس رفت، بعداً متوجه‌جزیره «دلس» شده بواسطه معبدی‌که در این‌جزیره بود متعرض ساکنان دلس نشد ، پس ازاین ، بجای اینکه از لحاظ مقتضیات جنگی مستقیماً متوجه آتیك شود، عازم سواحل اوبآ ... Euboea شد، چون کشتیها بنزدیك خشکی رسیدند ، با پیاده کردن عده‌ای از سپاهیان بمحاصرهٔ اریتره ، پرداخت . این ناحیه در نتیجه خیانت بتصرف نیروی داتیس درآمد و بنا بامر داتیس سپاهیان ایرانی، اهالی اریتره را بعلت شرکت در طغیان یونانیهای آسیا و حمله بشهر سارد و تخریب معبد آن به قتل رسانیده و عده زیادی ازآنها را بعنوان اسارت بشوش اعزام داشت. ظاهراً مردم آتن دراین جنگ باهالـــی اریتره مساعـــدت

ننمودند، لیکن در نتیجه عملیات خشونت آمیز داتیس و قتل و کشتاری که در آن ناحیه نمود ، یونانیان مصمم شدندکه با سرسختی درمقابل قوای ایران مقاومت نمایند تا بسرنوشت مردم اریتره دچار نشوند.

ناوگان ایران، پس ازغلبه بر اریتره، بطرف شبه جزیره آتیك‌که آتن مرکز آن بود ، بحرکت درآمدند. در تمام مراحل این جنگ‌ها، هیب‌پیاس فرمانروای مخلوع آتن‌همراه سپاهیان ایران بودوبرای‌اینکه مجددا بحکومت وجباری آتن انتخاب شود، موجبات ادامه جنگ با یونان را فراهم‌میساخت، چنانکه برای شروع‌جنگ اصلی‌ایران و یونان، نیروی‌پارسیها رابسوی دشت‌ماراتن .. Marathon برای جنگ بزرگی راهنمائی نمود، زیرا ازنظر سوق‌ـ الجیشی معتقد بودکه سواره نظام ایران در دشت ماراتن میتواند موجبات تسلط خود را فراهم سازد.

نبرد ماراتن (۴۹۰ پیش ازمیلاد)

پس ازاینکه داتیس سردار داریوش وفرمانده ستون جنگی ازتنگه‌ی باریك گذشت وبراهنمائی هیب‌پیاس در جلگه‌ی ماراتن‌که مردم‌آن شهرت‌بآزادگی داشتند واردشد، خود را در مقابل صفوف آرایش یافته سپاه آتنیها دید،که بانتظار رسیدن کمك اهالی اسپارت میباشند.

بنا بنوشته «کرنلیوس» عده پیاده نظام ایران دراین جنگ دویست هزار نفرکه براین عـده تعداد ده هزار نفرسواره نظام هم افزوده میشده ، بوده است .

مورخ دیگر بنام «ژوستن» تعداد کل ارتش‌داریوش را در این‌جنگ ششصدهزار نفر ذکرکرده است‌که اغراق آمیز بنظر میرسد.

یکی از محققین تاریخ بنام گروندی «... Grundi» کل عده سپاهیان داریوش را چهل‌هزار نفر نوشته است.

دیگری بنام «من‌رو ..... Munro» کل عده قشون داریوش را بیست وپنجهزار پیاده و هزارنفر سواره‌ذکر کرده است.

«ادواردمی‌یر ..... ED. Meyer» متخصص تاریخ عهد قدیم، قشون ایران را مجموعاً از پیاده و سواره بیست هزار نفر ذکر کرده است. برای نقل و انتقال سپاه و لوازم و تجهیزات و آذوقه و خدمه جنگ مجموعاً ششصد فروند کشتی جنگی در اختیار نیروی ایران بوده است.

بنابراین بنظر میرسد که بررسی محققین تاریخ مانند «گروندی Grundi» و «من‌رو Munro» و «ادواردمی‌یر Meyer» با در نظر گرفتن گنجایش ششصد فروند کشتی برای حمل و انتقال، صحیح‌تر از گفته‌های اغراق آمیز دیگران است.[۱] سپاهیان ۵ هزار نفری داریوش که بنام جاویدان موسوم بودند در این جنگ شرکت داشتند.

بنا بنوشته مورخین ژوستن وپلوتارك تعدادسپاهیان یونان در این جنگ یازده هزار نفر بوده‌اند. سلاح

۱ــ تاریخ ایران باستان، حسن پیرنیا ص ۶۷۶.

ایرانیان در ایـن جنگ شامل تیروکمان و سپر بود ، باستثنای سپاهیان زبده جاویدان که دارای اسلحه دفاعی بودند، بقیه بچنین اسلحه‌ای مجهز نبودند.

ایرانیها با انتظار انجام وعده های هیب پیاس شروع جنگ را بتأخیر انداختند. بدین امیدکه بنا بگفته هیب پیاس طرفداران یونانی وی باردوی ایرانیان به‌پیوندند و یا اینکه در اثر اختلاف در آتن، شهر بدون مشکلات زیاد تسلیم شود ، چون انتظار هیب پیاس برآورده نشد و از سوی دیگر اسپارتها از اعزام نیروی کمکی بطرفداری آتن سر باز زدند، لذا طرفین متخاصم پس ازسه روزحالت انتظار، بمحاربه پرداختند .

فرماندهی سپاه داریوش در این جنگ با «آتنیس» سردار مادی و «اردوان» از سرداران پارسی بهمراهی هیب پیاس بود .

فرماندهی انتخابی کل نیروی آتن‌را یکی ازبزرگان آن شهر بنام کالی‌ماك (.. Callimaque) بعهده داشت. شیوه آرایش سپاه یونان بدین ترتیب بود :

نفرات قشون آتنی بسرداری کالی ماك درمیمنه قرار گرفتند ،هزار نفرسربازان پلاته درمیسره جای‌داشتند، بقیه نفرات در محلهای معینه مستقر شدند .

یونانیها در دشت ماراتن ارتفاعات را اشغال کرده و برای مقاومت مهیا بودند ، یکی از فرماندهان نیروی آتن بنام «میل‌تیآدس Miltihiadis» پس‌از مشاوره باسایر سران سپاه تصمیم بتعرض بسوی قشون ایران گرفت ،

شیوه کارزار او چنین بود که جناحین را تقویت نموده و برای اینکه کثرت عدد سپاهی ایران سبب احاطه آنها نشود، قلب صفوف خود را هم گسترش داد.

از سرداران نامی دیگر یونان در این جنگ دو نفر از رجال یونان بنامهای آریستاد «Aristide» و تمیستوکل «Themistocl» بودند کـه زیر نظر میل تیادس در جبهه جنگ انجام وظیفه مینمودند. بنابروایت هردوت «میل‌تیادس» چون بکثرت سپاهیان ایرانی که در مقابل صفوف‌آتنیها آرایش گرفته بودند متوجه شد ، پس‌از مشاوره با سایر فرماندهان، اقدام بتعرض نمود وحمله را از ارتفاعات اشغالی باکمال سرعت شروع‌کرد وفاصله بین دواردورا که یك میل بود در ظرف مدت هشت الی نه دقیقه پیمود و آماده جنك شدند .

نیروی ایران از این نوع شیوه کارزار که عده‌ای بدون تـرس و محابا، دوان دوان بسوی آنهـا میآیند دچار بهت وتحیر شدند، همینکه سربازان آتن در مقابل نیروی شاهنشاهی هخامنشی قرارگرفت، پارسیان که در قلب لشگر مستقر شده بـودند غالب شده و مقـاومت رشیدانه بخرج دادند و سربازان آتنی هم در جنـاحین غلبه کردند ، و سپس قلب‌قشون ایران‌قلب قشون یونان را شکافت و آنرا از جای کند . از این ببعد بعلت‌تعصبی که هردوت در نگارش وقایع مهم این جنگ بخرج داد، نتایج پیروزی و شکست کـاملا معلوم نیست و خلاصه نوشته هردوت چنین است‌که از سربازان ایرانی قریب شش هـزار نفر کشته شد ، در صورتیکه تعداد تلفات

یونانیان را فقط دویست نفر ذکر کرده است ، بدیهی است چنانکه نی‌بور«Niebuhr»[۱] گوید «نوشته های‌یونانیها راجع باین جنگ و جنگهای دیگر ایران با یونان بشعر و افسانه‌گوئی و داستان سرائی از تاریخ نویسی‌شبیه‌تر است اینها بطور غیر مترقب بهره‌مندی داشته‌اند ، ولی کیفیات را نمیدانم» آنچه بنظر میرسد این است‌که‌قشون ایران در جلگه ماراتن دچار شکست نشده ، بلکه بعللی ناچار به عقب‌نشینی و ترك میدان نبرد برای‌جلوگیری از دادن‌تلفات شده است . بدینمعنی‌چون‌داتیس فرمانده ایرانی متوجه شد که بعلت نداشتن میدان عمل و باریك بودن عرض‌میدان نمیتواند ازسواره‌نظام استفاده‌جنگی نماید ، واز طرفی کثرت سپاهیان هم بواسطه موقعیت جغرافیائی نامساعد میدان نبرد ، باعث دست وپا گیری وی شده ، ناچارشدکه فرمان عقب‌نشینی صادر نماید . هردوت‌صدور فرمان‌عقب‌نشینی‌را بمنزله شکست‌و هزیمت سپاهیان‌ایران قلمداد نموده‌است. بااینکه سپاهیان یونانی در تعقیب لشگریان ایران برآمدندلیکن فقط‌هفت‌کشتی از ایرانیان (بنا بنوشته هردوت) بدست سربازان یونانی افتاده است. حال اگر گفته هردوت را در مورد شکست قطعی‌و هزیمت سپاه‌ایران قبول‌کنیم ،مشکل بنظرمیرسد که سپاهیان شکست خورده داریوش آنهم با تعداد کثیر بتوانند در فرصت‌کم درباقیمانده سفاین (۵۹۳ فروند) سوار شده و از میدان نبرد جان سالم بدربرده باشند . بنظر میرسد که واقعیت چنین باشد که نیروی داریوش

۱ــ ایران باستان ــ حسن پیرنیا ج۱ ص ۶۷۷ .

در جنگ ماراتن بعلت نداشتن اسلحه دفاعی (باستثنای سپاهیان جاویدان) و خواربار باندازه کافی و نواقص دیگر سپاهی ، نتوانسته است که مانند جنگهای گذشته پیروزی کامل بدست آورد در حالی که اسیری هم بجای نگذاشته است ، بلکه بلافاصله با تغییر مسیر حـرکت اردو در فکر افتادکه ازطریق دماغه‌سونیوم « ... Suniume» عازم فالرون «..... Phaleron» شده در آنجا با نیروی آتن دست و پنجه نرم نماید . لیکن همینکه نیروی ایران باین نواحی و بندر آتن رسید ، دید که لشگر آتن پیش ازآنها در آن نقاط مستقر شده و آماده حمله میباشد ،بنابراین داتیس مصلحت‌را در توقف جنگ دانسته و پس‌از مدتی اقامت باتفاق سپاهیان خویش بطرف آسیا مراجعت نمود. (۴۹۰ پیش‌از میلاد) .

بنابنوشته هردوت هنگامیکه خبر شکست پارسیان باطلاع داریوش‌بزرگ‌رسید برخشم وی‌نسبت باهالی‌آتن بیفزود، فرمان داد تدارکـات‌کافی برای تجدید جنگ بایونان تهیه‌شود. بدینمعنی‌که ضمن‌تجدید نظر دروضع سپاهیان‌وگرفتن‌سربازان‌درولایات‌وایالات وتأمین‌خواربار کافی ومشورت با نجباء پارسی وافسران، مصمم بود که این عقب نشینی درماراتن را باپیروزی برآتنیها جبران نماید، ودرحقیقت ضربه‌ئی‌که به‌حیثیت نظامی واداری وسیاسی دولت قوی هخامنشی خورده بود باوارد آوردن ضربات‌کوبنده درمیدان جنگ‌بآتنیها تلافی‌کند و نگذارد ازاین رهگذر باوجود اینکه لطماتی برپیکره متصرفات

پارسیان (مانند اغتشاش‌وشورش درمصر)وارد شده بود موجبات پراکندگی و بی‌سروسامانی وسرپیچی حکام و ساتراپهای مناطق متصرفی هم، پیش‌آمد نماید.

دراین موقع‌که مقدمات جنگ درشرف اتمام بود ، و داریوش شخصاً خیال عزیمت بیونان و اداره فرماندهی مستقیم جنگ‌را داشت، چنین‌صلاح دیدکه برطبق رسوم وسنت‌کهن ایران باستان جانشین خودرا تعیین ومعرفی نمایـد .

خشایارشا پسرداریوش بزرگ پس،زانتخاب‌بمقام ولایتعهدی‌که بزرگترین فرزند ملکه «آتوسا» نیزبود و درامور دولت هخامنشی صاحب‌اطلاع وبصیرت‌گردیده به نیابت سلطنت برگزیده شد و امور مربوط را بعهده گرفت[۱] .

درهمین‌اوقات خبررسیدکه درمصرشورشی برخاسته‌و این شورش را مورخین، اولین اثزناشی ازعقب نشینی قوای ایران درجنگ ماراتن یاهزیمت ایرانیان میدانند.

۱ــ بنابقول هردوت چون ارشد اولاد ذکور داریوش ازهمسر اول آرتوبازان (آریارمنه) و بزرگترین پسر زن دوم خشایارشا در نتیجه انتخاب خشایارشا بنیابت سلطنت اختلافی درگرفت لیکن حق تقدم در منصب ولایتعهدی و جانشینی داریوش بخشایارشا داده شد زیرا مادرخشایارشا دخترکوروش‌کبیر بوده‌است وبالاستحقاق در مقام جانشینی داریوش معین گردیده گرچه پس ازمرگ داریوش مجدداً برسرجانشینی داریوش اختلافاتی بروزکرد لیکن این بارهم خشایارشا پیروز گردید . تاریخ ایـران در عهد باستان ج ۱ تالیف دکتر محمد جواد مشکور تهران ۴۳ ، ص ۲۱۳ .

علل شورش درمصر و درگذشت داریوش بزرگ (۴۸۵ پیش از میلاد)

داریوش بزرگ مصمم بودکه پس‌از برطرف‌کردن شورش مصر، یونانیان را منکوب نماید، ازاینرو بااینکه تجهیزات جنگی بزرگی برای ختم‌کاریونان آماده شده بود، مصلحت‌دراین دیدکه‌رفع‌شورش مصر، مقدم‌برحمله بسوی یونان است.

درباره شورش‌مصرعده‌ای‌ازمورخین معتقدمیباشند، زیادی بار مالیاتهای موضوعه بگـردن مصریان موجب شورش آنها برعلیه داریوش‌گردیده است، ممکن است‌که این موضوع‌یکی ازدلایل تهیه‌مقدمات شورش باشد لیکن علل دیگری داشته است‌کـه تصور میرود، اهم آن بقرار زیر بوده است:

۱ـ عدم‌کامیابی سپاهیان داریوش و عقب نشینی یاهزیمت آنها درجنگ ماراتن‌که موجب چیرگی مناطق تابعه دولت هخامنشی‌گردید.

۲ـ تحریکات‌دامنه‌دارو همیشگی یونانیها درمصر، زیرا یونان بعلت تابعیت مصر بدولت عظیم هخامنشی، دچاریکنوع محاصره اقتصادی شده‌بود، درآن زمان تقریبا کلیه معابر تجارتی وراههای‌کاروانرو وخطوط دریائی که برای انجام مقاصد تجاری واقتصادی یونان لازم بود درحیطه اقتدار ونظارت هخامنشیان وطرفداران ایران بـوده.

۳ـ یونانیها بعلل چندی‌کـه اهم آن حس‌حسادت

بعظمت ایران و وسعت حدود متصرفات هخامنشی بود، همواره کوشش داشتند که کشور قدیمی مصر که دارای تاریخ کهن وعقاید خاص مذهبی وتعصب ملی بود، از پیکره کشورهای متصرفی و تحت نظارت واداره ایران منتزع ومجزا نمایند، وبرای تحقق این نظریه سیاسی از هیچ نوع تحریك در داخله کشور مصر برعلیه ایران دریغ نمیکردند .

٤ــ یونانیها کاملا باین نکته واقف شده بودند ،که پس ازخوابانیدن شورش مصر، نوبت حکومت ایران بریونان فرا خواهد رسید، ازاینرو برای حفظ استقلال کشور خویش بانتایج مفیدی که درجنگ ماراتن نصیب آنها شده بود (عقب نشینی ارتش ایران) دچار یك نوع غرور نظامی وسیاسی شده ونفع خودرادرتحریك مصریان میدانستند .

٥ــ ازطرفی مصریان که خودرا ازبانیان تمدن عظیم مشرق میدانستند، بحکم سوابق تاریخی قلباً ازاینکه باید درحوزه متصرفات ایران باشند وازنعمت استقلال خارجی محروم شده‌اند، ناراضی بوده پیوسته در نهان و آشکار مترصد بودندکه موقعیتی پیش آیدکه سرازحلقه کشورهای تابعه ایران بیرون آرند .

٦ــ بدیهی است که انتشار نتایج نامطلوب جنگ ایران بایونان در ماراتن، همان موقعیت وفرصتی که مصریان برای تحصیل استقلال کشور خویش آرزوی یافتن آنرا داشتند (عدم پیروزی درجنگ) بدست آوردند ،

شاید علت العلل این شورش همین تشخیص موقعیت نامساعد برای ایران و موافق برای مصریان بوده است و بس .

مصریها برای اینکه بتوانند از شورش خود نتائجی بدست آورند، « خبیش.. Khabishe» را بسلطنت انتخاب کردند وی خودرا پسامتیك چهارم نامید .

داریوش مصمم بودکه این شورش را فرونشاند و بعداً یونانیان را بسزای عملیاتشان برساند ، ولی اجل مهلتش نداد و پس‌از سی و پنج سال (یاسی وشش سال) سلطنت درحالیکه شصت و دو سال از عمرش میگذشت درگذشت (۴۸۵ پیش‌ازمیلاد) ودرآرامگاه تاریخی نقش‌ـ رستم (سرزمین پارس) مدفون شد.[۱]

۱ـ درمکان‌تاریخی مشهور به‌نقش رستم‌که‌در انتهای‌کوهستان حاجی آباد واقع شده است مجموعه‌ای ازآثارتاریخی مهمی باقیمانده که متعلق بدوران ایلام وشاهنشاهان هخامنشی وساسانی است ، در این مکان چهار آرامگاه از شاهنشاهان هخامنشی برپا شده است، یکی از این آرامگاهها متعلق به‌داریوش بزرگ است‌که بعلت داشتن کتیبه های مفصل بسه زبان : پارسی ، ایلامی ، بابلی که بر روی سنگ وبر نمای خارجی آرامگاه نقش شده است ، ازسه آرامگاه دیگر که بترتیب از راست بچپ منسوب بخشایارشا و اردشیر اول و داریوش دوم میباشد ، متمایز گردیده است .

مفاد سنگ نوشته‌های این آرامگاه شامل نیایش اهورمزدا و معتقدات مذهبی و اندرز های اخلاقی ، نام کشور های تابعه و غیره میباشد .

درنمای خارجی‌آرامگاه داریوش مانندسه‌آرامگاه دیگر نقش ـ رستم ، تصویری ازداریوش بزرگ رادرحال نیایش‌حجاری کرده‌اند. شاه بر تخت سلطنتی جلوس نموده ونمایندگان‌بیست وهشت‌کشور تخت شاهنشاهی راروی‌سرودست‌خودنگاهداشته‌اند. علیت هرکدام از آنها بسه زبان نقش شده است ، نزدیکان شاهنشاه در پشت سروی یا کنار تخت وی جای گرفته‌اند . روبروی نقش داریوش آتش مقدس و نقش فروهر تجلی میکند .

۲ـ اقدامات داریوش بزرگ از لحاظ تشکیلات نظامی و اداری :

بند اول : « خدای بزرگی است اهورمزدا کـه این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم راآفرید، که خوشی را برای بشرآفرید، که داریوش را شاه‌کرد، یگانه‌شاهی‌را ازبسیاری‌یگانه‌فرمانداری‌را ازبسیاری .»

بند سوم : داریوش شـاه ، شاه بزرگ می‌گوید : «این است بخواست اهورمزدا، کشورهائیکه‌علاوه ازپارس گرفته‌ام ، برآنها فرمانروائی دارم، بمن باج میدهند، آنچه ازطرف من بآنهاگفته میشود، اجرا میکنند، قانون وآئین من درآنجاها روا و محفوظ است: مادـخوزـپرثو هراتـ باختر (بلخ)ـ سغد ـ خوارزمـ سیستان ـرخج ثت‌گید (استاگید) ـ گندارـ هند ـ سکاهوم ورگا ـ سکای تیزخـوز ـ بابل ـ آشور ـ عرب ـمصر ـ ارمن کاپادوگیه ـ لیدیه ـ یونانیهای آسیای صغیر ـ سکاهای آن طرف دریا (میان دریای خزر ودریای سیاه) مقدونیه (سکودر) یونهای سپردار (تراکیه) لیبیان بوتی‌کوشیا (حبشه) مچیا (مکا) کرکـا (کاریان) تقریبا مجارستان امروزی».

داریوش بزرگ‌شاهنشاهی خردمند، توانا، بااراده ودارای نبوغ تشکیلاتی واداری بوده است . درباره این شاهنشاه هخامنشی و سازمانهای نظامی و اداری وشیوه مملکت داری وی ، مورخین و محققین نکات بسیاری را یاد داشت‌کرده‌اند که اهم آن بشرح زیر است :

۱ــ نلدکه (درمقدمه‌کتاب تتبعات تاریخی درباب ایران قدیم)درباره این‌شاهنشاه بزرگ‌چنین نوشته‌است:

«داریوش مهمترین پادشاه هخامنشی است و بدون شك درمیان‌شاهان ملی‌ایران نمایانتر ازهمه‌آنها است»[۱]

۲ــ یکی از مؤلفین جدید روبرت ویلیام راجرز «Robert William Rogers» او را بـا فراعنه نـامی مصر مانند توتمس سوم «... Totmes III» وپادشاهان بزرگ آسور، مثل‌سارگن‌سوم Sargon III وآمورحیدین وباپادشاهان بابل مانند بخت‌النصر اول‌مقایسه کرده ، وباین نتیجه رسیده است‌کـه داریوش اول، ازآن ازمنه تازمان مـا بزرگترین شاه مشرق است، وحتی برکوروش‌کبیرهـم برتری دارد .[۲]

۳ــ ژنـرال سرپرسی سایکس Sir Percy Siax در کتاب « تاریخ ایران » در بـارهٔ خصایل داریوش چنین مینویسد :

« داریوش‌که اونیز مستحق لقب‌کبیراست ، دائما بادشمنان وحریف‌های خود در زدوخورد بوده ، وازاین بالاتر آنـکه کفایت وعـلم تنظیم واداره داشته است . خصایل شخصی او بسیار عالی بـود، فراست و هـوش و مروت وانصافی بکمال داشته ،...» عده سلاطین بزرگی کـه درایران سلطنت‌کرده‌اند ، کـم نیست، لیکن چون اوضاع وکیفیات زمان را درتحت نظردرآوریم تصدیق

۱ــ۲ از کتاب تاریخ ایران باستان . حسن پیرنیا ج ۱ ص ۶۸۷ ــ ۶۸۸

میکنیم‌که داریوش یکی ازبزرگترین آن پادشاهان بوده و درمیان بزرگان تاریخ قوم آریائی دراعلی مراتب واقع است[۱] .

٤ــ اولمستد Olmsted درکتاب «تاریخ‌شاهنشاهی هخامنشی» درباره داریوش چنین نوشته است :

«داریوش نه‌تنها یك دادگزار وکارگزار بزرگی بود، بلکه به‌نسبت آگاهی و روشنفکری‌اش یك‌کاردان برجسته مالی نیز بود[۲]

٥ــ درکتاب «داریوش یکم ، پادشاه پارسها» پس‌از مقدمه درباره داریوش بزرگ چنین مینویسد :[۳]

(مردی‌که زندگانی و کارهای او موضوع مطالعات ما را تشکیل میدهد ، یکی از بزرگترین مظاهر رهبری بشریت است . . . دراوج‌گسترش تاریخی قدرت آریائی مردی قرار داردکه ملت خودرا ازیك موقعیت متزلزل و نومیدی به‌تسلط واقعی جهانی رهبری‌کرده ، و قوای آنرا درتشکیلات عجیبی چنان فشرده ،که توانسته‌اند ، یکی از بزرگترین عوامل سیلان تاریخ جهان باشند.

این‌مردبزرگ، نخستین‌کسی،که‌باتغییرارزش‌های زیبای قدیم‌خوب استفاده ازآن ملت خود را بردنیای‌معلوم

۱ــ ترجمه تاریخ ایران ــ فخر داعی گیلانی ص ۲۵۸ .

۲ــ اولمستد . تاریخ شاهنشاهی هخامنشی . ترجمه‌ی دکتر محمد مقدم ص ۲۵۱

۳ــ تالیف Peter Julius junge ترجمه وحواشی ازدکتر د . منشی‌زاده تهران ۱۳۲۵ . چاپخانه دانشگاه ص ٦

آن زمان مسلط ساخته وخود از نجبای آریائی و نژادشمالی بود. داریوش یکم است، دروجود او بارزترین نمونه نژاد شمالی درمشرق زمین منعکس است. همه خواص نژادی و وجودی، تکامل و تطور، ماموریت تاریخی وانجام آن در وی مجتمع‌اند....»

داریوش بزرگ که درآخرین سفر جنگی کوروش بعنوان سرداری جوان که حامل نیزه سلطنتی کوروش بود، و نیزدر زمان کمبوجیه در سفرجنگی مصرمقام فرماندهی سپاهیان ده هزار نفری جاویدان (نگهبانان شاهی) را بعهده داشت ، پس از جلوس بتخت شاهنشاهی هخامنشی ناچار شد ، که قریب دو سال از آغاز سلطنت خویش را دریك رشته نبردها بگذراند ، در طی این مدت نوزده جنگ کرد، ونه پادشاه را مغلوب نمود . داریوش بحکم طبیعت هوشیار ، و روشن بینی فطری که داشت متوجه شد که اداره کشور و استقرار امنیت در ممالك مفتوحه ، در مرحله اول ، نیازمند بیك سلسله اصطلاحات اساسی و اداری در تمام مناطق تابعه است ، برای اصلاح امور داخلی کشور باید سیاستی عاقلانه ومدبرانه اتخاذنمود، لذا کلیه متصرفات شاهنشاهی را به بیست ایالت تقسیم نمود ، در رأس هرکدام از این ایالات یکنفر شهربان (والی) یا (حامیان مملکت) منصوب کرد .

بنا برعایت سنت کشور داری در زمان کوروش ، بمردم مناطق متصرفی اجازه دادکه هرملت زبان، خصایص نژادی ، معتقدات مذهبی خود را حفظ کند ، لیکن شهربان و والی آن مناطق باید در درجه اول از بین

پارسیان و یا افراد معتمد شاهنشاه هخامنشی برای حکومت برآنها انتخاب شود .

این فرمانروایان یا ولات که عموماً از میان افراد و خانواده های بزرگ پارسی و حتی از میان خویشاوندان و نزدیکان شاه انتخاب میشدند ، در مورد اداره امور مستقیماً در نزد شاه مسئول بودند .

بهمراه هریك از این ولات یکی از افسران که سمت فرماندهی کل نیروی آن ایالت را داشت ، عازم میشدکه در اداره امور نظامی با شهربان یا والی تشریك مساعی نماید. علاوه برشهربان وفرمانده‌کل‌قوای محلی، عامل عالیرتبه دیگری بعنوان مأمور تحصیل مالیات شرکت داشت . ضمناً برای نظارت در کار هرسه مقام عالی هر ایالتی ، مأمورین دیگری که سمت چشم وگوش شاهنشاه (بازرسان شاهنشاهی) را داشتند از طرف شاهنشاه برای رسیدگی بکلیه امور وکسب اطلاعات لازم از وضع مردم وتهیه اخبار لازم برای استحضار دربار و شاهنشاه اعزام میشدند .

عامل عالیرتبه مالی هریك از ایالات موظف بود ، طبق فرمان صادره از طرف شاهنشاه مالیات مقرره را خواه جنسی و نقدی بپردازند .

این بازرسان کاملا مستقل بودند ، و در صورت احتیاج از نیروی سپاهیان میتوانستند استفاده کنند ، این تشکیلات و سازمان بازرسی شاهنشاهی که توسط داریوش بزرگ برقرارشد، مورد قبول وتقدیربسیاری

از پادشاهان قدیم بعد قرار گرفت ، چنانکه شارل دهم برای تأمین ارتباط و پیوستگی بین نقاط مختلف امپراطوری خود ، همان روش وسازمان را انتخاب‌نمود.

مساعی داریوش اصلاح در کلیه زمینه های امور اداری بدین منظور و هدف بود ، که درمجموعه‌ی ممالك و ایالات تابعه و سرزمینهای مختلف که در زیر سلطه وی اداره میشدند وحدتی برقرار سازد ، تا بتواند در سایه این وحدت اداری نظریات صائب خویش را اجراء نماید .

بدیهی است برای ایجاد چنین وحدت اداری وحفظ ارتباط در بین مراکز مختلف شاهنشاهی و پایتختهای آنها در مرحله اول، احتیاج باحداث طرق ارتباطی بود، این مسئله که متضمن تأمین رفت و آمد کاروانان‌تجاری و مبادلات و مراقبت و بازرسی در مناطق دورافتاده کشور بود ، بدون ساختن راههای موردحاجت، غیرممکن میگردید . بنابراین در زمان این‌شاهنشاه بزرگ‌موضوع ساختن جاده مد نظر قرار گرفت ، و طبق مدارکی که در دست است جاده‌هائی بشرح زیر در محدوده وسیع کشور ایران که شرح آن طبق مفادکتیبه دربالا توصیف‌گردید، ساخته و پرداخته شد .

بنا بتحقیق و نوشته دکتر ر . گیرشمن فرانسوی‌دو خط سیر جاده های شاهی ازشوش شروع میشد، از دجله و زیر آربل عبور میکرد ، از حران میگذشت و بسارد ختم میگردید و تا افسوس (افس Ephesus) امتداد مییافت ، این راه دو هزاروششصد وهشتاد وسه‌کیلومتر

طول داشت ، شامل صدو یازده دستگاه یا منزل بود که هریك با اسبهای تازه نفس یدکی برای پیکهای شاهی مجهز بود ، بقول مورخان قدیم ،کاروانها نود روزطول میکشید تا این جاده را از اول تـا انتها طی کنند ، در صورتیکه پیکهای‌شاهی‌این‌راه‌را دریك هفته می‌پیمودند.

دیگرجاده قدیم‌که بابل‌را ازراه کرخمیش Karkemish بمصر می‌پیوست با جاده عمده دیگرکه ازبابل به‌حلوان ، بیستون و همدان میرفت ، ملحق میگردید . با فتوحات جدید در سرحدهای شرقی ، شاهنشاهی ایران تا دره کابل علیا توسعه یافت و از آنجا در امتداد جریان رود مزبور بدره سند میرسید . در جنب این جاده های عظیم اداری ، جاده های دیگری که طرح آنها مختصرتر ولی در عین حال لازم بود ، برای تأمین انتقالات درپادشاهی که دائم در حرکت بود ساخته شد ، بین جاده های نوع اخیر ، باید از جاده‌ای که شوش را بتخت‌جمشید متصل میساخت نام برد ، که بعضی قطعات سنگفرش شدهٔ آن در ناحیه بهبهان شناخته شده است ، در مسیر این جاده ، نزدیك فهلیان بقایای سپاهیان سلطنتی با پایه‌های ستون سنگی به سبك خالص شوشی یا تخت‌جمشید وجود دارد. بین فهلیان و نیشابور ، این راه بسمت چپ می‌پیچید ، و از طریق «ابواب پارس» به نجد ایران باز میشد .

جاده دیگر از لرستان میگذشت و شوش را بهمدان که دربار ماههای‌گرم تابستان راآنجا میگذرانیدند،متصل میساخت . [۱]

۱ــ تاریخ ایران از آغاز تا اسلام تالیف دکتر ر . گیرشمن فرانسوی . ترجمه دکتر محمد معین مجموعه‌ی ایران‌شناسی ص ۱۵۸

راههای فرعی دیگری از قبیل راه بین بابل وسوریه و نینوا وشوش به‌نینوا و سارد ، تخت جمشید بهمدان ــ تخت‌جمشید بکرمان ــ تخت‌جمشید به بنادر هرمز ، شوش به ری و آذربایجان ، ری بشهر صد دروازه (دامغان) ــ ری بخراسان نیز وجود داشته است . دیگر راهی بوده است که سارد را بکرانه اژه متصل میساخته و از لیدی بناحیه فریگیه و برود هالیس تنگه‌ای بود که توسط دژهائی محافظت میگردید ، از رود هالیس به کیدوکیه و بمرز کیلیکیه منتهی میشد و تا بداخل کیلیکیه ادامه داشت .[۱]

کتزیاس مورخ‌یونانی شرحی درباب جاده سراسری میدهد ، بدین ترتیب‌که سراسر جادهٔ شرقی ــ غربی را از افسوس تا بلخ و هند توصیف نموده ، این شرح از میان رفته است .[۲]

گزنفون درباره شاخه مهم خط جنوبی چنین بیان کرده است :

«که شاخه‌جنوب شرقی ازمیان‌آسیای صغیرمیگذشت، بعداً بسوی کیلیکیه سرازیر میشد و سوریه شمالی را میان برمیکرد ، سپس از کنار فرات پائین میرفت تابابل و از میان دشت بشوش میرسید .

گذشته از راههای خشکی که مهمترین خطوط‌اصلی آن بنا بنوشته پرفسور ر . گیرشمن فرانسوی توضیح

۱ــ تاریخ شاهنشاهی ایران تالیف . اولمستد ، ترجمه دکتر محمد مقدم ص ۴۱۰

۲ــ تاریخ شاهنشاهی ایران تالیف . اولمستد ، ترجمه دکتر محمد مقدم ص ۴۱۰

داده شد و یقیناً از این خطوط گذشته از جنبه هـای اقتصادی و تجاری برای عبور سپاهیان و لشکرکشی و خاموش ساختن شورشهای مستملکات استفاده میشده‌است. داریوش بزرگ بعلت لشگرکشی های متعدد بیونان و نواحی آسیای صغیر ناچار بوده است کـه از راههای دریائی نیز استفاده نماید ، و چنانکه گذشت ، با کمك فنیقیها و مردمان آسیای صغیر توانست با تهیه‌قایقهای فراوان و ایجـادپلهای دریائی و تصاحب قریب ۶۰۰ فروند کشتی ، سپاهیان خود را ازمعابر دریائی عبور داده و در محارباتی که تفصیل آن در صفحات پیشین گذشت شرکت دهد . از جمله اقدامات مهم تـاریخی و نظامی داریوش بزرگ باید بحفر ترعه‌ای در سوئز که رود نیل را به بحر احمر متصل مینمود اشاره کـرد ، منظور اساسی داریوش از این اقدام چنین بود ، کـه کشتیها بتوانند بآسانی از بحر احمر بمدیترانه رفت و آمد نمایند .

آنچه از گفته و نوشته های مورخین قدیم برمیآید بطور خلاصه تاریخچه‌این ترعه بدینقرار بوده است :

«من پـارسی هستم ، بهمراهی پارسیـان مصر را گشودم، امرکردم این‌کانال را بکنند» « داریوش کبیر»

کانال سوئز :

طبق نوشته مورخین قدیم پیش‌از داریوش بزرگ و شاید در حدود ۱۳۰۰ سال پیش‌از میلاد حضرت‌مسیح یکی از فراعنه مصر بفکر حفر ترعه‌ای بین دریای نیل و دریای سرخ برآمده، سپس در عهد فرعون دیگر مصر

بنام «نخائو» در حدود قرن هفتم پیش ازمیلاد اقدام بحفر مجدد این ترعه و پاك کردن آن از گل و لای برمیآیند تا آنکه در زمان کمبوجیه بسال ۵۲۵ پیش‌از میلاد ،مصر ضمیمه متصرفات شاهنشاهی هخامنشی گردید ، فتوحات وسیع داریوش بزرگ و حسن شیوه مملکت‌داری وی ضمن یك سلسله اصلاحات اساسی و عمیق، ایجاب‌میکرد همانطوریکه دارای ارتش زمینی قوی و منظم و مسلح است ، از لحاظ نیروی دریائی هم صاحب تجهیزات و سفائنی گردد تا در مواقع لزوم بتواند از معابر دریائی برای انجام برنامه های اقتصادی و تجاری استفاده‌نموده و در هنگام لشگرکشی دچار ناراحتی های طرق زمینی نشود .

داریوش کبیر از دو نظر بحفر این کانال علاقمند بود ، یکی از نظر لشگرکشی تا نیروی ایران بتواند از کرانه های خلیج فارس و بحر عمان و اقیانوس هند بکرانه های دریای مدیترانه و بحراسود و آسیای صغیر و بحرالجزایر برسد ، دیگر از نظر اقتصادی و حمل‌کالا و مال‌التجاره‌های فراوان از مصر بسایر نقاط و بالعکس، لذا داریوش با توجه باهمیت راههای دریائی در اواخر قرن ششم پیش‌از میلاد فرمان حفر ترعه سوئز را صادر کرد ، و بمناسبت ضبط در تاریخ ، دستور داد لوحه سنگی با خطوط میخی پارسی ، عیلامی ، بابلی ومصری در آن محل نصب نمایند تا آیندگان از این اقدام‌تاریخی وی آگاه گردند . این لوحه سنگی در سال ۱۸۶۶ میلادی در نزدیك ترعه بدست آمد و شامل نقوش و نوشته‌های زیر میباشد :

«نقش دو نفر بر روی سنگ تراشیده شده ، و در وسط آن نام داریوش نقش گردیده در طرف راست کتیبه‌ای بدین شرح :

خط میخی پارسی ٦ سطر ــ عیلامی ٤ سطر ــ بابلی ۳ سطر نقش شده ــ کتیبه دیگرحاوی اطلاعاتی راجع بحفر کانال است با متن پارسی در ۱۲ سطر و زیرآن عیلامی که ۷ سطر آن بیشتر سالم نمانده و بقیه بامتن بابلی که شاید زیر عیلامی بوده ، از بین رفته باشد، طرف دیگرلوح کتیبه مفصلتری بخط وزبان مصری نقش گردیده است .

بند سوم مفاد ترجمه لوحه مفصل چنین است : [۱]

«من پارسی هستم، بهمراهی پارسیان مصرراگرفتم، امرکردم این کانال را بکنند از «پی‌رو» نیل که ازمصر جاری است، تادردریائیکه ازپارس بدان روند، این ترعه کنده شد چنانکه فرمان دادم وکشتیها از مصر بوسیله این کانال بسوی پارس روانه شدند، چنانکه اراده من بود»

بدین ترتیب قسمتی از راههای ارتباطی دریائی زمان داریوش بزرگ از کرانه‌های هند و خلیج فارس بسوئز و از سوئز بکرانه‌های آسیای صغیر ویونان و بحر الجزایر و از دریای مغرب بسواحل آفریقای شمالی منتهی میگردید .

کشتیهای نیروی دریائی و امور بازرگانی هخامنشی توسط کشتی سازمان فنیقی ساخته‌میشد و بدریاها روانه میگردید، این سفائن میتوانستند از ٦۰ تا ۸۰ میل‌دریائی در روز دریاپیمائی نمایند. کشتیهای بازرگانی به‌ظرفیت صد تا دویست تن برای عبور ازمعابر دریائی همواره

۱ــ کتاب‌تمدن هخامنشی جلداول تالیف علی سامی‌ص۱۷ــ۱۷۹

آماده حمل کالاهای تجارتی و در مواقع لزوم بنقل و انتقالات، نظامی میپرداختند .

تأسیس چاپارخانه از اقدامات دیگر زمان هخامنشیان است، بدیهی است داریوش بزرگ ناچار بود برای اینکه همواره از اوضاع متصرفات وسیع خویش مطلع باشد ، اقدام بتهیه و تأمین وسائل جمع‌آوری اخبار نماید، لذا برای تسریع در ابلاغ فرامین و دستورات درباری و نظامی پس از ایجاد طرق ارتباطی در تربیت عده‌ای پیك وامر بر همت گمارد، ضمناً بنا بضرورت برای تسهیل رفت وآمد واستراحت این پیك‌ها بساختمان منازل و چاپارخانه در بین معابر ومحل تقاطع خطوط اصلی پرداخت، تا پیکها و مسافرین بتوانند برای استراحت وتوقف خود واسب ـ هایشان ازاین منازل استفاده نمایند . درمجاورت این چاپارخانه‌ها، ساخلوهائی مستقرگردیده بود که در مواقع ضرورت همواره آماده اجرای فرامین بودند. هنگهای چابك سوار موظف بودند که اوامر شفاهی و دستورات کتبی را ازمرکز وصول فرامین تا نزدیکترین چاپارخانه رسانیده و سپس بچاپار تازه نفسی که حاضر است تحویل و تسلیم کرده و این رویه در سایر چاپارخانه‌ها تاآخرین مقصد ادامه داشته است .

گزنفون تاسیس چاپارخانه‌ها را به‌کورش‌کبیر نسبت داده و گوید: «که برای تعیین مسافت چاپارخانه‌ها از یکدیگرچنین تجربه‌کردند،که اسب درروز چقدرمیتواند راه برود بی‌آنکه خسته بشود وآنرا، میزان قراردادند»[1]

بقول مورخان قدیم مسافرت کاروانها از جاده‌های شاهی‌که ازشوش شروع و تا افسوس ادامه میبافت، نود

۱ـ تاریخ ایران باستان حسن پیرنیا ج ۲ ص ۱۴۹۲

روز بطول میانجامید، لیکن پیکهای شاهی تمام طول جاده شاهی را که قریب ۲۶۸۳ کیلومتر طول داشت و شامل ۱۱۱، ایستگاه یا منزل و چاپارخانه بود فقط در مدت یك هفته میپیمودند .[۱]

ارتش و تشکیلات نظامی:

علاوه بر نیروهای مسلح که از زمان کورش کبیر بوجود آمده بود ، و شخصاً کورش در تشکیل و تجهیز سپاهیان، نظارت خاص و مداوم بعمل میآورد، از زمان داریوش بزرگ تغییرات و تحولات فراوانی در امر سپاه وسپاهیگری وطرز تجهیز و بسیج لشگریان اعم از نیروی زمینی و دریائی داده شد که قسمتی از آن نظامات واصول و امتیازات قشون در خلال جنگها و فتوحات داریوش تشریح گردید. اینك بطورخلاصه به اهم تغییرات و تشکیلات نظامی آن عهد بشرح زیر اشاره مینمائیم :

۱ــ ایجاد سپاهیان جاویدان: که همواره تعدادنفرات آن ثابت و مرکب از ده هزار نفر سپاهی زبده بوده‌اند، این نیروی جاویدان که بدارا بودن اسلحه دفاعی نیز شهرت‌داشته‌اند، همواره تحت امرشاهنشاه بوده وبعنوان نگهبانان شاهنشاه و سربازان گارد اختصاصی مأموریت خویش را بانهایت وفاداری وشجاعت انجام میدادند .

۲ــ تشکیل ساخلوهای نظامی در کلیه ایالات برای رسیدگی‌وانجام‌امور لشگری‌فرمانده ونفرات این‌ساخلوها که محل و تعداد آنها بنابمقتضیات محلی و نظامی و

۱ــ کتاب ایران از آغاز تا اسلام . تالیف ر . گیرشمن ص۱۵۸ ترجمه دکتر محمد معین

استراتژیکی تعیین میشد ضمن خدمات خاص نظامی در تحت نظر و اداره ولات (شهربانیها) درآمدند .

۳ــ کلیه ولات وشهربانان موظف بودند همه ساله تعدادی ازجوانان ورزیده را برای خدمت درارتش معرفی نمایند، بدین معنی‌که سهمیهٔ نفرات هرایالت و ولایتی مشخص شده بود، همانطور که میزان پرداخت مالیات نقدی وجنسی تعیین‌گردیده بود، دراین جریان هرکدام از ولات‌که درمعرفی تعداد غفلت مینمودند، دچار کیفر میشدند و بالعکس بشهربانانی‌که نفرات سپاهی را در موقع، معرفی مینمودند پاداشی ازطرف داریوش بزرگ بآنها اعطا میشد .

٤ــ مدت خدمت سربازان اعم ازپیاده و سوار نظام تعیین شده بود، بدینترتیب که ازسن ۲۰ سالگی بخدمت سپاهی درآمده و تا سن ۵۰ سالگی در خدمت ارتش میگذرانیدند.

۵ــ تشکیل نیروی دریائی با استفاده از سفاین فنیقیها، بعداً بنابدستور داریوش کشتیهائی درآسیای‌صغیر مانند کاریه، و ولایت ینیان وسواحل داردانل و بسفر تهیه میشد، وبقول هردوت از کشتیهای یونانی بزرگتروسرعت سیرش زیادتربوده، این کشتیها (بحریه ایران) سه نوع بوده است :

الف ــکشتیهائی،که سه‌صف‌پاروزن داشته وصفوف در سه طبقه جامیگرفتند . این نوع کشتیها جزء نیروی جنگی دریائی بوده است .

ب ــ کشتیهای دراز، که برای حمل ونقل اسبها، و سواره نظام، بکار میرفت.

ج ــ کشتیهای کوچکتر، برای حمل و نقل آذوقه مورد استفاده قرار میگرفت .

۶ــ ساختمان یك سلسله قلاع یا دژهای نظامی در مجاورت چاپارخانه ها و درمحل تقاطع خطوط جاده ها برای استقرار نظامیان (محل ساخلوها).

۷ــ استفاده از کارشناسان و متخصصین امور جنگ ممالك تابعه برای تربیت سربازان وافسران .

۸ــ تقسیم سپاهیان بصفوف مختلف بنا بمیزان قدرت واطلاعات جنگی آنها (پیاده ــ سواره ــ نیروی دریائی).

۹ــ استفاده و بهره مندی از اطلاعات نظامی و تاکتیکی جنگ آوران ممالك مفتوحه و نظامات قشونی آنها .

۱۰ــ آشنا ساختن سپاهیان باستعمال سلاحهای مختلف.

۱۱ــ برقراری انضباط و دیسیپلین سخت در بین صفوف ارتش .

درباب تعداد نفرات سپاهیان و ارتش داریوش کبیر وهمچنین عده سفاین جنگی آن به طوریکه ضمن تشریح نبردهای این شاهنشاه بزرگ درفصول پیش توضیح داده شد ، اختلاف نظر بین مورخین قدیم زیاد است، بطوریکه ضمن صفحات قبل یاد آوری شده است، از تدابیر مهم داریوش بزرگ برای تحصیل پیروزی درجنگها واحراز موقعیتهای سریع در توسعه جهانگشائی، توسل این شاهنشاه هشیار دل بیك رشته اقدامات سیاسی و دیپلماسی بوده است، چنانکه داریوش کبیر پیش ازآنکه بیونان حمله نماید، خواست اهالی آن کشور را از عواقب ونتایج وخیم وشوم جنگ آگاه سازد، و بدینوسیله حتی الامکان از خونریزی و اغتشاش جلوگیری کند. برای این منظور

دو نفر ازمحارم خودرا بسفارت نزدبزرگان آن قوم فرستاد، بسیاری ازشهرها و جزائرکه ازعظمت وقدرت داریوش آگاهی داشتند تسلیم شدند وسپاهیان ایران بـر سراسر این شهرها و جزائر استیلاءیافتند امـا همینکه سفرای داریوش باسپارت رسیدند، اسپارتیها غافل ازآنکه جان یك سفیر مقدس ، از هر آسیب و شکنجه باید مصون باشد، آنهارا دستگیر کرده ، هردورا ببدترین وضع در چاهی معلق آویختند تا جان سپردند .

داریوش ازاین خبر بغایت خشمگین گردید وچنانکه گذشت، باقشونی بس عظیم تحت فرماندهی دوسردار بزرگ خود موسوم به داتیس و آرتافارنس و بهدایت هی پی یاس سردار فراری یونـانی، بسمت آتن شتافت. همچنین در سفرهای جنگی دیگر پیش ازآغازحمله بااعزام نمایندگان مخصوص و تبادل پیامهای سیاسی و نظامی، همواره کوشش داشت که اختلافات، بدون خونریزی وجنگ وکشتار حل و فصل شود .

از اقدامات مفید دیگری که داریوش بزرگ همواره برای پیروزی خویش درمیدانهای نبرد بعمل میآورد ، اعزام فرد یاافراد مطمئنی بداخل کشورهای متخاصم و ورود آنها به جبهه های جنگ واردوی دشمنان برای کسب اطلاعات لازم سیاسی و نظامی بود ودرجزء تشکیلات وسیع اداری داریوش، مرکزی برای جمع آوری اخبار وموثقترین مطالب ، تأسیس شده بود، چنانکه درزمان سلطنتش عـده زیادی از فـراریان یونانی را پناهندگی سیاسی داده و توانست از اوضاع یونان از زبان پناهندگـان مطالبی بشنودکه یقینا برای داریوش وفرماندهان جنگی وی مفید

فایده بوده است. در زمره این پناهندگان ، یك پزشك یونانی بودکه توانست بدربار داریوش راه یابد، علاقه داریوش باین پزشك که دمسیدس «Democedes» نام‌داشت موجب شدکه درنتیجه معالجاتیکه از داریوش و ملکه او «آتوسا » نمود، بسمت پزشك مخصوص دربارهخامنشی انتخاب شود، معروف استکـه این پزشك یونانی برای ملاقات نزدیکان و بستگان خود با کسب اجازه از داریوش باتفاق پانزده نفرازپارسیانکه همراه اوبودند قرارشد بیونان برود ، مشروط براینکه بعداً مراجعت نماید ، دمسیدس پس از رسیدن بیونان از دست همراهان خـود گریخت ودیگربه‌ایران مراجعت ننمود، داریوش ازاین خلف عهد پزشك نامبرده بینهایت خشمگین و متاثر شد ودرصدد برآمدکـه برای انتقام وتسخیر یونان سپاهی عظیم بدانسوگسیل دارد .

در حقیقت میتوان گفت که این پیش‌آمد، آغـاز ارتباطات وایجاد مناسبات سیاسی بین‌ایران و کشورهای اروپا بوده است . [۱]

سلاح وسایر تجهیزات ارتش داریوش بزرگ :

ازتوصیفی‌که درباره سلاح‌وتجهیزات ارتش‌داریوش بزرگ شده است، این نکته روشن گـردیده‌که سربازان پارسی، دراین‌دوره مجهز بسلاح دفاعی نبوده شاید علت‌ـ العلل برخی از عدم موفقیتها و پیروزیها در جنگ، همین

۱ـ نشریه شماره اول وزارت امورخارجه ایران ص ۳۰ـ۳۱ بقلم آقای قدس نخعی

فقدان سلاح دفـاعی بوده است . لیکن در عوض دارای تیراندازان ماهر ومجرب بوده است.

بااینکه سپاه جاویدان ازلحاظ تسلیحات کاملتراز صفوف دیگر پیاده و سوآره نظام بوده‌اند و تاحدودی بدارا بودن‌سلاح دفاعی امتیازاتی بردسته دیگرداشته‌اند، لیکن چون نیروی تحرك‌آنان‌کمتر ازقوای متخاصم بـود (یونان) نمیتوانستند ازنتایج لشگرکشی وزدوخوردهای سهمگین خود استفاده نمایند، وهمواره ازتحصیل فتح و غلبه بعلت بیم ازمحصورشدن ، صرفنظر مینمودند .

سپرارتش داریوش بزرگ ازترکه‌های بافته شده بود، نیزه‌هایشان ازحدمعمول‌کوتاهتربوده است.صفوف تیرانداز وفلاخن‌داروسپرداردربین لشگریان پیاده دارای اهمیت خاص جنگی و رزمی بوده‌اند ، سواران ارتش داریوش بزرگ، گذشته ازفن مهارت درسوارکـاری و سرعت حرکت، دارای ممیزات‌خاص جنگی‌بوده‌اند،زیرا گذشته ازاینکه تیراندازان قابلی بشمار میرفته‌اند، از لحاظ شجاعت وپایداری دربرابر دشمن وتعقیب‌فراریان نقش عمده‌ای درپیروزی ارتش داشتند .

چنانکه گـذشت ، نیروی دریائی ایران در زمان داریوش‌کبیر، منحصرا برای حمل ونقل سپاهیان ولوازم سپاهی وخواربار واحتیاجات لشگرکشی مورد استفاده واقع شده است .

ارابه‌های داس‌دار دندانه‌ای‌کـه درزمان کوروش کبیردرجنگها معمول بوده، درزمان داریوش بزرگ‌هم جزءآلات وادوات‌حرب بشمارمیرفته‌است. وصف‌این‌قبیل

ارابه‌های داس‌داردندانه‌ای درفصل پیش‌گذشت .

استفاده ازکارنای (شیپور) برای‌آغازجنگ واعلام دقیقه شروع بحمله ، درارتش کوروش وداریوش مرسوم بوده است [۱]

گذشته ازسلاحهای عادی‌که‌درمیدانهای جنگ‌مورد استعمال پیدا میکرده است، چنین معلوم میشودکه در تشریفات‌درباری، افسران ونگهبانان‌وسربازان‌جاویدان دارای یك‌نوع سلاح تشریفاتی و تجملی نیز بوده‌اندکه بنا بر نوشته دکتر گیرشمن فرانسوی «مخصوصاً اسلحه تجملی باگرانبهاترین قطعات سکایی‌که از مقابر سلطنتی روسیه جنوبی خارج شده معادل است، هم‌ازحیث‌کار هنرمندان و هم‌ازحیث موضوعاتی‌که درآنها بکار رفته . بدین وجه‌غلاف شمشیری کوتاه ـ که محتملا ازفلزی گرانبها بود ، که یکی از صاحبمنصبان شاهی از مردم ماد بدان مسلح است و در نقش برجسته داریوش مجسم شده ، دارای تزئینی است که بدون شك از بهترین سنن هنر سکائی است ،که چنانکه میدانیم یکی ازعناصر متشکله‌هنر ماد راتشکیل‌میداده‌است، نیزدرتخت‌جمشید تبری‌جنگی ویك دهنه شکسته‌که برای تعلیم دادن‌اسبان وحشی بکار میرفته ، پیدا شده که بدون شك متعلق بنگهبانان شاهی بوده است .» [۲]

خاور شناس‌معروف ا . بنونیست E—Benveniste در

۱ــ تاریخ ایران باستان ج ۱ ص ۱۸٤

۲ــ تاریخ ایران ازآغاز تا اسلام ص ۱۹۹ــ۲۰۰ ترجمه دکتر محمد معین

فصل سوم کتاب «تمدن ایرانی» درباب‌موفقیت‌و پیروزی نظامی پارسها در زمان هخامنشیان چنین نوشته است :

«علت موفقیت نظامی پارسها در زمان مادها و بعداز آن در زمان سلسله هخامنشی، برتری سلاح و روش‌نظامی آنها بوده ، پارسها بخوبی میتوانستند در آن واحد از چندین سلاح‌استفاده‌کنند . ابتدا دشمن را درزیرضربات پیکانهای خود میگرفتند و در نتیجه صفوف دشمن بهم میخورد و نامنظم میشد ، در این موقع سواره نظام بدشمن حمله میکرد ، چابك‌سواران با سرعت فوق‌العاده داخل صفوف شکست خورده حریف میشدند ، و آنها را بکلی از هم متلاشی میکردند .

بعلاوه پارسها از سرزمینهای فتح شده لشگریان بسیار از قبیل کمان دارو نیزه‌دار و چابك سوار مجهز مینمودند ، نظم واحد های نظامی و اقدام دسته‌جمعی آنها علت عمده پیشرفت پارسها در میدان جنگ بود و هرموفقیتی بدنبال خود موفقیت دیگری را دربر داشت . »[1]

پرچم :

بنا بقول هردوت ، هرقسمت از صفوف ولشگریان دارای پرچم خاص بوده‌اند ، لیکن در اینکه کیفیات‌این پرچمهای ارتشی چگونه بوده است ، کاملا روشن نیست. چنانکه درفصل مربوط‌بدوران‌شاهنشاهی کوروش‌کبیر گذشت بنا بنوشته گزنفون در کتاب « تربیت کوروش »

۱ــ کتاب تمدن ایرانی اثر چندتن ازخاورشناسان ترجمه دکتر عیسی بهنام ص ۵۹

پرچم زمان کوروش ، بشکل عقابی زرین با بالهای گشاده بود که به نیزه بلندی نصب شده بود ، لیکن در موزه لوورپاریس جامی هست که برآن جنگ یکنفر یونانی با بیرق‌دار ایرانی‌تصویر شده، بیرق‌دار افتاده، ولی کیفیات بیرق بخوبی دیده میشود و چنین است : بیرق عبارت است از چوب و پارچه‌ای ، پارچه مربع شکل است که بواسطه دووتر ، که از یك زاویه مقابل رسم شده ، بچهار مثلث متساوی تقسیم گشته ، مثلثات دو بدو در نقطه رأسشان با هم تماس دارند و دو بدو رنگی مخصوص دارند، یعنی ازچهارمثلث، دومثلث سفید است و دو دیگر سیاه، این جام کتیبه‌ای دارد باین‌مضمون:

«دروس آنرا کشید»[۱]

«خشایارشا گوید : داریوش را پسران دگر بود ارادهٔ اهورمزدا براین قرار گرفت که داریوش پدر من ، پس از خودش ، مرا بزرگترین بداند ، وقتی که پدر من داریوش از تخت رفت باراده اهورمزدا من برتخت پدر ، شاه شدم ، هنگامیکه من شاه شدم کارهای بسیار خوب کردم ، آنچه کرده آنرا نگاه داشتم و بآن اضافه نمودم ، آنچه

۱ــ نقل ازکتاب ایران باستان ج ۲ ص ۱٤۸۳ وکتاب پرچم و پیکره شیر و خورشید تالیف سرهنگ ستاد ــ دکتر نصرت‌اله بختورتاش ص ۳۸

من کردم و آنچه پدرم کرد همه آنها را باراده اهورمزدا کردیم .

خشایارشا گـوید : مرا اهورمزدا نگهدارد ، وهمچنین کشور مرا آنچه من کرده‌ام و آنچه پدرم کرده است ، همه آن چیزهـا را اهورمزدا پایدار بدارد . »

نقل ازکتیبه لوح سنگی کـه درسال ۱۳۱۱ خورشیدی در عمـارت معروف بحرمسرای تخت جمشید کشف شده است .

فصل ششم

شاهنشاهی خشایارشا و جنگهای وی
(٤٨٦ ـ ٤٦٥ پیش از میلاد)

پس از مرگ داریوش بزرگ پسر وی که از آرتسا دختر کوروش کبیر بود درسن ۳۵سالگی برتخت‌نشست، چنانکه در فصول گذشته و در آغاز جلوس هـریك از شاهنشاهان هخامنشی گذشت ، همواره اجـراء مراسم جلوس جانشینان بـراریکه شاهنشاهی ، مواجه با یك سلسله مشکلات داخلی و خارجی میشد ، بدیهی است استقـرار خشایارشا بر اریکه سلطنت هخامنشی هم از این سرنوشت و حوادث خارج و مستثنی نماند ، پس از جلوس برتخت سلطنت، دربادی امر دچار شورش مصر گردید ، در مصر خبیش Xabish نامی علم طغیان برافراشته بود ، خود را فرعون میخواند ، لذاخشایارشا ناچار شد که با لشگری بسوی مصر برای خاموش‌ساختن آن طغیان روانه شود ، چون فرعون دروغین نتوانست

در مقابل نیروی هخامنشی برابری نماید ، خود و طرفدارانش دچار هزیمت و فرار شدند ، پس از مجازات کردن شورشیان و همدستان و یاران خبیش ، اهالی مصر و شورشیان ناچار شدند که از در اطاعت درآمده و رویه پیشین خود را نسبت به شاهنشاه ایران حفظ نمایند ، بدینمعنی که کهنه‌ی مصری و نجباء و روحانیون بحقوق و امتیازاتی که بدانها داده شده بود رضایت داده و همچنان مطیع دربار هخامنشی باشند . (هردوت کتاب ۷ بند ۷) .

خشایارشا پس ازقلع وقمع یاغیان مصربرادر خود هخامنش را بحکومت مصر گماشت و در سال ٤٨٤ پیش از میلاد بایران مراجعت نمود .

پس از فرونشاندن شورش مصر، در هنگامی که خشایارشا در همدان بود خبر رسید که بابل شورش کرده و شهربان آن بنام زومیرس‌کشته شده است، از الواحی که درکاوشهای‌بابل بدست‌آمده‌است، چنین‌استنباط میشود که‌دراین‌شورش‌عده‌ای، داعیه‌پادشاهی بابل‌راکرده بودند، دوتن‌ازاین‌عده بنام«بل‌شیمالی یا بل‌شیماناوشتی‌کوشتی» و دیگری بنام «آک‌سشی‌ماسو» خود را پادشاه بابل دانسته و معرفی کرد ، چون زوپیر Zopyre کشته شد فرزندش بنام بغابوخش (مکامبیز) بجای پدر معین شد.

بطوریکه هرودوت نقل‌کرده است‌بغابوخش بیدرنگ برشورش بابل فائق شد، بابل بسختی کیفر دید، دژهای شهر که بدست نبوکدنصرساخته شده بود، ویران‌گردید،

زیگورات نامی آن، با خـاك یکسان شد، مجسمه مردوك رب‌النوع بزرگ بابلی را از معبد آن خارج بایران منتقل شد و سوریه ازبابل مجزا شد وبصورت شهرستان مستقل درآمد، و ازاین پس بابل مانند گذشته در جرگهٔ ایالات باجگزار ایرانی باقی ماند، خشایارشا از این تاریخ ببعد عنوان «شاه بابل» را ترك گفت وبعنوان «شاه پارس و ماد» اکتفا کـرد (۴۸۲ ـ ۴۸۱) پیش از اینکه بشرح بزرگترین وقایع جنگی خشایارشا و موضوع لشگرکشی به یونان بپردازیم، مقدمتاً بعلل اصلی بروز این جنگ مهم تاریخی و تجهیزات مفصلی که شاهنشاه هخامنشی برای شروع این جنگ و حمله بیونان فراهم ساخته بود اشاره می‌نمائیم ، این جنگ از اهم وقایع تاریخی زمان هخامنشیان بشمار میرود، درباره آن مطالب متنوع و مختلفی از نویسندگان یونانی باقیمانده کـه قضاوت در مطالب و حوادث آن حاجت به‌بررسی دقیق دارد.

«خشایارشا گوید :

خدای بزرگی است اهورمزدا که این زمین را آفرید، که‌آن آسمان را آفرید، که مردم را خلق فرمود، که بمردم‌شادی داد، که خشایارشا را شاه نمود، یگانه شاه ازمیان شاهان‌بسیار، یگانه‌فرمانروا از میان فرمانروایان بسیار، من هستم خشایارشا، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه کشورهائیکه ملتهای بسیار دارد ، شاه ایـن سرزمین بزرگ و پهناور ،

پسرداریوش شاه هخامنشی، خشایارشا میگوید: بلطف اهورمزدا این درب را برای همه کشورها ساختم، وآن است که پدرم ساخته چیزهای زیبای دیگر که دراین پارسا ساخته شده همه را من و پدرم ساخته‌ایم، هرکاری که بدیده زیبا است بیاری خدا ما کرده‌ایم. خشایارشا میگوید ، اهورمزدا مرا حفظ کند و سلطنت مرا نگاه دارد، آنچه من کردم و آنچه پدرم کرد، اهورمزدا بپاید»

(کتیبه سردرب و مدخل تخت جمشید)

در بین کتیبه‌های متعلق بدوران خشایارشا، لوحه سنگی است که بنام کتیبه دیوان نامگذاری گردیده، این کتیبه از لحاظ متن و حدود متصرفات و ممالك تابعه‌این شاهنشاه هخامنشی که از اسناد بی‌نظیر تاریخی بشمار میرود حائز کمال‌اهمیت است. این لوحه باشش عدد لوح سنگی بزرگ دیگر در سال ۱۳۱٤ خورشیدی در ضمن کاوشهائی، پس‌ازبرداشتن‌قسمتی‌ازخاکهای زیادی‌عمارت معروف به‌خزانه تخت جمشید، کشف‌گردیده است، اینك متن آن بمناسبت موضوع در زیر درج میشود :

«خدای بزرگی است اهورمزدا، که این زمین را آفرید،که‌آن‌آسمان را آفرید،که مردم را آفرید،که شادی را برای بشر آفرید، که خشایارشا را شاه کرد، یگانه شاهی‌را ازشاهان ویگانه فرمانداری را از فرمانداران. منم خشایارشا بزرگ، شاه شاهان، شاه‌کشورهائیکه

دارای ملل‌گوناگون است، شاه این سرزمین پهناور، پسر داریوش شاه هخامنشی .

خشایارشا گوید: این است کشورهائی برای پارس که بفرمان اهورمزدا من پادشاه آنها هستم، من برآنها فرمانروائی داشته‌ام، پیش من باج میآورند. آنچه بآنها از جانب من فرمان داده میشد آنرا انجام میداده‌اند . فرمان من آنجاها روا بود : ماد . ایلام . رخج . ارمنستان. زرنگ. پارت: باختر(بلخ)سغد. خوارزم. بابل. آشور. ستاگید. لیدیه. مصر. یونانی‌هائیکه دردریازندگی‌میکنندو آنهائیکه آنسوی دریا هستند. مچیا. عربستان. قندهار. سند. کاپادوکیه. داها. سکاهوم ورکا. سکاهای تیزخود. مقدونیه. پونتیا. لیبی. کاریا. حبشه. خشایارشاگوید: هنگامیکه من پادشاه شدم، در میان این‌کشورهائیکه در بالا نام برده شد، نافرمانی بود پس مرا اهورمزدا کمك‌کرد. به ارادهٔ او من آن کشورها را درهم نوردیدم و بجای‌خود نشاندم. در بین این کشورها پیش ازمن دیوان راپرستش می‌کردند پس بفرمان اهورمزدا من‌آن پرستش‌خانه دیوان را برافکندم و فرمان دادم پرستش دیوان نکنند، هرجا پیش از من دیوان را پرستش میکردند درآنجا من اهورمزدا وارتا (فرشته داد) را با خضوع ستایش‌نمودم و آنچه نادرست بود درست کردم این‌کارهاکه از من‌سرزد همه بفرمان اهورمزدا بود، اهورمزدا مرا یاری‌کرد تااین کرده‌ها را انجام دهم.

تو که در روزگار پسین میآئی، اگر اندیشه کنی‌که شاه‌باشی در زندگانی ومرگ مبارك، بآن‌دستورهائی‌که اهورمزدا فرموده است رفتارکنی، هرکه اهورمزدا وارتا

را با خضوع ستایش‌کند در زندگی شاد خواهد بود و پس از مرگ خجسته .

خشایارشا گوید : « مرا اهورمزدا از هر بدی نگهدارد، همچنین خانواده مرا و این‌کشور را من از اهورمزدا درخواست میکنم، اهورمزدا همه آنها را بمن ببخشد » .

«باید یکی از این دو راه را انتخاب نمود:
یا تبعیت از یونان ، یا غلبه بر یونان»
خشایارشا

علل تعرض خشایارشا بیونان

بنابروایت هردوت (کتاب ۷ بند ۷) از آغازسلطنت خشایارشا، همانطور که در مصر و بابل عده‌ای رجال و بزرگان دست بشورش و عصیان بردند، در دربار ایران هم تعدادی از یونانیها بسر میبردند، که همواره در هر فرصتی‌خشایارشا را تشویق وتحریك بلشکرکشی‌بیونان و تصرف‌آن کشور مینمودند، از طرفی خشایارشا در این هنگام بیشتر در این فکر بود که برنامه ساختمانی باشکوه و جلالی را که پس از پدرش در صفه تخت‌جمشید آغاز نموده است بپایان رساند. لیکن، جاه طلبی ماردوتیوس پسر عمویش موجب شد که خشایارشا را برای دست‌یافتن بسرزمین یونان آماده سازد.

تبعید شدگان آتنی در دربار خشایارشا در تحریص این شاهنشاه هخامنشی دستی کمتر از ماردوتیوس (مردنیا) نداشتند .

فرمانروایان منطقه «تسالیه» هم با ماردوتیوس و

تبعید شدگان آتنی همدست شده آتش هجوم بسوی یونان رادامن میزدند .

اصرار «دمارات» پادشاه مخلوع وسابق اسپارت که در زمان داریوش بزرگ بدربار ایران روی آورده و پناهنده شده بودکه درنزد شاهنشاه بزرك هخامنشی و فرزند وی خشایارشا دارای ، منزلت و مقامی شد، از عوامل موثری بودکه موجب اتخاذ تصمیم خشایارشابرای حمله بیونان گردید .

افراد خانوار «پزیستر ات»که همواره فکرفرمانروائی برآتن را در دلوسرخود میپرورانیدند ازموقع استفاده نموده، بمنظور رسیدن خود بمقصود ومقصدفرماندهی درآتن، پیوسته شاهنشاه هخامنشی را وادار بحمله بیونان میکردند .

خشایارشا بااینکه مایل بچنین جنك بزرگی نبود و کم وبیش از عواقب شوم جنك که دامنگیر پدرش شده بود رنج میبرد، ناچارشدکه درمقابل تحریکات داخلی و دعوت فرمانروایان تسالیه تن بنبردی دهدکه در آن روزگار بزرگترین صحنه جنگهای جهانی آن ایام بشمار میرفت .

پیش از اخذ تصمیم باین محاربه عظیم دستور داد مجلس مشاورهٔ جنگی تشکیل شود تا درباب این جنك مطالعات کافی بشود، دربین سردارانی که دراین مجلس مشاوره نظامی حضوریافتند ماردوتیوس فرزند اردوان برادر خشایارشا بیش از همه طرفدار شروع جنگ با یونان بود، لیکن اردوان پدر ماردوتیوس و برادر

خشایارشا مخالف اقدام بچنین جنگی بود ، و بهیچوجه لشگرکشی بکشوریونان راکه دارای شوکت و قدرت فراوانی بود، واز طرفی ازنظر استراتژیکی برای‌ایران حکم کشور ناشناسی را داشت باتوجه بدوری مسافت‌آن، مصلحت نمیدانست ودرصف مخالفین این جنك بود .

سرانجام خشایارشاکه در تحت تاثیر و فشار عوامل داخلی و خارجی بود، برآن شدکه با عدم تمایل قلبی‌آماده کارزار وجنگی‌شودکه داریوش بزرك برای گسترش‌مرز شمالغربی دنبال میکرد . [۱]

معروف است‌که در پایان این مجلس مشاوره‌نظامی خشایارشا ضمن اعلام جنك با یونان چنین گفته است :

«اردوان تو برادرپدر منی و نسبت تو را ازمجازاتی که باید در ازای سخنان توهین‌آمیزت به بینی نجات میبخشد، باوجود این من جزائی ننگین برای تو معین میکنم و آن چنین است:که مانند شخص ترسو در جنك یونان شرکت نکنی وبازنان دراینجا بمانی ، بی‌تو هم من‌آن کنم،که گفتم من پسر داریوش و نوه ویشتاسب و نبیره آرشام و پسر نبیره آریارمنا و از اعقاب چیش‌پش وکوروش وکمبوجیه و چیش‌پش وهخامنشی هستم .اگر آتنیها را تنبیه نکنم چه من یقین دارم‌که اگر ماآنها را آسوده بگذاریم، آنها ما را راحت نگذارند وبازباراضی ما تجاوز کنند، چنانکه آتنیها بآسیا آمده سارد را آتش زدند، بنابراین نمیتوان عقب نشست، باید عمل کرد

۱ــ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ا . ت اومستد ترجمه دکتر محمد مقدم ص ۳۳۶

یا بردبار بود، یعنی کاملا مطیع یونانیها شویم، یا آنها مطیع ما گردند، حد وسط در این مسئله نیست پس عدالت اقتضا میکند، چیزهائی راکه بما واردشده تلافی کنیم. چنانکه میدانیم داریوش بزرك پیش از آنکه بیونان حمله نماید سفرائی باسپارت فرستاد واز آنها طلب آب و خاك نمود لیکن اسپارتیها هردو سفیر داریوش را با وضعی فجیع ومعلق کنان درچاه بقتل رساندند این خاطره دردناك مرك دوسفیر دراسپارت واهانتی که بمقام و منزلت فرستاده نامی سفیران شده بود، موجب گردید که خشایارشا درمقام گرفتن انتقام قتل واهانت ازاسپارتیان برآید.

دراین باب شرح مختصری درنشریه وزارت امور خارجه ضبط شده است که خلاصه آن چنین میباشد:

«خشایارشا عمل اسپارتیها را فراموش نکرده بود، و به کینه‌ای که ازکشتن دوسفیر پدرش از آنها در دل داشت خودرا آماده حمله بیونان نمود، وسپاهی بیشمار بدانسوی گسیل داشت.

رعب موحش، سراسرکشور یونان را فرا گرفت، اسپارتیهاکه بسبب قتل دوسفیر ایران باعث این پیش آمد مخوف شده بودند، چون متوجه پریشانی و وحشت مردم گردیدند از عمل زشت خود وکشتن سفیران ایران بینهایت پشیمان گردیدند و برای چاره جوئی در صدد برآمدند اقدامی کنندکه خشم شاهنشاه را فرو نشاند، دونفر از جوانان اسپارتی موسوم به بولیس Bulis و سپتیاس Spetias برای اینکه باین وضع پرآشوب و

وحشت خاتمه وکشور خودرا از عواقب انتقام پادشاه ایران نجات دهند داوطلب شدندکه جان خودرا درمقابل جان دوسفیر ایرانکه بهدر رفته بود، بقدوم شاهنشاه ایران نثار سازند . این دونفر سفیر جوان یونانی بسمت ایران عزیمت نمودند . چون بقصر خشایارشارسیدند، آنها را بحضور آوردند، پادشاه از آنها پرسید بـرای چه‌امری نزد من آمده‌اید؟ یکی ازآنها در پاسخ چنین گفت :

«ای پادشاه ایران ما میدانیم که جان یکسفیرمقدس است وباید ازهرآزار وآسیب مصون بوده باشد. ما از کرده خود پشیمانیم، اما شما اکنون برای انتقام از این گناه ،آماده حمله به‌کشورما هستید، ای‌پادشاه بکشورما حمله نکنید، ماآمده‌ایم‌که جان خودرا درمقابل جان دو سفیریکه هم‌میهنان ما آنها راکشته‌اند بشما تسلیم‌کنیم، اینك هرچه ما داریم ازآن‌شما است وهرطور میخواهید با ماعمل کنید» .

خشایارشا ازشنیدن این کلمات بغایت متاثر شد ، و نیت وعمل این دو جوان زیبا را که با نهایت شجاعت و آرامش خاطر درمقابل او ایستاده وبرای نجات کشور خود حاضر بنوشیدن شربت مرك شده بـودند، بسیار ستود وبجای آنکه پیشنهاد آنها را بپذیرد و قصاص کند هدایای زیادی بآنها عطا نمود وگفت :

«من بشما هرگز آسیب نخواهم رساند، زیـرا من بیش از اسپارتیها عادل وعدالت‌پرور هستم.»[1]

۱ــ شماره اول اسفندماه سال ۱۳۲۷ ص ۲۰ــ۲۱ بقلم آقای حسین قدس نخعی

تهیه مقدمات لشگرکشی بیونان :

معروف است‌که برای تهیه مقدمات و تجهیزات و تنظیم برنامه این لشگرکشی بشرح زیرمدت چهار سال (٤٨٤ـ٤٨١ پیش ازمیلاد) وقت گذرانده شد تااینکه موجبات این تعرض عظیم و وسیع فراهم آمد :

۱ـ از جمله اقدامات مهمی‌که بعمل آمـد، حفر ترعه‌ای درکوه‌آتس بود، درمرحله اول خشایارشا فرمان داد، دربغاز داردانل درنقطه‌ای‌که عرض تنگه آن‌کمتراز ۲۰۰۰ زرع‌میشد، در روی‌آب دریا پل بسته شود تالشگر هخامنشی ازآن پل‌عبور نماید (تاسرگذشت شوم نخستین دفعه‌ای‌که نیروی دریائی ایران درحوالی‌کوه آتس دچار طوفان و تفرقه شده بود تکرارنشود)، برای انجام برنامه حفراین‌کانال‌کـه مدت سه‌سال بطول انجامید مسئولینی تعیین شدند، این سرپرستان و مسئولین دونفر باسامی : بوباتس Bubates پسرمگابازوس وآرتاخه Artachee پسرآرته بودندکه تصدی حفرکانال رابعهده داشتند [۱]

حفراین‌کانال‌بعهده مردمان‌مختلف وملیت‌های‌تابعه بود، بدین ترتیب‌کـه مسئولیت حفرهرقسمتی از آنرا کارگران معینی تعهد نموده‌بودندکه انجام دهند ، بومیان بدون اطلاع هم دراین‌کار شرکت داشتند، فقط فنیقیها بودندکه درامرحفرکانال صاحب آزمودگی بودند، بدین معنی‌که درکندن کانال عرض‌آنرا ازسایر قسمتهائی که

۱ـ تاریخ شاهنشاهی ایران . اومستد ترجمه‌ی دکتر محمد مقدم ص ۳۳۷

دیگران بعهده داشتند زیادتر و بلکه دو برابر گرفتند ودر نتیجه ازخاك ریزی بداخل کانال ممانعت میشد ، عرض این کانال باندازه‌ای بودکه دوکشتی در ردیف هم میتوانستند بآسانی عبور نمایند، لیکن امروزه ازآن کانال فقط چند اثر برکه‌ی بازمانده است [۱]

هردوت در بارهٔ طرز کندن این ترعه شرح مفصلی نوشته است (کتاب۷ بندهای ۲۳ و۲٤) ودرپایان آن اقدام خشایارشا را درشکافتن دل کوه ناشی ازغرور او میداند که باین وسیله خواسته است آثاری ازقدرت خود باقی گذارد والابخوبی ممکن بودکشتی‌ها را ازاین طرف دریا بآنطرف بگذرانند . [۲]

درباره خراب‌شدن این پل وخشمگین‌شدن خشایارشا هرودت شرح مفصلی نگاشته است که خلاصه آن چنین است: «که این پل براثر طوفان درهم‌کوبیده شد وچون خبر ویران شدن آن به‌شاه هخامنشی رسید دستورداده شد مهندسین ومسئولین ساختمان پل را بقتل برسانندو دریا را به‌سیصد تازیانه تنبیه نمایند» .

سپس خشایارشا فرمان‌دادکه پل دیگری برپاسازند

۱ــ تاریخ نظامی ایران . سرهنگ غلامحسین مقتدر چاپ سوم ۱۳۲۰ ــ چاپخانه بهار ــ تهران ص ۲۹

۲ــ لوئی‌دوبو مورخ‌فرانسوی درکتاب تاریخ‌ایران خودمینویسد که تا قرن ۱۹ آثار ترعه‌ی خشایارشا هنوز باقی و بعضی قسمت ــ های آن روی سطح دریا نمودار وبا چندین ماه کارممکن بود این ترعه دوباره قابل کشتی‌رانی شود تاریخ نظامی ایران ــ نوشته سرهنگ غلامحسین مقتدر

ساختمان این پل بزودی باتمام رسید و برای عبورسپاهیان آماده شد .

۲ــ تأمین وتهیه‌انبارهای‌خواربار‌دراین‌اردوکشی ازنکات مهم‌لشکرکشی بیونان‌است وبطور خلاصه‌دراین مورد ضمن پیش‌بینی واقداماتی‌که بعمل‌آمده بود چنین مقرر شده‌بود .

۳ــ ترعه‌ای‌که خشایارشا در دامنه کوه‌آتس کرانه بحرالجزایر حفرکرد، بنوبه‌خود یکی ازکارهای برجسته ومهم مهندسی قرن پنجم پیش از میلاد بوده است . شبه‌ــ جزیره آتس شرقی ترین نقطه شبه جزیــره کالسیدیس ..... Kalcidice ترعه‌ی خشایارشا در رأس آن وازشمال بجنوب قرارگرفته ودرهمین‌کوه‌است‌که زمان بوزانتی صومعه‌ای ساخته شده و جنبه تقدیس پیدا نموده است.

چون کشتی‌رانی دراین شبه جزیره پرمخاطره‌بود، خشایارشا هنگام‌لشگرکشی بیونان برای حفظ ناوگان خود دستور حفر آنرا داد و بر حسب نوشته مورخین حفر آن سه سال طول کشید . طول ترعه در حدود ۲۲۰۰ متر و عرض آن ۹۰ متر و عمق آن از دو تا هشت متر بوده است و بطوریکه نوشته‌اند ، آثار آن تا چندی پیش کامــلا مشهود بوده است و بازمانده آنــرا «پرولاکا Proulaka» مینامند .

مهندس سازنده این کانال «آرتاخه» از نجبای هخامنشی و برحسب گفته هردوت این ســردار نامی پارسی از حیث اندام از تمام پارسیها بلندتر و اندازه قد او به پنج زرع و چهار انگشت میرسیده و صدای

بسیار رسائی داشته است و مـرگ او برخشایارشا بسیار گران و ناگوار آمد و امر کرد جنازه او را با تشریفات و شکوه فراوانی دفن کنند . نزدیك این ترعه، برجستگی قبر مانندی است کـه تصور کرده‌اند شاید بقایای قبر آرتاخه باشد که بامر خشایارشا در همانجا مدفون گردیده است . (تمدن هخامنشی . تألیف آقای سامی جلد اول ص ۱۸۲) .

الف ـ چنانکه میدانیم شاهنشاهان هخامنشی بدو موضوع از لحاظ کشورداری و انتظام امـور سیاسی اهمیت خاص میدادند . در مرحله اول فراهم آوردن سپاهیان و برقراری انضباط در بین آنان و در مرتبه دوم بآبادی و عمران مناطق متصـرفه بود از این رو موضوع کشاورزی و دامپروری و تشویق کشاورزان در پیشرفت امور زراعی از اصول مسلم برنامه سیاست داخلی شاهنشاهان هخامنشی بشمار میرفته است [۱] لذا خشایارشا قبـلا مقرر داشته بود کـه هرکدام از ساتراپها و مسئولین ساخلوهای ایالات و ولایات بمیزان معین خواربار و تعدادی مواشی و اسب که مورد احتیاج این لشگرکشی است آماده و فراهم سازند ، که درهنگام حرکت آنهم با نیروئی عظیم (که علی‌التحقیق کمتر از یك میلیون با خدمه آن نبوده است) دچار کمبود آذوقه

۱ـ گزنفون شرحی درباب اهمیت آبادانی و عمران در کتاب خود موسوم به «اکونومیك «Economique» درفصل ٤ نوشته است و خلاصه آن چنین است «فن زراعت ولشگر آرائی دو فنی است که ازتمام فنون زیباتر است‌توجه شاهنشاهان هخامنشی بهردو بالسویه معطوف شده» نقل از تاریخ ایران باستان مبحث فلاحت ص ۱۵۰۳

نشوند . بدیهی است این انبارهای خواربار و مواد غذائی در رأس موعد آماده گردید .

ب ــ خشایارشا دستور داده بود که مامورین و حکام و ولات سر راه عبور لشگر ، موظفند که خواربار نیرو را در ضمن حرکت (علاوه بر آنچه که طبق فرمان بعنوان ذخیره احتیاطی و بنا بمیزان سهمیه جمع‌آوری و حاضر کرده بودند) در دسترس آنان گذارند ، و حتی بهای هرخوراك را در هرروز تعیین نموده بود . [۱]

بنابراین، موضوع تأمین خواربار و بنه این اردوکشی عظیم در آن عصر با پیش‌بینی‌های کامل و صدور دستور و اوامر وفرامین متعدد وبا توجه باهمیتی که شاهنشاهان هخامنشی بترویج امـور زراعتی میدادند حل و فصل شده بود . انبارهای خواربار و مواد غذائی بیشتر در نقاط ساحلی تراکیه مقدونیه بود، بدیهی است در طی مدت مقرر مقـادیر متنابهی غلات و سایر مواد مورد حاجت باین نقاط حمل گردید و انبارها مملو از انواع و اقسام آذوقه شده بود .

ج ــ بنا بفرمان خشایارشا ، مصریها و فنیقیها مامور شدند که انبارهائی برای آذوقه ترتیب دهند .

د ــ محل این قبیل انبارهای آذوقه ، با در نظر گرفتن مواضع استراتژیکی معین شد ، بطریقی که با مواقع قشون کشی ، و توقفگاههـای ارتش مناسبت داشته باشد ، تا از بروز هرگونه قحطی جلوگیری شود.

۱ــ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی . اومستد . ترجمه دکتر محمد مقدم ص ۳٤۰

۴ ــ عده‌ای ازمردم نواحی آسیائی مأموریت یافتند که گندم و غلات مورد احتیاج را شخصاً درکشتیهای باری حمل و نقل نموده بدماغه سفید درمحل تراکیه برسانند و عده دیگر آن آذوقه‌ها را بمحل تیـــرودیز Tyrodyse منتقل سازنـــد و همچنین انبار های غـــلات نواحـــی دوریسك Dorisque وایون Eion درکنار رود ستریمون ومقدونیه را آماده استفاده سپاهیان این لشگرکشی بنمایند .

۴ــ ازاقدامات‌دیگرخشایارشا، ساختن‌جاده‌بزرگی درخاك تراکیه برای عبور نیروی زمینی ایران بوده است که تا زمان هردوت این جاده باقی بوده ، ومردم باین‌جاده با نظر احترام مینگـــریستند، واز شخم زدن وکاشتن آن احتراز مینمودند .

۵ــ محل تمرکز نیروی زمینی در جلگه کـــرتیال Kertial (کاپادوس) تعیین شده بود.

۶ــ محل تمرکز نیروی دریائی در بنادر (سیم) و (فوسه) واقع درکرانه ایونی معین شده بود .

۷ــ تعیین عده‌ای ازکارشناسان‌برای ساختن پل و رفع موانع عبور سپاهیان از معابر وگذرگاهها وتعمیر و تسطیح جاده‌ها .

درباب تهیه مقدمات این لشگرکشی وفراهم ساختن تجهیزات‌وآماده ساختن سپاهیان‌مطالب‌مفصلی ازمورخین یونانی وهردوت بدست آمده است وآنچه محقق است، این نکته میباشدکه شرح این محاربه عظیم جهانی آنروز را، منحصراً مورخین‌متعصب یونانی برشته‌تحریردرآورده‌اند، باتوجه باینکه آن مطالب‌پراز تعصب هم ضمن اینکه‌حاکی از هواخواهی از یونان ویونانیان میباشد عاری ازاظهار

بغض و حسد نسبت بایرانیان نبوده ، زیرا تا آنجا که هردوت توانسته است از جهات عدیده تجهیزات این نبرد را من جمع‌الجهات اغراق آمیز و توأم با افسانه منعکس ساخته، زیرا کلیه منابع بدست آمده شامل نوشته‌های مورخین یونانی است ومتأسفانه ازناحیه مورخین پارسی مدرکی دال بروقایع این نبرد بدست نرسیده است تا با انطباق موضوع، حقایق مطلب روشن شود .

ترکیبات ارتش زمینی و دریائی :

هردوت مفصلا درباب ترکیب ارتش زمینی ودریائی وچگونگی لباس و اسلحه وساز وبرگ وشیوه‌های رزمی سپاهیان خشایارشا بحث نموده و بنا بگفته وی این ارتش ازملیت‌های مختلف مناطق متصرفی شاهنشاهی هخامنشی گردآوری شده بود . عده نفرات این ارتش را پنجاه ملت ثبت‌کرده است [۱] .

بنا بگفته هردوت افراد این ارتش عظیم از جیحون گرفته تا حبشه و از سواحل دریای هند تا حوالی یونان برای اعزام به‌جبهه جنگ گسیل شده بودند، بدیهی‌است اداره چنین ارتشی‌که ازپنجاه ملت‌گوناگون باساز وبرگ متنوع‌و روحیات وتعلیمات مختلف دورهم جمع شده‌باشند تا چه حد مشکلاتی برای آماده کردن آنان بجنگ وجود داشت و ازسوی دیگر چه قدرت و انضباطی بایدحکومت نمایدکه چنین ارتشی‌درتحت‌انضباط ونظم ونسق‌واحدی متشکل شده وبرای هدف واحدی‌که پیروزی ارتش ایران بر یونان است، مجهزگردد .

۱ــ ر . گیرشمن فرانسوی درکتاب «ایران ازآغاز تا اسلام» تعداد ملت‌ها را ٤٦ ملت ذکرکرده وفرماندهان آنرا ۲۹ نفرپارسی ثبت کرده است ص ۲۱۳

۱ــ هردوت عده سپاهیان نیروی زمینی خشایارشا را دراین جنگ به (یکملیون و هفتصد هزارنفر) بالغدانسته و بجهت اینکه هــرچند روز یکبار ازاین سپاه بیکــران بازدید شود و کم و کسر آن معلوم گردد ، بدوأ ده هزار نفررا شماره کرده، درمحل معینی جمع مینمودند، بعــد دور آنها را حصاری میکشیدند، پس از آن این عده را از حصار و یا محیطی که در آنجا اجتماع نموده بودند خارج ساخته ، بهترتیب خاصی گروههای ده هزار نفری دیگری را درآن محل راه میدادند و پس از شماره کردن کلیهٔ گروههای ده هزارنفری ، عده کل نفرات سپاهی معلوم و مشخص میگردید .

۲ــ این نیروی زمینی ۱۷۰۰۰۰۰ نفری ، بتقسیمات و واحدهای دیگر سپاهی مانند تشکیلات لشگر و فوج و گروهان و رسد و دسته منقسم میشدند، برجمعکل این تعداد باید نیروی سوار نظام هــم که ۱۰۰۰۰۰ نفــر بودهاند، اضافه شود .

لیکن مؤرخین ومحققین بعدی بااظهاراعجابفراوان ازگردآوری چنین رقم ارتشی درآن زمان معتقدندکه باید خدمه و کارکنان و افراد خارج از صف و معلولین را از تعداد سپاهیان اعزامی بجبهه جنگ ، خارج و منتزع ساخت ، در صورتیکه این محاسبه دقیقاً روشن شود ، آن وقت میتوان باقرب احتمال قبول نمود که نیروی ارتش هخامنشی در این جنگ در دریا و خشکی چندین برابر نیروی یونانکه هردوت نوشته ، نبوده است .

برخــی از کارشناسان جنگی که در تــاریخ دوران هخامنشیان و بالاخص موضوعجنگ خشایارشا و یونان

بررسی نموده‌اند، معتقد شده‌اند که اداره چنین ارتش عظیمی خالی از مشکلات فراوان نبوده است زیرا از این تعداد کثیر نمیتوان برای عملیات و حرکات نظامی و نقل و انتقالات استفاده نمود، باتوجه باینکه تأمین آذوقه و احتیاجات چنین ارتشی اگر در آن زمان بصورت محال و غیرممکن نباشد باید اذعان نمود که خالی از مشکلات فراوان هم نبوده است .[۱]

۳ــ صنف جمازه سواران .

٤ــ صنف عراده سواران (گردونه‌های جنگی) .

٥ــ صنف فیل بانان و فیل سواران جنگی .

٦ــ صنف خارج از صف از قبیل مامورین حمل آذوقه ولوازم جنگی و بار و بنه وچهارپایان باری .

۷ــ خدمه ارتش بطور کلی .

تجهیزات و اسلحه نیروی زمینی :

بدیهی است ارتشی که از پنجاه ملت یا کمتر تشکیل شده باشد ، همانطور که از لحاظ روحیات اجتماعی و اخلاقی و خصوصیات نژادی با یکدیگر اختلاف دارند ، از نظر استعداد و قابلیت جنگی و خدمت سپاهیگری و اسلحه‌ای کــه با خود حمل مینمایند و اغلب هم جنبه تدافعی دارد نه تعرضی ، با هم تفاوت فراوان خواهند

۱ــ تاریخ ایران تالیف سرپرسی سایکس ترجمه فخرداعی جلد اول ص ۲٦۲

داشت . از اینرو در مرحله اول ، شاهنشاه هخامنشی و روسای واحد های نظامی و فرماندهان ، مکلف و موظف بودندکه آنها را به رموزخدمات نظامی تا حدامکان‌آشنا ساخته و رعایت مقررات اردوکشی و طرز مقابله با مشکلات راه‌پیمائی و مقابله باخصم و شیوه کارزار را بآنها بیاموزند . به همین جهت بوده است که مقدمات این لشگرکشی و تعرض بیونان سه تا چهار سال بطول انجامید و پس‌از تهیه مقدمات ، حمله تعرضی‌خشایارشا صورت عمل بخود گرفت . آنچه مسلم است در این لشگرکشی زمینی ، مقام فرماندهی و سرکردگی ارتش و واحد های تابعه آن بعهده پارسیها و مادیها واگذار شد ، زیرا اطمینان خشایارشا در این جنگ عظیم در مرحله اول بپارسیان و مادیها بوده است . گذشته از تقسیم‌بندی و شماره گزاری گروههای نظامی در این لشگرکشی ، خشایارشا نفرات‌جنگی را ازلحاظ‌قومیت و ملیت و انواع سلاح بدستجاتی تقسیم کرده بود و اهم این تقسیمات بشرح زیر بوده است :

۱ــ پارسیهادارای‌کلاهی‌نمدین‌برسر (تیار Tiare) و لباس و پوششی آستین‌دار رنگارنگ در برمیکردند . بر روی این پوشش پارچه‌ای زرهی آهنین با حلقه‌هائی که بفلس ماهی شباهت داشت خود را مجهز مینمودند . شلوار آنها بلند بود و تا ساق پا ادامه‌داشت.

سلاح آنها شامل سپری از نوع علف خیزران بود که بهم بافته و بشکل سپر درآورده‌بودند و ترکشی‌که مملو از

تیر هـای پیکان آهنی و دسته بود کـه بگردن آویخته داشتند . برکمر هریك خنجری نمایان بود که برروی ران راست میافتاد و در یك دست تیرهائی از نی‌داشتند و در دست دیگر کمان بلندی گرفته بودند .

۲ــ مادیها ملبس به پیراهنی بودند که روی آن نیم تنه‌ای از پوست گوسفند (پوستین) در برداشتند و جفتی با افزاربلند (که برای‌گذشتن‌ازمیان برف مناسب است) بپا داشته و از چرم و پارچه های بافته بـرای پوشاك استفاده مینمودند . موی سر آنها کوتاه وریش خود را پیچیده و تابدار و کوتاه نگاه می‌داشتند . سلاح مادیها تیروکمان وپیکانهای فلزی بوده . کمانداران ، کماندان خود را از چرم حیوان و یا چوب میساختند . همچنین از زوبین و سپر استفاده میکردند و مجهز بـه خنجرهای آهنی و پیکان و تبرهای سنگی نیز بوده‌اند.

۳ــ کیسی‌ها کلاه نمدی برسرداشتند و (کلاهی دراز و نوك تیز) اسلحه آنها مانند سلاح پارسیها بود .

٤ــ هیرکانیها (گرگانیها) از لحاظ اسلحه مانند پارسیها بودند .

۵ــ آسوریها که لباس آنها مانند جوشنی ازکتان بافته بود ، کلاه‌خودی از سیم فولادی یا مسین بافته شده برسر مینهادند . اسلحه آنها سپر ونیزه و قمه بود .... ضمناً دارای گرزی بودند که میخهای زیادی بکف آن کوبیده بودند و در دست هـم چماقهائی داشتند کـه حلقاتی از آهن برآن آویخته بود و یکنوع زره پیراهنی از پشم ضخیم دربر میکردند .

٦ــ کلدانیها از لحاظ شکل لباس و زره و سلاح مانند آسوریها بودند .

۷ــ باختریها دارای کلاهی مانند پارسیها بودند. سلاح آنها شامل کمان که از نی بافته شده بود و پیکانهای کوتاه شکل بودند .

۸ــ سکاها دارای کلاههای نمدین نوك تیز بودند. شلوار بلندی در پا داشتند و سلاح آنها عبارت از کمان و قمه کوتاه و تبر بود .

۹ــ سغدیان ، لباس آنان از پنبه بود . سلاح آنها شامل تیر و کمانی از نی و تیرهایشان بآهن نوك تیز منتهی میشد .

۱۰ــ اهالی مازندران و طوایف بحر خزر دارای لباسهائی از پوست بز و حامل تیر و کمان و شمشیر بودند . شلوارشان از چرم بود .

۱۱ــ لباس اهالی اصفهان و گلپایگان و ارگس Argos (از شهر های یونان است) از پوست بز بوده . سلاح ایشان کمان و خنجر بوده است .

۱۲ــ اعراب، دارای البسه آستین‌دارگشاد بودند، که دامنها را بکمر میزدند و سلاحشان کمانهای‌بلندبود.

۱۳ــ هراتیها ، دارای کمان مادی بوده و اسلحه دیگر آنها باختری بود .

۱٤ــ اهالی کردستان و موصل و اقوام آشوری ، Assyrie خودهای فولاد داشته ، سپر و خنجر و نیزه آنها شبیه به مصریان بود .

۱۵ــ سیستانیان وخراسانیان‌وطوایف چادرنشین و اهالی بلخ و سمرقند ، دارای کلاههای نمدی دراز ، نوك تیز و شلوار های بلند بودند و با کمانهائی از نی وتیرهای بسیارکوتاه و تبرهای دوسر، مسلح بودند . ضمناً اهـالی سیستان دارای لباسهای رنگین بودند و کفش آنها بشکل نیم چکمه بود و بزانو میرسید .

۱۶ ــ اهـالی حبشـه (Ethiopie) البسه آن هـا از پوست پلنگ وشیر ترتیب داده شده بود.کمان ایشان از نی بود . پیکان و سرنیزه آنهـا از سنگ تراشیده ، چماقهائی از چوب گره دار داشتند . کمانهای نی آنها لااقل چهار ذرع طول داشت . زوبینهائی داشتند که بشاخ تیز شده غزال منتهی میشد .

در هنگام جنگ و در وقت کارزار نصف بالای بدن را با گچ و نیمه پائین بدن را باگل سرخ ملون‌میکردند، برسر، عوض کلاه خود، کلهٔ اسب آهار شده که با یال و گوش بود میگذاشتند .

۱۷ــ اهالی‌حبشه شرقی‌که با هندیها خدمت‌میکردند دارای موهای‌راست در سربودند (درصورتیکه حبشیهای آفریقائی دارای موهای پیچ خـورده بودند) از جمله سلاحهائی که داشتند سپر دفاعی بوده است که ازپوست درنا میساختند .

۱۸ــ اهالی لیبی دارای لباسی از پوست بودند و انتهای نیزه های خود را می‌سوزانیدند .

۱۹ــ اهالی مراکش و طرابلس لباسشان از پوست

حیوانات بوده و نیزه هایشان از چوب که با حرارت آتش ، تیز و سخت کرده بودند .

۲۰ ــ اهالی اطراف رودخانه ویستول Vistule وسیواوآق سرا و آقشهر و قره حصار و ارامنه ازلحاظ لباس و سلاح مانند اهالی مراکش و طرابلس بودند .

۲۱ــ یافلاگونیها (درآسیای صغیر) دارای‌خودهائی بودند که بافته شده بود . سلاح آنها شامل سپر های کوچك و نیزه های کوتاه و زوبین وشمشیر بوده است.

۲۲ــ لیگیان . ماتیانیان . ماریاندینیان و سریانها از لحاظ اسلحه مانند یافلاگونیها بودند (این اقوام در شمال آسیای صغیر و حوالی آذربایجان سکونت داشتند).

۲۳ــ فریگیها ، از نظر سلاح شباهت کامل با یافلاگونیها داشتند .

۲٤ــ ارامنه ، دارای اسلحه‌هائی مانند فریگیها بودند بدین معنی که بسپرهای کوچك وزوبین وشمشیر و نیزه مسلح بودند .

۲۵ــ اهالی تراکیه آسیائی دارای کلاهی از پوست روباه ولباسهای‌آنها مانند ردائی‌بلندوگشاد ورنگارنگ بوده. کفش آنها از پوست آهو ساخته شده. ساقهای آنها هم از این پوست پوشیده بود. سلاح آنها شامل زوبین و سپرهای کوچك سبك و خنجرهای کوتاه بوده است.

۲٦ــ اقوام کالی بین‌ها Chalybiens دارای سپر و سلاحهائی بوده‌اند که از پوست خام گاو نر ساخته شده بود، چماقهای دراز آنها منتهی بآهن تیز میشد. نیزه‌های

کوتاه داشتند . برسرخودی داشتند که اساس آن مفرغی بود لیکن باشاخ و گوشهای گاو نر پوشش میشد. ساقهای پای آنها از پارچه‌های سرخ رنگ پوشیده میشد .

۲۷ــ اقوام میلین Milyens نیزه‌هائی کوتاه داشتند. البسه آنها بطور خاصی برتن با قزن‌قفلی وصل میشد .

۲۸ــ قوم مسك (مسخ) Mosqoue که درگرجستان سکونت داشتند کلاه‌خودی چوبین بسر و اسلحه‌ای ازسپر و نیزه کوتاه که دسته‌آن‌کوتاه و آهنش بلند بود .

۲۹ــ اسلحه‌قوم تیباره‌نیان Thibareniens وماکرونها Macrons و مزینگ‌ها Mosynoeques (ساکن شمال آسیای صغیر) مانند اسلحه مسك‌ها بوده است.

۳۰ــ قوم مار Mares (ساکن حوالی‌گلخید) دارای کلاه خودهائی بودندکه مانند زره‌بافته شده بود. سلاح آنها شامل سپرهای کوچك پوستی و زوبین بوده است.

۳۱ ــ اهالی گلخید Colchides دارای کلاه خود چوبی و سپرهائی از پوست‌گاو و نیزه‌های کوتاه و قمه بودند .

۳۲ــ اقوام مئونیان‌ولاسوهیان (Meoniens—Lasohiens) مانندا هالی‌سیلیسیف Cilicif دارای نیزه‌های‌کوتاه وکلاه‌خود پوستی و تیر و کمان و قمه و سپرهای کوچك از پوست گاو پشم‌دار و لباس پشمین بودند .

۳۳ــ اهالی آلارودیها و ساس‌پیرها مانند اقوام

گلخید مسلح بودند. (ساکنین قفقازیه جنوبی)

۳٤ـ اهالی جزایر اریتره مانند مادیها مسلح بودند.

۳۵ـ پاکتیکن‌ها Pactycen دارای لباسی از پوست بز بوده کمان و قمه‌های آن بشکل بومی بود (این مردم را با پختو های سکنه قسمت غربی افغانستان تطبیق کرده‌اند).

۳٦ـ اقوام اوتیان و میکیان و پاریکانیان (Utiens- Paricanieans ـ Myciens) ازلحاظ لباس و اسلحه مانند پاکتیکن‌ها بودند.

این بود مختصری از وضع البسه و تجهیزات جنگی و نظامی نیروی زمینی دوره خشایارشا که برای تعرض بیونان آماده شده بود. بطوریکه استنباط میشود هرقوم و مردمی از ممالك تابعه که برای جنگ با یونان تجهیز شده بودند دارای لباس واسلحه بومی خود بوده و دراین میان فقط پارسیها بوده‌اند که ازلحاظ لباس و تجهیزات برسایر اقوام برتری داشتند. بطورکلی سلاح این اقوام مختلف تابع شاهنشاهی ایران، در آن زمان، شامل تیر و کمان و ترکش‌دان وخنجر وزوبین وسپر بوده‌است . در نقوش تخت‌جمشید تیردانهای سربازان پارسی به پشت آنها بسته شده وازتسمه بالای آن ، شکل چندتیر، آویزان میباشد. لیکن در تصویر ترکش مادیها به پهلو بسته میشده وازلحاظ حمل ترکش بایکدیگر تفاوت داشته‌اند. از ملاحظه نقش زوبین های هخامنشی چنین معلوم میشود، زوبین جنگی که در مواقع شکار حیوانات هم مورد استفاده واقع‌میشده مشتمل بر نیزه‌هائی از چوب نخل بلند در حدود یك متر بوده و زوبین‌انداز باید بطوری متبحر باشد تا بتواند بیك ضربت زوبین را بهدف پرتاب

نماید و دشمن را از پا درآورد. انداختن زوبین هم کار پیادگان و هم سوارکاران بوده و درحال تاخت‌وتاز انجام میداده‌اند [۱]

سپاهیان مختلفی‌که اسامی‌آنها ذکرشدهریك دارای فرماندهی بودندکه برکلیه عملیات وتجهیزات واحدخود نظارت وفرماندهی داشت، این روسای واحدها، نفرات قسمت خویش را به‌قسمتهای ده‌هزارنفری و هزارنفری تقسیم مینمودند . بعداً سایر روسا زیردست واحدهای هزارنفری را، به‌صدنفری وده نفری منقسم میساختند و برراًس هرعده‌ای ماموری گمارده میشد.

نام فرماندهانی کـه ملیت آنهـا در سی و پنج قسمت بالاگذشت بشرح‌زیر میباشد :

۱ــ فرمانده سپاهیان پارسی بااوتانس[۲] پدر آمس تریس زن خشایارشا بود .

۲ــ فرمانده سپاهیان مادی‌باتیگران هخامنشی بود.

۳ــ » » کیسی‌ها باآتافس پسراتانس‌بود.

٤ــ » » کلدانیها و آریها با اتاسپس[۳] پسرآرتاخه بود .

٥ــ » » باختری وسکاها باویشتاسب پسر داریوش بود .

٦ــ » » هندیها بافرنازاتر [٤] بود.

۱ــ کتاب تمدن هخامنشی ج اول ، تالیف آقای علی سامی ص ۳۰۷

2' — Othanes 3— Otaspes 4— Pharnazatres

۷ــ فرمانده سپاهیان هراتیها با سی‌سام‌نس[1] پسر هی‌دارنس بود .

۸ــ » » پارتیها وخوارزمیها باآرتاباز پسر فرناس بود

۹ــ » » سغدیان باآزانس[2] بود.

۱۰ــ » » گنداریها بـا آرتی فیوس پسر اردوان بود .

۱۱ــ » » کاسپیان باآری‌مرد[3] برادرآرتی فیوس بود .

۱۲ــ » » پاکتیکن هـا با آرتینت[4] پسر ایثاماتر[5] بود .

۱۳ــ » » اوتیانها ومیکیانها باآرسامن[6] پسر داریوش بود .

۱٤ــ فرمانده سپاهیان پاریکاتیان باسیرومیتر[7] پسر أوباز[8] بود .

۱۵ » » اعراب‌وحبشیها باآرشام پسرداریوش بـود .

1– Sisamnes
2– Azanes
3– Ariomarde
4– Artynte
5– Ithamatre
6– Arsamenes
7– Siromitre
8– Oebase

۱۶ــ فرمانده سپاهیان لیبیها باماساگس پسر آآریز[1] بود.

۱۷ــ « « یافلاگونیها و ماتیانیان بادتوس پسر مگاسیدر[2] بود.

۱۸ــ « « ماریاندینیان و لیکیه و سربانیها باگبریاس پسرداریوش بود.

۱۹ــ « « هیرگانیها بامگاپان[3] بود.

۲۰ــ « « ارامنه وفریگیه باآرتخمش[4] داماد داریوش بود.

۲۱ــ « « لیدیهاومی سیانها باآرتافرن پسر ارتافرن بود.

۲۲ــ « « تراکیه بابساکس[5] بود.

۲۳ــ « « کابلین‌هاوم راونین‌ها ولاسونین‌ها بابدرس[6] پسرهیس‌تان بود.

۲۴ــ « « مسك‌هــا و تی‌بارنیانها با آری‌مرد پسرداریوش بود.

۲۵ــ « « ماکرونها باآرته‌ایك‌تس[7] بود.

۲۶ــ « « مارها و گلخیدها بافرندات پسر تآس‌پس بود.

1— Oarize
2— Megasidre
3— Magapane
4— Artokhmes
5— Bassaces
6— Badres
7— Rrtayctes

۲۷ـ فرمانـــده سپاهیان آلارودیها وساس‌پیرها با ماسیستوس [1] پسر سرومیتر بود .

۲۸ـ « « اهالی جزایر اریتره بامردونت [2] پسر باگه بود .

گذشته از عده فرماندهانی کـــه نام آنها برده شد چند تن دیگرکه ازسرکردگان وسرفرماندهان پیاده‌نظام و نیروی زمینی بشمار میرفتند بشرح زیر فرمانـــدهی میکردند:

۱ـ ماردونیوس پسرگبریاس .

۲ـ تریان تاخم [3] پسراردوان

۳ـ سیمرد منس [4] پسر اتان

٤ـ ماسیست فرزند داریوش

٥ـ جرجیس [5] پسر آریز

٦ـ میگابیز [6] پسر زپیر

بطوریکه‌گذشت،گذشته ازاین سپاهیان، سپاه‌دیگر معروفی‌که از ده هزار نفـــر پیاده پارسی تشکیل میشد و بنام «سپاهیان جاویدان» شهرت داشتند همواره‌درخدمت شاهنشاه هخامنشی بسر میبردند . فرماندهی این سپاه ده هزار نفری با بیدارنس پسر هیدارنس Hydarnes بود . معروف است‌که همواره عده این سپاهیان جـــاویدان را

1— Masistus
2— Mardonte
3— Triantaechme
4— Smerdomenes
5— Gergis
6— Meghabize

ثابت نگاه میداشتند. این سپاهیان ممتاز و خاصه ازحیث اسلحه و لباس و خوراك و وسائل زندگی و استراحت بر جملگی سپاهیان رجحان و مزیت داشتند. همچنین از نظر شجاعت ورشادت دارای برتری بردیگر سپاهیان بوده‌اند.

سواره‌نظام وتجهیزات جنگی :

نیروی‌سواره‌نظام دراین‌جنگ تقریباًازهمان‌ملتها و اقوامی تشکیل میشدکه درارتش پیاده کـه توصیف آن گذشت،شرکت‌داشتند. باتوجه‌باینکه اصولاافرادسواره‌ـ نظام در ارتش هخامنشی بیشتر پارسی و مـادی بودند ، لیکن بشرحی‌که در زیر داده خواهد شد اقوام دیگری نیز در صف لشگـر سواره نظام دراین جنگ برعلیه یـونان شرکت داشتندکه اهم آنها چنین است :

۱ـ سواره نظام پارسی ومادی‌که دارای کلاه خودی ازمفرغ ویاآهن بودند. اسلحه‌آنهامانند سربازان پیاده‌ـ نظام پارسی بود.

۲ـ سواره نظام ساگارتیها ـ قوم ساگارتی Sagarties اصولا صحراگرد بودند. این قوم هشت هزار سوار برای شرکت دراین جنگ تجهیز و آماده ساخته بود. سلاح آنها شامل کارد کوتاهی بود. لیکن در جنگ از یك نوع‌کمند که‌ازچرم‌بافته شده بود استفاده مینمودند. طریق استفاده ازاین‌کمندهای محکم چرم، چنین بودکه چون در میدان پیکار با دشمن برابر میشدند، کمند چرمی را بطرف او می‌انداختند و بعلت مهارت‌وتجربه‌ای‌که دراین‌کارداشتند سرباز پیاده ویاسوار خصم را با اسب بدام‌کمند انداخته، اورا بطرف خود میکشیدند وسپس میکشتند .

۳ــ سواره نظام کیسی .

٤ــ سواره‌نظام هندی براسب یاگردونه‌هائی‌که برای جنگ ترتیب داده بودند سوار شده ، این گردونه‌ها را باسب و یا گورخر می‌بستند. سلاح‌سواره‌نظام هندی مانند پیادگان هندی بود.

٥ــ سواره نظام باختری وگاسپین‌ها Gaspiennes ازلحاظ اسلحه مانند صف پیاده آنها بودند .

٦ــ سواره نظام لیبیها Lebyens دارای گردونه و عرابه‌های جنگی بودند.

۷ــ سواره‌نظام اعراب‌که بجای‌اسب، سوار برشترهای جمازه بودندکه در سرعت کمتر از اسب نبود.

۸ــ سواره نظام پاریکانیان و کاسپیرها .

گذشته از اسب و گورخر و شتران جمازه ، قریب هزار زنجیر فیل همراه این قشون بود . تعداد مجموع لشگر سواره نظام‌خشایارشا دراین جنگ(باستثنای شتران وگورخرها و فیلها) به‌هشتاد هزار نفر میرسید. طرز حرکت سواره نظام بدین ترتیب بودکه‌سواره نظام هرقوم وملتی با همدیگر حرکت میکردند و بدستجاتی تقسیم می‌شدند، سواره نظام و جمازه سواران عرب درعقب حرکت میکردند تا شترها موجب وحشت و ترس اسبها نشوند، فرماندهی‌کل لشگر سواره نظام را دراین جنگ دو نفر از پسران داتیس بنام (هرنامیتر) Hernamithre وتی‌ته Tithee بعهده داشتند .

نیروی دریائی :

هرودت تعداد کشتیهای جنگی را که در این جنگ آماده کارزار شده بودند، ۱۲۰۷ فروند ذکر کرده است (باستثنای ناوهای حمل و نقل که ۳۰۰۰ فروند بوده‌اند). این نیروی عظیم دریائی که در مرحله اول بوسیله فینیقی‌ها و مصریان و یونانیان و سایر اقوام و ملل تابع خشایارشا آماده شده بود. وچنانکه در صفحات پیش‌گذشت، بهترین ومجهزترین این‌کشتیها، کشتیهائی بودکه بوسیله اهالی‌فینیقیه وصیداکه تخصص وآزمودگی درکارساختن‌کشتی داشتند ترتیب‌داده شده‌بود. فرماندهی هرقسمت ازکشتیها با یکنفر از افراد و اقوامی بودکه کشتیها را ساخته و پرداخته بودند و ضمناً در هرکشتی و ناوی چند نفر پارسی و سکائی شرکت داشتند. اینك فهرست اقوام و مللی که کشتیها را بنا بفرمان خشایارشا تهیه نموده بودند، با ذکر عدد و فروند ذکر میگردد :

۱ــ ازجانب اهالی فینیقیه وسرماتیان‌که درفلسطین اقامت داشتند تعداد ۳۰۰ فروند کشتی تهیه شده بود. اسلحه افراد این نیروی‌دریائی‌گذشته از زرهی‌که درتن داشتند و خودی‌که برسر میگذاشتند، شامل زوبین و سپر بود .

۲ــ مصریان تعداد ۲۰۰ فروند کشتی آورده بودند. افراد نیروی دریائی مصر دارای خودهائی از نی بودند. سپرهای آنها محدب بود و دارای نیزه و تبر و شمشیر بودند و جوشنی در برداشتند .

۳ــ اهالی قبرس تعداد ۱۵۰ فروند کشتی آماده کرده بودند. سلاح آنها شامل سپرهائی از چرم و زوبین وشمشیر بود. لباسشان پشمین بود.

٤ــ اهالی سیلیسی تعداد ۱۰۰ فروند کشتی آورده بودند.

۵ــ اهالی پامفیلی Pamphylie تعداد ۳۰ فروند کشتی آماده کرده بودند.

٦ــ اهالی کیلیکیه تعداد ۵۰ فروند کشتی آورده بودند. سلاح آنان شامل کمانهائی از چوب و پیکان و زوبین و خنجر بود. جوشنی برتن و خودی برسرداشتند که دورآن با پرهائی آراسته شده بود و در روی شانه، پوست بزی میافکندند.

۷ــ اهالی کاری Garie تعداد ۷۰ کشتی آماده کرده بودند. سلاح آنها شمشیر و نوعی داس بود.

۸ــ اهالی ایونی Ionies تعداد ۱۰۰ کشتی آورده بودند.

۹ــ اهالی درین Dorien تعداد ۳۰ کشتی آماده کرده بودند.

۱۰ــ اهالی جزایرآسیای صغیر تعداد ۱۷ کشتی آورده بودند.

۱۱ــ اهالی االی Eolie تعداد ٦۰ فروند کشتی آورده بودند.

۱۲ــ اهالی هلس پونت Hellespont باستثنای اهالی آبیدوس Abydos که از جانب خشایارشا در آن ناحیه

مأمور نگاهبانی پلها بودند وسایر اقوام دریای سیاه تعداد ۱۰۰ فروند کشتی آماده کرده بودند [۱]

افسران و مسئولین نیروی دریائی :

خشایارشا افسران مهم وسرفرماندهان نیروی دریائی را حتی‌الامکان از بین صاحب‌منصبان دریائی پارسی انتخاب نمود . لیکن ضمناً رعایت نمود که از اقوام دیگر که کشتیهای کمکی برای رفع احتیاجات رزمی و حمل و نقل آذوقه وسربازان پیاده آماده‌کرده بودند، برای اداره امور کشتیها استفاده نماید . اسامی مهمترین فرماندهان نیروی دریائی عبارت بود :

۱ــ آریا بیگ‌نس Ariabignes پسرداریوش که از دختر گبریاس بود، فرماندهی سفاین کاری و ایونی را بعهده داشت.

۲ــ پرکزاسپ Perxaspe پسر آسپاتی‌نس Aspathines مأمور اداره کشتیهای باری و حمل و نقل بود .

۳ــ آخ‌منس Akhmenes برادر خشایارشا که مقام فرماندهی نیروی دریائی را بعهده داشت .

٤ــ مگاباز Magabaze فرمانده کشتیهای باری .

۵ــ ازجمله روسا و فرماندهان کشتیهای جنگی ، باید نام ملکه آرتمیس Artemis برده شود . این زن‌که بر اهالی نواحی هالیکارناس Hallicarnas و کس GOS

۱ــ نقل ازتاریخ ایران باستان جلد اول شادروان حسن پیرنیا ص ۷٤۰ــ۷٤۱

و نی‌سی‌رس Nisiros و کالیدن Galydne حکومت میکرد با هفت فروند کشتی باری به نیروی دریائی خشایارشا پیوست .

گذشته از فرماندهان پنجگانه بالا، افراد دیگری‌که از ملیتهای مختلف بودند در اداره امور نیروی دریائی، مسئولیت ودخالت داشتندکه معروفترین آنها بشرح زیر بوده است :

۱ــ تترام‌نس صیدانی Tetramnes

۲ــ ماپن Mapen

۳ــ مربال آرادیانی

٤ــ کیلیکی

٥ــ سی‌برنیك Sybernisque

٦ــ گرگوس Gorgus

۷ــ تی‌مناکس Timonaxe

۸ــ بیس‌تیه

۹ــ داماسی‌تیم Damasithyme

و چند نفر دیگرکه از ذکر اسامی آنان صرفنظر میشود .

چنانکه گذشت، علاوه بر ۱۲۰۷ فروند کشتی جنگی ، سه هزار فروند کشتی باری دراین نیروی‌دریائی شرکت داشته است‌که بیشتر آنها ازطرف اهالی قبرس تامین شده وبهترین آنها کشتیهائی بودند که ملکه آرتمیس بکمك فرستاده‌بود.. معروف است‌که درهرکدام

از این کشتیهای جنگی دویست‌هزار نفر مـرد رزمی ورزیده و زبده جای داشته‌که سی نفر آن ازنام‌آورترین جنگ‌آوران پارسی ومادی بودند .

فهرست کل نیروی جنگی زمینی ودریائی‌خشایارشا طبق نوشته هرودت‌که برای جنگ با یونان تدارك شده بود بقرار زیر میباشد :

نیروی دریائی

۱ــ درصورتیکه‌در هرکشتی ۲۰۰ نفر سپاهی‌حمل شود درکل مجموع کشتیهای جنگی‌که ۱۲۰۷ فـروند بوده است باید جمعا ۲٤۱٤۰۰ نفر مرد جنگی وجـود داشته باشد .

۲ــ ساخلوی هرکشتی جنگی مرکب از ۳۰نفرمردان جنگی پارسی ومادی بوده‌ودر مجموع ۱۲۰۷فروند به ۳۱۲۱۰نفر میرسید .

۳ــ سرنشینان وخدمه نیروی دریائی ۳۰۰۰ کشتی باری برای هرکشتی ۸۰ نفر درمجموع به ۲٤٥۰۰۰ نفر میرسید .

بدین ترتیب کل عده نیروی دریائی از سپاهی و خدمه ۵۱۷٦۱۰ نفر بوده است .

نیروی زمینی

۱ــ عده پیاده نظام ۱۷۰۰۰۰۰ نفر

۲ــ عده سواره نظام ۸۰۰۰۰ «

۳ــعده‌جمازه‌سواران‌وگردونه‌سواران ۲۰۰۰۰ «

بدین ترتیب‌کل عده نیروی زمینی ازپیاده وسواره ۱۸۰۰۰۰۰ نفر میباشد .

پس مجموع نفرات نیروی زمینی و دریائی طبق اقرار هرودت بشرح بالا ۲۳۱۷۶۱۰ نفربوده است .

لیکن هرودت باین تعداد هم‌اکتفا ننموده‌برمجموع دو میلیون وسیصد و هفده هزار وششصد و ده نفری ، تعداد ۳۰۰۰۰۰ نفر سپاهیان نیروی زمینی و دریائی یونانیهای تراکیه وسواحل وجزائر مجاور مقدونیه را هم اضافه نموده است تااینکه بتواند جمع کل نیروی جنگی خشایارشا را به ۲۶۱۷۶۱۰ برساند .

هرودت فهرست نیروی خارج از صف و مامورین حمل‌ونقل‌آذوقه وخواربار وبنه وسایر احتیاجات‌آرتشی را فرضاً مساوی کل نیروی جنگی اعلام داشته است که در واقع مجموع نیروئی (اعم از نیروی جنگی و خدمه دریائی وزمینی) راکه در این جنگ خشایارشا رهبری مینموده است بالغ برپنج ملیون تعیین کرده است .[۱]

بدیهی است بطوریکه در پیش گذشت تهیه چنین نیروی عظیمی با در نظرگرفتن اوضاع ومقتضیات‌زمان و توجه برفع احتیاجات آنها اغراق‌آمیز بنظر میرسد . از آنچه محققین و مورخین بعدی بررسی و مطالعه نموده‌اند چنین استنباط شده است که کل نیروئی که همراه خشایارشا در تعرض بیونان عازم گردید باید ما بین ۳۰۰ الی ۱۸۰ هزار تن باشد .

۱ــ ایران باستان جلد اول تالیف شادروان حسن‌پیرنیا ص ۷۷۲ و همچنین کتاب تاریخ ایران جلد اول تالیف مترجم الملك ص ۲۹۷ ــ ۲۹۸

سان و بازدید سپاه پیش‌از حرکت

در آغاز بهار سال ۴۸۰ پیش از میلاد که ساختمان دو پل (بشرحیکه سابقاً گذشت) حاضر گردید ، نیروی عظیم این لشگرکشی از سارد بجانب ناحیه آبیدوس رهسپار شد و همچنین نیروی دریائی از ساحل ایونی بجانب هلس پونت بحـرکت آمده در آبیدوس پیش‌از عبور ازپلها، خشایارشا نیروی‌زمینی‌ودریائی رابازدید کرد و در حضور او یك مانور دریائی هم داده شد که بکامیابی فینیقیهای صیدا خاتمه یافت .

پیش‌از صدور فرمان حرکت نیرو بسوی یونان ، خشایارشا پس‌ازشمارش سپاهیان حاضر بجنگ، دستور داد که کلیه نیروی زمینی و دریائی بصورت آرایش جنگی درآیند تا مورد بازدید و سان شاهنشاه هخامنشی قرار گیرند .

خشایارشا برای سان نیرو ، سوار گردونه جنگی‌شده از مقابل کلیه صفوف لشگریان پیاده و سواره و خدمه و مأمورین حمل غله و خواربار و قسمتهای خارج از صنف بگذشت ..... بدیهی است در حین بازدید، کلیه فرماندهان لشگرهـا و سایر واحد های سپاهی وضع آرایش خود را با ملیت خویش معرفی نموده و گزارش نظامی بعرض میرسانیدند .

پس‌از سان و بازدید نیروی زمینی ، بسان نیروی عظیم دریائی پرداخت . خشایارشا برای بازدید نیروی دریائی سوار برکشتی صیدائی شده و در زیر چتر زرین شاهنشاهی‌قرارگرفت وسپس‌بفرماندهان نیروی‌دریائی

دستور داد که کلیه کشتیها، ازساحل دور شده و لنگر اندازند . پس‌از لنگرانداختن‌کشتیها ونیروی دریائی که کلا مسلح ومجهز بودند، خشایارشا ازمقابل‌کشتیها که در دو ردیف وروی بساحل مستقر شده بودند ، سان دید و پس‌از اتمام سان نیروی زمینی و دریائی‌ازکشتی پیاده شده ، بمجلس مشاورهٔ نظامی پرداخت .

در این مجلس مشاوره با دمارات پسرآریستون که پیش ازپناهنده شدن بدربار داریوش ونزدیکی یافتن به خشایارشا، پادشاه اسپارت بود و دراین لشگرکشی سمت مشاورنظامی راداشت، بشور پرداخت وضمناً خشایارشا از دمارات پرسش نمود که آیا اهالی اسپارت و یونان قدرت مقاومت و برابری با این ارتش عظیم را دارند یا خیر ؟ دمارات ضمن توصیف روحیه نظامی و اطاعت سربازان یونانی از قوانین و بالاخص بیان مقام شجاعت ودلیری اهالی لاسه‌موئی چنین گفت: که سربازان واهالی یونان اجرا کننده احکام قانونی هستند و قانون بآنها حکم میکند که در جنگ باید یا فاتح و پیروز شوند و یا مغلوب واسیر وکشته. بدیهی است خشایارشا بانیروی شگرفی که تهیه و آماده کرده بود بقصد فتح و غلبه‌عازم یونان گردید .

اوضاع و آمادگی یونان
در مقابل تعرض خشایارشا

بدیهی است اخبار تهیه مقدمات حمله سهمگین خشایارشا بیونان که مدت چهارسال برای لشگرکشی آن صرف میشد واز طرف‌دیگر برای حصول پیروزی دراین جنگ فرامین متعددی هم ازلحاظ نظامی و استراتژیکی وتهیه وسائل صادر شده بود، یقیناً اهالی یونان واسپارت را برآن انگیخته بودکه بفکر مقابله ودرمان برآیند تا دربرابر هجوم لشگریان عظیم زمینی و دریائی ایران، آب وخاك میهن خود را حفظ نمایند. گفته‌های دمارات بااینکه مورد توجه خشایارشا قرار نگرفت لیکن دلیل و شاهد صادقی برروحیه قوی ونظم ونسق اهالی یونان و اسپارت وتجهیزات آن کشور بود. باتوجه باینکه (چنانکه گذشت) اصولا خشایارشا شخصاً باین‌تعرض وسیع تصمیم نگرفته بود، بلکه یك رشته تبلیغات وتحریکات داخلی و خارجی موجب شدکه تن باین نبرد بزرگ در دهد تااینکه بتواند امیال نزدیکان‌خویش راکه‌توسعه‌آب‌وخاك‌وکینه‌ـ توزی ازمردم یونان بود جامه عمل بپوشاند. گفته معروف این شاهنشاه هخامنشی‌که (یا باید یونان واهالی آن تابع هخامنشی‌گردند ویا اینکه کشور هخامنشی‌به‌تبعیت‌یونان درآید) مؤید این‌مطلب‌است‌که درمرحله‌اول‌حس‌توسعه ـ طلبی وکشورگشائی ایران هخامنشی‌که درآن زمان رویه وهدف اصلی شاهنشاهان هخامنشی‌گردیده و درسرلوحه سیاست خارجی آنها درآمد بود ، از علل اصلی این نبرد

جهانی آنروز بشمار میرود. آنچه مستحق است، دراین هجوم خشایارشا مانند حمله پیشین درمرحله اول، آتن را مد نظر قرار داد و برای دست یابی بآتن وانجام نقشه‌های نظامی دیگر، پیروزی در دریا اساس موفقیت این جنگ بوده (تشکیل نیروی دریائی عظیم خشایارشا هم براین جریان حاکی است) ازطرف دیگر نیروی ایران نمیتوانست قوای دفاعی تنگه‌ی کرنت یا خطوط دیگررا محاصره‌کند. از همینجاست‌که بستگی سرنوشت جنگی اسپارت معلوم میشود. بدین معنی‌که اسپارت وآتن تابع یك سرنوشت نظامی شده بودند ومغلوب شدن یکی ازآنها باعث‌شکست دیگری نیز بوده است.

حس جاه‌طلبی وسیادت خواهی‌که‌مابین‌اهالی اسپارت ومتحدان‌آنها که مأمورحفاظت ومقاومت درتنگه‌ی‌کرنت بودند، دراین موقع سخت هم مانع شدکه‌بتوانند بایکدیگر قلباً و روحاً متحد ومتفق شوند. آتنیها که‌باهمیت وخطیر بودن اوضاع پی برده بودند همواره کوشش داشتندکه در برابر دشمن مهاجم قوی پنجه‌ای موقتاً هم‌که شده اختلافات قدیمی وتاریخی خودرا کنارگزارده، اتحادیه‌ای دربرابر ایرانیان تشکیل دهند تا بتوانند در اثر اتحاد و اتفاق موفقیت و پیروزی خود را فراهم سازند وحقاً دراین راه ازهیچگونه مساعی لازم دریغ نداشتند.

دامنه نفاق واختلاف وتشتت آراء دریونان ازاینکه بفکر مقاومت باشند یا خانه و مأوی خویش را ترك‌نموده ودرمقابل نیروی بزرگ خشایارشاطریق فرار را برقرار ترجیح‌دهند، روزبروزدریونانیان زیادترمیشد. بالاخص آتنیها دچار وحشت زیاد شده بودند، زیرا ازنظر نظامی میدانستندکه ضربات نیروی هخامنشی در مرحله اول

متوجه آنها خواهد گردید. درنتیجه، یك نوع یأس و ناامیدی توأم باترس ورعب کلیه سران آتن ویونان را دربرگرفته بودکه هیچ یك تکلیف خود را اعم ازپایداری ویا فراردر برابر معترضین نمیدانستند وحالت بلاتکلیفی درآنجا حکومت مینمود.

درنتیجه این اختلاف آراء وگسیختگی افکار عده‌ای از سران یونان، برآن شدندکه از غیب‌گوی معبد دلف در مقام پرسش عواقب کار برآیند، که آیا درصورت مقاومت وضع آنها چگونه خواهد بود؟ پس ازمراجعه به‌غیب‌گو و پاسخی‌که شنیدند بازهم درنتیجه تعبیرات متضادی‌که بین مردم پیش آمد، نتوانستند تصمیم روشنی دراینموقع حساس اتخاذ نمایند، زیرا گروهی جواب غیب‌گوی دلف را دلیل برجنگ و تجهیز نبرد ومقاومت تعبیر نموده و برخی دیگر ترك پایداری وفرار را لازم میشمردند.

یونانیها باتشکیل مجلس مشاوره ملی‌وطرح موضوع آغازجنگ چنین بفکر افتادندکه با اعزام نمایندگانی به‌آرگس Argas ونزد پادشاه سیسیل وکرسیرا Gorisra وکرتیها، استمداد طلبیده ، درخواست یاری ومساعدت جنگی نمایند. ازاین رو شروع بیك رشته اقدامات‌سیاسی نمودندکه اهم آن تلاشها بمنظور تشکیل اتحادیه نظامی برعلیه ایران بشرح زیر بوده است :

۱ــ هنگامیکه فرستادگان آتن بآرگوس رفتند و طلب یاری کردند، مردم آرگوس ازنمایندگان آتن خواستندکه ازلحاظ حقوق سیاسی وفرماندهی به‌آنان امتیازاتی داده شود ولااقل با اسپارت برابر باشند والا حاضر بمساعدت نمیباشند، وهمچنین تقاضا کردند صلحی برای مدت سی سال مابین آرگوس ولاسژمونیها منعقد شود، چون این

درخواست و پیشنهادات آنان عملی نشد، حاضر بمساعدت واتحاد با آتن نشدند.

۲ــ درخواست اهالی آتن از پادشاه سیسیل Sicile و گلن Gelon جبارسیراکوز دایر باعزام نیروی جنگی بر علیه قوای ایران بعلت بلند پروازیهای پادشاه سیسیل و اصرار وی ازاینکه باید بسمت فرماندهی کل قوای بری و بحری ویا یکی ازاین نیروها در جنگ انتخاب شود، بجائی نرسید زیرا اهالی آتن و اسپارت و لاسدمونی حاضر به‌تبعیت ازمقام فرماندهی پادشاه سیسیل نبودند و درعالم افتخارات یونان تفویض سپهسالاری قوا را به‌سیسیل برای خود موهن میدانستند. درنتیجه آتنیها ازمساعدت نیروی فراوان زمینی و دریائی سیسیل محروم شدند. بعلاوه در اثنائیکه اهالی آتن چنین‌درخواستی را ازپادشاه سیسیل‌داشتند، پادشاه‌سیسیل خوددرجنگی باکارتاژدرگیر بود وبرای اینکه نیروی وی در دو جبهه تقسیم نشود ناچار شدکه از اعزام قوا بآتن برای حمایت‌آنها درمقابل نیروی مهاجم هخامنشی، صرفنظر نماید.

۳ــ درخواست سفرای یونان از اهالی جزیره کرمیر هم بجائی نرسید زیرا اهالی این جزیره هم، موضوع هم تقاضای یونان را بدفع‌الوقت گذرانیده و بانتظار نتایج برخورد این نبرد (ایران ویونان) ماندند تا پس از تعیین تکلیف قطعی جنگ چاره‌ای برای خود بیابند.

٤ــ تقاضای سفیران یونان از اهالی جزیره‌کرنت هم با ناکامی روبرو شد. بدین ترتیب سفراء اعزامی آتن و یونان بجزائر مذکور با دست خالی روانه‌کشورهای خود گردیدند.

گذشته از این اقدامات سیاسی، یونانیها برای کسب اطلاع از وضعیت سپاه جنگی و اردوکشی خشایارشا بیونان، جاسوسانی در خفیه و پنهانی بسارد اعزام داشته بودند تا از جریان اوضاع عمومی ارتش و تصمیمات جنگی شاهنشاه هخامنشی مطلع شوند. این جاسوسان پس از گرفتاری بحضور خشایارشا بار یافتند. شاهنشاه هخامنشی از کیفر آنها صرفنظر نمود وآنها را بوطنشان یونان رجعت داد. نظر خشایارشا از مرخص کردن این جاسوسان چنین بودکه پس ازمراجعت این سه نفر جاسوس یونانی، عظمت آرایش سپاه جنگی خشایارشا را که شخصاً دیده و ناظر تجهیزات فراوان آن بوده‌اند باطلاع سران یونان و اهالی آن کشور برسانند تا از این راه، موجبات ناراحتی و شکست روحیه سربازان یونانی را فراهم سازند و پیش ازآغاز بجنگ متوجه شوند که با چه قوای شگرف روبرو خواهند شد.

چون یونانیها و آتنیها از اقدامات سیاسی خود نتیجه نگرفتند، لذا آن گروه از مردم آتن و اسپارت و یونان که آمادگی جنگ داشتند، بدور تمیستوکل که بگفته پلوتارك درجنگ ماراتن شرکت داشت و ازچندی پیش در آتن صاحب شهرت و طرفدارانی شده بود، جمع شدند و تا حدودیکه امکان داشت در تدارك وسائل جنگ همت نمودند. بالاخره تمیستوکل موفق شد که نیروئی از اهالی اسپارت و یونان تشکیل داده حاضر برای مقابله باجنگ با ایرانیان بشود.

فرماندهی نیروی زمینی یونان در این جنگ و مقابله با ایرانیان بسرداری لئونیداس Leonidas بود . فرماندهی ناوهای دریائی و امیرالبحری یونان هم با اوری بیادس Euribyades بود که قریب ۲۷۱ فروند کشتی در اختیار داشت و این هر دو سردار از پادشاهان اسپارت بودند .

شروع تعرض و تسخیر ولایات شمالی یونان

با توصیفی که از نیروی مهاجم خشایارشا اعم از زمینی و دریائی آن شد ، معلوم است که حرکت این سپاه عظیم با نظم و نسق نظامی ، دارای چه منظره با شکوه و مجللی بوده است . بنا بنوشته هردوت عبور لشگریان در زیر نظر شاهنشاه انجام گرفت . خشایارشا بر روی تختی از مرمر که بالای تلی نزدیك آبیدوس Abidos زده بودند ، جلوس نموده و در طلوع آفتاب از جام زرین ، شراب نثار دریا کرد و برای پیروزی و تسخیر اروپا و یونان بدرگاه اهورمزدا نیایش نمود . آنگاه جامی زرین و کاسه‌ای از طلا و یك شمشیر پارسی بعنوان هدیه شاهنشاهی ایران بدریا انداخت .

درباب تهیه لوازم وتجهیز سپاه بزرگ خشایارشا بتفصیل در صفحات پیش شرح داده شد، اینك که هنگام حرکت چنین نیروئی رسیده است باید توجه نمود که عبور این نیرو با صفوف نظامی از دو پل مستحکمی‌که از قایق بر تنگه داردانل زده بودند و همچنین عبور از

گذرگـاه پلی کـه بـر روی رود استریمن Strymon ساخته شده بود و دماغه آتس با چـه ترتیب و طرزی باید انجام شودکه‌کلیه نفرات نیرو وخدمه وچهار پایان از این پلهای قایقی که از طنابهای خیلی محکم ساخته شده بودند بانظم خاص وارد دشت دوریسکوس Doriscos شوند . نیروی زمینی پس‌از عبور از کرسونزوآگوارا بطرف دوریسکوس متوجه میشوند . دردشت دوریسکوس برای بار دوم (پس از سان و رژه) کلیه نیرو مورد بازدید و شمارش قـرار گرفت . عبور نیروی زمینی از روی پلها بگفته هردوت هفت روزطول کشیده وپس‌از تمرکز در ساحل آنطرف ، نیروی زمینی بطرف خـاور پیچیده و نیروی دریائی از هلس‌پونت مستقیما بجـانب بندر دوریسکوس حـرکت کـرده است (دوریسك یا دوریسکوس بزرگترین جلگه ناحیه تراس است کـه از زمـان لشگرکشی داریوش برضد سیت‌ها دژ محکمی در کرانه این جلگـه ساخته شده و در این دژ ، پادگـان ایرانی استقرار یافته بود) .

بنا بفرمان خشایارشا دردوریسك ، مدتی نیروی مهاجم ، باستراحت و رفع نواقص گذراند وسپس برای راه‌پیمائی صورت‌آرایش‌جنگی بخود میگیرد و به‌سه ستون تقسیم میشوند :

۱ــ ستون اول بفرماندهی ماردونیوس‌که نظرباولین لشگرکشی علیه یونانیها شهرت یافته بـود ، ماموریت یافت‌که ازراه کناره ، بموازات نیروی دریائی بحرکت در آیـد .

۲ــ ستون‌دوم بفرماندهی تری‌تان تخم پسراردوان و جرجیس .

۳ــ ستون سوم بفرماندهی مگابیز (باگابوخشا) و سمردیس .

موکب خشایارشا با همین ستون از جاده تراکیه بحرکت در آمد .

نیروی دریائی هم بفرماندهی هخامنش و آریا ــ بیگ‌نس ومگابیز بموازات ستون اول در امتداد ساحل بحرکت افتاد . ازاین تقسیم بندی ستونها و ماموریت نیروی دریائی چنین معلوم میشود گذشته از آنکه فرماندهی قشون باشخص خشایارشا بود ، روسای قشون زمینی وی در مرحله اول با ماردونیوس و مگابیز بوده و همچنین فرماندهی کشتی را چند نفر از شاهزادگان از جمله ساتراپ مصر ، هخامنش و ایرانیان بعهده داشتند . ولی رسماً کشتیرانان ، همان فینیقی‌ها و قبرسیها بودند که نام آنها بوسیله هردوت بما رسیده است . درضمن حرکت خشایارشا بسوی یونان ، اهالی نواحی‌که بوسیله ماردونیوس ومگابیز مطیع شده بودند، در سر راه حاضر شده باظهار اطاعت و باجگذاری پرداختند . سپس نیروی خشایارشا از نواحی ساموتراس گذشته بحدود رود لیسوس Lissus رسید و از آنجا عبور نموده و مناطق مارونه آ . دیسه . . آبدر[1] را پشت سر گذارد و از رود نس‌تس Nestos گذشت

1— Maronea - Dicee - Abdere

و برای رسیدن بشهر «این» از رودخانه ستریمون عبور کرده ، کلیه نیروی خود را بشهر آگانت Acanthe واقع در (کالسیدیك) رسانید . در کلیه خط سیر نیرو از سارد تا آگانت بدون هیچ مانعی پیشروی نظامی نصیب نیروی ایران گردید . تمام مردم و اهالی که در شهرها و جزائر یونانی سر راه تا آگانت واقع شده بودند ، سر اطاعت و تسلیم بنیروی هخامنشی فرود آوردند . حتی اهالی آگانت گذشته از پذیرائی شایان همواره سعی داشتند که خشایارشا با خاطره شیرینی که حاکی از ابراز احساسات میهمان نوازی آنان بود، از این شهر خارج شود . خشایارشا از آگانت بهمراهی نیروی زمینی از راه خشکی ببندرگاه تیرم (سالونیك) رسید .

نیروی دریائی ایران هم پس ازعبور از ترعه آتس بطرف خلیج ترم بحرکت آمده ودر کنار رود آك‌سیوس لنگر انداخت.. پس از ورود به‌بندرگاه‌ترم، نیروی‌زمینی از مقدونیه پیشروی میکند. لیکن درنتیجه اینکه باید از جنگلهای صعب‌العبور بگذرد، مدتی بناچار معطل‌میشود تا بتواند با قطع اشجار جنگلی راهی برای قشون تعبیه نماید . بنا بفرمان خشایارشا نیروی زمینی در شهر کوهستانی تسالی اردو میزند. دراین شهر شاهنشاه هخامنشی بانتظار ورود نمایندگان خویش‌که برای طلب اب‌وخاك از ساردبشهرهاوجزائریونان فرستاده‌شده‌اند، میباشد. سفراء ورسولان در اردوی تسالی بحضورشاهنشاه حاضرشده، نتیجه‌مأموریت خود راگزارش‌میدهند ومعلوم میشود بیشتر شهرها وجزائر حاضر باطاعت وتسلیم آب

وخاك شده‌اند و برخی‌ازشهرها جزء متحدین‌آتن واسپارت درآمده‌اند .

اهالی مناطقی ازیونان‌که حاضر به‌تسلیم و تقدیم آب و خاك شده بودند عبارت بودند از :

تسالیان ــ دل‌پی‌ها ــ انیان ــ پربیها ــ لکریان ــ ماگینت‌ها ــ ملیان ــ آخیان ــ فتیودیت ــ بتی‌ها ــ باسیان[1]

اهالی مناطق تسپیها Thespia و پلاته Platea مصمم بجنگ با خشایارشا بودند. چنانکه‌گذشت، اهالی‌مقدونیه و پادشاه آن آلکساندر بعلت فقدان موقعیت استراتژیکی با اینکه در باطن با یونانیها بود، خودرا مطیع ایران وانمود کردند واین خود موجب شد که از خرابی وقتل و کشتار مقدونیه واهالی‌آن صرفنظر شود . درمدت توقف نیروی زمینی درخاك تسالی، نیروی دریائی یازده روز بعد از تاریخ حرکت نیروی زمینی از بندرگاه «ترم» رو بجنوب حرکت نموده، درامتداد ساحل تسالی بین‌شهر «گاستانه» و بندرگاه «سپیاس» لنگر می‌اندازد. نیروی زمینی هم در تحت پوشش نیروی دریائی از تسالی بطرف تنگه «ترموپیل» بحرکت می‌آید .

پیشروی نیروی زمینی و دریائی‌ایران ازهلس‌پونت تا اینجا قریب چهارماه بطول می‌انجامد وجزحادثه طوفان ساحل تسالی با هیچگونه مانع و رادع دیگری برخورد و مواجه نمیشوند .

علت اطاعت مردم تسالی ازخشایارشا این بودکه

1— Thessalians - Dolopes - Aenianes - Perrhaebes - Locriens - Magnetes - Mellen - Acheens-De-La-Phtlotide - Thecrins - Beotiens

چون مردم تسالی از یونانیها برای نگهبانی معبر کوه الیمپوس Olympus استمداد نموده بودند و یونانیها چون موقعیت نظامی را مساعد برای اعزام نیرو تشخیص ندادند لذا، تسالی چون تنها ماند تاچار شد از در اطاعت قشون ایران درآید. و درنتیجه تسالی بدون زد وخورد باتفاق اکثر ولایات شمالی یونان راه را برای عبور نیروی خشایارشا مفتوح ساختند، لیکن بطوریکه گذشت یونانیها از متحدین خود مانند آراگس و سیسیل وشهرهای دیگر کمك خواستند و مصمم شدند تا رسیدن قوای امدادی در تنگه ترموپیل مقابل ارتش ایران ایستادگی نمایندو برای این منظور لشگری درحدود هفت هزار نفر و همچنین نیروی دریائی نیز با ۳۷۰ فروند کشتی بفرماندهی اوری‌بیاد در «آرتمیزیوم» تمرکزدادند تا بواسطه نزدیکی این دومحل، نیروی زمینی و دریائی بتوانند درصورت لزوم بیکدیگر کمك کنند تا جناح چپ نیروی دریائی یونان با اشغال ترموپیل تأمین گردد.

تنگه ترموپیل ــ موقعیت طبیعی این تنگه بسیار باریك که ازجنوب تسالی بقسمت یونان مرکزی منتهی و سر درمی‌آورد (بین رشته کوه آپوندو وکرانه خلیج مالیات امتداد دارد) چنین بود، ازقسمت غربی این تنگه بارتفاعات کوهستانی محدود واز سمت شرقی هم بزمینهای باتلاقی کنار ساحل منتهی میشد. درازای آن ازشمال بجنوب هفت کیلومتر وپهنای آن ازغرب بشرق پنجاه متر و دربعضی نقاط باندازه‌ای معبرآن باریك و تنگ میشودکه یك ارابه بزحمت میتوانست ازآن عبورکند باچنین موقعیت طبیعی، این تنگه ازلحاظ نظامی برای دفاع یونان بی‌نهایت مهم

بوده زیرا با اشغال ارتفاعات اطراف آن احتمال عبور دشمن ازاین مکان، خالی‌ازمشکلات فراوان بنظرنمیرسید.

موقعیت جغرافیائی و دریائی منطقه «آرتامیزیوم» که نیروی دریائی یونان در آنجا برای مقابله با نیروی دریائی ایران تمرکز یافته بود شامل بغازبین جزیره «سی‌آتس» و قسمت جنوبی تسالی و تمام کرانه شمالی جزیره «اوبه» میشود.

نخستین برخورد دریائی مابین نیروی دریائی ایران و یونان بهنگامی روی داد که تعداد ده فروند از کشتیهای ایران از ترم بسوی سی‌آتس حرکت نمود قبلا سه فروند از کشتیهای دیده‌بانی یونان در این موضع لنگر انداخته بودند هر سه کشتی یونانی مورد تعقیب نیروی دریائی ایران واقع شد و هر سه کشتی و عده‌ای از سر نشینان آن بدست ایرانیان افتاده و اسیر شدند. یکی دو تن از دریانوردان یونانی که جان بسلامت برده بودند خود را به بحریه یونان رسانیده شرح ماوقع و از بین رفتن کشتیهای دیده‌بانی را نقل کردند، در نتیجه محل دیده‌بانی دریائی را یونانیها به اوبه منتقل کردند و همچنین نیروی دریائی ایران هم از ترم بسوی سیپیاس بحرکت درآمد. در سیپیاس و ساحل ماگنزی[1] است که نیروی دریائی خشایارشا دچار گردباد و طوفان میشود و قسمتی از سفاین جنگی و نفرات آن ازبین میرود وقوع این بلای آسمانی بر سر نیروی دریائی ایران موجب شادی یونانیان میشود.

1— Eubée

سپس نیروی دریائی ایران از سیپیاس به پاگاس که در خلیج ساگنزی واقع است وارد میشود و در این موضع لنگر میاندازد .

خشایارشا دستور داد که نیروی دریائی ایران با ۲۰۰ فروند کشتی جزیره «اوبه» را دور زده از بغازی که آن جزیره را از خشکی جدا میکند بالا روند که سردار یونانی «یوری‌بیادس» Eurybiades مطلع میشود، لذا بکشتیهای جنگی ایران حمله برده در مرحله اول ۳۰ فروند از کشتیهای ایرانی را دستگیر مینماید .

ادامه طوفان که مدت سه روز تمام طول میکشد و بنا بعقیده یونانیها این طوفان که بکمك و یاری آنها میآید ، صدمات زیادی بناوهای جنگی ایران وارد میسازد . خشایارشا که وضع را چنین میبیند فرمان میدهد که کشتیهای جنگی ایران بر کشتیهای جنگی یونان حمله نموده جبهه دریائی آنها را شکافته و بهر طریقی است ارتباط خود را با نیروی زمینی برقرار سازد ، در نتیجه زد و خورد کلی در تمام جبهه شروع میشود و چون یونانیان وضع جنگ را بضرر خویش میبینند شبانه ترك مواضع دریائی کرده و بصحنه جدال دریائی در این نقطه پایان میدهند و با اطلاع وقوف بر شکست در ترموپیل با نهایت نا امیدی بسوی جزیره سالامین که‌در نزدیکی آتیك واقع است پناهنده میشوند.

یونانیها علاوه بر نیروی زمینی که در تنگه ترموپیل بعنوان نگهبانی این معبر نظامی تجهیز نموده بودند ، از نقاط مختلف یونان تعداد ۲۷۱ فروندکشتی (باستثنای کشتیهای پنجاه پاروئی) بشرح زیر در

آرتمیزیوم آمادگی نبرد دریائی داشتند :

۱ــ اهالی آتن ۱۲۰ فروند کشتی .

۲ــ اهالی کرنتی ٤۰ فروند کشتی .

۳ــ اهالی مگار ۲۰ فروند کشتی .

٤ــ اهالی اژی‌نتها Eginetes ۱۸ فروندکشتی.

۵ــ اهالی‌سی‌سیون Sicyoniens ۱۲فروندکشتی.

٦ــ اهالی لاسه‌مونی Lacedemonies ۱۰ فروند کشتی .

۷ــ اهالی اپی‌دوری Epidaurees ۸ فروند کشتی .

۸ــ اهالی ارتیری Eretries ۷ فروندکشتی.

۹ــ اهالی ترزنی Tezenies ۵ فروند کشتی.

۱۰ ــ اهالی ستیرن Styrenes ۲ فروندکشتی .

۱۱ــ اهالی سئوس Ceos ٤ فروند کشتی .

۱۲ــ اهالی لکتراین‌تی‌یانی ۷ فروند کشتی.

فرمــاندهی این نیروی دریــائی را اوری بیاد Eurybiade اسپارتی بعهده داشت .

صورت استقرار نیروی زمینی و دریائی یونان در ترموپیل و آرتمیزیوم

ارتش زمینی ایران از ناحیه آخای عبور نموده و درولایت ملیان نزدیك‌تنگه ترموپیل اردو میزند ، بدین ترتیب نیروهای‌متخاصم نزدیك‌به یکدیگر قرار میگیرند یعنی نیروی ایران از ترموپیل بطرف شمال مستقر شده و نیروی یونان ازترموپیل بسمت جنوب جای‌گرفته‌اند.

طبق نوشته هردوت نیروی حاضر بجنگ یونانیها بسرکردگی لئونیداس لاسه مونی ، در تنگه ترموپیل بشرح زیر بوده است :

۱ــ سیصد نفر اسپارتی سنگین اسلحه .
۲ــ چهار صد نفر از اهالی ناحیه آرکاد .
۳ــ چهار صد نفر از اهالی کرنت .
٤ــ دویست نفر از اهالی فلی‌پونت[1] .
٥ــ هفتصد نفر از اهالی ب اوسی .
٦ــ چهار صد نفر از اهالی تب و افراد معدود دیگری از سایر شهر های یونانی .
۷ــ اهالی لکریان[2] و فوسید[3] .

این بود نفرات قشونی شهر های یونان که بنابر تشویق و تحریك رؤسای آنها بعنوان پیش قراول در تنگه ترموپیل برای حفاظت و مقاومت در مقابل نیروی ایران آماده جنگ شده بودند . بدیهی است هردوت که این تعداد را نوشته است ، در مرحله اول منظورش از قلت سپاهیان یونان درمقابل کثرت سپاهیان خشایارشا میباشد که در صفحات پیش اغراق گوئی وی دربارهٔ نفرات ارتش ایران مورد بحث قرار گرفته شد .

ضمن تدابیر جنگی که خشایارشا در تنگه ترموپیل اتخاذ کرده بود ، برای اینکه از روحیه ونفرات جنگی و سلاح یونانیها مطلع شود ، یکنفر از سواران زبده

1— Phliunte 2— Locriens 3— Phoside

پارسی را مأمور نمود که بخط مقاومت نیروی یونان رفته اطلاعاتی کسب نماید . این سوار پارسی توانست با اطلاعاتی کـه برای خشایارشا مفید بود از جبهه یونانیها باردوی خشایارشا معاودت نماید .

خشایارشا مدت‌چهار روز دراین تنگه توقف‌نمود زیرا تصور مینمود که قوای خصم خود بخود همینکه از مانورنیروی ایران مطلع‌میشود بجای‌جنگ ومقابله عقب‌نشینی را اختیار خواهد نمود لیکن بعداً که متوجه تصمیم یونانیها بجنگ شد فرمـان شروع جنگ را صادر کرد .

جنگ در ترموپیل

در روز پنجم توقف خشایارشا فرمان حمله بقوای یونان صادر شد ، مادیها و کیسی‌ها و پارسیها جنگ را در تنگـه بـاریك ترموپیل برعلیه لاسه مـونیها شروع کـردنـد لیکن این حمله کـه بـا زبده ترین نیروی پارسی آغاز شده بود بعلت نداشتن اسلحه دفاعی و تنگی صحنه جنگ دچار اشکال گردید . با اینکه‌قشون جاویدان هم‌که بداشتن ساز وبرگ ممتاز و روحیه قوی و شجاعت دربین‌لشگریان خشایارشاشهرت داشت دراین پیکار بمساعدت مادیها و کاسیها شتافتند ، نتوانستند که تنگه را شکافته ، بریونانیهای محافظ و سرسخت غلبه یـابند و در نتیجه از طرفین عده زیادی کشته و مجروح شدند .

در این بین یکنفر از اهالی یونان بنام افی‌لت[1] بـامید دریافت پاداشی نزد خشایارشا آمـده اطلاع و گزارش‌میدهدکه از دامنه آنطرف راه،کوره راه‌باریکی است که میتوان با عبور سپاهیان از آن معبر بتصرف ترموپیل‌موفق‌شد. بفرمان‌شاهنشاه هخامنشی«بیدارنس» سردار پارسی با هزار نفر پیاده مأمور میشود که بـا راهنمائی افی‌لت شبانه از این کوره راه حرکت و خود را برای تسخیر ترموپیل آماده نماید .

چون این راه پیمائی شبانه انجام گرفت ونیروی بیدارنس بقله کوه رسید بطور ناگهان از پشت سر به نگهبانان فوسیدی حمله‌ور شدند نگهبانان فوسیدی با اینکه‌میتوانستند درحفظ مأموریت‌خویش‌همت نمایند، لیکن چون دچار وحشت و هجوم غیر منتظره شده بودند فرار را برقرار رجحان دادند و در واقع در ادای وظیفه غفلت و کوتاهی نموده عقب‌نشینی را اختیار گزیدند . در نتیجه ، سایر قسمتها هم که مأمور مساعدت و کمك به فوسیدیها بودند از وحشت ، ترك مواضع نموده و به تبعیت ازنگهبانان اصلی‌تنگه (فوسیدها باشند) هزیمت کردند . در واقع مدافعین تنگه از دو طرف احاطه و محصور شدندچون خبر فراراهالی فوسید وعدم‌مقاومت آنها به لئونیداس میرسد و متوجه میشود که حمله‌جبهه ارتش ایران هم شروع شده است و در نتیجه یونانیها در معرض خطر و نـابودی قرار گـرفته‌اند و جمعی بکوهستان پناهنده شده و بقیه فرار نموده‌اند ، لذا شخصاً تصمیم میگیرد با سیصد نفر اسپارتی که همراه

1— Ephilate

داشت تا آخرین نفر بمدافعه پردازد و نگذارد که تنگه ترموپیل که از نظر نظامی و سوق‌الجیشی دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای در این جنگ بود بدست ایرانیان بیافتد .

در نتیجه رشادت و فداکاری لئونیداس وسربازان دلاور اسپارتی (سنگین اسلحه) که نام آنان با شجاعت در تاریخ همراه میباشد ، صحنه خونینی در این جنگ پیش آمد . لئونیداس همانطور که تصمیم گرفته بود برای حفاظت ترموپیل اقدام نموده دفاع دلیرانه این سردار یونانی در محل ترموپیل در تاریخ محاربات‌ایران باستان و یونان قدیم معروف است بنا بگفته هردوت تنگه وقتی بتصرف ارتش ایران درآمدکه همه مدافعین و حتی خود لئونیداس کشته شده بودند . [1] در این‌جنگ دو نفر از فرزندان داریوش بنام‌آبراکوم [2] و هی‌پرانت [3] که برادران خشایارشا باشند کشته شدند . درنخستین جنك دریائی وزمینی بشرحی‌که‌گذشت با وجود تلفاتی که به نیروی ایران وارد آمد ، پیروزی از آن ارتش خشایارشا شد ، زیرا هم در دریا و هم در زمین برقوای یونانیها غلبه یافته وتوانستند معبر ترموپیل را بتصرف درآورند . بدیهی است از دست دادن معبر ترموپیل و انتشار خبر سقوط آن در بین قوای زمینی یونان که از جهت اسلحه برتری‌کامل‌درجنگ‌داشتند بینهایت‌در تضعیف روحیه مدافعین دریائی یونان تأثیرکرد تاآن‌اندازه که،

۱ــ تاریخ نظامی ایران تالیف سرهنگ غلامحسین مقتدر چاپ سوم مرداد ماه ۱۳۲۰ چاپخانه بهار

2— Abracome

3— Hyperanthe

یونانیان ادامه پیکار دریائی را مصلحت ندانسته شبانه روبفرار نهادند از این پس نیروی زمینی ایران بقصد فتح آتن رهسپار میشود .

خشایارشا در سرراه ، فوسید راکه خالی از سکنه شده بود ومردم آن از بیم قشون وی بکوه پارناس Parnasse پناهنده و متواری شده بودند ، تصرف نمود . سپس بشهر پلاتیه و تبس (تب) روی آورد . این شهر هم بدست نیروی شاهنشاه ایران ، دچار حریق گردید .

از زمان حرکت خشایارشا از هلس‌پونت تا ورود لشگریان او به «آتیك» که آتن درآن واقع بود چهارماه طول کشید .

ناوگان یونان که به جزیره سالامین پناه برده بودند و در آنجا لنگر انداختند در مرحله اول به تخلیه این جزیره از اهالی غیر نظامی و زنان پرداختند و در واقع شهر را تخلیه نمودند .

نیروی شاهنشاه هخامنشی دراین ضمن شهرهای پانپه Panopee و دوالی Diaulie و الید Eolide را هم بچنگ آورده وبآتش کشانیدند .

سقوط آتن ــ بطوریکه گذشت درمراحل نخستین جنگ اعم از پیکارهای زمینی و دریائی موفقیت از آن نیروی ایران بود ، زیرا در معبر سخت ترموپیل بر قوای نگهبانی یونان غلبه‌کرده ونیز درجنگ دریائی آرتمیزیوم هم باوجود آنکه لطمات فراوان بنیروی دریائی ایران وارد شده بود بازهم پیروز شده سپس باتصرف شهرها

و جزائر بین راه بسوی مرکز یونان‌که آتن باشد بدون منازع ومانع راهی شده بودند ودر مقابل قوای زمینی و دریائی یونان بعقب نشینی پرداختند .

اهالی شهر آتن چون بهیچوجه تصور از دست‌دادن ترموپیل را نمیکردند واین معبر نظامی راسدی‌غیرقابل تسخیر در مقابل قوای خصم ، میپنداشتند از این رو بفکر تخلیه‌آتن نبوده ونمیتوانستند برخلاف تصور خود خبر راه پیمائی ارتش ایران را باسرعت تمام بسوی آتن قبول‌نمایند. لیکن همانطورکه گذشت همینکه‌متوجه حرکت نیروی هخامنشی بسوی پایتخت یونان (آتن) شدند با عجله به تخلیه پرداختند واهالی غیرنظامی را سوار کشتی نموده ، بنواحی ترزن Troizen واژین Aegina منتقل ساختند تا شهر آتن دچار قتل‌وکشتار نشود.لیکن عده‌ای که بنا به پیشگوئی هاتف معبد دلف ، در محل ارگ و معبد «آکروپل »ماندند ، در مقابل نیروی مهاجم بدفاع دلیرانه پرداختند . لیکن نیروی ایران پس از محاصره ارگ توانست داخل معبد شده ، عده‌ای ازپناهندگان بمعبد ، خودکشی کردند و بقیه بدست نیروی مهاجم بقتل رسیدند . عاقبت آتن بدست ایرانیان افتاد و بنابفرمان شاهنشاه هخامنشی شهر آتیك و آتن بآتش کشیده شده ومعبد آن دچار حریق وخرابی‌گردید وبدین ترتیب تلافی بآتش‌کشیدن سارد با فرمان حریق شهرآتن و معبد آن دراین پیروزی عملی شده این فتح و پیروزی که نصیب خشایارشا گردید ، بینهایت در تقویت روحیه شاهنشاه هخامنشی

و نیروی دریائی وزمینی ایران مؤثر افتاد . تاآنجا که غلبه بریونان را قطعی دانسته وبنتایج پیروزی نهائی کاملا امیدوار شده بودند .

بنابگفته هردوت از جانب خشایارشا ، چاپاری به شوش فرستاده شد که خبر این فتح را به اردوان نایب السلطنه ایران برساند . پس ازوصول این خبر بشوش، درایران جشنهای مفصلی برپا گردید (۴۸۰ پیش از میلاد) [۱] پس‌ازسقوط آتن باردیگر نیروی طرفین بفکر افتادند که برای ادامه جنگ وطرح‌نقشه پیکار در زمین ودریا ، باقیماندهٔ قوای بری وبحری خود را آرایش دهند وبعلاوه ازخبطهای‌گذشته نتیجه گرفته واصلاحات لازم را در قوای خود بنمایند .

از این رو در مجمع روساء جنگی یونان ، ازاینکه جنگ را در چه نقطه‌ای شروع نمایند ، مباحثات و اختلاف نظرهائی پیدا شد ، لیکن تمیستوکل که‌سرداری لایق و آشنا بفنون جنگ وروحیه مردم یونان بود، در نتیجهٔ درایت و لیاقت توانست که از بروز اختلافات بین اهالی یونان جلوگیری نموده وبالاخره طبق دستور وی قرار شد که ناوهای یونان به جزیره سالامین (سالامیس) رهسپار شده وبا سایر کشتیهای کمکی که بآنها ملحق خواهد شد (قریب ۴۰۰ فروند) آماده جنگ در این جزیره با نیروی دریائی ایران باشند .

خشایارشا در بندر فالر «Phalere» که نیروی‌دریائی

۱ــ نقل از تاریخ نظامی ایران ، تالیف سرهنگ غلامحسین مقتدر .

ایران هم درآن لنگر انـداخته بود ، بـه‌تشکیل مجمع مشورتی جنگ پرداخت . پس از بازدید نیروی دریائی کلیه فرماندهان نیرو را نزد خود احضار نموده درباب روش ادامه جنگ به‌بحث ومشورت پرداخت با اینکه عقاید متضادی در این مجلس مشورتی جنگ گفته شد، در پایان خشایارشا تصمیم بادامه جنگ دریـائی در سالامین اتخاذ نمود و فرمان این جنگ دریائی صادر شد .

مقاومت در سالامین ــ جزیره سالامین بمسافت چهارکیلومتری سواحل جنوبی آتیك در خلیج اژین واقع و بغازی که این جزیره را از خاك آتیك جـدا میکند از حیث فضاخیلی تنگ‌وبرای‌عملیات‌جنگی‌دریائی‌بهیچوجه مناسب نیست . در این جزیره از سابق اژنیها سکونت داشته و مدتی باستقلال زندگی میکردند .

چنانکه گفته شد ،تمیستوکل فرمانده نیروی‌دریائی آتن به «اوری‌بیادس» سردار اسپارتی خاطرنشان‌ساخت اگر درنـاحیه «کرنت» بمقابله نیروی دریائی ایران بشتابیم بعلت وسعت فضا ومناسب بودن منطقه جنگ دریائی خودرا به مخاطره قطعی انداخته‌ایم و در برابر نیروی دریائی ایران‌قادر بمقاومت نیستم ویقیناً بـا شکست روبرو خواهیم‌شد. اما اگرنیروی دریائی ایران را به بغاز تنگ ومعبر نامناسب جنگ دریائی بکشانیم، مطمئناً نیروی ایران بعلت ازدیا دناوهای جنگی وکثرت عدد و نداشتن فضای کافی برای جنگ دچار مزاحمت شده قادر بمانور جنگی نبوده و تحرك لازم از ناوگان ایرانی سلب خواهد شد ودر نتیجه از سرعت ناوگان

کاسته شده ، در تنگنای جنگ خواهند افتاد .

مزیت دیگر کشانیدن نیروی‌دریائی ایران به‌جزیره سالامین این است که ناحیه پلوپونس را از خطر تهاجم ایران خواهیم رهانید .

بجهات بالا ، یونانیها به ادامه جنگ دریائی در سالامین مصمم شدند . ازطرفی نیروی دریائی ایران‌هم بنابه تصمیم و فرمان خشایارشا تصمیم بجنگ را اتخاذ نمودند زیراکلیه سران نیروی دریائی‌ایران براین‌عقیده شدند که باید به‌نیروی دریائی یونان حمله نمود و آنان را نابود ساخت. تنهاآرتمیز ملکه هالیکارناس(که‌وصف او سابقاً شد) که با کشتیهای خود در این نبرد دریائی شرکت نموده بود عقیده داشت‌که ادامه جنگ دریائی صلاح نیست، زیرا یونانیها در بحر پیمائی قویتر از ایرانیها هستند و بیم آن میرود که نیروی ایران دچار شکست گردد. دلائل دیگری هم برای صرفنظر نمودن از ادامه جنگ دریائی دربین بودکه اهم‌آن بقرار زیر بوده است :

۱ــ مقصود خشایارشا از لشگرکشی بیونان باسقوط شهر آتن در جهان آنروز حاصل شده بود.

۲ــ تصرف منطقه پلوپونز بوسیله نیروی زمینی مقدم برتعرض دریائی بود .

۳ــ عدم اطمینان به‌اتحاد واقعی و قلبی عده‌ای‌از سران نیروی دریائی ایران چه برای برخی از عناصر

وارد در نیـــروی دریائی ایـــران پیروزی و یا شکست خشایارشا موردتوجه نبودهخواهان آزادی وخروجخویش از صحنه جنگ بودند .

٤ــ اتحاد قوی یونانیها بمنظور دفاع از میهن و فداکاری و مهارت آنها در جنگهای دریائی.

خشایارشا مایل شدکه این نبرد در مقابل دیدگان وی انجام شود، از اینرو در روی تپه بلندی برروی دماغهکوه «آگاله» تختیمهیا کردند که شاهنشاه ایران از آنجا این نبرد دریائی را ملاحظه نماید. چند نفر از محارم را برای ثبت وقایع جنگ و نام فرماندهـــان رشید و جنگجویان واقعی نزد خود نگاهداشت .

پیش از آغاز جنگ، وحشت و اضطراب عجیبی در بینیونانیهای ساکندرسالامین وسردم پلوپونزروی داد، زیرا آنها میدانستند اگرایرانیان در دریا فاتح وپیروز شوندگذشته از اینکه سالامین دچار سقوط و محاصره خواهد شد، راه کمك باهالی پلوپونز هم مسدود میشود. برحسب اتفاق در همین اثناء تعدادی از کشتیهای جنگی ایران بطرف پلوپونز بحرکت درآمدند. چون شیوع خبر حرکت این کشتیها باهالی پلوپونز رسید چیزی نمانده بود که تفرقه قطعی بین فرماندهان نیروی دریائی یونان رخ دهد، و درنتیجه عقبنشینی اختیار نمـــایند. لیکن مـــوقع شناسی تمیستوکل بکمك آنها رسیده واینسردار معروف دریائی برای اینکه از ترس و وحشت عظیمیکه اهالییونان وبالاخص پلوپونزرا فراگرفته بکاهدبمنظور فریفتنخشایارشا ونیروی ایران درخفا یکیازآموزگاران

فرزندان خودرا نزدفرمانده نیروی دریائی ایران فرستاد و چنین پیغام داد «من باطناً هواخواه پادشاه ایرانم. بشما اطلاع میدهم که یونانیها از شدت ترس مهیای فرار شده‌اند و اگر مایل بجنگ و غلبه هستید باید از فرار ایشان جلوگیری کنید و اطراف سالامین را محاصره نمائید زیرا اختلاف برخاسته، برای شما موقعی بهتر از این نخواهد بود. در هرحال فتح وظفر باشماست»

در اثروصول این پیغام فرمانده نیروی دریائی ایران تمام مدت شب بمحاصره سالامین پرداخت و تعدادی از کشتیهای ایران را که در جزیره «سئوس» [1] و دماغه «سین‌سور» [2] بودند لنگرکشیده و بغاز سالامین را تا «مونیخی» [3] پوشانیدند و قسمتی از نیروی زمینی‌خود را در جزیره «پسیتالیا» [4] پیاده نموده، این جزیره را هم اشغال‌کردند [5] بدین ترتیب میتوانستند یونانیها را محاصره نمایند. کشتیهای ایران در این جنگ در حدود دو هزار فروند بود یونانیها نیز دارای چهارصد فروند کشتی بودند .

آریستیدس Aristides که از تبعید بازگشته بود، خبر حرکت و هجوم ناوگان ایران را بیونان آورد و چون خبرمحاصره سالامین بیونانیهارسید، بلافاصله‌کشتیهای

1— Ceos
2— Cynosure
3— Muniquie
4— Psyttalie

۵ـ از کتاب هرودت بندهای ۶۵ـ۶۶

ایرانی حمله را آغاز کردند . بدواً کشتیهای فنیقی که بحمایت ایران در جنگ شرکت کرده بودند، در مقابل کشتیهای آتنی به‌رزم ایستادند. محل تلاقی صفوف کشتیها بهیچوجه مناسب برای حرکت و مانور کشتیهای بزرگ نبود زیرا معبر آن بسیار تنگ و باریك بود. بهمین جهت کشتیهای ایرانی ناچار شدند که پشت سرهم بشکل ستون به حرکت در بیایند، در صورتیکه کشتیهای یونانی در یك صف ایستاده بودند در نتیجه بعلت تنگی معبر و کثرت ناوگان ایرانی و بزرگی کشتیها اغلب در حرکت بهم برخورد نموده موجب خرابی و شکستگی یکدیگر میشدند. در صورتیکه کشتیهای یونان چون کوچکتر بودند میتوانستند بآسانی و چالاکی حرکت و مانور نمایند. همین مزایای نیروی دریائی یونان بود که سبب پایداری و مقاومت آنها در جنگ دریائی با ایران شد .

ایرانیان بمحض مشاهده حرکت کشتیهای یونان حمله را شروع کردند . یونانیها بدواً قصد داشتند که بساحل برگردند، لیکن دراثر تبلیغات و تحریکاتی‌که بعمل آمد کشتیهای آنها به‌رزم‌دریائی پرداختند. درنتیجه غالب کشتیهای ایران دچار آسیب شد . بااینکه نیروی دریائی ایران در این جنگ که خشایارشا ناظر عملیات آنها بود کمال رشادت و دلاوری را بخرج میدادند، لیکن بعلت موقعیت نامناسب محل جنگ وکثرت ناوگان که یکی از علل عمده عدم پیروزی آنها میباشد ، نتوانستند صفوف خود را در برابر صفوف منظم دریائی یونان حفظ نمایند .

تاکتیك جنگی نیروی دریائی یونان بااطلاعات وسیعی که در بحرشمالی و نبرد دریائی داشتند براین بود که نیروی دریائی ایران را در معبرتنگ و صعب سالامین بمخاطره درآورند، تا این نیروی کثیر وعظیم وکشتیهای بزرگ نتوانند تحرك لازم‌را بدست آورند. بدیهی است چون کشتیهای رزمی ایران فاقد قدرت حرکت در تنگنای سالامین‌شدند، فرماندهان نیروی‌دریائی‌ایران‌نتوانستند از آن تعداد زیاد کشتیها استفاده جنگی کنند. و همانطور که گذشت زیادی وبزرگی کشتیها ، خود علت العلل عدم پیروزی دریائی نیروی ایران در جنگ سالامین شد .

درنبرد دریائی‌که‌صورت‌گرفت‌بیشترکشتیهای ایران دچار آسیب و خرابی شدند ، عدم فرصت صف آرائی ایرانیان بعلت تراکم کشتیهای جنگی آنهم در مقابل صفوف منظم دریائی یونان از علل اصلی عدم موفقیت نیروی خشایارشا درجنگ سالامین میباشد. دراین جنگ با اینکه نیروی دریائی ایران دربرابر دیدگان خشایارشا رشادت ودلاوریهای فراوان ازخود نشان‌دادند وبالاخص فداکاری و رزم سهمگین دریائی ملکه آرت‌میز با آتنیها شهرت فراوانی درآن ایام کسب کرد، لیکن بعللی که گذشت پیروزی در این جنگ نصیب هیچکدام از طرفین نشد .

آندره ایمار Andre Aymard خاورشناس معروف درباب نتیجه این جنگ چنین نوشته است:[1]

۱ـ کتاب تمدن ایرانی اثر چندتن از خاورشناسان ترجمه دکتر عیسی بهنام ص ۹۳ بنگاه ترجمه ونشر کتاب .

«حقیقت مطلب این است که بشاهنشاهی هخامنشی در نتیجه این عدم پیروزی ضربت سختی وارد نیامد وسه ربع قرن بعد از این مجدداً ایرانیها بصورت غالب وحاکم در سواحل دریای «اژه» ظاهرشده واگر نتوانستکشتیها ویا قشونش امتیازاتی بگیرد، لااقل بوسیله ثروتش و با سیاستش بارها در منازعات بین دولتها و یونان بعنوان حکم دخالت کرد»

چنین معلوم میشود که در آغاز جنگ دریائی ، برتری با نیروی دریائی ایران بود . ناوهای فینیقی ایرانکه بین پسیتالیا و خاك یونان حرکت میکردند با آتنیان و اژیها روبرو شدند و یونانیهای اهل یونی (یونانیهای آسیای صغیر) بین پسیتالیا و سالامین در حرکت بودند، با کشتیهای پلوپونزی روبرو گردیدند. لیکن در گیر و دار رزم دریائی بعلت عدم تناسب محل رزم، ایرانیها نتوانستند از ناوگان کثیر خود در این جنگ بهرهبرداری نمایند بناچار چون شب در رسید جدال پایان یافت ، یونانیها کشتیهای از کـار افتاده خود را بسالامین منتقل کردند ونیروی دریائی ایران هم بناچار به بندر فالیران عقب نشینی کرد .

پس از پایان روز اول نبرد دریائی ، خشایارشا چون متوجه عدم پیروزی نیروی دریائی ایران شد از ادامه جنگ دریائی آنهم در محل نا متناسب چشم پوشید و سپس امر کرد بغاز سالامین را مسدود و پـر نمایند تا نیروی زمینی خود را از این محل بجزیره رسانده و در واقع راه نجات یونان را سد نماید .

یونانیها که از اقامت خشایارشا و قشون وی در

خاك یونان دچار رعب و وحشت شده بودند بفرماندهی تمیستوکل براین عقیده شدند که بفوریت خود را به هلس‌پونت رسانیده و پلها را خراب کنند تا در نتیجه خرابی پلها ، راه مراجعت خشایارشا بآسیا قطع شود . لیکن پس ازمشاوره و استماع نظرات «آریستید» سردار آتنی در مجلس مشاوره جنگی کـه چنین اظهار نظر کرده بود :

« اگر خشایارشا را در اروپا نگاهداریم باارتش بیشماری که دارد آسوده نخواهدنشست و بخطرناکترین کارها تن در خواهد داد و بسیاری از مردم سایر ملل هم باو خواهند گروید، لذا بهتر است که پل دیگری هم بسازیم و او را با لشگریانش هرچه زودتر بآسیا برگردانیم»، از تخریب پلهـا صرفنظـر شد ، ضمنا تمیستوکل برای آسایش خیال خود و بمنظور اینکه هر چـه زودتر خشایارشا راه آسیا را در پیش گیرد دست بحیله نظامی زده بدین ترتیب کـه در پنهانی آرنـاس Arnace خواجه خشایارشا را که جزء اسراء بود مامور کرد که بسوی اردوی خشایارشا حرکت کرده و چنین گوید :

«چون من منافع شـاه را همیشه در نظر دارم پیشنهاد میکنم که هرچه زودتر خود را بآبهائی که در اطاعت تواست برسانی تا از آنجا بآسیا روی . من از طرف خودم بهانه‌هائی میجویم که نقشه یونانیها را در خراب کردن پل بتاخیر اندازم». [۱]

از این نوع اقدامات و پیامها ، این نکته روشن

۱ــ تاریخ ایران باستان جلد اول ــ تالیف حسن پیرنیا ص۸۲۷

بوده است ، یا اینکه یونانیها برتری خود را در دریا داشتند لیکن همواره از کثرت نیروی ایران و تجدید حملات خشایارشا دچار نگرانی و اضطراب شده بودند و بهر وسیله متشبث میشدند که طریق نجاتی برای خود فراهم سازند .

ژنرال سر پرسی سایکس در کتاب خـود چنین نوشته است :[۱]

«در این جنگ اشیل شاعر در یکی از سفاین‌جنگی بوده و در محاربه شرکت داشته است در منظومه معروف خود که بعنوان پارسیان است و شرح آنرا بنظم آورده چنین نوشته است:

«در ابتدا نیروی دریائی پارس در برابر ایشان ایستادگی کرد و هنگامیکه جا بر ناوگان عظیم ما تنگ شد ، دوست از کمك رساندن بدوست عـاجز ماند ، منقارهای مفرغی متحدین بر ناوهای ما لطمه‌ها زد و آرایش پاروهای آنها را سخت آشفته کرد . ناوهای هلنی (یونانی) با زبردستی برگشتند و با اهرمها بر ما ضربه‌ها زدند . بسیاری از کشتیها واژگون شدند . دیگر کسی نمیتوانست دریا را تشخیص بدهد . زیرا در سرتاسر سطح آب بواسطه پاره‌های ناوها و اعضای بدن کشتگان راه بند آمده و سواحل و صخره‌ها از لاشه‌ها پوشیده شده بود . هر زورقی بی‌انتظام میگریخت و هیچیك از زورقها یا واحد های ناوگـان سپاه بربر[۲]

۱ــ تاریخ ایران ترجمه فخرداعی‌گیلانی جلد اول ــ چاپخانه رنگین ۱۳۲۳ ص ۲۷۰

۲ــ تاریخ نظامی ایران ــ تألیف سرهنگ غلامحسین مقتدر چاپ سوم ۱۳۲۰ ص ۴۳

ما ازاین قاعده مستثنی نبود ، ایشان با پاروهای شکسته وتخته شکسته‌های تیز ، مانند مردان برماهیهای (تونی) یا گروه ماهیهای صید شده ، ضربه میزدند . ناله‌ها و شیونهای درهم و برهم ، محیط آن دریا را تا مسافت زیادی دربر گرفته بود تا آنکه بالاخره حضور شب آن وحشت را از نظرها مستور کرد» درباب اینکه تعداد ناوهای جنگی طرفین که در این جنگ دریائی در برابر هم شرکت داشته‌اند چه میزان و چه تعداد بوده است، مابین نوشته هردوت و پلوتارك اختـلاف است بقول پلوتارك ، ایرانیها در این رزم دریائی دارای هزار ناو رزمی بوده‌اند که ازاین تعداد فقط دویست و هفتاد عدد آن تندرو بوده . لیکن یونان در مقابل ، فقط در آغاز جنگ توانسته بود که صد و هشتاد ناو حاضر نماید ، بدیهی است بعداً از طرف متحدینشان کمکهای دریائی دریافت کردند .

هردوت تعداد ناوهای ایـران را در این جنگ بیش از هزار میداند . بهرصورت هر دو مورخ در این نکته دارای نظر واحد میباشند که از هزار عدد ناوهای ایران فقط تعداد مختصری که در صف اول رزم استقرار یافته بودند توانستند در معرکه کارزار دریائی شرکت نمایند ، بقیه آن در واقع بواسطه تنگی فضا عملا در رزم شرکت نداشتند. پس از پایان روز نبرد دریائی تمیستوکل شب را درسالامین گذرانید و در صدد تجهیز وسائل و تنظیم نقشه جنگ فردا بود

۱ــ تاریخ نظامی ایران ــ تالیف سرهنگ غلامحسین مقتدر چاپ سوم ۱۳۲۰ ص ۴۳

لیکن چون فردا شد متوجه گردید که سفاین ایران از محل نبرد دریائی دور شده و در نتیجه موجبات نجات یونان فراهم گردیده است .

علل‌اساسی عدم پیروزی خشایارشا درجنگ سالامین

چنانکه گذشت اصولا خشایارشا علاقه‌ای به‌جنگ با یونان نداشت . لیکن در اثر یك سلسله تحریکات داخلی و خارجی که شرح آن بتفصیل داده شد ، ناچار گردید که باین جنگ عظیم تن در دهد . در این لشگرکشی و رزم دریائی و زمینی، ملل تابعه که بحکم اجبار گردن باطاعت از دربار شاهنشاهی هخامنشی نهاده بودند ، شرکت داشتند در صورتیکه اینقبیل متحدین در مرحله اول بفکر آزادی خویش و در نهایت مترصد بهره برداری از موقعیت جنگی بودند ، بنابراین متحدینی درصفوف ارتش هخامنشی شرکت کرده بودند که هدف و آرزوی آنان با نیات جنگی خشایارشا منافات داشت .

این پراکندگی عقاید و نظریات و طبایع مختلف نه تنها در روحیه قسمت اعظم شرکت کنندگان درجنگ دریائی موجود بود بلکه در نوع سلاح و تجهیزات و بالاخص در ساختمان ناوها و سفاین جنگی هم کاملا مشهود بود .

عدم مهارت و تجربه ایرانیان در فن دریانوردی و رزم در دریا آنهم در برابر ملتی که همواره بدریاها حکومت داشته و دارای دریانوردان ماهر و بفنون نبرد

دریائی کاملا واقف بوده‌اند از اهم علل عـدم پیروزی ایرانیان در محاربات دریائی بشمار میرود .

انتخاب محل تنگه سالامین که از نظر طبیعی باریکه‌ای بیش نبوده و بهیچوجه برای لنگرگاه و مانور دریائـی مناسبت نداشته است ، از علل مؤثر عدم موفقیت ایران درنبرد سالامین بوده است .

تنگی مکان وکثرت سفاین ایرانیان مزید برمشکلات جنگی سالامین شد. بحدی‌که فقط ناوگانی‌که در صفوف مقدم جای داشتند توانستند درنبرددریائی شرکت‌نمایند بقیه سفاین که در عقب سر ناوهای شرکت‌کننده در رزم مستقر شده بودند علاوه بر آنکه نتوانستند در جنگ شرکت نمایند ، بلکه وبال ناوهای وارد در صحنه رزم هم شده بودند . زیرا با هر برخوردی سفاین جنگـی از جهت خود منحرف گردیده ، ایجاد یك نوع بی‌نظمی و بی‌ترتیبی خاصی را درهنگام نبرد دریائی مینمود.

از همه مهمتر آنکه دریانوردان یونانی و اسپارتی ومتفقین آنها هنگامی را برای جنگ دریائی درسالامین انتخاب نموده بودند ، که منطبق با فصل طوفان دریائی و وزیدن بادهای سهمناك بوده است . بدیهی است این دو عامل قوی طبیعت در حکم دشمنان سرسختی برای وارد کردن ضربات قطعی به پیکر تجهیزات دریائی و همچنین روحیه ایرانیان شرکت‌کننده در جنگ سالامین بود.

حیله‌های سیاسی تمیستوکل دائر بر ارسال پیامهای دوستانه درخفا وآشکارا هم‌بی‌تردید در روحیه‌خشایارشا و تغییر روش و تاکتیك جنگی ایرانیان نبود زیرا بـا کمترین توجهی درمورد بکاربستن‌این پیامها، بزرگترین خطر جنگی متوجه نیروی ایرانیان میشد .

وقوف و اطلاعات وسیع تمیستوکل دریاسالار نیروی متخاصم برفنون جنگی و اداره نیروی دریائی یونان و اسپارت و غیره هم، از جهات مهم عدم‌موفقیت ایران در صحنه نبرد سالامین بوده است .

اختلاف‌نظر بین اقوام‌مختلفی که‌جزء نیروی دریائی ایران بودند ، مانند ایونیهایی که اصلا یونانی بودند ، ماسیستیها و کاریها وغیره در عدم پیروزی‌ایران دخالت داشتند .

خشم و غضب خشایارشا به ناخدایان فینیقی در خلال جنگ دریائی و متهم کردن آنان بداشتن بیم و ترس از شرکت در این نبرد دریائی ، موجب شد که فینیقیها از شرکت در رزم دریائی چشم پوشیده ، عازم سرزمین خود شوند . بدیهی است سایر اقوامی‌که از شرکت در جنگ در بیم و هراس بودند ، مانند مصریان همان راهی را برگزیدند که فینیقی‌ها اقدم کرده بودند. پیروزی در این جنگ دریائی برای یونان و اسپارت و متفقین آنها در حکم ادامه حیات بود و بالعکس شکست آنها در این نبرد بمنزله اعلام برچیده شدن بساط آنها از صفحه تاریخ آنروز بود . لذا بحکم تعیین سرنوشت ، یونانیها و اسپارتیها و متفقین آنها دلیرانه و شجاعانه با اتکاء بفنون رزمی دریائی بجنگ پرداختند .

اما در باب اینکه هردوت و پلوتارك و برخی از مورخین دیگر این عدم پیروزی نبردی دریائی ایران را در نبرد سالامین برای خشایارشا شکست قائل شده و افتخار موفقیت را به تمیستوکل ومتفقین وی نسبت داده‌اند ، خالی از غرض و تعصب نمیباشد . زیرا با

فرا رسیدن شب ، نبرد دریائی متوقف شد بدون اینکه موفقیت قطعی نصیب طرفین شده باشد . چنانکه روز بعد هم یونانیها در نهایت وحشت و خوف بانتظار حمله و تجدید جنگ ازطرف نیروی دریائی ایران بودند، بنابراین اگر نیروی دریائی تمیستوکل خود را فاتح در جنگ روز پیش میدانست چه شد که روز بعد نتوانستند حمله خود را آغاز نمایند و یا اینکه در صدد تعقیب نیروی دریائی ایران برآیند؟

اقوی دلیل براینکه یونانیها به پیروزی قطعی نائل نشدند این‌است‌که تابودن نیروی‌دریائی‌ایران درسواحل جنوبی آتیك کشتیهای یونان هنوز در سالامین محصور بوده وجرأت آنرانداشتند که ازآن محل‌خارج بشوند[1]

ناپلئون بناپارت‌کـــه وقایع نبرد دریائی سالامین را باستناد نوشته‌های هردوت وسایرمنابع یونانی مطالعه نموده است درباب جنگ سالامین در یادداشت خود چنین مینویسد :

« این جنگ نامی که معروف بجنگ پارسی یا مادی گشته، عبارت است ازکارهائی‌که نتیجه قطعی‌نداشته و این‌کارها را هر یك‌ازطرفین برای‌خود فتحی‌پنداشته.... خشایارشا بآسیا برگشت، راضی از اینکه آتن راگرفت و بعد سوزانید وخراب‌کرد. یونانیها فتوحات خودشان را بزرگ‌کردند مغرور ازاینکه درسالامین بکلی نابود نشدند . اما در باب فتوحاتی که یونانیها نسبت بخود میدهند و شکستهائی کـــه برای لشگر عظیـــم خشایارشا

۱ــ تاریخ نظامی ایران ــ تالیف سرهنگ غلامحسین مقتدر چاپ سوم مرداد ماه ۱۳۲۰ ص ٤٤

قائلند نباید فراموش کردکه این گفته‌ها تماماً از یونانیهاست و گزاف گوئی و لاف‌زنی آنها هم مسلم میباشد ، از طرف پارسیها نوشته‌هائی بدست نیامده تا بتوان این نوشته‌ها را با گفته‌های یونانیها مقایسه کرد و نتیجه را بر مبنای قضاوت قرار داد [۱] با اینکه ایرانیان درنبردهای بزرگ باآتن و سالامین و پلاته پیروز نشدند لیکن هردوت آنانرا «در دلاوری هیچ‌کمتر از یونانیان» نمیداند و بگفته اشیل چنین است «ناکامی آنها مربوط بکمی شجاعت نبود بلکه معلول پستی آلات حرب و زره و جوشن و قلت تمرین بود »[۲]

مراجعت خشایارشا

مقصوداصلی‌ومنظورواقعی‌خشایارشا ازلشگرکشی بیونان درمرحله اول تسخیر شهرآتن و تنبیه مردم آن سرزمین بود . هنگامی‌که این هدف جنگی حاصل شد و جنگ درسالامین بدون‌نتیجه ماندبتشکیل مجلس‌مشاوره نظامی پرداخت تاسرنوشت ادامه جنگ را تعیین نماید . دراین مجلس‌مشاوره، چنین‌تصمیم‌گرفته‌شدکه‌خشایارشا راه مراجعت را درپیش‌گرفته، بسارد برگردد و ضمنا برای اینکه‌تکلیف‌جنگ بایونان‌را یکسره نماید، دستور

۱ــ تاریخ ایران باستان ــ تألیف حسن پیرنیا مشیرالدوله جلد ۱ ص ۷۰۳

۲ــ کتاب میراث ایران ــ تألیف سیزده تن از خاورشناسان ــ بنگاه ترجمه و نشرکتاب ص ٤٧٥

داد «مردونیه» یکی از سرداران سپاه بازبده‌ترین افراد ارتش بمنظورتسخیر سایرشهرهای‌یونان اقدام نماید.

در باره علت مراجعت خشایارشا مطالب مختلفی نقل شده لیکن آنچه‌که قریب به‌یقین است چنین میباشد:

خشایارشا پس‌از مراجعت ازیونان قریب مدت یکسال درسارد اقامت نمود واین توقف طولانی برای این بود که هرگاه یونانیان در صدد تعرض برآیند نسبت بسرکوبی آنها اقدام نماید، ازطرفی چنانکه میدانیم، در جنگ دریائی سالامین نیروی زمینی خشایارشا دخالت نداشته ، بنابراین کلیه ارتش زمینی بحال خود موجود بود وبعلاوه قسمت مهمی ازناوگان ایران و متحدین خشایارشا ازمهلکه سالامین جان بسلامت بردند، نتیجه آنکه هم‌نیروی زمینی و هم‌نیروی دریائی آمادگی تجدید جنگ را داشتند ، ازسوی دیگر وجود پادگانهای ایرانی در غالب جزائر یونان موجبات تقویت روحیه ارتش خشایارشا را فراهم میساخت ، بنا براین مراجعت خشایارشا را نمیتوان حمل برعقب نشینی ویاشکست در جنگ سالامین تعبیرنمود .

ممکن است‌که درغیاب‌خشایارشا ازایران (باتوجه باینکه اردوان عموی خشایارشا اصولا مخالف جنگ خشایارشا بایونان بود) واطلاع پارسیان براین‌نکته‌که نیروی دریائی ایران درجنگ سالامین دچار هزیمت شده‌اند ، وقایعی درشرف تکوین بوده است‌که بناچار شاهنشاه هخامنشی لزوم مراجعت بایران را برتوقف در

یونان ترجیح داد وازاین روقصد عزیمت بایران راکرده باشد .

آنچه مسلم است ، بقیه ارتش (اعـم ازدریائی و زمینی) خشایارشا، در مراجعت بایران دچار مشکلات و مصائب فراوان شده‌اندکه اهم‌آن‌تهیه‌آذوقه برای‌نفرات ارتش بوده ، بدیهی است‌که در این راه پیمائی تلفاتی هم به‌نیروی ایران وارد آمده است. مردونیه شخصاً در التزام شاهنشاه هخامنشی‌بتسالی رفت ودرهمان‌محل آست که‌افراد نیروی سیصدهزارنفری‌خودرا ازمیان پارسیها و مادیها و باختریها و سکائیها از پیاده و سواره انتخاب نمود وضمناً مردونیه‌به‌آرتاباز که‌یکی دیگر ازسرداران پارسی بود، ماموریت دادکه باتفاق عده‌ای از قشون ، موکب خشایارشارا تاهلس پونت‌مشایعت نماید وپس‌از انجام ماموریت ، خود وقشونش‌را بارتش مردونیه‌برای اجراء عملیات بعدی ملحق سازد .

ازنیروی دریائی هم‌سیصدکشتی‌همراه خشایارشا بایران برگشت وبنابرروایت هردوت پس‌از رسانیدن شاه وهمراهان او از «کرسونز» به «آبیدوس» رفته و زمستان را دربندر «سیم» لنگر انداخت ودرآغاز بهار بجزیره ساموس آمده‌که درآنجا مراقب عملیات یونانیها باشند .[۱]

هنگامیکه مردونیه در نواحی تسالی و دشتهای آن اقامت کرده بود ، از موقعیت استفاده نمود ، نمایندگانی

۱ــ تاریخ نظامی ایران ــ تالیف سرهنگ غلامحسین مقتدر ص ٤٦ .

نزدآتنی‌ها اعزام‌داشت تابتواند ازطریق مسالمت وصلح وسازش، بدشمنی‌خاتمه دهد.در رأس‌این هیت‌الکساندر Alexandre پادشاه مقدونی بود کـه در زمره دستـ نشاندگان ایران بود . مردونیه بوسیله الکساندر باهالی آتن پیغام داده بود، درصورتیکه تسلیم شوندکلیه معابد و پرستشگاههای آنها تعمیرخواهد شد وهمچنین نواحی وشهرهائی‌که درتصرف نیروی خشایارشا است بآنان واگذار میشود مشروط براینکه مطیع ایران‌گردند ودر اموردا‌خلی خود مستقل باشند .

اهالی آتن پس‌از مشورت بااسپارتیها بنماینده مردونیه جواب رد‌داده وحاضرنشدندکه درحلقه متحدین خشایارشا درآیند و بالعکس در صدد مقاومت برآمدند.

مردونیه دربهار ۴۷۹ پیش‌ازمیلاد ازناحیه تسالی پس‌از گذرانیدن زمستان به‌بئوسی‌آمد وقصدداشت‌کـه به‌پیشروی خود ادامه دهد، لیکن اهالی تب بوی پیشنهاد نمودندکه ضمن اقامت درآن ناحیه ازطریق دیپلماسی و جلب سران آتن واسپارت، بین‌آنان نفاق انداخته واز طرف دیگر طرفداران ایران‌را در شهرهای‌یونان بسوی خود خوانـده وبا کمك متحدین بمطیع ساختن سایرین بپردازد تابدین ترتیب بدون جنگ وجدال وخونریزی موفق شود برمخالفین غلبه یابد . لیکن پیشنهاد مردم تب مورد قبول مردونیه واقع نشد وبرای باردوم عازم آتن شد و مجدداً آتن را فتح نمود. خبر این موفقیت را برای خشایارشا که در شهر سارد بود فرستاد.

مردونیه پس‌ازاین‌پیروزی مجدداً به‌بئوسی‌مراجعت نمود و در آنجا درصدد تهیه اردوگاه برای لشگر کشی دیگری برآمد. در زمانیکه مردونیه سرگرم فتح مجدد آتن بود، جنگجویان یونانی از فرصت استفاده نموده در جنوب «آتیك» تمرکز یافتند ودر نتیجه نتوانستند رشته ارتفاعات جنوب آتیك از ناحیه «مگار» تا «پلاته» را اشغال نمایند.

روش یونانیها برای مقابله با نیروی مردونیه این بودکه صحنه جنگ و مقاومت را به ارتفاعات بکشانند زیرا ازمقابله بانیروی زمینی‌ایران درجلگه بیم‌داشتند. مردونیه کـه متوجه تاکتیك آنها شده بود و میدانست که یونانیها مایـل نیستند کـه سنگرهای خویش را در ارتفاعات از دست بدهند، لذا سواره نظام پارسی را بفرماندهی ماسیس تیوس Masistius (مزیست یا مهست) مأمور نمود که برای خسته کردن نیروی‌یونانیها بیك رشته مانورهای جنگی در مقابل آنها بپردازد و تا میتواند میدان جنگ را به جلگه بکشاند.

بطوریکه هردوت نقل مینماید [1] سواره نظـام مردونیه بفرماندهی «ماسیس تیوس»، ضربات و تلفات زیـادی بیونانیان وارد آورد و در ضمن جنگ، اسب ماسیس‌تیوس از پا درآمد واین فرمانده متهورکشته شد. با اینکه سواره نظام ایران برای حمل نعش فرمانده خود دلیرانه کوشیدند، لیکن موفق نشدند و بناچار از جنگ دست کشیده و باردوی خویش مراجعت نمودند. بدیهی است کشته شدن این سردار رشید و پراکندگـی سواره نظام ایران، به تشجیع یونانیان کمك نمود.

۱ــ تاریخ نظامی ایران ص ٤٨.

کشته شدن ماسیس‌تیوس موجب شد کـه مردونیه باتفاق‌نیروی خود متوجه خطوط یونانیها درجلگه پلاته شود .

نبرد پلاته ۴۷۹ پیش از میلاد

در ناحیه پلاته یا پلانیه نزدیك تب، جنگی‌سهمگین مابین نیروی ایرانیان و سپاهیان یونانی روی دادکه‌اهم علل ووقایع آن بشرح زیر میباشد :

۱ــ کشته شدن‌ماسیس تیوس درصحنه‌کارزارگذشته، چنان موجب خشم و تأسف نیروی ایران گردید که مصمم شدند بهرطریق که ممکن است انتقام قتل این سردار نامی خود را از قوای متخاصم بگیرند .

۲ــ مردونیه ناچار شد برای جلوگیری از عصیان و آشوب و طغیان متحدین یونانی، ضرب‌دستی نشان دهد تااینکه راه‌را برای‌ادامه حکومت وسلطه ایران‌درقسمتی از جزایر یونان‌که بتصرف ایرانیها درآمده بودکماکان باز نماید .

۳ــ تقویت روحیه سپاه ایران که درنتیجه از دست دادن سردارخودبکلی‌ضعیف شده‌بود، برای‌حصول پیروزی درجنگهای آینده ضروری بود . از این جهت مردونیه ناچار شد که طرح نقشه یك حمله سریعی را برای تجدید نیروی ایران بریزد .

۴ــ استقرار پادگانهای ایرانی در غالب جزائـر یونان و اطاعت آنها از ایران مـوجب تقویت روحیه مردونیه و سپاهیان وی در ادامه جنگ‌بود.

۵ــ وجود تفرقه و پراکندگی شدید بین سرداران یونانی در اینکه در میدان جنگ حالت دفاعی داشته باشند یا تعرضی .

این بود علل اصلی تصمیم مردونیه بادامه جنگ و حمله برنیروی یونان .

بنا بنوشته هردوت ، وضع نیروی طرفین در این جنگ بدین قرار بوده است :

۱ــ تعداد کل سپاهیان یونان در این جنگ ۱۱۰۰۰۰ نفر بود .

۲ــ ازاین عده ۳۵۷۰۰ نفر سپاهیان سنگین اسلحه بشمار میرفتند .

۳ــ ۳٤۵۰۰ نفر هم‌که شامل‌افراد نظامی‌لاسه‌مونیها وایلوت‌ها [1] بودند درعداد سپاهیان سبك‌اسلحه‌محسوب میشدند .

٤ــ تعداد نفرات قشون مردونیه را ۳۰۰۰۰۰ نفر ضبط کرده‌اند .

بنابر آنچه گذشت نمیتوان در مورد تعداد نفرات قشون طرفین بگفته هردوت که همواره توأم با تعصب بوده است ، اطمینان حاصل نمود .

مردونیه لشگر ایران را بطرف رود آسپ حرکت داده و در آنجا بصف‌آرائی پارسیها و مادیها و سایر متحدان خویش در برابر نیروی متخـاصم پرداخت و پس از مشورت با آرته باز پسر فرناس که مورد توجه خشایارشابود وسمت‌فرماندهی قسمتی ازقشون‌مردونیه را در این جنگ داشت ، فرمان جنگ را صادر نمود .

1— Ilote

نقشه جنگی مردونیه دراین نبردچنین بودکه سواره نظام زبده خویش و سپاهیان‌جاویدانی‌که همراه‌داشت، مأمور حمله قطعی نماید . بنابراین در مرحله اول ، سواره نظام ایران بیونانیها حمله کردند وجنگ‌بزرگی بین طرفین درگیر شد . بنا باعتراف و نوشته هردوت حمله ایرانیان در این روز باندازه‌ای شدید و دلیرانه بود که نیزه‌ها را از دست یونانیان گرفته خرد میکردند و بسر ایشان مینواختند و از حیث رشادت و دلاوری بهیچ وجه کمتر از یونانیان نبودند . در نتیجه پرتاب زوبین و تیراندازی سواره نظام ایران تلفات زیادی بیونانیان‌وارد شد زیرا سواران‌ایرانی نه‌بدشمن‌نزدیك میشده و نه میگذاشتند یونانیها بآنها نزدیك شوند . بدین ترتیب نیروی‌مردونیه توانست‌باتفاق سواره‌نظام سکائی ، ضربات مهلکی به نیروی طرف مقابل وارد سازد و دلاوریهای بیشماری در این جنگ از خودنشان دهند . آرتاباز، سردار دیگر ایرانی چون از آغاز کار مخالف مردونیه بود و فرماندهی مردونیه را در این جنگ برای خود موهن میدانست ، بهیچوجه مایل بـه پیروزی مردونیه نبود وبکلی ناراضی بود لذا با اینکه ظاهراً در صحنه جنگ وارد شده بود ، لیکن‌عملا نیروی چهل هزارنفری‌خود را از معرکه‌جنگ بدورنگاهداشت زیرا عقیده داشت که پیشروی سریع و بی‌نظم و نسق مردونیه در جنگ نتایج سوئی دربر دارد . از این رو معتقد بودباید با تأمل وصرف وقت وطرح نقشه‌صحیح بجنگ پـرداخت . بهر صورت آرتاباز از میدان نبرد

قطعی باسپاهیانش خارج شد ، و باشتاب هرچه تمامتر بطرف هلس‌پونت مراجعت نمود. معروف‌است هنگامیکه آرتاباز از ناحیه تسالی عبور میکرد و عازم مقدونیه و تراکیه وآسیا بود دربین راه همواره با این سئوال و پرسش در برابر متحدین ایران واقع میشد که ، بچه علت از اردوی مردونیه جدا شده و مستقلا عازم آسیا گردیده است؟ [۱]

مردونیه در صحنه جنگ‌براسب سفیدی سوارشده و باتفاق هزار نفر از افراد سپاهی زبده جاویدان با کمال رشادت و جانبازی با یونانیان بمقابله پرداخت ، لیکن خروج آرتاباز و سپاهیان وی و متحدین یونانی ایران و دیگران از میدان جنگ و فرار عده زیادی از لشگریان مردونیه موجب شد که مردونیه با همان تعداد کم، جنگ را ادامه دهد و درحینی‌که قسمتی از سپاهیان یونانی و اسپارتی در معرکه جنگ کشته شده بودند مردونیه درگیر و دار نبرد کشته شد . کشته شدن این سردار در میدان جنگ موجب تفرقه و پراکندگی سپاهیان ایران گردید ، بناچار عده زیادی از سپاهیان پارسی دست ازجنگ‌کشیده باردوگاههای خویش عقب‌نشینی نمودند .

بنا بگفته هردوت «پس‌از کشته شدن سردارشان پارسیان باز هم دلیرانه مقاومت کردند لیکن از شدت کشتار مجبور بعقب نشینی شدند . » [۲]

۱ــ تاریخ پیرنیا جلد اول ص ۸٦٤

۲ــ هرودت (کتاب ۹ ــ بند ٦۲)

بدیهی است بـا قتل مردونیه در میدان نبرد ، باقیمانده نیروی ایران بعلت فقدان فرماندهی و نرسیدن نیروی کسکی و گرفتاریهای دیگر جنگی و نواقص ساز و برگ ، ترك مقاومت را اولی دانسته بناچار از ادامه جنگ منصرف گردیدند .

با اینکه هردوت وعده دیگری از مورخین ، جنگ پلاته را شکست ایران دانسته اند لیکن بنا بعقیده (اومستد) [۱] نتایج این نبرد هم مانند نبردهای پیش از آن بخودی خود قطعی نبود زیرا فقط سپاهیان زبده مردونیه در آن درگیر شده بودند و سپاهیان دیگر مانند لشگریان آرتاباز اصولا در جنگ شرکت نکرده بودند ، بنابراین نمیتوان جنگ پلاته را شکست قطعی قشون ایران تلقی نمود . هرچند که عده‌ای از مورخین جدال در پلاته را بعنوان شکست ایران تلقی کرده‌اند . نتیجه پلاته هرچه باشد این است کـه به نیروی یونان و هم پیمانان آن تلفات سنگینی وارد شد و از سوی دیگر ثابت شد کـه قشون یونان در این جنگ مدیون اسلحه دفاعی آنان بود ، چنانکه تفرقه و شکست نیروی مردونیه را هم بعلت عدم ساز و برگ کافی و نداشتن سلاح دفاعی میدانند .

از این پس است که بنیان تشکیل اتحادیه‌ای برعلیه پارسیان بنام «اتحادیه دلوس» ریختـه میشود . چنانکه گذشت ، سردار یونانی در این جنگ «پزاتیاس» پادشاه اسپارت بود . لیکن یونانیها با اینکه وی را فاتح جنگ پلاته میدانستند بجای پاداش او را متهم ساختند که در پنهانی با خشایارشا شاهنشاه ایران مکـاتبه و روابط

۱ــ تاریخ شاهنشاهی ایران ص ۳۵۲

دوستانه دارد و خشایارشا دختر خود را باساتراپی یونان بدو وعده کرده در نتیجه ویرا بمحاکمه کشیده ، محکوم داشتند . هنگامیکه این محکوم ، بمعبدی پناهنده شده‌بود از قضا سنگی از سقف معبد کنده شد و بر سر پزاتیاس فرود آمد و در نتیجه کشته شد. یونانیان این حادثه را بمعنی خیانت پزاتیاس و سزای وی از جانب غیبگویان معبد تعبیر کردند . (۴۷۵ پیش از میلاد)

منابع یونانی شرح‌مفصلی درباره این جنگ وغنائم فراوانی که نصیب نیروی یونان و اسپارت و متحدین آنان شده ، داده اند که از ذکر و توصیف آن مطالب که بیشتر جنبه افسانه سرائی دارد میگذریم .

آنچه مسلم است این است که نظم وترتیب و برتری سلاح‌یونانیها وهم بستگان آنها درجنگ‌وازجان‌گذشتگی سربازان یونانی بمنظور دفاع از مساکن و استقلال‌کشور خویش موجب گردید که وضع جنگ پلاته و موفقیت غیر قطعی یونانیها در مقابل آنها موجب شد که بلافاصله بعداز جنگ پلاته ، زدوخوردهای دیگری مابین باقیمانده نیروی ایران با اسپارتها روی دهد ، از اینجمله جدال در میکال و برخی تصادمات محلی دیگر است که منجر به تزلزل اساس حکومت پارسیان در آسیای صغیر و دریای اژه وسایر متصرفات ایران درمجمع‌الجزایر یونان‌گردید.

جدال در میکال ... Mycale ۴۷۹ پیش ازمیلاد

منابع یونانی مانند هردوت ، وقوع جنگ در دماغه میکال یا میکاله [۲] را مقارن جنگ پلاته دانسته اند ، لیکن «اومستد» معتقد است که این جنگ در بهار سال

۱ــ تاریخ اسکندری جلد ۱ ص ۳۰۹

۲ــ دماغه میکال درآسیای صغیر واقع است .

۴۷۹ پیش از میلاد اتفاق افتاده و در واقع آنرا صحنه دوم جنگ پلاته دانسته است .

بدیهی است پس از عدم پیروزی ایرانیان درجنگ پلاته ، عده زیادی ازمتحدین نیروی پارسیان ، ترك‌اتحاد نموده از همراهی ومساعدت با نیروی دریائی ایران‌روی برتافتند . چنانکه سپاهیان فینیقی بهمراهی ناوگان بمساکن خویش عودت‌کردند وهمچنین اهالی ایونی‌پس از شکست ایرانیان در سالامین دیگربیاری نیروی ایران نپرداختند .

در چنین موقعیتی ، نیروی ایران ناچار شد پس از جنگ پلاته باقیمانده قوای بری وبحری خودرا در دماغه میکاله گردآوری نماید . دراین محل بمنظور استتار و حفظ ناوگان پارسیان مجبور شدند که پناهگاهی از سنك وتنه درختان‌کهن تعبیه نمایندتا بتوانند موجبات‌حفاظت بقیه ناوگان‌خودرا فراهم سازند (زیرا این‌نکته به‌نیروی دریائی ایران روشن وثابت شده بودکه برتری دردریا با نیروی دریائی یونان‌وهم‌بستگان آنها میباشد) فرماندهی نیروی ایران دراین موقع باتیگران (تیگرانس) بودکه طبق منابع یونانی قریب شصت هزار نفر سپاهی همراه خود داشت . . سران فرماندهی پارسیان پس از مشورت چنین صلاح دیدند که کشتیهای خودرا بخشکی کشیده تا ضمن اینکه درپناه نیروی زمینی بوده سنگری هم برای رزم آوران دریائی باشد .

فرمانده نیروی دریائی یونان ومتحدین آنها با (لئوتی‌خید) . . . «Leotichyde» بوداین فرمانده‌باتفاق سایر

سران قوای زمینی و دریائی یونان پیش از آنکه حمله را از جزیره «دلس» محل سنگرگاه خود آغاز نماید در صدد برآمدند که اهالی سامس و ایونی را که تابع شاهنشاهی هخامنشی بودند و از وجود آنها در این پیکار امکان استفاده های نظامی برای سپاه پارس میرفت، باخود برعلیه پارسیان متحد سازند، در نتیجه با اعزام نمایندگانی بجزایر تابعه ایران توانستند سران آنها را باخود موافق نمایند.

بدیهی است فرماندهی نیروی سپاهیان ایران هم که باقدامات سیاسی و نظامی یونانیها پی برده بود آسوده ننشست گذشته از ایجاد سنگرو مواضع دفاعی و تهیه آرایش جنگی بلادرنگ بخلع سلاح اهالی سامس پرداخت. و همچنین اهالی ناحیه میلت را که تاپیش از جنگ تابع ایران بودند ، مامور کردند که راهی راکه بقله میکال منتهی میگردد ، حفظ کنند . ازاین مـاموریت منظور تیگران این بود که مانع شود تااهالی میلت بمساعدت یونانیها وارد کارزار جنگ میکاله شوند .

فرمان حمله دراین جنگ را یونانیها صادر نمودند. پارسیان در مقابل یونانیهاکه بحال تهاجم درآمده بودند ، دلیرانه بجنگ پرداختند و باوجود قلت عده در مقابل یونانیها بمقاومت سرسختانه پرداختند تا اینکه نیروی یونان وارد سنگرهای سپاه ایران شدند ودر خلال زدو خورد شدیدی که رخ داد ، تیگران وفرمانده دیگرنیروی دریائی ایران کشته شدند وچندتن از سران قوای پارسی هم توانستند از مهلکه جان سالم بدر ببرند .

پیروزی دراین جنگ بعلت رشادت آتنیها بود ودر واقع آنان بانتقام پیروزی مردونیه درآتن پرداختند ، با اینکه بگفته هردوت «درجنگ میکال از یونانیها نیز عده کثیری کشته شدند و اهالی سامس وایونی که قبلا در جزء متحدین ایران بودند ، برعلیه نیروی ایران در این‌کارزار شرکت نمودند ومردم میلت‌هم مانند دیگران برضد ایرانیان دراین جنگ قیام کردند . لیکن نیروی ایران بارشادت‌وشجاعت بسیارجنگیدند و آنقدراستقامت وپافشاری‌کردند تا توانستند پس‌ازکشته‌شدن‌فرماندهان خود هم مجدداً در مقام مقاومت برآیند . [۱]

نیروی یونان پس از این پیروزی (وهمراه ساختن اهالی یونانی جزیره سامس ولس بس وسایر جزایری‌که با یونانیها علیرغم ایران مساعدت ویاری نموده بودند) بتشکل اتحادیه‌ای بـر علیه ایـران پرداختند و سپس بطرف‌هلس‌پونت‌بحرکت درآمدند،در صورتیکه‌باقیمانده نیروی ایران که در قله میکال پناهنده شده بودند پس از این واقعه بطرف سارد روانه گردیدند .

نظر نیروی یونان از حرکت بسوی هلس‌پونت در مرحله اول قطع ارتباط سپاهیان ایران با متحدین‌یونانی و پارسی ساکن در جزیره «سس‌تس» واقع در ساحل بغاز داردانل و محاصره این محل بود . زیرا تسخیر سس‌تس از لحاظ نظامی و استراتژیکی بضرر کامل نیروی‌ایران بود (ازنظر پیاده کردن نیرو واستقرار سپاهی این محل دارای امتیازاتی برای ایران بود) آتنیها بمحاصره‌ناحیه

۱– تاریخ ایران باستان – پیرنیا جلد اول ص ۸٦۸

سس‌تس پـرداختند (۴۷۹ پیش ازمیلاد) لیکن بـعلت مقاومت مردم و حاکم سس‌تس محاصره این ناحیه مدتها بطول انجامید بطوریکه آتنیها قصد داشتندکه ازمحاصره دست بردارند تا اینکه محاصره شدگان دچار کمبودآذوقه و ناراحتیهای دیگر شدند وبناچار شبانه اقدام بفرار کردند و دروازه را برروی یونانیها گشودند وسس‌تس بتصرف آتنیها درآمد .

بطوریکه «اومستد» درکتاب ارزنده خود نوشته است «در حقیقت نه جدال پلاته وجنگ میکاله ، هیچکدام‌نبرد قطعی نبود زیرا دو سپاه پارسی بکلی تباه شده بود، سپاه سوم بایستی اروپارا ترک‌کند، تاازآسیای غربی ناخرسند نگهبانی نماید .

جنگ رافرماندهان ترسو بی‌کفایت وهم‌پیمانان عهد شکن نبرده بودند . بلکه این پارسیان بودندکه باخبطهای مکرر سیاسی و لشگری جنگ را باخته بودند [۱].

از دست‌رفتن سس‌تس وغلبه یونانیها براین منطقه نظامی درواقع بمنزله پایان‌جنگهای‌بزرگ ایران ویونان دردوران خشایارشامیباشد، زیرا ازاین‌پس‌تاریخ تسلط پارسیان‌برجزایریونانی‌مطیع دربار هخامنشی‌درهم‌شکسته شده وبتدریج‌آتش‌طغیان‌برهبری‌آتنیهادرسایرمستعمرات ایران شعله‌ور شد و بتدریج موجب‌گردید که سایرنواحی اشغالی ایران ، اززیر اطاعت پارسیان خارج شوند .

۱ــ تاریخ شاهنشاهی ایران ص ۳۵۴ ــ ۳۵۵

از این تاریخ ببعد مرحله نوینی دررابطه ایران زمان خشایارشا با یونان پدیدار میگردد . حقیقت مطلب این استکه بشاهنشاهی هخامنشی در نتیجه اینشکست، ضربت سخت ومهلکی وارد نیامد وسهربعقرن بعدمجدداً پارسیان بصورت فاتحین در سواحل دریای «اژه» ظاهر شده و اگر از جنبه نظامی نتوانستند باکشتیها و نیروی زمینی خود امتیازاتی علاوه برآنچه داشتند بدستآورند، لااقل توانستند بوسیله ثروت فراوان وسیاست مدبرانه، بارها در منازعات بین جزایر یونان بعنوان حکم دخالت نمایند .

یونانیها درنتیجه تماسهای جنگی وآشنائی باحوالات و روحیات پارسیان و شاهنشاهان هخامنشی ، با اینکه با پادشاهان ممالك دیگری روابطی داشتند لیکن همواره وقتیکلمه «پادشاه» بدوناضافهکردنکلمه دیگریاستعمال میکردند ، مقصودشان شاهنشاه ایران بود (مانند اینبود که تنها شاه حقیقی روی زمین شاهنشاهان ایران میباشند) [۱]

با اینکه ایرانیان در نبردهای بزرگ ماراتن و سالامین و پلاته و میکال پیروزی نیافتند و یا بقول مورخین یونانی شکست خوردند ، هردوت آنانرا «در دلاوری هیچ کمتر از یونانیان» نمیداند و فحوای گفته «اشیل» شاعر نیز چنین است «ناکامی ایرانیان مربوط بهنداشتن اسلحه دفاعی وزره وجوشن بوده والا درابراز شجاعت ورشادت دارای مقامی بس ارجمند بودهاند»[۲]

۱ــ کتاب تمدن ایران ــ ترجمه دکتر عیسی بهنام فصل برقراری شاهنشاهی هخامنشی ص ٦۲

۲ــ میراث ایران ــ مجموعه ایران شناسی ــ فصل ۱۲ ص٤٧٥

یونانیها پس از موفقیتهائی که نصیبشان گردیده بود ، مصمم شدند که بدوران تسلط پارسیها در بقیه جزایر یونان خاتمه دهند، ازاینرو پس ازتهیه تجهیزات دریائی عازم جزیره قبرس شدند . فرماندهی حمله بمستملکات ایران را به پوزاتیاس پادشاه اسپارت و آریستیدآتنی واگذار کردند .

این فرماندهان دریائی موفق شدند پادگانهای‌ایرانی مقیم قبرس را خارج ساخته وسپس بتصرف‌شهربیزانس نائل گردند .

لیکن بشرحی که گذشت ، پوزاتیاس که در نزد یونانیها و اسپارتها بعنوان فاتح جنگ «پلاته» نامیده میشد و سمت رهبری آتن را در حمله بمتصرفات یونانی ایران داشت ، چون باطناً در صدد باطاعت درآوردن تمام یونان و رسیدن بسلطنت آن کشور بود ، ناچار شد که برای تحصیل موفقیت و رسیدن به‌آرزوی قلبی خویش دست مساعدت بسوی خشایارشا دراز نمایند . طبق منابع یونانی ازطرف خشایارشا ، آرتاباز پارسی ، مأموریت یافت‌که باپوزاتیاس تماس حاصل نماید و خواسته‌های این سردار خائن اسپارتی را برآورد . چون خیانت پوزاتیاس کشف گردید ، از طرف اسپارتیها بمحاکمه کشانده شد و همانطورکه گفته شد در معبدی کشته یا بقتل رسید و از این رو بنا بعقیده اسپارتیها بسزای خیانت خود نابود گردید . در خلال همین ایام ، رابطه «تمیستوکل» فاتح جنگ سالامین که پس از پیروزی ، مقام اولین شخص مقتدر و ناجی آتن را یافته بود با پوزاتیاس کشف گردید و درنتیجه تمیستوکل ناچار شد که بحال فرار از یونان خود را بدربار هخامنشی رسانده

و از کیفری که برای او درآتن قائل‌شده بود نزدپارسیان پناهنده شود .

چون تمیستوکل از صحنه سیاست و فرماندهی جنگی آتن و عضویت اتحادیه «دلس» [۱] برکنار شد لذا «کیمون یا سیمون» درسال ٤٦٦ پیش ازمیلاد با همـــراه داشتن دویست فروند کشتی جنگی، بقصدآزادکردن مستعمرات یونانی ایران ظاهراً و باطناً برای الحاق آن جزایر به یونان ، بسوی ناحیه «کاریه» روان شد .

چون خبر حرکت «کیمون» بـــه خشایارشا رسید ، نیروی بزرگی بفرماندهی «آریوماندس» و «تیتراوستس» برضد «کیمون» روانه‌ساخت. این‌دو نیرودردهانه‌رودخانه « اوریمدن» [۲] بایکدیگر تـــلاقی نمودند ، بـــا اینکه «کیمون» سربازان خود را بخشکی پیاده نمود و از جنگ دریائی خودداری کرد اردوگاه لشگریان پارسی بتصرف وی درآمد و سپس بتعقیب ناوگان ایران پرداخت . بدین ترتیب کلیه متصرفات ایران در جزایر یونان باستثنای ناحیه «دوریسك» از دست تصرف‌شاهنشاهی ایران‌بیرون آمد و درنتیجه این موفقیتها ، اهالی جزایر یونان و اسپارتها لزوم‌گرویدن باتحادیه «دلس» را بیش ازپیش لازم دانسته و از این تاریخ ببعد است که این اتحادیه «دلس» نیروئی گرفت و بنام «اتحادیه دلس برضدپارس» نامیده شد .

خشایارشا پس‌ازواقعه‌شکست سالامین ومراجعت

۱ــ Delos نام جزیره‌ای که مقر اتحادیه بوده است.

۲ــ اوریمدن واقع در خلیج Pamphylia است .

بایران درسال ٤٨٠ پیش از میلاد دیگر بـرای جبران شکستهای ایران دراروپا هیچگونه کوشش نکرد و بقیه مدت عمرش را در ایران گذرانید. دراین مدت هشت‌سال به تکمیل ساختمانهای تختگاه خویش در تخت جمشید پرداخت که شرح آن بعداً داده خواهد شد [۱] اخلاق و رفتار این شاهنشاه هخامنشی در اواخر دوران سلطنتش بسیار انحطاط پذیرفت . رواج عیاشی و ولخرجی در دربار بمنتهای درجه رسید در نتیجه بتدریـج دشمنان فراوان یافت . خواجه سرایان و نزدیکـان درباری از موقعیت خود استفاده نموده و ایجاد هرج و مرجـی در دستگاه سلطنت کردند تا اینکه کـار بجائی رسید کـه خشایارشا را در سال ٤٦٦ پیش ازمیلاد پس از بیست‌و یکسال سلطنت بقتل رسانیدند . قتل خشایارشا بدست اردوان رئیس نگهبانان وقراولان‌خاصه صورت گرفت .

آرامگاه خشایارشا در محل تاریخی «نقش‌رستم» در پنج‌کیلومتری شمال تخت جمشیدواقع شده. ساختمان این دخمه سنگی یا مقبره که بنام خشایارشا شهرت یافته‌است، در سمت راست قرارگرفته که بدخمه‌شرقی معروف‌شده. جبهه بنای آن‌بطرف مغرب مایل است. این‌دخمه کتیبه‌ای ندارد .

۱ــ خشایارشا پس از داریوش در تکمیل بناهای تخت‌جمشید سهم به سزائی دارد و شاید بیش از سیزده سال از دوران‌سلطنتش را بانهایت دلبستگی بشرح زیر باحداث ابنیه وکاخها دردیوانسرای خویش گذرانید بطوریکه عده‌ای معتقدند با اینکه داریوش طـرح عمومی تخت جمشید رابنیان نهاد لیکن آثار باقیمانده کنونی در تخت جمشید بیشتر کار دوران شاهنشاهی این شهریار هخامنشی میباشد .

علل عدم پیروزی ایرانیان درجنگ بایونانیان

چنانکه درفصل پیش در زیر عنوان «مقاومت در سالامین» توضیح داده شد ، عدم موفقیت ایرانیان در جنگ بایونانیان در دوران لشگرکشی خشایارشا علـل فراوانی داشت‌که اهم آن علل بشرح زیر بوده‌است :

۱ــ درمرحله نخست‌قشون‌زمینی‌ایران (باستثنای پارسیان)که ازملل متنوع تابعه دربارشاهنشاهی ایران انتخاب شده بودند، گذشته ازاینکه ازلحاظ طرزتفکرو نژاد وخصوصیات اخلاقی بایکدیگر اختلاف داشتند ، بهیچوجه درصددکسب پیروزی‌ایران وایرانیان‌نبودند، زیرا بنابرجبرزمان‌وسلطه شاهنشاهان هخامنشی درصف جنگ‌آوران شرکت مینمودند . بدین جهت برای این قبیل نفرات اعزامی به‌جبهه جنگ، تفاوتی نمینمودکه برای که میجنگند وباکی میجنگند .

بدیهی است چنین نیروی روزمزدی‌که دارای‌هدف خاص درجنگ نبوده وبالاجبار شرکت درصفوف رزم مینمود، پیروزی ویاشکست پارسیان مطمع نظر نبود ، آنچه مورد نظر بود اختتام جنگ بهرشکل و صورت و حصول آزادی وبهره برداری مادی ازشرکت در لشگر کشی‌ها بود .

اغلب درجریان‌اردوکشی‌ویادرهنگام‌جنگ‌مشاهده میشدکه افراد این قبیل نیروها بنابروضع جنگ‌که آیا مقرون برپیروزی ویاشکست است، ازصف رزمندگان

ایرانی خارج شده و بصفوف مخالفین می پیوستند و یا بالعکس برضد هم میهنان خود وارد کارزار میشدند .

۲ــ عدم ورزیدگی نظامی و نداشتن تمرینات جنگی وآشنا نبودن باصول جنگ و جنگ آوری نیز برعدم ثبات عقیده و تصمیم آنها در میدان جنگ افزوده شده ، بدیهی است باداشتن چنین نفراتی که نه دارای قابلیت نظامی و نه دارای آرمان پیروزی بوده اند تحصیل موفقیت در میادین نبرد آنهم نبرد تن بتن ، امری محال بنظر میآمده است .

۳ــ گذشته از نواقص آموزشی بالا، اصولا وضع تجهیزات وساز و برگ نیروی زمینی ایران (باستثنای ده هزار نفر قشون جاویدان پارسی) باقشون یونان و متحدین آنها قابل مقایسه نبود . زیرا سپاهیان ایرانی بطورکلی فاقد سلاح دفاعی بوده وچه بسا وضع البسه آنها باعث دست و پاگیری شرکت کنندگان درمیدان نبرد بوده است .

٤ــ نیروی زمینی ایران وبالاخص سواره نظام آن که دارای مهارت در تیراندازی بودند، بهیچوجه آمادگی جنگی دراراضی کوهستانی ومعابر سخت طبیعی نداشتند. زیرا تمرین وقدرت تحرك آنها در دشتهای هموار و صحاری بوده است . درصورتیکه درجریان این جنگها همواره نیروی یونان وآتن سعی میکردندکه میدان نبرد ومحل اخذ تماس نظامی را بمناطق کوهستانی ومعابر سخت سنگلاخ بکشند، تااینکه نیروی ایران نتواندوظیفه جنگی خود را انجام دهد .

۵ــ دراین لشگرکشیها خشایارشاکه سرفرماندهی جنگ را بعهده داشت، ناچارشدکه برای اعزام نیرو بیونان در واقع به‌ترتیب اردوکشی ازقاره آسیا بقاره اروپا پردازد. بدیهی است طی چنین مسافت وطریقی آنهم باوسائل آن روزی و درنظر گرفتن میزان کندی تحرك وسنگینی لوازم وحمل آذوقه وخوار وبار وحتی داشتن آب خوراکی بهمراه اردو، ازاهم مشکلات قشون‌ــ کشی ایران بشمار آمده . بالاخص گاهگاهی این مشگل درصحنه‌های کارزاربصورت لاینحل درمیآمده است،که بچه وسیله‌آب وخوراك وآذوقه وسایر لوازم ومایحتاج لشگریان فراهم شود .

٦ــ ازعمده‌جهات‌عدم‌موفقیت ایرانیان‌درجنگهای بایونان بایددرمرحله اول‌حس‌ازخودگذشتگی وفداکاری وجانبازی یونانیان ومتحدین آنها را در دفاع ازسرزمین خود ونیاکانشان دانست. برای یونانیهاکه مدتهادارای استقلال‌بوده وباصول آزادیخواهی آشنا شده‌بودند،قبول اطاعت آنهم ازملت وکشور دیگرقابل قبول نبود و در واقع حیات آنها بستگی بسرنوشت جنگ باایــرانیان را داشت. ازاینرو بااینکه‌درزمینه‌اتحاد واتفاق‌بایکدیگر اغلب‌دچارحس برتری‌جوئی‌اهالی اسپارت‌وآتن‌میشدند، لیکن بهنگام درك خطر دور یك پرچم ودرتحت اطاعت وفرماندهی یك فرمانده واحد جمع میشدند .

ازاین نکته‌گذشته، محل وقوع صحنه‌های جنگ بیشتر درکشوریونان‌وگاه وبیگاه‌درسرزمینها وجزائری

انجام میشدکه یا متعلق بیونان بود ویا اینکه اهالی آن ناحیه همگام ومتحد وهم میهن باآنها بودند. لذا برای تامین آذوقه ولوازم وخوار وبار و رفـع سایرمایحتاج نظامی دچار مشگل وقحط وغلائی‌که نصیب سپاه ایران میگشت ، نمیشدند، بالعکس موجبات ادامه جنگ‌برای یونانیان فراهم میشد در صورتیکه در اغلب جنگها و خونریزیهاکه بین‌نیروی‌ایران ویونان‌دست‌داد، همواره عده زیادی ازنفرات سپاه پارسی بعلت نداشتن آذوقه و حتی‌آب خوراکی‌درمحل اردوکشی ویادرحین مراجعت و عقب نشینی بهلاکت میرسیدند .

۷ــ برتری تمرینات نظامی‌وداشتن اسلحه دفاعی، موجبات تفوق جنگی یونانیها ومتحدین آنها برسپاهیان پارسی را فراهم‌آورد. بااینکه‌سپاهیان پارسی وبالاخص افراد ده‌هزارنفری نیروی‌جاویدان‌پارسی درخلال‌جنگ پلاته توانستند زوبینهای یونانی واسپارت را ازدست آنها بگیرنـد وبرسر آنها بکوبند، لیکن چـون پایان هرمقابله‌ای بنبرد تن بتن میرسید، لذا سپاهیان پارسی بعلت فقدان زره وجوشن نمیتوانستند مقاومت نمایند وازپای درمیآمدند .

۸ــ بعلت عدم هم‌آهنگی مابین سپاهیان ورزیده جاویدان و سایر سپاهیان ایران لذا آنطورکه شایسته مقام نیروی ده‌هزارنفری جاویدان بود، نمی‌توانستند درصفوف جنگ‌بسایردسته‌هاکمك نمایند.زیرا درموقع جنگ‌بایونانیها سایرقسمتهای‌قشون‌ایران نمیتوانستند

بانیروی جاویدان دریك صف پیشروی نمایند برای اینکه محصورنشوند، مجبوربودندکه عقب‌نشینی نمایند تا همواره درخط واحد آتش و یارده مقاومت هم‌رزمان خود قرار گیرند .

۹ــ عدم آشنائی‌کامل فرماندهان ایرانی درجنگ بشیوه‌کارزار وآشنا نبودن آنها بمقررات رزم ازعوامل اساسی شکست ایرانیان بشمار میآید. زیرا در مقابل فرماندهان ایرانی‌که مستقیما ازطرف خشایارشا تعیین ومنصوب میشدند، فرماندهان یونانی ازسوی مجامع مشورتی واتحادیه‌های نظامی برگزیده میگردیدند . در انتخاب آنها لیاقت، تجربه، سوابق جنگی آنها ملحوظ میشد . درصورتیکه تعیین فرماندهان سپاهیان ایرانی منوط ومربوط بدرجه خویشاوندی‌آنهابادربار ومیزان اعتماد شاهنشاه هخامنشی به‌منتخبین بود .

۱۰ــ خصومت‌ونفاق‌وبرتری‌طلبی‌فرماندهان‌ایرانی درجنگها هم خود یکی از اسباب مهم، عدم پیروزی ایرانیان در جنگ با یونانیها بود چنانکه در جنگ «پلاته» آرتاباز سردار دیگر ایرانی که مأمور همکاری با مردونیه بودبعلت‌اختلافات شخصی‌خود درحین‌کارزار خونین باتفاق نیروی چهل هزار نفری‌که همراه داشت، بدون هیچگونه شرکتی در جنگ ، ترك موضع و مقام جنگی نمود در صورتیکه اگر از نفاق و خصومت دست برمیداشت یقین بود که سرنوشت جنگ پلاته بصورتی دیگر درمیآمد .

۱۱ــ بااینکه مورخین یونانی درشرح و توصیف تعـداد نفرات و سپاهیان ووسائل جنگی ایران بـا یونانیها راه اغراق را پیموده و در برخی از مواقع نوشته های آنان جنبه افسانه و گزاف‌گوئی را دارد ، نیکن بازهم باید قبول نمود که کثرت سپاهیان ایرانی در این اردوکشیها جز اینکه موجب بهم خوردن نظم و انضباط بود ، تأثیر نهائی در جنگ نداشته است . زیرا تهیه لوازم خـوراك و سلاح آنهـا امری بسیار دشوار و مشکل بوده است .

۱۲ــ خشایارشا از نظر سیاسی بهیچوجه برنامه و مقصودی ازجنگ با یونانیان در نظر نگرفته بود ، در حـالیکه داریوش کبیر رویه سیاسی روشنی برای اضمحلال یونان مد نظر داشت و معتقد بود که باید از راه سیاست ، دامنه اختلاف را در یونان گسترش داده و پس‌از ایجاد و توسعه نفاق و پراکندگی برآنهاحمله نماید . چنانکه خود او در ابتدا با تراکیه و مقدونیه روابط محکمی برقرار نمود و سپس اهالی کارتاژ را برعلیه یونانیهای سیسیل برانگیخت تانتوانند درمواقع لزوم بیونانیها کمك و مساعدت نمایند .

درحالیکه خشایارشا بواسطه بی‌اعتنائی به‌امور سیاسی ، بیونانیها و متحدین آنها فرصت داد که از همه نقاط و مناطق کشور یونان کمك بطلبند و بـا هم‌پیمانان اتحاد واقعی ببندند. حتی مردونیه هم بعداز مراجعت خشایارشا به آسیا به پیشنهادات اهالی «تب» درتشبث بعملیات سیاسی برای جلب بعضی از متنفذین

یونان وبرانگیختن آنها برضد سایرین اعتنا و توجهی نکرد .

۱۳ــ بااینکه نیروی دریـائی ایران از لحـاظ نوع و کثرت عدد کشتیها و ناوهای جنگی بر نیروی بحـری یونان برتری داشت لیکن همین کثرت عدد و بزرگی کشتیها چنانکه در نیروهای دریائی گذشت ، از عوامل مهم مشکلات و حتی شکست نیروی دریائی ایران در جنگهای دریائی شد .

اصولا ایرانیهـا در آن زمان بعلت بسته بودن بحرخزر و عدم تمرکز جمعیت در اطراف خلیج‌فارس، آشنائی کافی بفن دریانوردی نداشتند و اگر تا حدی هم آشنا بامور دریاداری بودند ، میزان اطلاعـات و مهارت آنها دربرابریونانیهاکه ملتی دریا نوردبشمار میآمدند و در فنون دریائی و شناسائی راههای دریائی دارای مقام بس ارجمندی بودند ، بسیار ناچیز بنظر میآمد . بنابراین نباید انتظار موفقیت درجنگ‌دریائی برای ایران آنزمان را داشت .

تسلیم شدن نیروی‌دریائی ایران به نبرد دریائی آنهم درمحل نامناسبی مانند بغاز تنگ سالامین Salamine از اشتباهات بزرگ نیروی دریائی ایران بودچه‌همین اشتباه باعث شد که تفوق نیروی دریائی ایران ازبین برود در حالیکه بنا بگفته خود ثمیستوکل اگر این‌نبرد در دریای آزاد واقع میشد ، نابودی نیروی یونان‌امری ناگزیر و مسلم بود .

ناوگان ایران از کشتیهای گوناگون ملل مختلف مانند فنیقی‌ها و مصریها و غیره تشکیل میشد . نظر باینکه فرماندهان این ناوها ازلحاظ‌جنگی فاقدوحدت نظامی بودند ، گذشته از اینکه وجودشان مفید فایده در جنگ دریائی نشد بلکه ایجاد مشکلاتی برای نبرد دریائی ایران نمود .

۱٤ــ متوقف نساختن نیروی دریائی یونان‌بحال محاصره در جزیره سالامین و عدم تعرض به پلوپونز از راه خشکی ازجهات جنگی‌بزیان نبرد دریائی ایران تمام شد ، زیرا اگر نیروی ایران حمله به پلوپونز مینمود، بعلت عدم رضایت‌اهالی پلوپونز از اسپارتیها، قیامی برضد اسپارتیها براه میافتاد که نتیجتاً به بهره‌مندی آرتش ایران منتهی میگردید .این موفقیت ناگهانی موجب میشد که یونانیهای پناهنده در جزیره سالامین در اثر عدم دسترسی بآذوقه و سایر اختلافات، خود بخود متفرق شده و سرنوشت جنگ سالامین بنفع ایران تغییر شکل یابد .

۱۵ــ مراجعت فوری خشایارشا بایران (پس از جنگ سالامین) و عقیم گذاشتن اقدامات نیروی‌زمینی ایران که بعلت عدم شرکت در جنگ، ترکیب وسلامت خود را حفظ کرده بود و از طرفی هم با اینکه در واقعه سالامین ، ضربات مهلکی بناوگان ایرانی وارد شده بود ، لیکن بازهم دارای تفوق برنیروی دریائی یونان بود ، موجب شدکه بر تجربه و شجاعت یونانیها پس‌از پیروزی در سالامین افزوده شود ، در حالیکه

یونانیها در نتیجه سقوط شهر آتن بدست خشایارشا چنان مرعوب سپاهیان ایران شده بودندکه بهیچ وجه، طریق مقابله و تعرض وتعقیب نیروی ایران راحتی در مخیله خود راه نمیدادند .

۱٦ ـ کشته شدن مردونیه در جنگ پلاته و نداشتن جانشین و سرکردگان لایق برای اداره امور صحنه جنگ هم ، از علل اساسی پراکندگی و تفرقه سپاهیان ایران بشمار آمده است . زیرا با دلاوری و شجاعتی‌که ایرانیان درجنگ نشان دادند، درصورتیکه دارای فرمانده لایقی بودند ، باغلب احتمال وضع جنگی آنان در پلاته بصورت دیگری درمیآید .

نتیجه آنکه ارتش‌کشی خشایارشا از لحاظ استراتژیکی در عداد بزرگترین لشگرکشیهای عهدقدیم است ، زیراگذشته ازتدابیر وتمهیداتیکه برای‌اجراء برنامه این ارتش‌کشی اتخاذ شده بود (تهیه انبارهای خواربار در سواحل تراکیه تا مقدونیه ـ ساختمان‌جاده بزرگی در خاك تراکیه‌برای عبور قشون ـکندن‌کانال کوه آتس ـ حمل مقدار زیادی آذوقه و لوازم کشتیها و تنظیم برنامه مشترك جنگی‌نیروی دریائی وزمینی‌ـ ایجادپلهای شناور ـ استقرارساخلو درپادگانهای مسیر راه‌وغیره) وبا توجه باین‌نکته‌که نیروی زمینی ودریائی ایران‌باوجودمشگلات‌طبیعی‌و نامساعدی‌وضع‌دریاوسایر موانع‌دیگرکه‌درخط سیرنیروی‌زمینی‌وجودداشت، توانست در طول خط استراتژیکی‌وسیعی ازکرتیال تاآتن‌مسافتی را متجاوز از۲۰۰۰ کیلومتر با موفقیت و بهره‌مندی

به‌پیماید و هم‌چنین پس از تسخیر منطقه تسالی خط دفاعی مستحکم و غلبه ناپذیر یونانیهارا هم درترموپیل از هم بشکافد و شهرهای بوسی ــ تب ودیگر یونان را یکی پس از دیگری متصرف گردد و پیروزمندانه بهدف اصلی خود یعنی بشهر آتن وارد شود وآن‌جا را فتح نماید و در نهایت بتلافی سارد آتش زند درعداد رویدادهای عظیم لشگرکشی عهد باستان‌بشمار میرود، بنابراین نمیتوان گفت که دراین لشگرکشی خشایارشا و لشگریان وی از فتح وظفر بی‌نصیب وتوفیق مانده و کسب افتخاری نکرده‌اند زیرا چنانکه در صفحات پیش گذشت ، شاهنشاه هخامنشی پس از فتح آتن با قوای باقیمانده خود بایران بازگشت ، لیکن بنابفرمان وی فرماندهان پارسی تا توانستند در یونان مانده وبادامه جنگ دریائی وزمینی پرداختند ، وهنگامی که بعلت عدم پیروزی بعقب نشینی نشستند ، بازهم توانستند قسمتی از قوای بری وبحری خودرا بسلامت باوطانشان عزیمت دهند . دراین جا ذکر این نکته نیزکه در عدم پیروزی کامل ایرانیان بسیار موثر افتاد ، لازم است. بطوریکه گذشت اختلاف نظر بین سرداران قوای ایران در جبهه‌های جنگ وعدم هماهنگی از لحاظ روحیه نظامی و نداشتن مقصود ومقصد واحدآنهم درهنگامیکه نیازمند بیکنوع توافق متین قلبی بودند ، از عوامل اصلی عدم تفوق نظامی ایران در این جنگها بشمار آمده است .

بدیهی است عدم‌لیاقت فرماندهی برخی‌ازفرماندهان

هم ، باین‌گرفتاری و تشتت آراء و عقاید افزوده شده ، تا آنجا که نتوانستند با نیروی عظیم خویش بهره‌مندی کامل را بدست آورند . دراین بحث بمنظور روشن ساختن نتایج نبردهای ایران و یونان وپایان دادن باین مقال به‌نتیجه‌گیری و قضاوت نویسنده تاریخ نظامی ایران متوسل میشویم چنین است آن نوشته : [۱]

« ازطرف‌دیگر اگر ارتش‌کشی خشایارشارا بیونان با ارتش‌کشی فرماندهان عالم بکشورهای دوردست بسنجیم ، مانند ارتش‌کشی آنیبال بایتالیا ، ژولیین بایران و ناپلئون بروسیه ، خواهیم دید که کامیابی خشایارشا به مراتب بیشتر از اقران خود بوده ، چه شاهنشاه هخامنشی پس از فتح یونان باقوای عمده خود بایران بازگشت ، درصورتیکه فرماندهان نامبرده در اثر این اردوکشیها با ارتشهای خویش بکلی از بین رفتند . بعلاوه قوای مختصری هم که در یونان باقی ماند تا وقتی که مردونیه وسایر سرداران رشید ایران کشته نشده بودند ، بنابر اعتراف خود یونانیان ، بازهم تلفات سنگینی بایشان وارد ساختند و خون خود را بقیمت گزافی بدشمن تحمیل کردند . »

۱ــ تاریخ نظامی ایران . تالیف سرهنگ غلامحسین مقتدر . چاپ سوم . چاپخانه بهار ص ۵۳

فصل هفتم

شاهنشاهی اردشیر اول
٤٦٤ـ ٤٢٤ پیش از میلاد

دوران شاهنشاهی اردشیر اول (٤٦٤ـ٤٢٤ پیش از میلاد) با مرگ خشایارشا پس از یکسلسله منازعات خانوادگی ، بدین ترتیب آغاز شد :

اردشیر اول فرزند خشایارشا که بنام اردشیر دراز دست شهرت داشت در هنگام درگذشت پدر دارای دو برادر دیگر بنام داریوش و ویشتاسب بود ، وی و داریوش در دربار خشایارشا بسر میبردند . ویشتاسب با سمت ساتراپ باختر ، برعلیه اردشیر قیام نمود لیکن بعداً مغلوب گردید ، سپس اردشیر بقتل اردوان ومهرداد خواجه (قاتلین خشایارشا) وبرادرش داریوش (که متهم

۱ـطبق نوشته پلوتارك (Plutarch) دست راست این شاهنشاه درازتر از دست چپش بوده است وبدین سبب ویرا «اردشیر دراز دست» مینامیدند. ایرانشهر. جلد اول ص ۳۱۲

بقتل پدرشد) پرداخت، بدین ترتیب توانست که باختلافات آغاز فرمانداری خویش پایان داده و بـدون معارض ، برتختگاه شاهنشاهی هخامنشی جلوس نماید .

از اهم وقایع آغاز شاهنشاهـی اردشیر اول (.... آرتاخشتر) پناهنده شدن تمیستوکل سردار معروف یونانی بدربـار این شاهنشاه هخـامنشی است [۱] و بطوریکه در فصل پیش گذشت ، با اینکه سردار مزبور درجنگهای ایران ویونان زمان خشایارشا اقدامات بسیار خصمانه ای بر علیه ایرانیان و لشگریان خشایارشا نمود ، ودر نتیجه در بین اهالی آتن صاحب مقام ممتاز وشخصیت سپاهی فوق العاده ای گردید ، بعللی (متهم بمواضعه با ایرانیان و رشوه خواری) ناچار شدکه بعلت تبعید از آتن بدربار هخامنشیان پناهنده شود ، تا آنجا که معلوم است این سردارفراری پناهنده ، موردکمال لطف ومرحمت شاهنشاه هخامنشی قرارگرفت ، بطوریکه برای تأمین معاش او درآمد چند شهر را بوی تخصیص داد وطولی نکشید که از طرف شاهنشاه بساتراپی و حکمرانی ناحیه «ماکنزی Magnesie »منصوب شد و در این شهر مـانند سـایر ساتراپها بضرب سکه پرداخت وچون دراین ایام مصریان باکمك آتنیها برعلیه ایران شوریده بودند ، تیمستوکل مأمور شد که با یونانیها از طرف دربار ایران، مقابله و

۱ــ بعضی از مورخان مانند دیودر سیسیلی ، پناهنده شدن تمیستوکل را بدربار ایران مربوط به زمان خشایارشا میدانند. کتاب ایران درعهد باستان ــ جلد اول ــ تألیف دکتر محمد جواد مشکور ص ۲۳۲ .

جنگ نماید، چون اجراء چنین فرمانی (جنگ برعلیه هم میهنان) را در خور مقام جنگی و میهنی خودندانست، واز سوی دیگر امتناع ازاجرای فرمان ولینعمت هخامنشی را برخود روا نمیدانست ، لذا ناچار شد کـه دست به خودکشی زند . بهرحال قضیه پناهنده شدن تمیستوکل بدربار ایران و انتحار و یا درگـذشت وی چندان مهم نیست، لیکن امر قابل ملاحظه رفتار نیك و مهربانی و الطافی استکه ازطرف شاهنشاهان هخامنشی (خشایارشا و اردشیر) درباره وی مبذول شد و حتی چنانکه مورخین ثبت کرده‌اند، توجهات دربار هخامنشی بعد از مرگ تمیستوکل شامل بازماندگان نامبرده هم گردید .

اینك شرح دوران ٤٠ سال شاهنشاهی اردشیر که به تجدید جنگ بین آتن و ایران و برقراری مصالحه واعزام سفراء بایـران وگشایش روابط دیپلماسی منتهی شده است میپردازیم:

تجدید جنگ مابین قوای آتن و ایران :

اتحاد دلس (Delos)

صلح سیمون ٤٤٩ پیش از میلاد و نتایج آن

قدرت لشگر کشی و تجهیزات فـراوان دریائی و زمینی ایرانیان، همواره فکر و ذکر اهالی یونان و آتن را بخود مشغول ساخته بود ، با اینکه در نتیجه جنگهای گذشته، بهره‌مندی نصیب یونان و یونانیها شده بود ، لیکن باین نکته مطمئن نبودند که برای چندمین بار در دوران شاهنشاهـی اردشیر باز دچـار تعرض و هجوم سپاهیان پارسی و متحدین آنها نشوند، از طرفی ازدست

دادن قسمتی از متصرفات و جزایر و افتادن آنها بدست ساتراپ‌های ایرانی ، موجب شده بود که همیشه فکر یونانیها را مشغول بخود ساخته و در صدد باشند که بهر ترتیب است مستعمرات یونانی ایران را از قید اطاعت ایران آزاد نمایند. این افکار و نقشه‌های جنگی از یك طرف و بروز منازعات داخلی در ایران و یك رشته آشوبگری وعصیان درساتراپ نشینهای ایرانی‌وبالاخص شورش مصر از طرف دیگر بیش از پیش موجب گردید که یونانیها از فرصت استفاده نموده در صدد تجدید جنگ وگسترش حدود کشور خود برآیند .

گذشته از علل بالا ظهور یك عده زمامداران مقتدر و میهن پرست در یونان و آتن، و یك سلسله پیشرفتهای نظامی و اجتماعی که در نتیجه دوران حکومت امثال سیمون یا کیمون Cimon و پریکلس Pericles نصیب یونان و آتن گردید، کاملا مقدمات تعرض را از طرف یونان و آتن بایران فراهم ساخته بود .

آتنیها پس از پیروزی در سالامین Salamine همواره مصمم بودند که بهر طریق که امکان دارد بر وسعت حوزه مستملکات خود بیفزایند و توفیق در این نقشه جنگی را موکول و مرهون بداشتن نیروی دریائی قوی میدانستند، بفکرافتادند برای‌تأمین‌هزینه نیروی‌دریائی کامل و نجات مستعمرات و تصرف آنها و تجدید جنگ با ایران ، اتحادیه‌ای با یونانیها تشکیل دهند تا بمنظور اصلی‌وهدف واقعی‌که تحصیل‌پیروزی است توفیق‌یابند. این اتحادیه تشکیل گردید و چون مقر آن در معبدآپلن ، در جزیره دلس بود بنام «اتحاد دلس» نامیده شد.

اتحادیه دلس، سیمون راکه سردار لایقی بودبسمت رئیس کل قوای اتحادیه انتخاب نمود، این فرمانده نامی آتن پس از مذاکره با متحدین قرارگذاشت کـه بجای اعزام سپاهی و تهیه ناوگان جنگی برای حمله و تجدید جنگ با ایران، سایر اهالی یونان مبلغی بآتن بپردازند تا نیروی نظامی آتن بتواند لوازم نبرد را شخصاً تدارك نماید .

سیمون بادویست ناوجنگی‌که خود تهیه‌کرده‌ویکصد کشتی که از یونانیها گرفته بود، عازم جنگ با ایران شد. فرماندهی‌کل‌جنگ‌نیروی اردشیرشاهنشاه هخامنشی در این مقابله بـا تیترس‌تس Tithrostes پسر خشایارشا بود . محل وقوع این جنگ درنزدیکی جزیره قبرس بود، که پس از نبرد سختی‌که واقع شد، پیروزی نصیب‌سیمون گردید و سپس از راه تدبیر وحیله‌ای که سیمون بکار برد بر نیروی زمینی ایران کـه در منطقه «پام فیلیه Pamphylie » کـنـار رود « اوری‌مـدن Eurimedon » اردو زده بودند، فائق‌گردید (٤٦٦ پیش‌ازمیلاد). برخی از مورخین وقوع این جنگ را بزیـان اردشیر نسبت میدهند[1]

شورش مصر برعلیه ساتراپ ایرانی آن «هخامنشی» و حمایت آتنیها از مصریان شورشی برعلیه ایران،موجب شد که دامنه اختلافات ایران و یـونان بدرازا کشد . فرماندهی نیروی دریائی ایران با دریاسالار «آرته‌باز» ونیروی‌زمینی با «بغابوخش یامگابیز» بود، بادلاوریهائی

۱ــ تاریخ ایران باستان تألیف شادروان حسن پیرنیا جلد ۲ ص ۹۲۷

که این دو فرمانده دریائی و زمینی در مقابله باسپاه مصریان وآتنیها بخرج دادند، یونانیها مغلوب وتسلیم شدند. این تسلیم یونانیها مقدمهٔ برقراری صلح وسازشی باایران شد.

سیمون سردار آتنی بشرحی که گذشت، پس از جنگ درقبرس باوج شهرت رسید، لیکن درضمن همین نبرد بادرگذشت سیمون این فرمانده نامی، اهالی آتن که از جنگ خسته ومتضرر شده بودند بااعزام یك تن ازرجال سیاسی مشهور یونان بنام کالیاس Callias بدربار شوش، بعقد مصالحه‌ای بنام «معاهده کالیاس» با شاهنشاه هخامنشی موقتاً ترك مخاصمه نمایند.

این مصالحه‌نامه که براثر اقدامات سیاسی کالیاس منعقدگردید [۱] بنام صلح سیمون در تاریخ محاربات جنگ ایران زمان هخامنشی بایونانیها نامیده میشود، شرایط اصلی این معاهده بشرح زیر بوده است:

۱ــ کلیه ساکنین شهرهای یونانی واقع درمنطقه آسیا، میتوانند آزادانه موافق قوانین خودشان دراجراء آئین وآداب ملی قیام واقدام نمایند.

۲ــ حکام و ولات ایران که در سواحل «ایونی Eyounie» مستقر میباشند، موظفند که کشتیهای خود را پیش ازمسافت سه‌روز راه، ازسواحل دریای مجاور

۱ــ درباب تنظیم عهدنامه کالیاس اختلاف نظری بین مورخین ومحققین پیش آمده است، برخی ازمورخین ومحققین معتقد به تنظیم این عهدنامه میباشند وبعضی دیگرانعقاد چنین صلح‌نامه‌ای را تکذیب ویا تردید نموده‌اند برای اطلاع رجوع شود به‌کتاب ایران باستان جلد ۲ ص ۹۳۷ ــ ۹۳۸

ساتراپی خود دورتر نبرند و بطرف سواحل یونان نروند.

۳ــ نیروی دریائی ایران از اعزام کشتیهای بزرگ خودبین فازلیس Phaselis واقع در پام فیلیه و جزایر سی یانه Cyannees واقع در نزدیکی بسفر ، خودداری نمایند .

٤ــ سواحل بحرسفید و بغاز اسلامبول و قبرس با ایران واگذار شد ودر مقابل ، جزائر بحرسفید بیونان تعلق گرفت .

۵ــ یونانیها حق ندارند که مسلحانه بحدود متصرفات ایران وارد وداخل شوند .

چنین بود اوضاع تــا اینکه اردشیر در سال ٤۲٤ پیش ازمیلاد درگذشت و پس از وی خشایارشای دوم و سغدیان هر یك چند صباحی برار یکه شاهنشاهی تکیه زدند، تااینکه نوبت شاهنشاهی بداریوش دوم هخامنشی رسید . (٤۲٤ ــ ٤۰٤ پیش ازمیلاد .)

دراین هنگام اوضاع ایران بعلت کشت وکشتاری که درخاندان شاهنشاهی هخامنشی پیش آمده بود و نفوذ فراوانی که درباریان وخواجه سرایان درکلیه امور درباری و اجتماعی وحتی در صدور فرمان جنگ و شرکت در صحنه های نبرد داشتند، دچار ضعف وانحطاط سیاسی گردید . بدیهی است یکی از نتایج این اوضاع وخیم بروز وظهور یك سلسله شورشها و عصیانهای محلی درولایات وساتراپ نشین ها شد، این وضعیت ادامه داشت تااینکه داریوش دوم هخامنشی برار یکه شاهنشاهی ایران تکیه زد.

اوضاع یونان وآتن واسپارت هم بهتراز روزگار ایران نبود ، زیرا بروزیك رشته اختلافات داخلی ومسلکی درداخل یونان موجب گردیدکه بین آتنیها و اسپارتیها اختلافات عمیقی بوجودآید، دامنه این اختلافات منتهی بجنگ پلوپونز Pelopanese شدکه قریب مدت ۲۶ سال (۴۳۱ تا ۴۰۴ پیش ازمیلاد) بطول انجامید .

بدیهی است ایرانکه ازاهالی یونان و بالاخص آتنیها واسپارتیهای شجاع، خاطره خوشی نداشت، در ادامه این جنگ ازهرگونه تحریکات خود داری نمی نمود، سیاست دربار هخامنشی براین بودکه گاهی بقوای آتن و زمانی به نیروی اسپارت کمك ومساعدت نماید ، لیکن همواره مراقب بودکه هیچکدام بردیگری تفوق نظامی پیدا ننمایند تابدین ترتیب موازنه لازم بین آنها برقرار باشد .

این تدبیر نظامی ایرانکه بمنزله مداخله درامور داخلی آتن واسپارت تلقی میگردید ، برحسب درخواست نمایندگان وسفراءآتن واسپارت انجام میشد ، والادربار ایرانکه خودگرفتار شورشهائی مانند طغیان محلی بغابوخش «مگابیز» درسوریه ومصریان شده بود ، بهیچ وجه فرصت نداشتکه پس از برقراری صلح «سیمون» خود را درمعرکه کارزار واختلافات داخلی یونان وارد سازد .

چنین بود اوضاع ایران ویونان درزمان بسلطنت رسیدن داریوش دوم هخامنشی (۴۲۴ ــ ۴۰۴ پیش از میلاد) .

داریوش دوم ، درابتدای‌سلطنت گرفتار یك‌رشته اختلافات داخلی وشورش‌ویاغیگری اطرافیان ودرباریان خود شد وهمواره در دربار کنکاشهائی برعلیه او برپا میشد، بدیهی است دراین طغیانها وسرکشی‌ها گذشته از برادران شاه و خواجه سرایان مقتدر دربار ، دشمنان خارجی و واقعی ایران که آتنیها بودند دست داشتند ، لیکن اتخاذ سیاست خاص داریوش وتطمیع سران یونان ازطریق ارسال هدایا ونقدینه تاحدودی موجب شدکه مستملکات ایران دریونان حفظ شود .

بااینکه شورش مصروماداپجاد ناراحتی ومزاحمت برای دربار هخامنشی نمود، لیکن کشور مصر همچنان تابع داریوش دوم بودوآشوب مادهم بزودی درهم‌شکست.

اختلاف بین آتن و اسپارت در این ایام که بجنگهای داخلی ما بین این دو قوم کشیده شده بودوبنام «جنگهای پلوپونز» درتاریخ‌محاربات این‌دوقوم شهرت دارد ،باوج خود رسیده بود . در این گیر ودار دو نفراز ولات ایران بنامهای تیسافرن والی لیدیه و فرناباذ والی منطقه ساحلی هلس پونت ، با اتخاذ روش سیاسی خاصی ، بمداخله و حمایت از جنگجویان میپرداختند . مقصود هردونفر والی دراین‌مداخلات‌که گاهی بصورت‌طرفداری از آتن وزمانی درجلب رضایت اسپارتیهاگام برمیداشتند در واقع یکی بود ، زیرا هردو درنظر داشتند که ادامه جنگ بین طرفین موجب تضعیف آتنیها و اسپارتیها شده و اگرتسلیم ایران نشوند لااقل تامدتی ایران ومرزهای آن از تجاوز و حمله آنان محفوظ خواهد ماند .

ازنتایج این مداخلات بنابنوشته «توسیدید» مورخی

که معاصر با زمان جنگهای پلوپونز بوده است ، چنین برمی‌آید که در اثر اتحاد ایران با اسپارت دو قرارداد صلح ومودت بین ایران و اسپارت تنظیم‌گردیدکه شرایط اصلی آن بدینقرار بوده است :

۱ــ کلیه متصرفات‌ومستملکات شاهنشاهی هخامنشی همواره از هرگونه تعرض و تجاوزی محفوظ و مصون خواهد ماند .

۲ــ لاسد مونیها ومتحدینشان، حق گرفتن هیچگونه باج و عوارض از مستملکات و متصرفات ایران را نخواهند داشت .

۳ــ لاسدمونیها با متحدینشان همواره دوست ومتحد ایران میباشند و هرگونه تصمیمی که از جانب لاسد ــ مونیها و ایران اتخاذ شود برای طرفین لازم‌الاجراء میباشد .

٤ــ طرفین قرارداد با آتنیها و متحدینشان در حالت جنگ میباشند .

۵ــ هرگونه انعقاد عهدنامه صلحی باید با توافق ایران و لاسدمونیها باشد .

اصول این قرارداد بمنزله تضمین تمامیت خاك طرفین از هرگونه تجاوز و هجوم بوده است . پس از درگذشت داریوش دوم در سال ٤۰٤ پیش از میلاد و روی کارآمدن اردشیر دوم (٤۰٤ــ۳۵۸پیش ازمیلاد) مدتها دردربار هخامنشی‌نزاع واختلاف‌روی‌داد تااینکه‌درناحیه کوناکسا (Cunaxa) [۱] بین اردشیردوم و برادرش‌کوروش که‌مدعی تاج وتخت هخامنشی بود جنگی درگرفت، ابتداء

۱ــ این محل در نزدیکی بابل واقع شده است (خان اسکندر کنونی باید باشد)

دراین جنگ خانگی موفقیت و پیروزی از آن کوروش که مردی بسیار شجاع و متهور بود گردید ، در سپاه کوروش قریب دوهزار سرباز یونانی شرکت داشتند ، لیکن درجریان جنگ، کوروش بقتل رسید، سپس اردشیر اجازه‌داد دوهزارسرباز یونانی بخاك خود مراجعت نمایند.

با اینکه جنگ کوناکس، جنبه صف‌آرائی دوبرادر را در مقابل یکدیگر دارد و در عداد جنگهای داخلی ایران و خانگی بشمار میرود و بدین جهت از بسط و شرح آن در این فصل صرفنظر میگردد ، لیکن بعلت اهمیتی که این جنگ ازلحاظ موضوع مراجعت «ده‌هزار سرباز یونانی» دارد ، بتوصیف مختصری از آن میپردازیم :

بطوریکه گذشت اسپارتیها که در سال ٤٠٤ پیش از میلاد در نبرد پلوپونز بر نیروی دریائی آتن غلبه یافتند ، بتدریج دارای قدرت فراوانی در یونان شدند، بامید اینکه با حمایت از کوروش و موفقیت وی بتوانند بمزایا و افتخاراتی نائل شوند ، بیاری و کمك وی پرداختند ، و باقشونی مرکب از ده هزار نفر یونانی که فرماندهی آن با کل‌آرك (Kleark) بود بمساعدت کوروش روی آوردند ، در بین فرماندهان یونانی‌شخص دیگری بود بنام گزنفون (Xenophon) وی کسی است که‌بخدمت اسپارتیها در آمد و شرح کلیه وقایعی را که شخصا شاهد و ناظر بوده است در کتابی بنام «بازگشت

ده هزار یونانی» برشته تحریر درآورده است . [۱]

کوروش در این جنگ داخلی نیروی خود را در منطقه سارد متمرکز کرد ، و ازآنجا از راه آسیای صغیر بطرف بابل عازم گردید ، و توانست بدون هیچگونه مانعی تابین‌النهرین پیش رود، تااینکه در ۹۰کیلومتری بابل در منطقه کوناکسا بنیروی برادر خود اردشیردوم برخورد نمود ، همانطور که گفته شد این نبرد بزیان کوروش تمام و منجر به کشته شدن وی گردید .

وضع سربازان یونانی که دور از آب و خاك خود بدون آذوقه مانده بودند سخت در خطر افتاد ، در نتیجه رفت و آمد نمایندگانی از جانب دربار و فرماندهان نیروی یونانی و مداخلات تیسافرن (با خدعه و نیرنگ عده‌ای ازروسای قشون یونانی را بقتل رسانید) بالاخره موافقت شدکه نیروی ده‌هزار نفری بسرکردگی گزنفون آزادانه بمیهن خویش مراجعت نمایند،گزنفون توانست این نیرو را با تحمل صدمات زیاد از طریق بین‌النهرین و ارمنستان بدریای سیاه برساند .

اسپارتیها که حامی کوروش بوده و با عـدم

۱ــ گزنفون یکی ازافسران یونانی بودکه در جرگه سپاهیان کوروش واردشده ونقش مهمی در برگشت ده هزارنفر سربازیونانی بوطنشان پس از کشته شدن کوروش داشته است، زیرا یونانیها بفرماندهی وی عقب‌نشینی تاریخی را انجام دادند تااینکه از قلمرو ایران خارج شدند،این افسرکه درعین حال فیلسوف ومورخ نیزبوده است شرح این مأموریت را درکتابی بنام «بازگشت ده هزاریونانی» تشریح کرده است، ضمناً کتاب دیگری درباره شخصیت و نبوغ و افکار عالی‌کوروش بزرگ دارد که‌بنام سیروپدی Cyropedie (تربیت کوروش یا کوروشنامه) شهرت دارد .

موفقیت هم روبرو شده بودند ، همواره مترصد بودند که اردشیر دوم برای گرفتن انتقام ، عملیات جنگی را بر علیه آنها آغاز نماید و چون نتوانستند برای رفتار گذشته خود عذری بیاورند طولی نکشید که بین ایران و اسپارت جنگ در گرفت .

بالعکس ، نیروی آتن پشتیبان نیروی پارس بود و از مجموع مساعدتهای مادی و معنوی دربار اردشیر دوم منتفع میگردید. چه، نیروی دریائی طرفین بمعیت یکدیگر در مواقع لزوم وارد پیکار مشترك میشدند ، وباکمك مالی ایران دیوارشهر آتن‌که بدست اسپارتیها ویران شده بود ، مجدداً ساخته شد .

در همین هنگام در سال ۳۹٦ پیش از میلاد است، که آژه زیلاس «Agesilaus» سردار اسپارت که ده هزار سرباز معروف را پس از مراجعت جزو سپاه خویش درآورده بود ، بمناطق لیدیه و فریژیه «Phrygia» حمله آورد ، با اینکه تیسافرن بمقابله پرداخت ، لیکن چون آماده مقاومت نبود در کنار رود پاکتول «Pactole» در لیدیه شکست خورد ، نیروی آژه‌زیلاس پس از پیاده شدن در آسیای صغیر توانست در مدتی متجاوز از یکسال مناطق لیدیه و فریژیه را متصرف و ویران‌سازد.

تیسافرن بعلت شکستی که یافته بود و از طرفی مورد بی‌مهری دربار هم بود بر حسب دستور اردشیر بقتل رسید ، و بجای وی تیترا اوستس کـه بایرانی

«چیترا اوشترا» [۱] نامیده میشد منصوب گردید .

ساتراپ جدید چون متوجه شد که نیروی وی برای شروع نبرد با سردار اسپارتی کافی بنظر نمیرسد، از طریق دیگری که از پیش مورد آزمایش قرار گرفته بود و جزء برنامه اصلی سیاست دربار هخامنشی برای تضعیف یونانیها در هنگام لزوم بموقع اجراء گذارده میشد ، (یعنی بوسیله تطمیع مالی برخی از شهر های یونان وآغاز مذاکره‌محرمانه با آنها) پرداخت تا بتواند آنها را برعلیه اسپارتیها برانگیزاند .

آژه‌زیلاس پیش از آنکه بموفقیت نهائی برسد ناچار شد در سال ۳۹٤ پیش از میلاد دامنه فتوحات خود را در آسیای صغیر ناتمام گذارده و آن ناحیه را ترك نماید ، زیرا در همین موقع ، حوادثی در یونان بوقوع پیوست که حضور وی را در آنجا ایجاب مینمود. بهر ترتیب ، جنگ اسپارتیها با ایران چند سال ادامه یافت ، لیکن چون یونانیها که در اثر جنگهای داخلی فرسوده شده بودند، دیگر نمیتوانستند دربرابر فرمانده نیروی ایران بنام «تیری‌باز» مقاومت نمایند و ازطرفی دولت آتن هم با کمك ایران شکست فاحشی به نیروی دریائی اسپارت وارد آورده بود ، لذا درسال ۳۸٦ پیش از میلاد اسپارتیها ناچار شدند بدون اینکه نتیجه جنگ « تب Tebe » روشن شود سفیری بنام آنتالکیدس «Antalcidos» برای عقد صلح بدربار ایران اعزام

۱ــ Tithraustes تاریخ ایران باستان . تألیف م. دیاکونوف ترجمه روحی ارباب ص ۱۵۱

نمایند . این سفیر در شوش بحضور شاهنشاه هخامنشی بار یافت و با تهیه زمینه و مقدماتی که برای مذاکره صلح از طرف «تیری‌باز Tiribaz» والی لیدیه مهیا شده بود بفرمان اردشیر دوم قراردادی تنظیم شد.

پیمان آنتالکیدس Antalcidos که بنام سفیر اسپارت نامیده شد و در دربار ایران باسم «قرارداد پادشاهی»[1] شهرت یافت، بنا بنوشته گزنفون حاوی نکات ذیل بوده است :

۱ــ شاه اردشیر تعلق کلیه شهرهای آسیا وجزایر کلازومن «Clazumene» و قبرس را بایران ، مقرون بعدالت و انصاف میداند و جزو مستملکات ایران‌بشمار میرود .

۲ــ بکلیه شهرهای بزرگ و کوچك باستثنای لمنوس «Lemnos» و ایمبروس «Imberus» واسکیرس «Skyros» که مانند سابق تحت استیلای آتنیها باقی خواهد ماند ، خودمختاری اعطاء میگردد .

۳ــ بهریك ازکسانیکه درجنگ شرکت دارند واین شرایط را نپذیرند، من وکسانیکه صلح را پذیرفته‌اند، از خشکی و دریا اعلان جنگ میدهیم و بهرکسی که باآن طرف بجنگد حمایت و پشتیبانی خودم را با پول و کشتی ابراز میدارم .

این معاهده موجب پیشرفت نفوذ و اعتبار ایران‌در

۱ــ تاریخ ایران باستان ، تألیف م . دیاکونوف ، ترجمهٔ روحی ارباب ، ص ۱۵٤ .

یونان گردید و از طرفی ایرانیان بسیادت در کرانه‌های دریای اژه رسیدند و در واقع بمنزله کامیابی پارسیان بر یونانیها در جهان آنروز تلقی گردید .

بنا بعقیده مورخین ، عقد چنین پیمانی بطورکلی موجب خفت و آزردگی خاطر یونان شد ، لیکن برای مردم اسپارت که توانسته بودند در نتیجه قرار داد صلح شاهی ، تمام خاك خود را حفظ نمایند و نام آنان بعنوان یگانه دولت اروپائی آن زمان در متن صلحنامه قید شده بود موجب غرور و افتخار گردید ، در حقیقت اهمیت پیروزیهای گذشته یونان بفراموشی سپرده میشد و از سوی دیگر یونانیان اروپا حق مداخله پارسیها را در کلیه امور آب و خاك و حکومت خود شناخته بودند ، از این جهت این‌شهریار هخامنشی (اردشیر دوم) میتوانست بخوبی خودستائی نماید ، بدین معنی سیاستی را که داریوش و خشایارشا برای انجام و اجراء آن دچار هزاران مشکل شده بودند ، بدست وی اجراء گردید و توانست برای بار دوم موجبات کامیابی پارسیان را بر یونانیان تحصیل نماید. [۱]

از این تاریخ ببعد است که شاهنشاه هخامنشی بعنوان حکم و میانجی مقتدری در امور یونان حکمیت مینمود و همواره سفیران و نمایندگان اقوام یونانی برای کسب دستور و رفع مشکلات در شوش حاضر میشدند و هر موقع اختلافی بوجود میآمد بدربار ایران ملتجی میگشتند .

۱ــ کامیابی پارسیان‌درجنگ بایونان ص۴۹ تاریخ شاهنشاهی ایران : اومستد ــ ترجمه محمد مقدم .

اردشیر دوم در تمام دوران چهل و شش سال سلطنت خود ، اهمیت خاصی بامور حکومتهای یونان میداد زیرا بدین نکته کاملا واقف شده بود که ، اگرهم در آینده خطری متوجه ایران گردد آن خطر و حمله از ناحیه یونان خواهد بود و بهمین جهت چندان توجهی بامور مصر و سایر مناطق تابعه نداشت تا آنجا که مصر توانست در این دوران بحکومت خودمختاری باقی ماند.

بروز اختلافات فراوان و همیشگی در دربار اردشیر دوم و مداخلات درباریان و عصیان ساتراپها و عدم توجه این شهریار هخامنشی باوضاع پراکنده مناطق کشور و متصرفات و راضی شدن دربار بخاموشی موقت شورشها، موجب شدکه بتدریج ازقدرت سلسله هخامنشی کاسته شود و بمرور زمان اساس بنیان شاهنشاهی این سلسله دچار تزلزل گردد چنانکه پادشاه سالامین درقبرس بنام اواگراس Evagoras باتفاق مصر که از چند سال پیش (در زمان شاهنشاهی داریوش دوم) بر ایران شوریده بودند ودست اتحاد بیکدیگر داده وبکمك سردار آتنی بنام خابریاس Xabrias بفنیقیه حمله نمودند و در نتیجه شهر صور را تسخیر کردند لیکن طولی نکشید که بنا بفرمان اردشیر ، اخس Okhoss فرزند وی با دو سردار ایرانی بنام ارنتاس Orontas و تیری باز بر علیه اواگراس وارد کارزار شدند اواگراس دچار شکست شد ، شهر صور مجدداً بتصرف پارسیان درآمد ،همچنین اخس برای سرکوبی اخوریس— Oxoris فرعون مصر که برعلیه ایران با قبرس و

آتن متحد شده ، باتفاق دویست هزار نفر سرباز مزدور یونانی و سیصد فروند ناو بفرماندهی «ایفیکریت Iphicrate» یکی از سرداران معروف آتن که بخدمت دربار ایران اشتغال داشت ، بر علیه مصر شروع بجنگ نمودند ، لیکن جانشین فرعون مصر که قصد حمله بفنیقیه را داشت ، بعلت گرفتاری داخلی و شورشی‌که در غیاب وی در مصر روی داده بود ، ناچار شد که از در مسالمت درآمده بجای تعرض و جنگ با اردشیر دوم بدربار ایران پناه برد . شاهنشاه هخامنشی از تقصیر و عصیان فرعون مصر گذشت و حتی فرماندهی اردوئی را که مقرر بود برای سرکوبی و تسخیر مجدد مصر حرکت کند ، بوی سپرد .

در همین اوقات است که اردشیر دوم (۳۵۸ پیش از میلاد) در گذشت و اخس با نام اردشیر سوم (۳۵۸ـ ۳۳۸ پیش از میلاد) بجانشینی پدر بر اریکه سلطنت مستقر گردید . این شاهنشاه هخامنشی ، پس از رفع شورشهای مناطق و ممالك تابعه و تسخیر مجدد مصر و فنیقیه و قبرس و سرکوبی کادوسیانها Cadusiann توانست کلیه متصرفات از دست رفته شاهنشاهی را بشرح زیر بزیر پرچم ایران درآورد :

واقعه مهم وکارزار موحش‌این شاهنشاه‌هخامنشی، تسخیر مصر درسال ۳٤٤ پیش ازمیلاد است . پس از اینکه یاغیان و شورشیا را بسزای اعمال خود رسانید توانست با قدرت و وحشتی که در دل دوستان مانند

آتنیها و اسپارتیها و مخالفین خویش ایجاد کرده بود، سپاهیانی بدین ترتیب برای تسخیر مصر آماده سازد :

۱ــ اهالی ناحیه تب هزار نفر سنگین اسلحه بسرداری (لکراتس Lacrates) .

۲ــ اهالی ارگس سه هزار نفر بسرداری (نکوستراتس Nicostrate) .

۳ــ یونانیهای آسیائی شش هزار نفر .

٤ــ سربازان پارسی بفرماندهی روساکس و آریستازانس .

فرماندهی کل سپاه عازم تسخیر مصر باسرکردهٔ خواجه سرایان دربار «باگواس» بود .

رهبری و سرفرماندهی اردو را شخصاً خود اردشیر سوم بعهده داشت .

تعدادنیروی مصر درمقابل قوای تحت رهبری اردشیر سوم چنین بود :

۱ ــ بیست هزار نفر از سربازان مزدوریونانی .

۲ــ بیست هزار نفر از سربازان لیبی .

۳ــ شصت هزار نفر سپاه بومی مصری .

٤ــ تعداد زیادی ناوگان .

کیفیت آرایش جنگی پارسیان :

اردشیر برای اینکه کاملا از نیروی مزدور یونان مراقبت شود، کلیه سربازان مزدور یونانی را بسه قسمت نمود وبرای هرقسمت علاوه برفرماندهان یونانی یکنفر فرمانده ایرانی که مورد اعتمادش بود تعیین کرد :

۱ــ اردوی اول شامل بود از سربازان اهالی ب اسی که تحت فرماندهی لاکــراتس و نظارت والی لیدیــه روزاسس Rosaces بمأموریت جنگی انتخــاب شدند .

۲ــ اردوی دوم مــرکب از سربــازان آرگس تحت فرمــاندهی نکوسترات و نظــارت آریستازن Aristazane ایرانی بود .

۳ــ اردوی سوم که از سپاهیان یونانی مرکب شده بود در تحت فرماندهی من‌تور یونانی و نظارت سرکرده خواجگان دربار باگواس قرار داشت .

٤ــ سپاهیان ایرانی کلا در تحت نظر فرماندهــی مستقیم اردشیر قرار داشتند .

۵ــ گذشته ازسپاهیان بالا تعداد هشتادکشتی جنگی در اختیار سرفرماندهی هخامنشیان‌بود ، با اینکه‌فرعون مصر در این موقع‌که «نکتانب» نامیده میشد با فرصت کافی در ساحل نیل بحفر خندق وگودالهائــی بمنظور ایجاد موانع برای عبور ومرور سپاهیان پارسی اقدام کرده بود (در واقع ساحل نیل را از طرف عربستان مسدودو محکم‌ساخته‌بودویك‌رشته موانع دیگر نظامی هم در مقابل سپاهیان پارسی تعبیه نموده بود) بازبعلل زیر نتوانست در مقابل نیروی اردشیر سوم مقاومت نماید :

۱ــ عدم آشنائی باصول فرمانــدهی نیرو واداره سپاهیان (توضیح آنکه سرفرماندهــی نیروی مصر را شخص فرعون بعهده داشت) .

۲ــ پراکنده ساختن نیروی مصری درقلاع وصفوف حمله و عدم رضایت درتقسیم تعداد سپاهیان ، گذشته

از نواقص دوگانه بالا با اینکه کلیه قلاع‌سرراه رامجهز بوسایل دفاعی کافی نموده بود ، معذالك بدون توجه باهمیت استراتژیکی و نظامی شخصاً در رأس سی‌هزار سپاهی مصری و پنجهزار یونانی و ده‌هزار نفرسربازان لیبی مواضی را زیر نظر گرفته و اشغال کرده بود که مورد هجوم وحمله سپاهیان ایرانی بود ، در صورتیکه میتوانست مواضع دیگری را مورد استفاده قرار دهد که کمترآماج و هدف آتش مستقیم نیروی ایران باشد . چنین بود کیفیت آرایش نیروی طرفین .

فرمان حمله از طرف اردشیرسوم‌صادر شد ، اردوی دوم بفرماندهی نکوسترات سردار آرگسی مأموریت حمله را داشت (با وجوداینکه نیروی مصر برای‌مقاومت ودفاع در سنگرهای رده دوم سنگر گرفته بودند و بنظر میآمدکه طغیان رود نیل مانع عبور سپاهیان ایران شود) با جسارت و شجاعت زیاد از کانال نیل گذشته،توانست بانیروی تحت فرماندهی خودبخشکی درآمده وبلافاصله بایجاد سنگر ومواضع استحفاظی‌اقدام نماید .فرماندهی نیروی مقابله با نکوسترات را « کلینیوس Clinius» بعهده داشت ، با اینکه نیروی مصر کمال رشادت را بخرج داد لیکن همینکه فرمانده آنان‌درمیدان جنگ‌کشته شد و پنجهزار نفر از سپاهیان وی بقتل رسیدند ، فرار را برقرار ترجیح داده ، فرعون مصر ناچار شدکه با نیروی باقیمانده خود بشهر ممفیس پایتخت خود مراجعت نماید .

در اثر این شکست، پادگان پلوزیوم وسایرمراکز

و قسمتی از ساخلو های نظامی مصر دچار وحشت شده و اردوی لاکتراتس توانست ساخلو پلوزیوم را وادار بتسلیم نماید .

اردوی سوم هم توانست در تحت فرماندهی «من تور» شهر بوباسیت Bubasite و نقاط دیگر را متصرف شود و سپس با توافق و همکاری نزدیکی که بین باگواس و من تور ایجاد شد ، این دونفر توانستند سایر شهرهای مصر را بالطائف سیاسی و از طریق دیپلماسی وادار بتسلیم سازند .

چون این اخبار ناگوار به نکتانب فرعون مصر رسید و متوجه شد که دیگر یارای مقاومت با پارسیان را ندارد ، به حبشه فرار کرد و بدین ترتیب مصر در سال ۳٤٤ پیش‌از میلاد مجدداً بتصرف ایران درآمد .

پس از تسخیر مصر اردشیر فرندات Pherendate را بایالت مصر برگماشت و خود پس ازخرابی وکشت وکشتار زیاد با غنایم فراوان ببابل مراجعت نمود .

بدیهی است در نتیجه این پیروزی ، امنیت کامل توأم با اطاعت در قسمت غربی‌کشور ایران بدست‌آمد. اهالی مناطق یونان برای اطاعت بدربار هخامنشی بر یکدیگر پیشدستی میکردند تا از عواقب خطرناك لشگریان پارسی مصون مانند .

در چنین موقعیتی که ایران زمان هخامنشی بوجود شهریار لایق و قادری چون اردشیر سوم نیازمند بود و از سوی دیگر دولت مقدونیه دارای اعتبار و قدرت

فراوان شده بود و گسترش نفوذ آن از هرجهت موجب برچیده شدن دولت یونان وتجاوز بایران گردیده بود ، این شاهنشاه هخامنشی بدست باگواس رئیس خواجه سرایان درباری‌که مرد مقتدر وسفاکی بود بقتل رسید. (۳۳۶ پیش ازمیلاد) . سپس پسرش ارشك (۳۳۸ـ۳۳۶ پیش‌از میلاد) بسلطنت رسید ، لیکن در سال دوم‌سلطنت بدست قاتل پدرش کشته شد .

درگیرودار این‌اوضاع، داریوش سوم بامقدماتی که باگواس تهیه کرده بود بجانشینی اردشیر برتخت شاهنشاهی جلوس کرد (۳۳۶ـ۳۳۰ پیش‌از میلاد) .

فصل هشتم

پایان شاهنشاهی هخامنشی و آغاز قدرت دولت مقدونی

(در دوران سلطنت فیلیپ و اسکندر)

تصرف مجدد فنیقیه و مصر بدست نیروی پارسیان هخامنشی وفرمانروائی ایران برنیروی دریائی کشور های تابعه و تحصیل غنائم فراوان ، موجب شد که دربار هخامنشی بعظمت و قدرت دوران داریوش بزرگ رجعت نماید و از هرجهت نیرومندتر گردد . لیکن با کشته شدن اردشیر سوم و بروی کار آمدن داریوش سوم و از بین رفتن خواجه مقتدر دربار هخامنشی (باگواس) بدست داریوش سوم ، بتدریج آثار بروز اختلاف در دربار هخامنشی آشکار گردید، تا آنجا که اردشیر سوم برای اینکه مانند پدر بدست باگواس خواجه ازبین نرود، پیشدستی کرده ویرا بقتل رسانید .

درچنین موقعیتی کهسپاه هخامنشی بعلت تجدید فتوحات درمصر وفنیقیه دارای شهرت فراوانی در یونان

ومقدونیه شده بود، ازدو سوی دچارخصومت گردید، یکی آنکه دولت یونان ومقدونیه ازقدرت دربـار هخامنشی بیمناك گردیده، بفکر افتادند که بهرترتیب است سدی درمقابل گسترش حکومت وسلطه آن برمستعمرات دربـار هخامنشی فراهم سازند، برای اجراء این هدف به‌تشکیل اتحادیه‌ای بنام(اتحادیونان ومقدونی) برضد ایران‌اقدام نمودند .

از طرف دیگر کشته شدن باگوآس خواجه کـه مردی مقتدر بشمار میرفت برهرج ومرج دربار وتشدید خصومت درباریان و خواجه سرایان با یکدیگر برعلیه اردشیر سوم چنان وضعی را بوجود آورده بودند کـه عرصه کار را برشاهنشاه جوان هخامنشی مشکل نمود. تا بحدی که نمیتوانست در مقابل دشمنان مقتدر ومتحد اتخاذ تصمیم نماید .

بعللی که گذشت دولت هخامنشی در خـاور رو بـزوال میرفت و بالعکس دولت جـوان مقدونی [1] بسرپرستی فیلیپ دوم (فیلقوس) که برتخت سلطنت مقدونیه جای داشت با تشکیل اتحادیه نظامی‌که متکی برجهازات یونان و سپاهیان نیرومند مقدونی بود با سرعت تمام در شاهراه پیشرفت و ترقی بود .

بدیهی است موقعیت جغرافیائی کشور مقدونیه

۱ــ مقدونیه سرزمینی بوده است‌که درقسمت شمالی یونان و در شبه‌جزیره بالکان قرار داشته است، ازطرف شرق بتراکیه و از غرب بآلبانی و ازجنوب بکوههای المپ وکامبون Cambon و از شمال به‌پئونی Peoni محدود میگردید وبندر سالونیك کنونی موجب ارتباط‌آن با اروپا بوده است

در اثر حاصلخیزی و وسعت اراضی و سایر کیفیت های طبیعی و سکنه زیاد و خصایص نژادی مردم آن که بشجاعت و مردانگی در آن زمان شهرت داشتند ، از عوامل مهمی بود که میتوانستند تحت رهبری فیلیپ و اسکندر پیروزیهای فراوانی بدست آورد، و در واقع از اواسط قرن چهارم پیش‌از میلاد دوران عظمت و ارتقای سلطنت مقدونی آغاز میشود ، چنانکه پس از نبرد در خرنی [1] (۳۳۸ پیش از میلاد) فیلیپ موفق گردیدکه تمام یونان را متحد سازدو این اتحاد را تحت عنوان «اتحاد کرنیف Kornif » انجام دهد ، سپس فیلیپ بسرداری کل یونان انتخاب گردید و پس ازجلب اطمینان یونان (باستثنای اسپارت) آماده حمله و جنگ با ایران شد . در همین مواقع که فیلیپ در فکر طرح نقشه جنگی برای تسخیر آسیا و ایران بود ، بدست پوزانیاس نامی کشته شد . (۳۲۶ پیش ازمیلاد) وپس از وی پسرش بنام اسکندر جانشین وی گردید .

علل‌خصومت فیلیپ‌با ایران‌که‌منجر بلشگرکشی‌اسکندر به خاور گردید :

۱ ــ در مرحله اول فیلیپ توانسته بود بکشور مقدونی‌نظم‌ونسق صحیحی بدهد وبایجاد قشونی‌ورزیده موفق شود که از هرجهت مهیای کارزار بود و ازطرفی توفیق یافته بود که قسمتی از اهالی یونان را که مطیع

1— Kheronei

دربار هخامنشی بودند ، ببهانه اینکه اطاعت و تبعیت آنها از شاهنشاه هخامنشی یکنوع تحقیر و توهینی برای یونان میباشد برعلیه ایران برانگیزاند فرصتی بود که نایره جنگ با ایران را که همواره نقشه آنرا در مغز خویش میپرورانید مشتعل سازد .

۲ ــ هدف از عقد اتحاد کرنیف Kornif این بود که قسمتی از اهالی یونان را ولواینکه باجبار و اکراه باشد با خود برعلیه ایران متحد سازد، لذا پس‌از اینکه از اتحاد قسمتی از یونان با خود مطمئن گردید ، توجه کامل خویش را بشرق یعنی بسوی ایرانیان که همواره در دریای اژه قدرت مقدونیه را مورد تهدید ، قرار داده بودند ، معطوف نمود .

۳ــ اعزام پارمینیون Parmenion فرمانده مجرب کارآزموده در سال ۳۳٦ به آسیای صغیر اقوی دلیل‌است که‌فیلیپ مصمم بجنگ‌باپارسیها بوده‌است، این‌فرمانده مأموریت داشت که استحکامات مقابل‌پلی راکه ازداردانل عبور میکند متصرف شود ، تا در جنگ قریب‌الوقوع وسایل انتقال نیروی اصلی یونانیان و مقدونیان‌بمنطقه آسیای صغیر تسهیل گردد.

٤ــ فیلیپ همواره از کینه و خصومتی که یونانیان نسبت بایران داشتند استفاده کرده ، و چنین وانمود میساخت که مصمم است وسایل آزادی و استخلاص آنها را از زیر یوغ و اطاعت دربار هخامنشی که بیگانه میباشند فراهم سازد، در صورتیکه نظر فیلیپ براین بود که نقاط‌تابعه هخامنشی دریونان‌را باطاعت‌خود درآورده

و ضمیمه کشورمقدونیه نماید. لیکن همانطورکه گذشت فیلیپ بعلت کشته شدن نتوانست بآرزوی خود که حمله بایران بود برسد و انجام این مهم ، باسکندر فرزند وی محول گردید.

لشگرکشی اسکندر بایران (۳۳٤ـ۳۳۰ پیش‌ازمیلاد)

گذشته از عللی که دربالا ذکـر شد، اسکندر بحکم جوانی ولیاقت ودرنتیجه فتح وپیروزی که دریونان‌بدست آورده بود وتوانسته بودکه در اروپا عقب جبهه خود را مستحکم‌سازد برآن‌شدکه آرزوی پدرخویش‌را که لشکرـ کشی بایران است انجام دهد. بدیهی است اسکندر جوان که‌تاآن روز در محاربات وصفوف جنگها فاتح بود(حس کشورگشائی بانهایت درجه وعشق دروی وجود داشت) لذا بادرنظر گرفتن اوضاع ایران ومتحدینی که فراهم کرده بود، دربهار سال ۳۳٤ پیش ازمیلاد آماده حرکت بسوی آسیا گردید .

تشکیلات ارتش اسکندر درهنگام حمله بایران

۱ـکل نفرات قشون اسکندر درموقع عزیمت‌بایران ۳۵ هزار نفر بوده‌اند.

۲ـ تعداد پنجهزار نفر سواره وبقیه در رسته پیاده نظام بودند .

پیاده سنگین اسلحه مقدونی ۱۲ هزار نفر بود، که ازاین عده ۹هزار نفرآن در ٦جناح تقسیم‌شده وسه‌هزار نفر آن، پیاده‌های مسلح باسلحه میان وزن بودند(یکهزار نفر از پیادگان که دارای سلاح میان وزن بوده‌اند. گارد سلطنتی راتشکیل میدادند) . نفرات پیاده یونانی (که‌جزء سی‌هزار نفر قشون پیاده خدمت مینمودند) راکه همراه

قشون اسکندر بوده‌اند درحدود ۱۲ هزار ثبت نموده‌اند. سایر افراد پیاده مرکب از دسته‌های مسلح باسلحه سبک وکمانداران بودندکه ازاهالی جزیره کرت Crete انتخاب شده ودارای شهرت بسیاری درآن عصر بودند.

سواره‌نظام ازهشت رسته سنگین اسلحه تشکیل‌میشدند که بنام (یاران پادشاه ازنجبای مقدونیه) نامیده میشدند.

قسمت دیگری ازسواره نظام بنام رسته سواره نظام فسال Fssal نامیده میشدند. رسته‌های دیگری که بنامهای محلی نامیده میشدند درجمع سواره نظام شرکت داشتند.

۳ــ دراین جنگ تعداد ۱۶۰ فرونـد کشتی جنگی شرکت داشت.

٤ــ تعدادی عرابه‌های جنگی.

۵ــوسائل محاصره وخدمه آن (مانند مشعل و لوازم ساختمانی و غیره).

ستاد فرماندهی ارتش اسکندر عبارت بود:

۱ــ مردان جنگی‌که از نزدیکان ودوستان مورداعتماد اسکندر انتخاب شده بودند.

۲ــ وقایع نگاران جنگ ومامورین ثبت جریانـات روزانه اردو.

۳ــ مامورین اکتشاف وتجسسات.

٤ــ نقشه‌برداران وطراحان وکارشناسان جنگی.

در جریان لشگرکشی بایران مقرر بود که روزانه کلیه وقایع به‌ثبت رسد (همین یادداشت‌ها است که‌بعدا پایه واساس شرح لشگرکشی‌های اسکندر قرارگـرفت و مورد تحقیق واقع شد.)

بدنبال عقبداران قشون اسکندر، همواره عراده‌ها

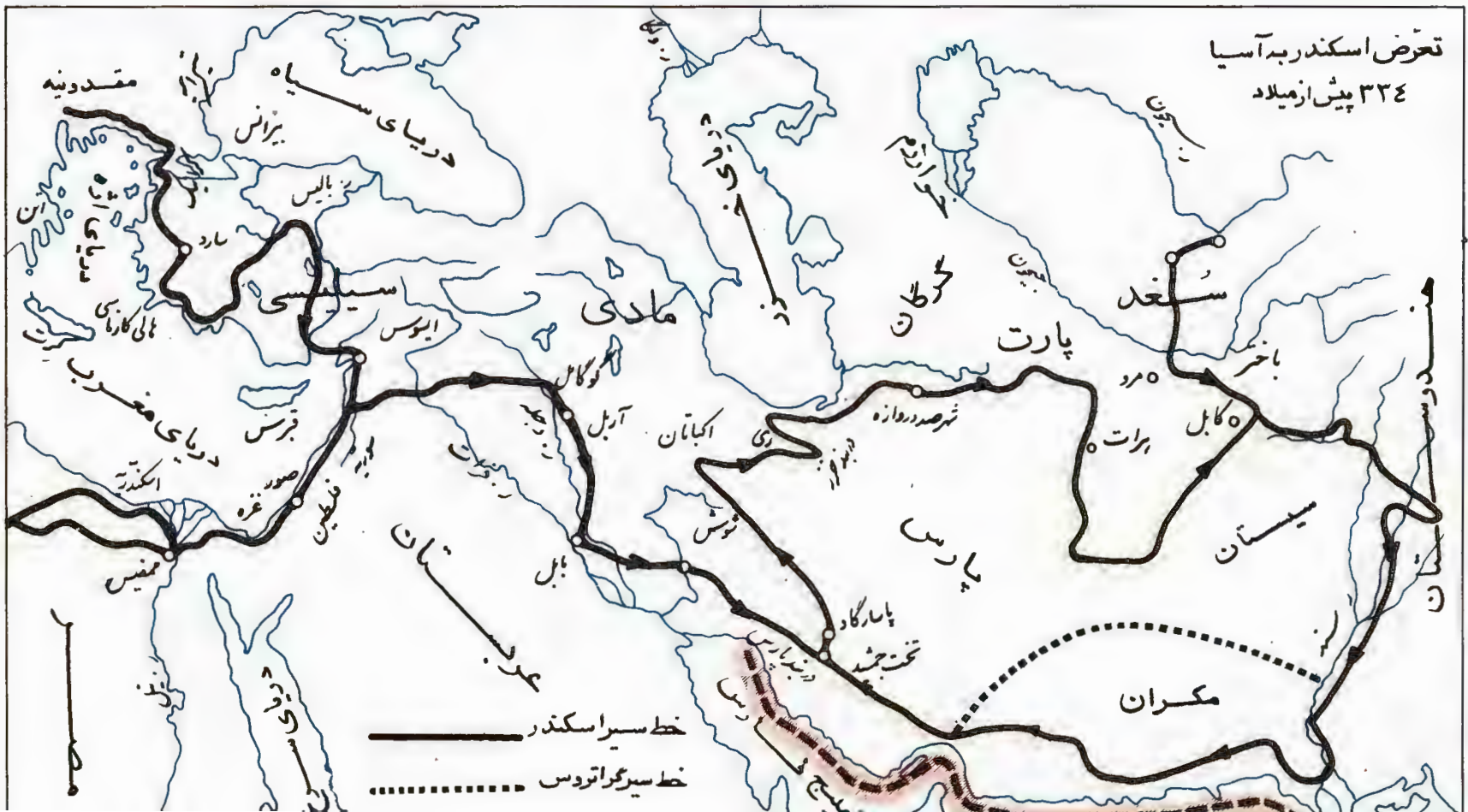
تعرض اسکندر به آسیا
۳۲۴ پیش از میلاد
مقدونیه
دریای سیاه
بیزانس
بالیس
سارد
سیلیسی
مادی
ایبوس
هالی کارناسی
دریای مغرب
قبرس
صور
غزه
فلسطین
ممفیس
مصر
دجله
آربل
گوگامل
اکباتان
سوسه
بابل
پارت
هرکانی
شهر صدروازه
هرات
کابل
سغد
باختر
مرو
جیحون
سیحون
خوارزم
دریای خزر
پارس
پاسارگاد
تخت جمشید
مکران
کرمان
میسستان
هند
خط سیر اسکندر
خط سیر گراتوس

درحرکت بودند، عملیات محاصره با روش صحیح ودقیق انجام‌میشد، درمعیت‌عراده‌های‌جنگی، ماشین‌های‌مخصوص محاصره باخدمه ورزیده که‌برای انجام عملیات محاصره تربیت شده بودند، حرکت میکردند.

باتمام این تجهیزات، اسکندر تصور نمی‌نمود که بتواند برایران فائق شود، زیرا درمرحله اول مصمم بود که ضمن ارزشیابی نیروی کثیر داریوش سوم، ناحیه دریای‌اژه را ازنیروی‌دریائی‌ایران‌پاک‌نمایدو پایگاههای آسیای صغیر راازچنگ وی‌خارج وضمناً شهرهای یونانی آسیای‌صغیر رانیزازتحت تسلط ایرانیان بیرون‌آورد[1]

۱ــ در کتاب تاریخ نظامی ایران تألیف سرهنگ غلامحسین مقتدر درفصل ارتش‌کشی اسکندر به‌خاورچنین نوشته شده است :

«ارتشی‌که فیلیپ تهیه کرد ازحیث انضباط محکم، اسلحه و سازمان خود را برارتش یونانی برتری داد، افسران و سربازان این ارتش دراثرمانورهای زیاد ، راه پیمائی‌های طولانی ومبارزات داخلی همه رزم آزموده و ورزیده بودند. پایه سازمان پیاده نظام سنگین اسلحه مقدونی، برروی «فالانژ» قرار داده شدکه‌همانند فالانژیونانی ولی خیلی قوی‌تر ازآن بود، هر فالانژی مرکب از ٤٠٩٦ نفر بود که صورت بندی آن بعمق ١٦ صف وباجبهه‌ای به‌پهنای ٢٥٦نفرتشکیل میشد . سرباز پیاده مقدونی دارای خود،زره، زانوبند آهنی،شمشیر ونیزه بلندی بودکه بیش از ٤ متر طول داشت. دراین صورت بندی، شش صف‌اول پیاده نیزه‌های خودرا طوری‌نگاه میداشتندکه‌نیزه‌های صف آخر باندازه یك متر ازسینه نفرات صف اول تجاوز میکرد . باین ترتیب فالانژ مقدونی بشکل یك دژ متحرکی بودکه شش صف آن با تیغه های‌آهنی پوشیده میشد ودر زمین هموار ، همه چیزها رااز جلو خود میروفت .

چهار فالانژ ، تشکیل واحد بزرگی را میدادکه شامل ١٦٣٨٤ نفر و هر صف آن دارای ١٠٢٤ سرباز بود (فالانژ بزرگ) .

موقعیت ارتش داریوش سوم دربرابر نیروی اسکندر:

ارتش داریوش سوم مرکب ازعناصر وافراد مختلفی بودکه ازلحاظ نظامی وفنون جنگی قابل مقایسه بانیروی ورزیده اسکندر نبودند، گرچه آمارکلی ارتش ایران در این مقابله مشخص نیست، لیکن میتوان بنابر مستنداتی که دردست است، افراد آن راکمتر از سپاهیان اسکندر نپنداشت. دربین قشون ایران، انضباط لازم برقرارنبود وآن اراده وفداکاری‌که‌درارتش ورزیده ومجرب وجنگ دیده اسکندروجود داشت، بهیچوجه درقشون ایران‌حکومت نمیکرد. داریوش سوم برای اینکه باروش جنگی‌یونانیان نیروی خودرا هم‌آهنگ سازد، سعی کرد که‌پیاده نظام منظمی بوجود آورد ووی بیش ازهمه بمزدوران یونانی که‌تعداد آنها چندان کم نبود، اتکاء داشت.

نیروی ایران دراین جنگ مرکب از بیست هزارنفر سواره نظام وبیست‌هزار پیاده نظام مزدور یونانی بوده است، براین عده قریب صدهزار نفر پیاده نظام ایرانی

در عقب و جناحین این واحد ، عده پیاده نظام سبك قرار میگرفت . پیاده سبك مقدونی فقط دارای سپرکوچك و نیزه‌کوتاه کم وزنی بود و بامنتهای چالاکی و روانی بروی پهلوهای دشمن مانور میکرد .

هنگام پیشروی بطرف دشمن ، فالانژ مقدونی با پرده‌ای از تیراندازان و فلاخن دارانی پوشیده میشد ، بعلاوه سواره نظام پرقدرتی داشت‌که افراد آن مانند شوالیه های دوره ملوك‌الطوایفی سراپا غرق آهن و پولاد بودند ، قسمت ممتاز سواره نظام فیلیپ از سوارهای مشهور تسالی تشکیل میبافت . ماشین های مخصوص قلعه‌کوب نیزکه نظیر ماشین آشوری و دیونان بی‌سابقه بود ، در ارتش فیلیپ معمول‌گردیده بود . ص ۵۵ـ ۵۶ ».

راهم افزوده‌اند که‌بطور تحقیق صحت این آمار معلوم نیست. سلاح نیروی ایران شامل شمشیر و نیزه‌های بلند وفلاخن بوده است و بعلاوه دویست ارابه جنگی داس‌دار و تعدادی ناوگان دریائی درنیروی زمینی ودریائی ارتش ایران وجود داشت .

آرایش‌جنگی طرفین درنبردگرانیك (۳۳٤پیش‌ازمیلاد):

بطوریکه گذشت، داریوش سوم ودربار هخامنشی بهیچوجه تصور نمیکردند اسکندرکه سمت فرماندهی‌کل قوای یونان رابعهده داشت، بفکر تسخیر آسیا باشد و بتواند بحدود ومرزهای ایران هخامنشی دست‌اندازی نماید، تاچه رسدکه قدم سربازان وی به‌شوش وسارد و تخت‌جمشید رسد،درنتیجه این‌طرزتفکرو نخوت وغروری که بین سپاهیان ایرانی پیش آمده‌بود، چنان دچار نخوت وغرور شده بودند که‌درصدد مقابله وجمع‌آوری سپاه نبودند، لیکن همینکه داریوش سوم بقصد لشگرکشی اسکندر مطلع شد بااینکه دیر شده بود باعجله وشتاب شروع به‌تجهیز سپاه وطرح نقشه عملیات جنگی نمود.

هنگامیکه ساتراپهای داریوش درآسیای صغیر از نزدیك شدن اسکندر مطلع شدند بمانند دربار هخامنشی خیلی دیر بفکر تهیه مقدمات کار افتادند.

فرماندهی سپاهیان داریوش را سرداری لایق بنام ممنون Memnon یونانی که در خدمت ایران بود، بعهده داشت که‌از لحاظ لیاقت اززمره‌کارشناسان جنگی آن‌عهد بشمار میرفت، این فرمانده سپاه چنین صلاح‌دید که در برابر حمله اسکندر، نیروی ایران عقب‌نشینی را اختیار کند ودرراه خودهمه‌چیز را معدوم ونابود سازد تابتوانند

پادشاه مقدونی راباعماق کشور ایران بکشانند، سپس بانیروی داریوش روبرو سازند، لیکن در مجمعی که‌از ساتراپهای مختلف تشکیل شد، پس از شور و مشورت، باتقشه ممنون موافقت نشد. ساتراپ ناحیه فرنگینه بنام آرسیت Arsites که دراین مجمع سمت رهبری سایر ساتراپها را بعهده داشت باپیشنهاد ممنون مخالفت‌نمود ودرنتیجه قرارشد که‌نبرد اصلی رادر سواحل رودخانه گرانیك Granique [1] آغاز نمایند.

روش پیشنهادی ممنون براین بودکه خط سیر لشگر اسکندر را خالی از هرگونه سکنه و آبادی سازد تا در اثر قحطی و بی‌آذوقگی گرفتار قحط وغلاء شوند وازاین راه دربدو ورود دچار ضربات روانی شده ودرعین حال با نیروی دریائی که ایران در اختیار داشت به مقدونیه حمله نموده و مقدمات شورش عمومی را در یونان که از اسکندر ناراضی بودند برعلیه وی فراهم سازند تااسکندر ناچار شود که‌بانیروی قحط وغلاء زده خویش، برای دفاع از مقدونیه وخواباندن شورشهای شهرهای ناراضی یونان، ترك حمله بایران راکرده و بسوی مقدونیه مراجعت نماید.

لیکن سایر فرماندهان وساتراپها ازراه رشگ‌وحسد برممنون که‌مورد توجه داریوش سوم بود وبتصور اینکه وی قصد دارد جنگ راطولانی نماید وبرحشمت خود در دربار هخامنشی بیفزاید، با این‌پیشنهاد مخالفت نمودند.

طبق فرمان داریوش سوم، پادگانهای آسیای صغیر مامور شدندکه‌ازپیشرفت ارتش‌اسکندر جلوگیری‌نمایند.

۱ــ ساحل‌رودی که‌آب‌آن درنزدیکی‌شهرسیزیکوس Cyzicus از شهرهای مهم‌آنزمان درآسیای صغیرکه بدریای مرمره وارد میشد.

ضمناً قرار شد سواره نظام ایران در امتداد ساحل رود گرانیك ، صف مقدم را اشغال نماید و پیاده نظام اجیر یونانی هم در پشت سر سواران موضع بگیرد .

مسیری راکه اسکندر ازمقدونیه بقصد حمله بایران انتخاب نمود تابع دسترسی وارتباط وی با نیروی دریائی خود بود ازاین رو ناچار شدکه ازدریاچه سرسی‌نیت [1] و رود ستریمون [2] گذشته به‌تراکیه‌واردشود وسپس بناحیه سیس‌تس [3] که درکنار بغاز هلس‌پونت(داردانل)که انتهای قارهٔ اروپا بشمار میرفت ، داخل شد و شخصاً قشون خود را سان دید . تعداد نیروی اسکندر برابر مقابله با ارتش ایران را چنین ضبط کرده‌اند :

۱ــ دوازده هزارنفر پیاده نظام که مرکب از هفت هزار نفرمقدونی و پنج‌هزارنفر ازمزدوران بفرماندهی «پارمن ین» . [4]

۲ــ پنجهزار نفر ازاهالی نقاط مفتوحه یونان .

۳ــ هزار نفر تیرانداز ازمردم ناحیه «آگریانیان» [5]

٤ــ چهار هزاروپانصد نفر سواره نظام، در تحت فرماندهی فیلوتاس [6] وکالاس [7] واریگیوس [8] وکاساندر [9]

بنابراین مجموع پیاده نظام حاضر بجنگ، ۳۰هزار نفر بود.

عده قشون ایرانی رادرکنار رودگرانیك از سوارو پیاده بین سی الی چهل هزار نفر ضبط کرده‌اند.

1—Cercinite
2—Strimon
3—Sestos
4—Parmenyen
5—Agrianiens
6—Philotas
7—Callas
8—Erygius
9—Cassandre

جناح چپ سپاه ایران، درتحت فرماندهی ممنون و آرسامن[1] والی ایرانی بود.

پشت‌سر آنها آرسیت موضع‌گرفته بود که به‌سواره نظام پافلاکولی فرماندهی داشت.

سپهرداد (سپتیرادات Spithrodate) والی ولایات ینیانی باسواره نظام گرگانی که همراه داشت درمرکز صف مقابله قرار گرفته بود.

نبرد گرانیك:

همینکه نیروی طرفین بشرحی که داده شد، دربرابر یکدیگر دردوطرف ساحل رودگرانیك موضع گرفتند، بنا بفرمان اسکندر، سواره‌نظام تسالی که درجناح چپ وی بود مامور گردید. این سپاه بجای اینکه مستقیما بسوی صفوف ارتش ایران که درسمت راست رودخانه موضع گرفته بودند راهی شوند، تغییر مسیر داده در امتداد جریان آب باروش انحرافی شروع به‌پیش‌روی نمودند همینکه سواره‌نظام تسالی وارد رودخانه شدند، تمام سواره نظام ایران بسوی آنان متمایل گردیدند، نیروی ایران سواره نظام تسالی رازیر باران تیر گرفتند،چون تاب مقاومت دربرابر تیراندازان ایرانی را نداشتند مجبور به‌عقب‌نشینی شدند.

اسکندر که‌شخصاً شاهد شجاعت تیراندازان ایرانی وعقب‌نشینی سواره‌نظام تسالی بود، ناچار شدکه شخصاً بقلب سواره نظام ایران حمله نماید، درنتیجه جنگ خونینی بین‌سواره نظام دوطرف روی‌داد، و رزم‌تن‌به‌تن درگرفت. سپهرداد داماد داریوش که بشجاعت وقدرت شهرتی داشت حمله سختی را آغاز نمود وزوبینی بسوی

1— Mémnon - Arsamén

اسکندر رها ساخت وشانه اسکندر را بشکافت، اسکندر با نیزه‌ای که در دست داشت برسپهرداد حمله کرد و ویرا بقتل رسانید.

برادر سپهرداد بنام روزاسیس Rosaces بانتقام خون برادر باشمشیر ضربهٔ مهلکی برسر اسکندر نواخت، همینکه قصدداشت باضربت دوم کار اسکندر راتمام نماید، یکی از همراهان اسکندر بنـام کلیتوس سررسید ودست روزاسیس راکه بطرف اسکندر بلندشده بود قطع ومجروح ساخت. بدین ترتیب باتمام دلاوری وفداکاریهائـی کـه سواره نظام ایران دراین مصاف نمودند، اسکندر توانست که از مهلکه باحالت جراحت خلاصی یابد.

در این جدال با اینکه نیروی ایـران عـده‌ای از سرداران شجاع خود را از دست دادند لیکن با رشادت و شجاعت بسیارجنگیدند، وحتی پس‌ازکشته شدن‌سرداران پارسی جنگ‌را ادامه داده و پیاده نظام وارد کارزارشد.

پس‌از انجام‌کار سواره‌نظام ایران اسکندر بنفرات پیاده نظام یونانی که مزدور ایران بودند و در ارتفاعات موضع گرفته بودند حمله برد و تمام آنان را باستثنای دو هزار نفر از دم شمشیر گذرانید.

معروف است که آرسیت ساتراپ‌فریژی که از این جنگ، جان سالم بدر برده بود چون خود را مسبب‌شکست نیروی ایران در گرانیك میدانست و برخلاف رأی‌ممنون اقدام کرده بود از شدت تأثر انتحار کرد. بدین ترتیب نبرد گرانیك با غلبه اسکندر پایان یافت. درباره تلفات طرفین‌مورخین یونانی‌مانندآریان Ariyan و دیودور

Diodore و کنت‌گورث و پلوتارك Plutarque مطالبی نوشته‌اند که صحت آن معلوم نیست زیرا این مورخین همواره سعی کرده‌اند که تلفات نیروی اسکندر را بسیار قلیل معرفی کرده و در برابر با اینکه رشادت و شجاعت ایرانیان را هم ستوده‌اند تلفات و کشته‌شدگان و مجرمین نیروی ایران را چند برابر و حتی اغراق‌آمیز جلوه دهند .

قدر مسلم این است که، این شکست نتیجه کشته‌شدن سرداران ایرانی در حین کارزار بوده است که باکمال شجاعت و شرافتمندی قصددفاع درمقابل نیروی ورزیده اسکندر را داشتند .

اسکندر پس از این پیروزی پادگانی مرکب از یونانیان متحد را برای حفظ ارتباط باقاره اروپا و تنگه داردانل در محل باقی‌گذاشت و خود با عمده قوای خویش بصوب جنوب و شهرهای یونانی سواحل آسیای صغیر رهسپار شد .

علل شکست ایران در نبرد گرانیك:

بطوریکه گذشت داریوش سوم و دربار هخامنشی بعلت غرور و نخوت فراوانی‌که در سرداشتند، بهیچ‌وجه در اوائل فکر نمیکردند که اسکندر بقصد تصرف ایران لشگرکشی نماید، از اینرو هنگامیکه بفکر تجهیز و اقدامات جنگی افتادند که خیلی دیر شده بود و فرصت‌را از دست داده بودند . بنابراین اهم علت این شکست را باید براثر غفلت دربار هخامنشی و بی‌اهمیت شماردن مقاصد اسکندر و نیروی ورزیده وی دانست.

بدیهی‌است یك‌رشته‌عوامل‌دیگری درجریان شکست، تأثیر کلی داشته‌اند که بطور خلاصه فهرست‌وار بآن‌علل

بشرح زیر اشاره میشود:

۱ــ عدم تناسب موضعی‌که ایران در ساحل رودخانه کرانیك برای استقرار سواره نظام انتخاب کرده بود. بدینمعنی‌که این‌محل‌استقرار برای دفاع، مناسبتر‌ازحمله بوده است، و از طرف دیگر بایستی بجای سواره نظام بوسیله پیاده نظام اشغال میشد.

۲ــ عدم استفاده سرداران ایرانی از پیاده نظام در خلال جنگ، کلیه افراد پیاده نظام در پشت سرسواره نظام در تمام مدت جنگ بدون اینکه در جبهه شرکت نمایند، ناظر جنگ تن بتن نیروی اسکندر و سواره‌نظام ایران بودند، و از این راه گذشته از عدم بهره‌مندی از نیروی آنان در میدان کارزار موجبات تضعیف روحیه و مرعوب شدنشان نیزفراهم‌گردید. چنانکه بعدأنتوانستند در برابر نیروی غالب، مقاومت مؤثری از خود نشان دهند.

۳ــ عدم اعتماد سرداران نیروی ایران به قشون مزدور پیاده نظام یونانی متحد ایران و نگاه داشتن آنان بعنوان ذخیره.

٤ــ برتری و تفوق تجهیزات و سلاح نیروی‌اسکندر برارتش داریوش سوم

٥ــ ورزیدگی و آشنائی قشون اسکندر بتعلیمات جنگی و فنون نظامی

٦ــ استقرار انضباط سخت و کامل در بین‌سپاهیان اسکندر و بالعکس که بهیچوجه قابل مقایسه با اوضاع مغشوش اداری و نظامی قشون ایران در جبهه جنگ نبود.

۷ــ نبوغ نظامی اسکندر و نفوذ معنوی او در بین سپاهیان مقدونی و یونان تا بحدیکه ایجاد یکنوع حس فداکاری و ایمان خاصی بپیروزی، در دل سرداران و سپاهیان وی تولید کرده بود.

۸ــ تاکتیك جنگی اسکندر در جنگ گرانیك و صدور فرمان حرکت انحرافی از جانب وی بسواره‌نظام تسالی موجب شد که از نابودی آنها جلوگیری شود، زیرا امکان داشت که نیروی ایران آنها را برودخانه کرانیك ریخته و وضع جنگ را تغییر دهد.

۹ــ اعتماد و اطمینان بیش از حد سرداران ایرانی به نیروی سواره نظام خویش و عدم بهره‌مندی ازسایر صفوف و رسته‌ها.

نتایج حاصله از نبرد گرانیك:

از مهمترین اثرات غلبه اسکندر در نبرد گرانیك در مرحله اول تضعیف روحیه نظامیان و ساتراپها و رؤساء ساخلوها و پادگانهای ایران در متصرفات وآسیای صغیر بود، زیرا با سرعت عملی که اسکندر در تعقیب دشمن و تسخیر نقاط بکار میبرد، عنان فرصت و تفکر را از ساخلوهای ایرانی آسیای صغیر سلب کرده بود، بدین جهت طولی نکشید که نواحی آسیای صغیر بتدریج سرتسلیم بنیروی اسکندر نهادند، درمعنی ازقید اطاعت دربار هخامنشی آزاد شدند.

اسکندر برای منطقه فریژی، حکمران جدیدی معین و اعزام نمود، و بدون برخورد با مشکلات زیاد شهرداس‌کی‌لیون Dascylion را مسخر ساخت وسپس برناحیه «سارد» در اثر تسلیم والی آن واستقبالی‌که از

اسکندر نمود، بدون خونریزی و تلاشی مسلط شد.

از آن‌پس اسکندر متوجه تسخیر ناحیه میلت Milet که مرکز اقامت سردار معروف یونانی ممنون متحد ایران بود گردید، ناوگان اسکندر که قریب ۱۶۰ فروند بود بفرماندهی نیکاندر Nicandr شهر را محاصره نمود، در نتیجه شهر میلت باوجود دفاعی‌که از خود کرد، ناچار به تسلیم گردید.

اسکندر در تسخیر این‌ناحیه سعی‌کرد که از برخورد با نیروی دریائی ایران که بر نیروی بحری وی تفوق داشت، احتراز کند و همینطور هم شد بدین معنی که نیروی دریائی ایران و سواره نظام زبده آن هیچگونه ممانعتی از عبور اسکندر بناحیه آسیا نکردند و همواره متعذر باین بهانه و عذر بودند که غافلگیر شده وفرصت را از دست داده‌اند.

با تصرف میلت، اسکندر توانست نیروی دریائی ایران را از مهمترین پایگاه دریائی محروم نماید. پس از تسخیر میلت نوبت تصرف هالیکارناس[1] رسید، هالیکارناس مرکزمنطقه وساتراپ‌نشین «کاریه» بود که پادگان‌آن تحت‌فرماندهی ممنون‌قرار داشت (این‌ناحیه‌از لحاظ‌سوق‌الجیشی واینکه‌آخرین تکیه‌گاه نیروی ایران در آسیای صغیر بود دارای جنبه حیاتی برای داریوش‌سوم وممنون بود) تسخیر این ناحیه که دارای موقعیت‌جنگی و دژوارگ‌های مستحکم‌بود، برای‌اسکندر چندان‌براحتی میسر نشدزیرا فرماندهی پادگان آن ممنون با طرح نقشه‌های جنگی وحزم واحتیاط تمام توانست بامساعی سایرسرداران ضربتهای مهلکی بقوای مهاجم واردسازد،

1— Halikarnas

درگیرودار جنگهائی‌که دراطراف حصار شهر و برجهای آن روی داد، تلفات زیادی به نیروی مقدونی وارد آمد تا آنجا که اسکندر شخصاً فرماندهی تسخیر و محاصره هالیکارناس‌را بعهده گرفت. چون مدت زدوخوردطولانی شده‌بود و هالیکارناس هم درمحاصره ماشینهای قلعه‌کوب اسکندر درآمده بود، لذا ممنون بامشورت سایرفرماندهان جنگ مانند افی‌یالت Ephialtes و تراسی‌بول Thracybule و حاکم شهرپس از به‌آتش‌کشیدن شهروگذاردن عده‌ای بعنوان مأمور حفاظت ارگ شبانه، اهالی شهر و بقیه قشون‌خود را سوار برناوگانها نموده راهی جزیره«گس» شدند.

اسکندرناچار شدکه به‌تسخیرقطعی شهرهالیکارناس اقدام نماید، درنتیجه زدوخوردی که با حاکم ایرانی‌آن شهر بنام ارن توبات نمود توانست ارگ‌ها را تصرف نماید، لیکن‌ممنون‌که تاآخرین دقیقه دراین‌شهر پایداری میکرد، موفق شدکه بکمك بحریه از این‌شهر خارج شود.

مقاومت ممنون وسایرسرداران‌وساخلوهای‌این‌شهر درمقابل نیروی ورزیده ووسائل جنگی وآتش نیروی اسکندر درهمان زمان موجب اعجاب سپاهیان مقدونی و اسکندر شد، عدم رسیدگی قوای کمکی وتازه نفس به ممنون باعث شدکه پس‌ازمقاومت رشیدانه وجلوگیری‌از کشتار مردم شهر وازدست دادن نیروی دریائی شبانه، عقب نشینی انتخاب نماید تابتواند نقشه عملیات تعرضی خودرا برعلیه اسکندر عملی سازد.

ممنون توانست باچندکشتی جزیره «خیوس» را متصرف گردد وازآنجا عازم جزیره«لس‌بس» گردد وچون اهالی شهر «می‌تیلن» حاضر بتسلیم نشدند، بمحاصره آن پرداخت.

در همین موقع است که ممنون بیاری نیروی دریائی ایران در دریای اژه فعالیت بزرگی را آغاز نمود، نظر ممنون این بود که یونانیان ناراضی را برعلیه اسکندر بشوراند و خطوط ارتباطی ویرا فلج سازد.

اسکندر پس از تسخیر هالیکارناس باقوای خود شروع به پیشروی نمود و درضمن دسته هائی ازسپاهیان خویش را بیاران و هم پیمانان خویش می‌سپرد تا بتوانند عقب جبهه را از وجود دشمن پاك کند و در حفظ خطوط ارتباطی موفق گردند.

اسکندر درزمستان سالهای ۳۳۴ـ۳۳۳ پیش ازمیلاد لشگرکشی خودرا علیه قبائل کوهستانی شروع نمود تا از حملات غافلگیرانه آنها مصون و محفوظ ماند، بدین ترتیب توانست ازفرار اهالی کوهستانی بنقاط صعب‌العبور مانع شود و آن مردم شجاع جنگجو را بداخل دشتها بکشاند تا از گزند آنها محفوظ ماند، این تاکتیك نظامی را بعداً در ایران نیز بکار بست.

سپس اسکندر برای سرکشی بقوای پارمینون و استراحت به‌مرکز ناحیه فریژی رسید و بتقویت نیروی خود پرداخت.

مسیر اسکندر از این ببعد که بقصد تسخیر شهرهای تابع ایران هخامنشی بود، بدین ترتیب انجام شد: پس از تصرف کاریه و فریژیه (فرنگینه) و کیلیکیه ازطریق دریا عازم پامفیلید شد و از منطقه پیسیدیه عبور نمود، در این ناحیه دچار مقاومت شهر تل‌میس Telmisse شد و بکینه‌ای که ازمردم این شهر دردل گرفت، پس ازسقوط امر بنابودی آن کرد. بدین ترتیب اسکندر توانست بتدریج شهرهای ساحلی را یکی پس از دیگری بتصرف

آورد. ممنون با نیروی دریائی که در اختیار داشت در حالیکه بمحاصره شهرلس بس مشغول بود و نقشه گرفتاری اسکندر را در یونان میکشید و سعی داشت که با ایجاد اختلاف در بین یونانیان و اسکندر مانع عملیات واقدامات پیروزمندانه اسکندر درایران شود و تا حدی هم در اجراء نقشه خویش موفق شده بود، بعلت بیماری درگذشت و بدین ترتیب اسکندر ازشر رقیب وفرمانده توانا ولایقی مانند ممنون آسوده خاطر گشت.

اسکندر از این پس با خیالی آسوده عازم کاپادوکیه شد و از آنجا بناحیه سیلیسی درآمد.

قصد وی براین بودکه بناحیه شامات و مصر تعرض نماید، برای این تعرض اسکندر ناچار شد که از تنگه سیلیسی که دارای موقعیت استراتژیکی و نظامی بود بگذرد.

نیروی اسکندر توانست بدون اشکال ودچار مقاومت شدن جنگجویان محلی، از این تنگه باریك بگذرد و بشهر «تارس» مرکز کیلیکیه دست یابد.

فرمانده پادگان این شهر بنام آرسام ازمقابل اسکندر عقب نشینی نمود، درنتیجه شهر بتصرف اسکندر درآمد، در همین شهر است که اسکندر دچار بیماری گردید و مدتی بستری بود وبحالت انتظار وکسب خبر ازداریوش سوم میگذرانید.

بسیج سپاه طرفین درنبرد ایسوس ۳۳۳ پیش‌ازمیلاد

در اثر فوت ممنون سردار لایق سپاه جنگ داریوش سوم که برای دربار هخامنشی بسیار تأسف‌آور واندوه‌ناك بود، داریوش سوم ناچار شدکه شخصاً فرماندهی نیروی

ایران را برای مقابله در ایسوس (واقع در کیلیکیه کنار خلیج اسکندرون)، با اسکندر بعهده گیرد. مرکز تجمع سپاه را در بابل قرارداد و بکلیه ولات و ساتراپها و روسأ ساخلوها فرمانداد که نیروی لازم را جمع آوری و برای تهیه مقدمات و تجهیزات ببابل اعزام دارند.

شماره نفرات این سپاه گردآوری شده را بمنظور اعزام به جبهه ایسوس مورخین چنین ضبط کرده‌اند :

۱ــ بنا بنوشته دیودور قریب چهارصد هزار پیاده و صد هزار سواره نظام .

۲ــ باستناد نوشته پلوتارك مجموع سپاهیان داریوش برای اعزام بجبهه جنگ سیصد هزار نفر بوده‌اند .

۳ــ باستناد نوشته کنت کورث کل نفرات سپاهی سیصد و بیست و هشت هزار نفر بوده‌اند و در باب حرکت این سپاه و اردوی داریوش سوم بایسوس چنین توصیف نموده است . [۱]

۱ــ «پارسیها پیش از برآمدن آفتاب از جائی حرکت نمیکنند پس از برآمدن آفتاب شیپورچیان شیپور حرکت را از بارهٔ شاه دمیدند. بالای این بارگاه صورت آفتاب را در قاب بلورین بقدری بلند نصب کرده بودند که همه میتوانستند آنرا به‌بینند . پیشاپیش سپاه در مجمرهای سیمین آتش میبردند . مغها در پیرامون آتش سرودهای ملی و مذهبی میخواندند در پس مغها بعده روزهای سال سیصدو شصت و پنج نوجوان در جامه‌های ارغوانی حرکت میکردند . بعد ارابه‌ای می‌آمد که اختصاص به‌هرمز (ژوپیتر) خدای ایرانیان داشت و آنرا اسبهای سپید یدك میکشیدند .

از پس عرابه اسبی زیبا قوی هیکل حرکت میکرد . پس از آن سواره نظام و بعد سپاه جاویدان می‌آمدند ، که ده هزار نفر بوده و بسیار باتجمل بودند. پس از آن جنگیهائی می‌آمد که به پانزده هزار تن میرسیدند و آنانرا عموزادگان شاه میگفتند . و زینت‌هایشان شبیه زنان بود .

سلاح این سپاهیان شامل نیزه‌هائی بودکه نوك‌آنها ازآهن بود. کمانداران وفلاخن‌اندازان وزوبین‌داران در این سپاه شرکت داشتند. بدیهی است ازلحاظ نوع‌اسلحه وپستی آن بهیچوجه قابل مقایسه باقشون ورزیده‌اسکندر که مسلح باسلحه تعرضی ووسایل محاصره بودند، نبود.

فرماندهی اردوی سپاه رابه «فرتاباذ» واگذار کرد. وضمناً تیمودس Thymodes فرزند من توررا بفرماندهی

پس از آن سپاهی می‌آمدکه دری فور Dorryphores نام داشت . سپاهیان مزبور پیشاپیش‌گردونه شاهی میرفتند وجامه‌ی شاه را میبردند ، بعدگردونه شاهی می‌آمدکه طرفین آن مزین‌بصورت خدایان بود،که از زر و سیم ساخته بودند شاهنشاه دردرون‌عرابه‌ی بلند و شاهانه نشسته بود ، وقید اسبها بسنگهای قیمتی مرصع بود . و منتهی میشد بدو هیکل زرین که قدآنها بیك عرش میرسید.

یکی‌ازآنها ، مجسمه نینوس Ninus ودیگری بلوس Belus بود ، در وسط آن دو هیکل مجسمه عقابی باباللهای گسترده‌که از زر ساخته بودند و آنرا علامت مقدس میدانستند قرار داشت . قبای شاهنشاه ارغوانی و دروسط با نقره ملیله دوزی شده بود و شنل او از زر میدرخشید مزین بود بدو شاهین‌که یکی روی دیگری‌افتاده با منقار باوضربت میزد و هردو از زربافته شده بود . از کمربند زرین شاه قمه‌ای آویخته بود که نیامش مرصع بود ، از پس گردونهٔ شاهی سپاهی بشماره ده هزارتن حرکت میکرد . شاهنشاه را از راست و چپ دویست و پنجاه تن از انجباء و نزدیکان او احاطه میکردند . این‌کبکبه بسی هزار پیاده میشد ، واز دنبال این گروه چهارصد اسب شاهی را حرکت میدادند پس‌از عبورگردونه‌های اعضای خانواده سلطنتی و اثاثه قیمتی آنان دسته کمانداران که پاسبانان خانواده سلطنت بودند حدی داشتند . در انتهای این موکب شاهانه سپاهیان سبك اسلحه باروٴسایشان حرکت‌میکردند...»

نقل از کتاب ایران درعهد باستان جلد اول در تاریخ اقوام پادشاهان پیش‌از اسلام تالیف دکترمحمد جواد مشکور تهران ۱۳۴۳

سپاهیان مزدور یونانی مأمور ساخت.

درمورد نفرات سپاه اسکندر مورخین یونانی بسکوت گذرانیده‌اند وتاتوانسته‌اند ازتعداد نفرات وتجهیزات نیروی اسکندر کاسته و بشرحی که‌دربالا ذکرشد برتعداد نفرات قشون وتجهیزات سپاه‌ایران افزوده‌اند. ازاین‌رو است که‌نمیتوان بنوشته‌جات مورخین یونانی که بیشتر راه تعصب رادرپیش گرفته‌اند، اعتبار چندانی قائل‌شد.

حرکت نیروی طرفین برای مقابله بایکدیگر :

بنابفرمان داریوش سوم، قوای ایران ازبابل بسوی شمال‌بحرکت‌آمد، وچون‌درحین‌حرکت خبربیماری‌اسکندر به‌داریوش سوم رسید، شهریار هخامنشی مصمم شد که‌با شتاب تمام ازراه فرات نیروی خودرا بناحیه سیلیسی رسانیده وغفلتاً براسکندر حمله نماید. داریوش ازفرات گذشته وبناحیه (کماژن) وارد شد. دراین محل مجلس مشورتی جنگ‌تشکیل شد. دراین جلسه‌مشورتی «آمن‌تاس یونانی» که‌از مخالفین اسکندر بود وبدربار داریوش‌سوم پناهنده شده بود، پیشنهادی بداریوش نمودکه نیروی خودرادرمحل جلگه‌ای مستقرسازد وبانتظار اقدام‌اسکندر باشد. لیکن این‌نظر مورد موافقت واقع نشد. سپس بنابه صلاحدید درباریان، داریوش ازتنگهٔ «آمانیك Amanique» که درپشت‌سر اسکندر واقع شده‌بود عبور نموده، بناحیه ایسوس [۱] متوجه شد.

نظر داریوش سوم این‌بود، همینکه نیروی مقدونی متوجه شودکه قوای ایران در پشت‌سر ودریا ودر مقابل

۱ــ ایسوس درکنار خلیج اسکندرون‌کنونی در زمره یکی از شهرهای سیلیسی بوده که این نبرد در اطراف آن رویداده است .

آنها مستقر گردیده، خودبخود برای احتراز ازکشته‌شدن عقب‌نشینی خواهند نمود، درصورتیکه چنانکه خواهیم دید، برخلاف نظریه جنگی داریوش گذشته ازاینکه‌قوای اسکندر عقب‌نشینی رااختیار ننمود، درهمان موضع بمقاومت پرداختند.

اصول نقشه داریوش سوم براین بودکه شخصاًباقسمتی ازنیروی همراه خود، ارتفاعات منطقه جنگ را اشغال نموده وبایك‌حرکت دورانی بوسیله سواره نظام زبده خویش ازجناحین نیروی اسکندر گذشته پشت‌سر او را بگیرد وباقسمت دیگری ازنیروی خود ازسوی دریا یعنی طرف‌مقابل بمقدونیها حمله‌نماید وخلاصه طرح‌محاصره را انجام دهد.

داریوش برای اجراء این نقشه نیروی خودرابشرح زیر آرایش داد:

۱ــ ۳۰ هزارنفر ازمزدوران یونانی را درمرکز ناحیه جنگی دربرابر مقدونیها مستقر ساخت.

۲ــ ۲۰هزار نفر فلاخن دارو تیرانداز وعده‌ای از سواره‌نظام را درجناح راست جبهه بسرپرستی تبرزن مأمور جنگ نمود.

۳ــ بقیه سواره‌نظام پارسی ومادی وگرگانی رامأمور جناح چپ ساخت.

٤ــ داریوش شخصاً برای صدور فرمانهای لازم و نظارت برصحنه جنگ بهمراه گارد جاویدان درمرکز مستقر گردید.

بدین‌ترتیب نیروی ایران سرتاسر معبر جنگ را بدست‌گرفته و از دو طرف قوای آن بارتفاعات و دریا

راه یافت، نتیجه آنکه صحنه جنگ در پائین دریا وکوه و تنگه انتخاب گردید.

تعداد نفرات قشون مقدونی اسکندر را، ۳۲ هزار نفر نوشته‌اند، اسکندر این نفرات را بشرح زیر درجبهه جنگ مستقر ساخت :

۱ــ درجبهه میدان جنگ، زبده‌ترین نفرات «فالانژ های مقدونی» مستقر شدند.

۲ــ سواره‌نظام مقدونی وتسالی مامور مراقبت جناح راست.

۳ــ سواره‌نظام پلوپونز درجناح چپ استقرار یافتند.

این آرایش جنگی را بوسیله فلاخن‌اندازان وکمانداران وسربازان سبك اسلحه پوشش نمود وشخصاً در راس جناح راست بمقابله ایستاد.

کیفیت جدال دوسپاه :

جدال دوسپاه باتعرض وحمله ایران آغازگردید، طرفین باکمال رشادت واز جان‌گذشتگی برای کسب افتخار وشهادت فداکاری کردند، اسکندر همینکه متوجه محل استقرار داریوش سوم گردید باعده‌ای اززبده‌ترین یاران خود بحالت حمله بسوی شهریار هخامنشی تاخت، دراین زدوخورد، زخمی برران اسکندر وارد شد، دراین خلال عده‌زیادی ازامراء وسرکردگان قشون طرفین بقتل رسیدند اسکندر وهمراهان وی سعی داشتند که‌گردونه داریوش رامعدوم سازند وسپس برشهریار هخامنشی دست یابند.

چون اسبهای گردونه جراحت یافتند ودچار وحشت شدند، داریوش توانست که‌از میدان جنگ تن‌بتن جان بسلامت برده واز میدان جنگ خارج شود، بااینکه‌خروج داریوش ازصحنه‌کارزارموجب هزیمت عمده قوای ایران

گشت لیکن سواره نظام و پیادگان در نهایت شجاعت بجنگ ادامه دادند. عاقبت پارسیها عقب نشستند ودر پیروآنان پیاده‌های یونانی مزدور ارتش ایران هم ازمیدان نبرد خارج شدند وآن عده که توانستند، بارتفاعات اطـراف پناهنده گردیدند. وبارسیدن شب باین جنگ مخوف، پایان داده‌شد وغارت اردوی ایران ازطرف سپاهیان اسکندر آغاز گردید.

علل شکست ایران در جنگ ایسوس:

۱ــ مهمترین علت شکست نیروی ایران در جنگ ایسوس عدم تناسب میدان و محل جنگ برای ایرانیها بود، زیرا بطوریکه گذشت ، تنگی فضا موجب شد که نیروی داریوش سوم نتوانست از تجهیزات و نفرات‌خود در میدان کارزار استفاده نماید.

۲ــ ارتش ممتاز و سواره نظام ایران بعلت ضیق مکان موفق نشد که بیاری سایر صفوف رزم در میدان جنگ خود نمائی نماید.

۳ــ نیروی مزدور یونانی هم نتوانست آنطوز که باید و شاید در کارزار جنگ شرکت کند.

٤ــ فقدان فرماندهان لایق ومدیریکی دیگرازعلل عمده شکست قوای ایران بود.

۵ــ خروج بیموقع داریوش ازمعرکه ومیدان جنگ یکی از اساسی‌ترین علت هزیمت قوای ایران و خرابی روحیه رزمندگان ایرانی گردید.

٦ــ بدیهی است ورزیدگی نفرات و برتری سلاح سپاه نیروی اسکندربرقوای ایران هم تأثیرکلی‌درشکست داریوش سوم داشت.

۷ــ شجاعت و رشادت اسکندر و تاکتیك جنگی اوهم

در سرنوشت جنگ بدون تأثیر نبوده است.

با تمام این جهات، نیروی داریوش سوم در این جدال نهایت شجاعت و دلیری را بخرج دادند، تا بحدیکه مورخین و وقایع نگاران متعصب یونانی هم نتوانستند حقیقت دفاع مردانه ایرانیان را در این جنگ نادیده گرفته و برشته تحریر در نیاورند.

بنابنوشته «آرین» داریوش سوم بعد از شکست طی نامه‌ای عهدنامه صلحی را باسکندر پیشنهاد نمودکه ضمن پرداخت مبلغی بعنوان خسارت جنگ، تمام ناحیه واقع بین دجله و دریای مغرب و دریای «اژه» را بوی واگذار کند، مشروط براینکه بحالت جنگ و تعرض خاتمه داده شود و اسراء ایرانی مسترد گردد، این پیشنهاد مورد موافقت اسکندر واقع نشد، لذا اسکندر از ناحیه ایسوس عازم تسخیر شامات و فلسطین و مصر گردید.

نظر اسکندر از تعرض بنقاط بالا این بودکه ارتباط فرماندهی نیروی ایران را با مدیترانه قطع نماید، تا همواره از گزند و تعرض نیروی دریائی ایران که برتر از نیروی وی بود درباره مقدونیه ویونان آسوده خاطر گردد.

اسکندر توانست که بعلت خیانت والی دمشق بآن شهر غلبه یابد، سپس متوجه شهر صور شد. صوریها بانهایت شجاعت توانستند مدت سه ماه در مقابل نیروی اسکندر مقاومت رشیدانه نمایند تا اینکه بعلت نرسیدن نیروی کمکی از ایران و الحاق قسمتی از کشتیهای فینقی به نیروی دریائی اسکندر، ناچار بتسلیم شدند.

در این اثنا مجدداً مکاتباتی مابین داریوش سوم و اسکندر برای ایجاد زمینه صلحی بعمل آمد، این بار هم

مذاکرات به نتیجه مثبت نرسید. اسکندر چون خود را در تسخیر نقاط، پیروز میدید پس از غارت و نابودی شهر صور، رهسپار تصرف غزه شد. والی این شهر «ب‌تیس Betis » بادلاوری تمام توانست مدت دوماه درمقابل نیروی اسکندر مقاومت نماید و بالاخره با تلفاتی که بطرفین وارد شد این ناحیه هم با اسارت و قتل ب‌تیس بتصرف اسکندر درآمد. ازآن پس عازم مصرگردید.

گشودن و تسخیرمصر بآسانی بدست اسکندرانجام‌شد، مصریان با آغوش باز بدون هیچ نوع مقاومت در برابر نیروی اسکندر سرتسلیم فرود آوردند. اسکندر بیاد تصرف مصر شهری بنام خود در محل اسکندریهٔ کنونی بناکرد و در هنگام حرکت از مصر دو نفر از سرداران خود را بفرماندهی پادگان و ریاست دارائی مصرتعیین نمود (۳۳۱ پیش از میلاد).

اسکندر از معبد آمون که در واحه‌ای در عمق‌صحرا قرارداشت دیدن نمود و دربهار سال ۳۳۱ پیش از میلاد وارد شهر تیرشد و پس از تهیه مقدمات لشکرکشی به پارمینون فرمان داد که از معبر فرات در ناحیه تاپاك منصرف شود وشخصاً باستقبال‌نیروی داریوش سوم‌روانه گردید.

بسیج سپاه طرفین بمنظور تعیین سرنوشت نهائی‌جنگ:

داریوش سوم چون متوجه شدکه چاره منحصر بفرد، ادامه جنگ با نیروی اسکندر میباشد، لذا از بابل بسوی نینوای قدیم رفته و در ناحیه اربل اردو زد.

بدواً داریوش بکلیه سرداران و ساتراپهای خود

دستور داد تا هرچه میتوانند نیروئی فراهم ساخته و برای مقابله در بابل تمرکز یابند، در بین لشگریان داریوش سواران زبده باختر وسکاهاکه بجنگجوئی شهرت‌داشتند، شرکت نمودند و بدین ترتیب نیروی مفصلی از مردمان مختلف که بزبانهای گوناگون متکلم بودند در بابل‌حاضر شدند. داریوش برای ایجادیکنوع‌وحدت نظامی وروانی بین افراد نیروی خود و آماده ساختن آنان برای جنگ دست بیك رشته اقدامات مفیدی زد، و تاآنجاکه توانست افراد سپاه خویش را بتعلیمات لازم آشنا ساخت و شخصاً هرروز بدیدن سان سپاه مبادرت ورزیده و نظارت کلی در تهیه مقدمات جنگ و تجهیزات نفرات را مینمود.

درباره تعداد نفرات قشون داریوش سوم در این‌جنگ مورخین رومی بایکدیگراختلاف‌نظردارند،چون بطریقی‌که‌گذشت، اینقبیل مورخین‌که تابع تعصب ملی خود بودند همواره سعی داشتند که نفرات نیروی ایران را با ارقام مبالغه‌آمیز جلوه دهند و در برابر تعداد نفرات قشون اسکندر را کمتر از آنچه هست تعیین و اعلام دارند. در این مورد هم مانند گذشته تعداد نیروی ایران را اغراق‌آمیز ثبت نموده‌ند. چنانکه آریان‌مورخ، تعداد پیاده نظام ایرانی را یك میلیون نفر ثبت نموده است، و براین عده چهارصد هزار نفر سواره نظام را اضافه کرده است.

بنابقول پلوتارك مجموع نیروی ایران اعم ازسواره و پیاده یك میلیون نفر بوده است.

دیودور مورخ، نفرات پیاده نظام را ۸۰۰ هزار نفر و سواره نظام را ۲۰۰ هزار نفر نوشته است . لیکن کنت‌گورث که معمولاکمتر از سایر مورخین تعصب‌بخرج

داده و در برخی موارد نظریات و نوشته‌های وی نزدیکتر با حقیقت وقایع است درباب نفرات سپاه داریوش سوم دراین موقع چنین نوشته است:

۱ــ پیاده نظام ۲۰۰ هزار نفر

۲ــ سواره نظام ۴۵ هزار نفر

داریوش سوم براثر تجاربی که از دو جنگ گذشته (گرانیك و ایسوس) بدست آورده بود کاملا باین نکته واقف شده بود که برتری اسلحه و انضباط در بین ارتش آنهم در صحنه جنگ اساس موفقیت است ، از اینرو ضمن تعلیماتی‌که بافراد ارتش حاضر در بابل داده‌میشد، درباب تأثیر بیشتر اسلحه نفرات خود تغییراتی بشرح زیر داد:

۱ــ بربلندی شمشیر وتیرهای سپاهیان‌خودافزود.

۲ــ دویست ارابه جنگی داس‌دار برای ایجاد تحرك ووحشت دراختیار نفرات خود قرار داد، زیرا داریوش وسران سپاهی وی معتقد بودند، چون مال‌بندهر ارابه‌ای به‌نیزه‌تیزوکوتاهی که‌بقول دیودور به‌بلندی ۷۰ سانتیمتر بود منتهی‌میشد ونیزه‌های تیزدیگری هم‌بمحور ارابه‌ها متصل کرده بودند ازبرخورد آنها بایکدیگر در جریان جنگ‌تولید سروصدائی خواهدشد، درنتیجه این‌اصطکاك وحشتی درسپاه مقابل ایجاد خواهد شد که در سرنوشت جنگ بدون تاثیر نخواهد بود. اسکندر که همواره با یاری بخت وتاکتیك نظامی ازصحنه‌های جنگهای گذشته پیروزمندانه خارج شده بود، همینکه اطلاع یافت که داریوش سوم برای تعیین سرنوشت قطعی ایران بتهیه سپاهی فراوان اقدام نموده ودرآربل اردوزده است، در بهار سال ۳۳۱ پیش از میلاد ازمصر بطرف فرات‌حرکت

کرد،دراین محل دستور ساختن پلی راصادر نمود، وسپس بیکی ازسرداران خودبنام «مازیوس» فرمان داد که بمعیت سه هزار سواره نظام ورسته های پیاده «فالانـژ مقدونی» از رود فرات بگذرند و بسردار ایرانی بنام «مازه» که از طرف داریوش مامور ممانعت قوای اسکندر ازرود فرات بود، حمله نمایند. چون نیروی سواره نظام وچهل هزار پیاده مازیوس ازرود فرات گذشتند، اسکندر دستور داد که کلیه قوای وی دربرابر نیروی داریوش کـه درطرف دیگر کرانه فرات اردوزده بودند باستراحت بپردازد.

اسکندر ازبیم اینکه داریوش بداخل ایران عقب‌نشینی اختیار کند وخطوط ارتباطی مقدونیها را قطع نماید، باشتاب تمام درظرف چهارروزخودرا بساحل دجله رسانید وبامشکلات فراوان توانست نیروی خود را از دجله عبور دهد وبسوی «گوگمل»[1] هدایت نماید.

نبرد گوگمل (۳۳۱ پیش ازمیلاد) ونتایج آن تـا زمان مرگ داریوش سوم :

اسکندر پیش ازآغاز نبرد بسربازان خود اجـازه استراحت داد ولی داریوش ازبیم حمله ناگهانی و عـدم اطمینان کلی که بنیروهای خود داشت تمام شب قشون‌را درحال آماده باش نگاهداشت، وچنانکه‌خواهیم‌دیداین‌عمل درشیوه جنگ روز بعد ونتیجه آن بسیار مؤثر واقع‌شد.

اسکندر که‌از تفوق نیروی داریوش ووجود انواع مردم مختلف دراردوی ایران وسلاحهائی مانند ارابه‌های

۱ــ Gaugamel درکنار رودخانه «بوماد» بمسافت ۱۱۴ کیلومتری در «آربل» واقع بوده‌که در واقع ۳۰ کیلومتری موصل کنونی میشود.

داسدار وشرکت پیلان مطلع شد، لذا برای مقابله، ازهمان بدو امر دست بیك رشته اقدامات وعملیات احتیاطی زد، مخصوصا مراقبت کردکه مبادا جناح های وی مورد محاصره قرارگیرد، زیراخط جبهه ایران ازخط مقدونیها بمراتب طبیعی تر بود.

طرز آرایش صفوف جنگی داریوش چنین بوده است :

۱ــ درجناح چپ، سواره نظام باختری ودهائی و رخجی بفرماندهی (بسوس) مستقر شده بودند.

۲ــ صفوف پارسیها بصفوف شوشیها و کادوسیان ملحق شده ودارای پوششی ازجناح چپ تاقلب سپاه را داشتند.

۳ــ درجناح راست نیروی اعزامی ازبین النهرین ــ مادها ــ پارتیها ــ سکاها وتپوریها وگرگانیها درحمایت صد ارابه داسدار ایستاده بودند.

۴ــ داریوش سوم درقلب سپاه مستقر شده بود، در اطراف وی، خویشاوندان وسپاهیان جاویدان وصفوف دیگری ازهندیها، کاریه ایها وکمانداران مادی و پیاده نظام مزدور یونانی ویرا احاطه کرده بودند.

گذشته ازصفوف چهارگانه بالا نیروئی ازسغدیها وسربازانی ازتیره های خلیج فارس وآراینها (که بین رود ارس وکورا سکنی داشتند) درمعیت سایر صفوف آماده جنگ شده بودند. بقیه ارابه های داسدار وفیلها درقلب سپاه جای گرفته بودند.

ترتیب آرایش قشون اسکندر درمقابل داریوش چنین بود :

۱ــ درجناح راست سواره نظام بفرماندهی کلیتوس

سپاه وفیلوتاس که فرمانده کل نیروی سواره نظام بود .

۲ــ سواره نظام مختلط بفرماندهی «اری ژیوس» .

۳ــ سواره نظام تسالی .

٤ــ پیاده نظام از اقوام مختلف بسرکردگی «پردیکاس» .

٥ــ تیراندازان کرتی و سپاهیان اجیر آخای .

٦ــ محل توقف اسکندر در راس جناح راست بوده .

اردوی اسکندر پس‌ازملاحظه‌ارتش داریوش ووجود ارابه‌های داسدار وفیلها دچار وحشت وترس شد، لذا اسکندر برای تقویت روحیهٔ فرماندهان وسربازان‌اردوی خویش ناچار شد خطابه وبیاناتی مهیج پیش از آغاز جنگ ایراد نماید واز فتوحات گذشته سخن بمیان آرد تا روحاً وجسماً همراهان خودرا‌آماده کارزار قطعی باایران کند، ضمناً به‌پیاده‌نظام مقدونی دستور صادرنمودکه در هنگام حمله ارابه‌های داسدار نیروی ایران سپرهای خود رابیکدیگر چسبانیده ونیزه‌های دستی رامحکم برروی سپرها بزنند تادر اثر صداهائی که‌بلند میشود اسبهای ارابه‌های جنگی ایران دچار ترس ووهم شده، موجب اغتشاش درصفوف جنگی ایران شوند.

اسکندر خط جبهه جنگ رابشکل هلال‌درآورد تااز محاصره نیروی ایران‌وضربات احتمالی ارابه‌های‌داسدار محفوظ بماند .

همینکه قوای طرفین برای نبرد وحمله درمقابل یکدیگر قرار گرفتند ، داریوش بفکر دورزدن جناح مقدونیها افتاد که‌با یأس روبرو شد، گردونه‌های‌داسدار وفیلها برخلاف آنچه انتظار میرفت، دشمن رابه هراس وترس نینداخت. بجای آن اسکندر خط نبرد را درست

روبروی شاه شکست ، خلاصه توصیف وضع میدان چنین است :

داریوش در آغاز ، سواره نظام سکاها وسپس باکتریا (باختر) را بحمله واداشت پس آنگاه ارابه‌های داسدار جنگی را وارد کارزار نمود، اسکندر بااستفاده از اینکه خط جبهه ایرانیان درتلاش تصرف جناح رقیب گسترش یافته شخصاً در رأس سربازان زبده بحمله متقابل پرداخت. جناح راست مقدونی که زیر فرمان اسکندر بود بجناح چپ لشگر ایران که ارابه داریوش را دربرگرفته بودند هجوم آورد .

ارابه‌های داسدار بصفوف مقدم مقدونی حمله نمودند، بااینکه طبق نقشه اسکندر قسمتی ازآنها ازبین رفت لیکن آنچه از ارابه‌های داسدار باقی مانده بود در تصادم باقشون اسکندر، ضربات مهلکی برآنها واردساخت.

دیودور مورخ میگوید: برش داسهای این ارابه‌ها باندازه‌ای سریع بود که پیاده‌های مقدونی را ازکمربدو نیم میکرد. خلاصه پس‌از نزدیك شدن دوسپاه بهمدیگر، جنگ تن‌بتن شروع‌شد، وهمینکه اسکندر خودرابه‌نزدیك گردونه‌داریوش رسانید، زوبینی بسوی‌شاهنشاه‌هخامنشی افکند، این زوبین بگردونه‌ی داریوش برخورد واورا از گردونه پادشاهی سرنگون کرد.

دراین نبرد هم چنانکه می‌بینیم، باتمام دلاوریهائی که قشون‌ایران وسپاهیان جاویدان نمودند، اسکندرهمان نقشه‌ای راکه درجنگ «ایسوس» عمل کرده‌بود اجراء کرد، بدینمعنی که حمله برقلب سپاه ومستقیما بسوی داریوش سوم موجب‌شدکه داریوش برای حفظ جان‌سریعاً از معرکه جنگ خودرا بکنار کشاند، خروج داریوش‌سوم از صحنه رزم موجب تغییر روحیه نیروی ایران گردید،

زیرا سپاهیان که شاه را درحال فرار مشاهده نمودند، بناچار فرار را برقرار ترجیح دادند .

باوجود آنکه سرنوشت قطعی جنگ تعیین نشده بود ومازه درجناح چپ قشون ضربتهای شدیدی بـرقشون حریف که تحت سرکردگی پارمینیون بود، وارد میساخت واز سوی دیگر سواره نظام شجاع باکتریا (باختر) باروحیه قوی مشغول کارزار بود وهمچنین سپاهیان جاوید بامید پیروزی در تلاش پیگیر بودند ، لیکن هزیمت داریوش بیکباره وضع جنگ راتغییر داد. بناچار باقیمانده سپاه ایران با دادن تلفات فراوان توانستند باخروج ازمیدان رزم جانی بسلامت برند. ومازه سردار لایق ایرانی باتفاق همراهانش به بابل عقب نشینی کرده، داریوش سوم بـا اینکه مورد تعقیب اسکندر واقع شده بود توانست بـا عده‌ای از سپاهیان خاصه بناحیه آربل وارد شود وسپس ازراه ارمنستان بسوی ماد راهی شد .

همچنین ساتراپهای نواحی که همراه داریوش بودند، مانند بس .. Bess بارسائنت، ساتی برزن ونبرزن و عده دیگری توانستند باعده قلیلی ازنیروی خود به پایتخت ماد «اکباتان» عقب نشینی نمایند.

اسکندر بقیه قوای ایران را تاآربل تعقیب کرد و ضمن وارد آوردن تلفاتی به نیروی ایران غنائم فراوانی بچنگ نیروی اسکندر افتاد. بهرحال این نبرد بامقاومت شدید وقهرمانـی قشون ایران بشکست داریـوش سوم منتهی گردید .

تسلیم بابل وشوش :

اسکندر بدون هیچ مانعی حتی بااستقبال گرم مردم وارد بابل شد، شهر باتمام غنائم وگنجینه های فراوان

آن بوسیله «مازه» سردار ایرانی و«مازیوس» ساتراپ بابل‌وفرمانده پادگان تسلیم‌گردید و پس‌از تعیین‌ساتراپ وسایر مقامات ازراه جلگه‌ای بسوی شوش عازم گردید. درشوش هم مورد پیشواز ساتراپ آن قرار گرفت و پس ازتصرف گنجینه‌های معتبرآن‌شهر وابقاء ساتراپ‌ایرانی آن، به‌برخی تنظیمات وتنسیقات اداری ولشگری پرداخت وسپس ازراه اهواز وبهبهان عازم پارس شد.

اسکندر بعدازعبور ازرود کارون‌بطرف‌تخت‌جمشید وپارس عازم گردید وباوجود مقاومتهای دلیرانه‌ای که‌از جانب مردم ناحیه «اوکسیان» بین شوش وپاسارگادبعمل آمد روانه دربند پارس شد.

دراین موقع اسکندر سپاهیان خودرا بدو قسمت‌کرد، بدین‌ترتیب که سردار خود «پارمنیون» را ازراه جلگه (از رامهرمز و بهبهان کنونی) بپارس فرستاد، وخود از طریق کوهستانی که آنرا بنام «دروازه‌ی شوش و یا دروازه‌ی‌پارس» خوانده‌اند ومشهور به«بند پارس»[1] بوده است متوجه تخت‌جمشید وپاسارگاد گردید.

«آریوبرزن Ariobarzan »در این ناحیه با بیست و پنجهزار سپاهی بقصد مقابله بااسکندر بانتظار بود،این باقیمانده از سرداران رشید داریوش سوم توانست با غلطانیدن سنگها ازبالای معبر کوهستانی بروی قشون اسکندر وهمت تیراندازان وفلاخن‌داران ایرانی مدت شصت روز درمقابل اسکندر مقاومت شجاعانه نماید و تا آنجاکه توانست حملات مکررنیروی مقدونی راضمن‌وارد

۱ــ بطوریکه مورخین یونانی نوشته اند در بند پارس باید در کوه‌کیلویه امروزه باشدکه درحال حاضر اسم‌این معبر «تنگ تکاب» می باشد.

ساختن تلفات بقوای خصم دفع نماید.

دراین‌جا هم واقعه «ترموبیل» تکرار شد، بدین معنی که یکنفر از اسراء سیلیسی بعنوان راهنما اسکندر را از کوره راهی که به‌عقب جبهه «آریوبرزن» منتهی میشد، متوجه کرد. اردوی اسکندر که تحت فرماندهی «گراتر» بود بانتظار صدور فرمان حمله بانتظار نشست وبـوی دستور داد همینکه او توانست عقب جبهه نیروی مدافع را اشغال نماید دست به‌هیاهو وسروصدا خواهد زد، این علامت در واقع بمنزله فرمان حمله به « آریوبرزن » بود، اسکندر توانست باعده‌ای از سپاهیان زبده خود در مدت دوشبانه روز به‌عـده‌ای از پاسداران آریوبـرزن برخورد نماید، درنتیجه این تماس بین نیروی طرفین و سپاهیان «گراتر» جدالی سهمگین روی داد.

آریوبرزن که خود رااز دوطرف محصور دید، بدون تأمل بانهایت شجاعت بصف دشمن حمله نمود وضمن‌وارد ساختن ضربات مهلکی بقوای خصم توانست که از حلقهٔ محاصره جان بسلامت برد ومصمم بودکه درتخت‌جمشید وپاسارگاد بدفاع پردازد .

اسکندر قبلا نیروئی‌را بفرماندهی «آمن‌تاس» ازراه جلگه بسوی تخت‌جمشید فرستاده بود، همینکه مـا بین نیروی تازه‌نفس آمن تاس وقوای رنج دیده آریوبرزن درحوالی شهر تماس حاصل شد، جنگی شدید رخ داد ، این سردار رشید هخامنشی دراین مصاف محلی، بقدری ازخود فداکاری وجانبازی نشان دادکه ازهر جهت مورد اعجاب اسکندر شد، درپـایـان کشته شدن آریوبرزن و همراهانش راه اسکندر بسوی تخت‌جمشید باز شد .

کشته شدن آریوبرزن مدافع دلیر تخت‌جمشید و دعوت «تیری‌داد»

خزانه‌دار تخت‌جمشید از اسکندر برای دست یافتن بغنائم و گنجینه‌های فراوان دربار هخامنشی موجب شد که ورود اسکندر را باین تختگاه بزرگ جهان آنروز تسریع نماید ، چون مردم تخت‌جمشید و ساکنین ناحیه پارس از ورود اسکندر به تخت‌جمشید «پرس‌پلیس»آگاه شدند برآن شدند که ضمن دفاع از خانه و اموال خود قیام نمایند، لیکن همینکه متوجه شدند چاره‌ای جز تسلیم ندارند عده‌ای بهمراه خانواده خود انتحار و مرگ دستجمعی را برتسلیم ترجیح دادند، از طرفی استقبال چهار هزار یونانی از اسکندر که بدست پارس‌ها اسیر شده بودند موجب شد که اسکندر بتلافی پیروزیهای گذشته شاهنشاهان هخامنشی فرمان قتل مردم و غارت خزائن تخت‌جمشید را صادر نماید.

در خلال همین فرمان است که بسپاهیان خود چنین متذکر گردید:

«یونان دشمنی بالاتر و قویتر ازشاهان پارس نداشته است ، از محل همین تختگاه بوده است که لشگریان بیشمار بسوی میهن ما هجوم آوردند » این بیانات در تشویق و تحریص سربازان اسکندر بغارت و کشتار بمیزان زیادی افزود تا آنجا که بنا بقولی فرمان بآتش کشیدن تخت‌جمشید را در مجلس میگساری صادر کرد . [1] »

۱ــ نلدکه Noldoké در «کتاب تتبعات تاریخی‌راجع به‌ایران قدیم ص ۱۲۸ طبع پاریس سال ۱۸۹۶ میلادی» عقیده دارد که سوزانیدن تخت جمشید عمدی بوده و اسکندر ازاین‌عمل خواست بمردم آسیا بفهماند که شاهنشاهی آنان سقوط یافته است .

پاسارگاد بوسیله ساتراپ آن‌بنام «کبارس Cobares » تسلیم شد، تیریداد بعلت خدمتی که باسکندر کرده بود درمقام خود ابقاء گردید و ضمناً از طرف اسکندر سه هـزار سپاهـی بسرپرستی «نی‌کارخید Nicarchide » مأمور حفاظت تخت‌جمشید شد و خود عازم مناطق دیگر پارس شد. درباب عملیات و اقدامات برپا کردن مجالس جشن و سرور و دست‌یابی اسکندر بگنجینه‌های هخامنشی در تخت‌جمشید، ازطرف مورخین یونانی مانند«دیودور» و «پلوتارك» و «آریان» و «کنت‌کورت» روایت و مطالب مختلفی ذکر شده است که کلا حاکی برخرابی و قتل و کشتار وغارت خزائن وحریق تخت‌جمشید بوده است [۱]

لیکن ازجمله دانشمندان معاصرمانند آقای رمان‌گیرشمن فرانسوی که سالیان دراز باسمت ریاست هیئت کاوشهای علمی در شوش و سایر اماکن تاریخی مشغول بتحقیق و بررسی تاریخ ایران باستان میباشد، معتقد است «کـه آتش‌سوزی تخت‌جمشید از ناحیه اسکندر عمدی نبوده است، زیرا اگر قرار بود تختگاه هخامنشی باتش‌کشانیده شود شوش در مرحله اول بود و بیش از تخت جمشید مستحق این‌سیاست بود، زیراشوش پایتخت جهان‌آنروز بود، آنجا بودکه همه‌کسانیکه باسیاست یونانی‌شاه‌بزرگ تماس داشتند برای تعظیم میآمدند ، بنظر میرسد کـه یونانیان از وجود تخت‌جمشید کـه حتی یك بار هم در منابع غـربـی پیش از اسکندر ذکـر نشده بی‌اطلاع بوده‌اند» [۲]

۱ــ تاریخ ایران باستان پیرنیا جلد دوم ص ۱۴۲۲ ــ ۱۴۲۹

۲ــ ایران ازآغاز تااسلام . فصل چهارم ص ۲۴۵ بنگاه ترجمه و نشرکتاب .

بدیهی است با تصرف و تسخیر شوش و پاسارگاد و بآتش کشیدن تخت‌جمشید هنوز برنامه پیروزی‌اسکندر ادامه داشت، از اینرو بفکر افتاد بهرترتیب که شده‌است در تعقیب داریوش‌سوم برآید، زیرا مطلع شدکه‌شاهنشاه هخامنشی که در ماد (اکباتان) روزگار میگذراند درصدد تهیه قوائی برای مقابله با اسکندر میباشد.

اسکندر در بهار سال ۳۳۰ پیش از میلاد بسوی اکباتان حرکت نمود و پس از رسیدن به‌همدان کنونی، سواره نظام تسالی را مرخص‌کرد و برای حفظ شهر و غنائم آن ساخلوئی مرکب از ششهزار پیاده مقدونی را بسرکـــردگی «هارپالوس» تعیین نمود، و به پارمنیون سردار خود امر کرد که از راه گیلان بناحیه استرآباد عزیمت نماید و خود شخصاً با عده‌ای سواره نظام و پیاده مقدونی وسپاهیان سبك اسلحه درتعقیب داریوش برآمد.

داریوش سوم از همدان بعلت نزدیك شدن اسکندر با همراهان خویش از راه دامغان و «راگا» ری کنونـــی عازم‌دربندیادروازه‌بحرخزر(سردره‌خوار)شدوقصدداشت که در مشرق ایران قوائی گردآوری نماید تا شاید بتواند درآخرین مراحل دوره زندگی، خودرا از سرنوشت شومی که دچارگردیده بود رهائی دهد. اسکندر همچنان بتعقیب داریوش میرفت، تا اینکه در حوالی دامغان بوی اطلاع دادند که نبرزن Nabarzan سردار داریوش که هزار سوار همراه وی بود بـــاتفاق (بسوس Bessus)والی بـــاختر و « برازاس Brazas »والی رخج و سیستان داریوش را توقیف نموده‌اند . اسکندر بـــا شتاب هرچه تمامتر خود را بحوالی دامغان رسانید، در این بین چون

ساتراپهای خائن از نزدیك شدن قوای اسکندر مطلع شدند، طبق پیمانی‌که باهم کرده بودند، زخمهای مهلکی بآخرین بازمانده سلسله هخامنشی وارد آورده و بقصد مقابله با اسکندر و جانشینی داریوش سوم فرار اختیار کردند.

اسکندر هنگامی ببالین داریوش رسید که در اثر جراحات وارده فوت نموده بود (تیر ماه ۳۳۰ پیش از میلاد).

در مورد محلی که اسکندر برسر نعش داریوش سوم رسید اختلاف است، لیکن ظن قوی میرود که این محل باید بین سمنان و شاهرود باشد، برخی جایگاه اصلی نعش را در شمال ناحیه «حاجی‌آباد کنونی» دامغان دانسته‌اند، بهر ترتیب بامر اسکندر جسد داریوش‌سوم را با تجلیل و احترام فراوان بپاسارگاد حمل کرده و در آرامگاه سلطنتی هخامنشیان دفن کردند [۱] و بنا بعقیده برخی از مورخین قاتل و یا قاتلین داریوش سوم هم بعداً کشته شدند. با کشته شدن داریوش در سال ۳۳۰ پیش از میلاد در حقیقت، دوره ۲۲۰ ساله سلطنت شاهنشاهان هخامنشی پایان یافت.

فتوحات اسکندر پس‌از مرگ داریوش سوم:

اسکندر بعد از مرگ داریوش سوم خود را وارث قانونی هخامنشیان خواند و برای اینکه برنامه فتوحات

۱ــ در کتاب «ایران از آغاز تا اسلام» تالیف ر. گیرشمن فرانسوی ترجمه آقای دکتر محمد معین درباب نقش داریوش سوم چنین ضبط شده است. «اسکندر جسد پادشاه بدبخت رایا جبه ارغوانی خود پوشانید و آنرا بشوش نزد مادر داریوش فرستاد». ص ۲۴۶.

خود را بپایان رساند و از جهت ساکنین نواحی شرقی و آسیای میانه که علم مخالفت با وی را برداشته بودند، آسوده خاطر گردد، و مانع شود که قبائل کوهستانی باهم متحد شده بوی حمله نمایند، بقصد تسخیر ممالك شرقی ایران برآمد. لذا از دامغان بسوی هیرکانیا (استرآباد گرگان کنونی) عازم شد و پس از تصرف گرگان بسوی تپورستان (طبرستان مازندران) روانه گردید و با «ماردها» که با قرب احتمال، ساکنین نواحی آمل کنونی باشند، دست و پنجه نرم کرد و پس از مطیع ساختن آنها از طریق معبری‌که از آن داخل دره کشف رود میشود و شامل سوسیا یا طوس و مشهد کنونی است عزم حرکت بنواحی سیستان و قندهار را داشت.

در این هنگام باسکندر اطلاع داده شدکه «بسوس» با «ساتی بارزان» همدست شده و برعلیه وی در شهر آرتاکان (مرکز هرات) طغیان نموده‌اند. وی پس از خاموش‌ساختن این‌طغیان عازم«زرنگ» (سیستان‌کنونی) شده و پس‌ازتصرف والحاق‌این‌ناحیه بمتصرفات خویش‌از راه‌بلوچستان‌عازم «رخج» قندهارکنونی‌گردید، وازآنجا بطرف شمال برگشت نموده، از جاده‌ی خود و همراهانش را بکابل رسانید.

در بهار سال ۳۲۹ پیش از میلاد اسکندر توانست از دره «پنج‌ستر هندوکش» عبور نموده پس از تصرف باختر و عبور از سیحون و تسخیر ناحیه سغد و سمرقند مجدداً برای استراحت بباختر مراجعت نمود.

در سال ۳۲۸ پیش از میلاد اسکندر از دره کابل و پنجاب عازم هندوستان شد، دربین راه باطوایف و قبایل مختلف‌آن‌حدودبا اینکه‌مجروح‌شده‌بود، زد وخوردهانمود

تا اینکه توانست بابستن پلی برروی رودخانه سندبطرف شهر پنجاب حرکت نماید.

اسکندر باصدوبیست هزار سپاهی از جنوب ناحیه «پیشاور» گذشته، با تسلیم شدن پنجاب وارد آن شهر شد، و سپس برای مقابله با«پروس» ناچار شدکه بوسیله قایقهائی که تهیه نموده با تمام لشگریانش باتفاق پنج هزار هندی از رودخانه جلیم «هیداسپس Hydaspes» عبور نماید، پس از برخورد قوای دو طـرف با اینکه فرزند پروس با داشتن نیروی کافی و فیلهائی‌که بصحنه جنگ آورده بود دلیرانه جنگید، لیکن بعلت پراکندگی صفوف وغلبه تاکتیك جنگی اسکندر برنیروی وی‌باتفاق همراهانش کشته شد و سپس در محاربه سخت دیگری‌که مابین قوای اسکندر و پروس روی داد باتمام مقاومت و دلاوری که پروس و لشگریانش بخرج دادند ناچار بـه تسلیم شدند، و با این پیروزی بزرگ در واقع «دروازه شرق» بروی اسکندرونیروی او مفتوح گردید و سپس در نتیجه این فتح نواحی دیگری سرتسلیم باسکندر و نیروی وی فرود آوردند.

اسکندر در نظرداشت که فتوحات دیگری در نواحی پنجاب انجام دهد و براهالی شهر «بیس» غلبه نماید، لیکن دیگر مقدونیها و سایر صفوف لشگریان وی که از نبردها و راه پیمائیهای دور و دراز خسته و فرسوده‌شده بودند از متابعت اوامر اسکندر سرباز زدند.

بدین ترتیب لشگرکشی اسکندر به‌هندوستان بپایان رسید، نیروی وی از طریق «جلیم» و «چناب» و هند بسمت پائین سرازیر شد و در این راه پیمائـی مکرر، تصادماتی مابین نیروی اسکندر و مردم آن مناطق روی

داد، بطوریکه در یکی از این زدوخوردها کم مانده بود که اسکندر باجراحت سختی که برداشته بود، هلاك‌شود.

اسکندر در «جلیم» یکی ازفرماندهان نیروی دریائی خـود را بنام «نه‌آرخـوس Nearchus » باچند کشتی و هشت‌هزار نفر مأمور کرد که از رود سند بدریای هند رفته و کلیه سواحل این دریا را تا انتهای خلیج فارس پیموده و تحقیقاتی در اطراف این سواحل بنماید.

کلیه قوای باقیمانده اسکندر پس از مدت شش ماه حرکت و توقف در معابر مختلف بناحیه سند کنونی و پاتالا (محل‌انشعاب رودسند) رسید، دراین‌محل بنابفرمان اسکندر قرار شد که قسمتی از نیروی فرسوده مقدونی با فیلها و بنه‌های سنگینی که همراه داشتند در تحت‌نظر و فرماندهی «کراتر» از طریق قندهار و سیستان و بم بسوی پاسارگاد حرکت نمایند، تا بعداً در شمال تنگه هرمز بیکدیگر ملحق شوند.

پیمودن این راه آنهم در ریگزارهـای سوزان و بیابانهای گرم کرمان بسختی و دشواری انجام گرفت . بطوریکه بیش‌از نیمی از قشون اسکندر از بین رفت و بیشتر افرادش از گرمی هوا و بی‌آبی و بیماری‌جان سپردند . وضع مأموریت «نه آرخوس یا نئارخ» هم از این بهتر نبود ، زیرا طی سواحل آنهم با کشتیهای نامناسب و فقدان آذوقه و آب خوراکی و عدم آشنائی بوضع دریا، امر مأموریت را بی‌اندازه دچـار اشکال کرد، باتمام مشکلاتی‌که دراین دریانوردی بود ، نئارخ توانست تماس خود را با اسکندر حفظ نماید ودرکارون و اهواز بسایر قسمتهای سپاه اسکندر ملحق گردد .

اسکندر در زمستان سال ۳۲۴ و ۳۲۳ پیش از میلاد برعلیه قبیله کوهستانی «کاسیت» که امنیت راههای بین‌النهرین و ایران را مورد تهدید قرار داده بودند، لشگرکشی کرد ، و سپس در اطراف عربستان از طریق دریا بتهیه و تدارك لشگرکشی دیگری‌پرداخت تا بتواند روابط متینی بین مصر و بابل را که بپایتختی انتخاب نموده بود برقرار سازد ، همچنین استعمار خلیج‌فارس نیز جزو نقشه او بود ولی دست تقدیر از تحقق نقشه های وی جلوگیری کرد .

اسکندر پس‌از توقف مدتی در پاسارگاد و تخت جمشید عازم شوش شد و سال ۳۲۴ پیش از میلاد را در شوش گذرانید ، در مدت توقف در شوش جشنهای مفصلی برپا شد و سپس از شوش عازم همدان شد و سپس ببابل عزیمت کرد ، و در آنجا در سن ۳۳ سالگی درگذشت (۳۲۳ پیش از میلاد) .

اسکندر مقدونی در ظرف مدت ده سال سلطنت‌خود کشور عظیمی تأسیس نمود که از مصر تا سواحل هند و از دریای سیاه در شمال تا خلیج فارس در جنوب گسترش داشت .

درباره شخصیت اسکندر و پیروزیهای بزرگ او مورخان درگذشته و عصر حاضر مطالب و فصول وکتب متعددی نوشته‌اند ، در این تحقیقات و بررسیها بیشتر بعوامل شخصی و خصوصی اسکندر توجه شده ، بهر صورت بیشتر مورخین ویرا فاتحی کم‌نظیر و مردی جهانگیر و سرداری با عزم معرفی نموده‌اند ، بدیهی است چنین سرداری با چنان فتوحاتی خالی از عیب و

لغزش و خطا و قساوت و شقاوت نیز نبوده است .

بطوریکه میدانیم ، اسکندر در حین مرگ خود وارثی برای جانشینی خود تعیین نمود و گمان نمیرود، اگر این کار را هم کرده بود وارث مزبور بهر وضع و صورتی که بود میتوانست میراث عظیمی که از اسکندر مانده بود حفظ نماید ، بدین جهت پس‌از درگذشت اسکندر هرج و مرج در سراسر کشور آغاز شد و سپس در اثر اختلاف و نزاع داخلی که برای تصاحب تاج و تخت و جانشینی اسکندر مابین سرداران وی روی داد طولی نکشید کـه یکی از سرداران او بنام «سلوکوس Selocuse » برسرداردیگریونانی «آنتیگون Antigone » که والی کیلیکیه بود غلبه یافت و در نتیجه آسیای غربی را متصرف شد ، بدین ترتیب اساس سلطنت سلوکوس و سلسله سلوکیها در ایران پایه گذاری شد (۳۱۲ پیش‌از میلاد) .

علل شکست ایران و پایان کار دولت هخامنشی

علل شکست ایران در جنگهای داریوش سوم بـا اسکندر در فصول گذشته در پایان دو جنگ «گرانیگ» و «ایسوس» بتفصیل ذکر شد ، علاوه برعلل ذکر شده ، در اینجا بطور خلاصه بسایر جهات عمده شکست‌ایران اشاره میکنیم . از بررسی و مطالعه نوشته های مورخین یونانی که از منابع اصلی تاریخ‌جنگهای ایران واسکندر بشمار است ، گذشته از جنبه افسانه پردازی و تعصبات

نژادی که در آثار اغلب مورخین یونانی کاملا مشهود میباشد ، فرماندهی ایران در کلیه جنگهای اسکندر و داریوش با اینکه از لحاظ نیرو و تجهیزات و وسائل جنگی دارای قدرت‌کافی بود لیکن‌بعلت فقدان تشکیلات نظامی و عدم استفاده از وسایل فراوانی که در دست داشت نتوانست که از نیروی نظامی و آلات و ادوات جنگی استفاده نمایند :

۱ــ ارتش داریوش سوم از عناصر و افراد مختلف و متنوعی تشکیل میشد که از لحاظ قدرت نظامی و آشنائی فنون جنگ با یکدیگر برابر نبودند.

۲ــ در چنین ارتشی که شاید هرقوم و تیره آن دارای هدف خاصی بودند (بغیر ازهدف نیروی داریوش سوم و پارسیان که قصدشان پیروزی در مقابله‌با اسکندر بود) اصولا گذشته از اینکه نظم و انضباطی حکومت نمینمود ، بلکه فاقد اراده و ایمان به پیروزی بودند ، با چنین وضع نامطلوبی باید با قوای مجرب و ورزیده اسکندر که آرزوئی جز بفتح و غلبه نداشتند ، دست ــ بگریبان شوند .

۳ــ رواج خیانت در دربار هخامنشی و ضعف و انحطاط اخلاقی که در دربار داریوش سوم حکومت مینمود از عمده علل عدم پیروزی ایران بشمار است ، زیرا همین خیانت‌ها وخبط‌های سیاسی واداری ونظامی دربار هخامنشی بود که بیشتر بفتح و پیروزی قوای اسکندر کمك نمود .

۴ــ عدم‌آشنائی بیشتر فرماندهان ایرانی بتاکتیك

جنگی و چگونگی استفاده از قوائی که بهمراه خود داشتند .

۵ـ فرماندهان ایرانی در انتخاب محل و مواضع جنگ بهیچوجه رعایت موقعیت نظامی و استراتژیکی را ننموده ، چه بسا که بعلت بدی موقع و مکان پیکار نتوانستند از نیروی فراوان خود استفاده جنگی نمایند، حتی در برخی از صحنه های جنگ همین کثرت نیرو و مهمات بجای آنکه موجب غلبه و پیروزی ایران گردد خود باعث ضعف واسباب شکست وتفرقه وتلاشی گردید.

۶ـ جمع‌آوری فیلان در صحنه جنگها گذشته از آنکه در واقع دردی را دوا ننمود ، خود موجب زحمت شد . بدین ترتیب هنگامیکه نیروی اسکندر بسوی خرطوم فیلان شروع به تیراندازی نمودند ، فیلان وحشت زده برای فرار از معرکه جنگ رو به پشت نموده ، درحین فرار موجب شکستن صفوف پیاده نظام ایرانی و تفرقه نفرات گردیدند .

۷ـ اصولا سلاح پیاده نظام و سواره نظام ایرانی که مرکب از نیزه و فلاخن بود بهیچوجه با اسلحه قوای ورزیده اسکندر که مجهز بوسائل قلعه کوب و نیزه‌های بلند و سایر وسائل بودند قابل مقایسه نبود .

۸ـ تسلیم شدن شهر سارد باآن استحکامات متین، بعلت خیانت مهرن (چنانکه گذشت) .

۹ـ عدم توجه فرماندهان جنگ باینکه از عبور نیروی اسکندر در دجله و فرات جلوگیری نمایند و همچنین از دست دادن مواقع دیگری که میتوانستند

موجبات تلاشی و تفرقه قوای اسکندر را فراهم سازند.

۱۰ــ عدم استفاده از ریگزارها و بیابانهای گرم و سوزان بین‌النهرین ، بدین‌معنی‌که میتوانستند نیروی اسکندر را بداخل بیابانهای لم‌یزرع ، بدون آب و آذوقه کشانیده و مانع شوند که از معابر دیگر بگذرند.

۱۱ــ خبط بزرگ داریوش سوم قبول‌سرفرماندهی جنگ بود ، زیرا این شهریارهخامنشی با اینکه‌بانهایت رشادت و افتخار در حفظ تاج و تخت خود میکوشید ، لیکن فاقد نیروی فرماندهی (آنهم در برابر اسکندرکه سرداری ورزیده و جنگی بشمار میآمد) بود .

۱۲ــ فرار داریوش سوم از جبههٔ دو جنگ ، از علل تفرقه نیروی ایران در نبرد «ایسوس» و «گوگمل» گردید . تا بحدیکه لشگریان وی بتصوراینکه داریوش سوم در میدان جنگ کشته شده ، با اینکه آماده مقابله با نیروی مهاجم بود ، فرار را برقرار ترجیح دادند .

۱۳ــ تسلیم واستقبال عده‌ای ازساتراپهای‌ایرانی همانقدر که در پیروزی اسکندر موثر بود ، موجب تضعیف روحیه پارسیان وباقیمانده‌نیروی ایران‌گردید.

۱۴ــ خیانت دو سردار ایرانی بداریوش سوم و مجروح ساختن وی که منتهی بمرگش گردید ، از اهم علل پاشیدگی مدافعان ایران و از سوی دیگر موجب پیروزیهای فراوانی برای اسکندر و همراهای وی شد .

این بود قسمت مهمی از علل شکست داریوش سوم ، که در عین حال میتوان جهات مذکور در بالا را جزء اصول کلی پیروزی اسکندر هم برایران دانست .

در پایان این مقاله شاید لازم باشد بقضاوت یکی از خاور شناسان بنام (A. Aymard) آ . آیمار که مقاله‌ای درباب «ایران در زمان سلوکیها و اشکانیها و پیروزی اسکندر»[1] نوشته است استناد نمود :

«بهرجهت اقبال باو روی آورده بود ، از نظر سوق‌الجیشی داریوش سوم پادشاه ایران ممکن بود، از تمام منابع و وسایلی‌که دراختیار داشت، ازلشگریانش، از سفاینش و از طلایش حداکثر استفاده را بنماید ولی این کار را نکرد ....»

۱ــ کتاب تمدن ایرانی ، اثر چند تن از خاورشناسان . ترجمه دکتر عیسی بهنام ، فصل چهارم ص ۱۰۳ .

غلطنامه

از خوانندگان خواهشمند است پیش از مطالعه اغلاط زیر را تصحیح فرمایند و چون درصفحات شماره زیر هم کلماتی افتاده است توجه لازم مبذول دارند .

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸	۱۶	ازومیه	اورمیه
٥٤	۱۸	کیاسکار	کیاکسار
۸٥	٤	مقرضانه	مغرضانه
۱۳٥	۳٤	حسین	حسن
۱٥۳	۷	متنابهی	معتنابهی
۲٥۷	۱٥	متنابهی	معتنابهی
۱۸۲	۱۱	یوانان	یونان
۱۹۷	۱۲	ترکیه	تراکیه
۱۹۹	۲۳	سك	سیگ
۲۲۷	۱۸	سپاهیان	سابیان
۲۲۷	۱	دستگاه	ایستگاه
۲۳٤	۲	شهربانیها	شهربانها
۲٤۳	۱	ارتسا	آتسا
۲٤٦	٥	پارسا	پارسه
۲٥۳	۱٥	Bulates	Bulass
۲۷۹	۱٤	۳۱۲۱۰	۳٦۲۱۰
۲۷۹	۱٦	۲٤٥۰۰۰	۲٤۰۰۰۰
۲۸٥	۲۷	لاسثرمونیها	لاسدمونیها
۳۲۲	٥	نتوانستند	توانستند
۳۳۷	۱۷	مطمع	مطمح
۳٦۸	٥	مواضی	مواضعی

در صفحه ۱۷۰ سطر ۱۳ کلمه (به بندد) افتاده است .

در صفحه ۲۸۹ سطر ۲۰ کلمه (سه) افتاده است و باید بعد از کلمه ستون عبارت (تقسیم میشوند) اضافه شود .

در صفحه ۲۹٤ در زیرنویس نام (ماگنزی) افتاده است .

مآخذ و منابع

۱ــ کتاب تمدن ایرانی . ترجمه آقای دکتر عیسی بهنام، تهـران. بنگاه ترجمه ونشر کتاب

۲ــ نشریه وزارت امورخارجه . سال اول شماره ۱ و۲ و۳

۳ــ کتاب ایران قدیم هخامنشیها. ژان‌گوبینو. مترجم‌آقای‌دکترعیسی‌بهنام

٤ــ سیاست مذهبی کورش (رفتار باملل مغلوب) مجله دانشکده ادبیات سال سوم شماره ۳

٥ــ تاریخ ایران باستان مؤلف شادروان حسین پرنیا. تهران

٦ــ کتاب تاریخ ایران وممالك همجوار. مترجم آقای جهانداری . تهران کتابخانه علمی

۷ــ تاریخ دوهزاروپانصد ساله ایران. تالیف آقای عباس پرویز. ۱۳٤۳

۸ــ تاریخ کیانیان . مترجم‌آقای دکترذبیح‌اله صفا. چاپ دوم. بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۹ــ کتاب ذوالقرنین یا کورش‌کبیر. بقلم آقای ابوالکلام آزاد . ترجمه‌آقای دکتر باستانی پاریزی . تهران. ۱۳٤۲

۱۰ــ کتاب ایران درعهد باستان : تالیف آقای دکتــرمحمد جواد مشکور ج اول . تهران . ۱۳٤۳

۱۱ــ کتاب ترجمه تاریخ گزنفون. مترجم آقای رضا مشایخی. تهران بنگاه ترجمه ونشرکتاب ۱۳٤۲

۱۲ــ تاریخ‌صنایع‌ایران: دکتر کریستی‌ویلسن. مترجم‌آقای‌دکترعبداله‌فریار
۱۳ــ کتاب تاریخ ایران : مؤلف آقای عبداله رازی . تهران
۱٤ــ کتاب آئین اسکندری : مؤلف آقای مترجم‌الملك ج ۱ . تهران ۱۳۲٤
۱۵ــ کتاب تاریخ ایران : سرپرسی سایکس. مترجم شادروان فخرداعی گیلانی. تهران
۱٦ــ کتاب تاریخ شاهنشاهی ایران : اومستد. مترجم آقای دکتر محمد مقدم . تهران
۱۷ــ کتاب تاریخ اجتماعی ایران باستان : آقای دکترموسی جوان
۱۸ــ کتاب ایران ازآغاز تااسلام: ر.گریشمن فرانسوی. مترجم شادروان دکتر محمد معین . تهران
۱۹ــ کتاب راهنمای تاریخ شاهنشاهی ایران: آقای احمد بنی‌احمد. از نشریات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران . تهران ۱۳٤٦
۲۰ــ کتاب تاریخ ماد : دیاکونف . مترجم آقای کشاورز
۲۱ــ تاریخ تمدن هخامنشی : آقای علی سامی . ج . ۲ .

فهرست عمومی اعلام واماکن

الف

ایران : ۱ـ۵ـ۷ـ۱۱ـ۸۷ـ۹۰ـ۹۸
۹۹ـ۱۲۰ـ۱۳۹ـ۱۴۸ ـ ۱۶۴
۱۶۵ـ۱۶۹ـ۱۷۲ـ۱۷۸ـ۱۹۷
۲۰۰ـ۲۰۲ـ۲۰۳ـ۲۰۴ـ۲۰۵
۲۰۹ـ۲۱۰ـ۲۱۲ـ۲۱۳ـ۲۱۴
۲۱۵ـ۲۱۷ـ۲۲۷ـ۲۳۴ـ۲۳۶
۲۳۷ـ۲۴۰ـ۲۴۵ـ۲۴۹ـ۲۵۰
۲۵۲ـ۲۵۹ـ۲۶۱ـ۲۸۳ـ۲۸۶
۲۸۹ـ۲۹۱ـ۲۹۲ـ۲۹۳ـ۲۹۴
۲۹۵ـ۳۰۳ـ۳۰۵ـ۳۰۶ـ۳۰۷
۳۰۸ـ۳۰۹ـ۳۱۰ـ۳۱۱ـ۳۱۴
۳۱۶ـ۳۱۷ـ۳۱۸ـ۳۱۹ـ۳۲۰
۳۲۱ـ۳۲۳ـ۳۲۸ـ۳۲۹ـ۳۳۰
۳۳۲ـ۳۳۳ـ۳۳۴ـ۳۳۵ـ۳۳۶
۳۳۷ـ۳۳۸ـ۳۴۰ـ۳۴۱ـ۳۴۲
۳۴۳ـ۳۴۴ـ۳۴۵ـ۳۴۶ـ۳۴۷
۳۴۸ـ۳۴۹ـ۳۵۰ـ۳۵۱ـ۳۵۲
۳۵۳ـ۳۵۴ـ۳۵۵ـ۳۵۶ـ۳۵۷
۳۶۱ـ۳۶۲ـ۳۶۳ـ۳۶۴ـ۳۶۶
۳۶۹ـ۳۷۰ـ۳۷۲ـ۳۷۳ـ۳۷۴
۳۷۵ـ۳۷۶ـ۳۷۸ـ۳۷۹ـ۳۸۰
۳۸۱ـ۳۸۴ـ۳۸۵ـ۳۸۶ـ۳۸۹
۳۹۰ـ۳۹۳ـ۳۹۵ـ۳۹۸ـ۴۰۱
۴۰۳ـ۴۰۴ـ۴۰۵ـ۴۱۵ـ۴۱۶

آشوری : ۴ـ۶ـ۸ـ۹ـ۱۰ـ۱۲ـ۱۳
۱۴ـ۱۵ـ۱۶ـ۱۷ ـ ۱۸ ـ ۱۹
۲۱ـ۲۲ـ۲۵ـ۳۰ ـ ۳۱ ـ ۳۶
۳۷ـ۳۸ـ۴۰ـ۴۱ ـ ۴۲ ـ ۴۳
۴۴ـ۴۵ـ۴۶ـ۴۷ ـ ۴۸ ـ ۴۹
۵۰ـ۵۱ـ۵۶ـ۵۷ ـ ۵۸ ـ ۵۹
۶۰ـ۶۱ـ۶۲ـ۶۳ ـ ۶۴ ـ ۶۵
۶۶ـ ۶۷ـ ۶۸ـ ۶۹ـ ۸۸ـ ۹۶
۱۰۰ـ۱۲۴ـ۱۴۱ـ۱۵۷ـ۱۵۸
۱۵۹ـ۱۹۷ـ۲۱۱ـ۲۱۳ـ۲۱۶
۲۱۹ـ۲۲۱ـ۲۲۲ـ۲۴۴ـ۲۴۷
۲۶۳ـ۲۶۴

آریا :۴ـ۵ـ۹۰ـ۱۰۲ـ۲۲۲ـ۲۲۳
۲۲۴

اتروپاتن (آذربایجان) : ۴ـ۸ـ۹
۲۴ـ۲۹ـ۸۷ـ۲۲۸

استروخانیان : ۴ـ۸

اریزانتیان : ۴ـ۸

اورمیه : ۶ـ۸ـ۱۵ـ۱۸ـ۱۹ـ۲۱
۲۳ـ۵۰ـ۸۷

اصفهان : ۷ـ۹ـ۱۱

اراك : ۹

البرز : ۹ـ۸۸

ابهرچای : ۱۱
اداد نیراری : ۱۴ـ۱۸ـ۲۲ـ۲۵ ۳۹ـ۸۸ـ۹۰
اسارهادن : ۱۴ـ۳۹ـ۴۰ـ۵۰
اربی یاینس : ۱۴
ارپاکیس : ۱۴
ارتی کاس : ۱۴
اس تی یانیس : ۱۴
اس تی براس : ۱۴
اسپنداس : ۱۴
اس تی کاس : ۱۴
ارس : ۹
ارمنستان: ۲۴ـ۶۸ـ۷۴ـ۸۸ـ۱۵۷ ۱۸۳ـ۲۴۷ـ۴۰۵
اشورناسیراپال : ۱۸ـ۱۹
آماندای : ۲۳
اناطولی : ۲۴ـ۸۸ـ۲۶۶ـ۳۵۹
اکباتان : ۳۲ـ۸۲ـ۱۴۸ ـ ۱۷۸ ۴۰۵ـ۴۱۰
اورارتو : ۱۱ـ۲۱ـ۲۴ـ۲۶ـ۲۷ ۶۵ـ۶۷ـ۸۹ـ۱۰۰ـ۱۶۴
اوستا : ۳۳
اکد : ۴۸ـ۱۳۵ـ۱۴۰ـ۱۴۱
الی پی : ۵۰
اسکیتها : ۵۰ـ۵۱ـ۵۲ـ۵۳ـ۶۵ ۶۷ـ۱۹۶ـ۱۹۹ـ۲۰۰
ارشامیس : ۵۵
آشوربانا پال : ۶۰ـ۶۳
آمی تیس : ۶۰
آستیاژ : ۶۰ـ۶۸ـ۷۲ـ۷۳ـ۷۴ ۷۵ـ۷۶ـ۷۷ـ۷۸ـ۷۹ ـ ۸۰ ۸۲ـ۸۳ـ۸۴ـ۹۳ـ۹۶ ـ ۹۷ ۱۵۶ـ۱۵۷
آشورابالیت : ۶۳
ارمیای نبی : ۶۶
آلیاتس : ۶۸
انوسیا : ۷۴
اشعیاء نبی : ۷۵ ـ ۱۲۷ ـ ۱۳۸
انشان : ۸۳ـ۹۱ـ۹۲ـ۹۳ـ۱۴۰
امی تید : ۸۴
اسپی تام : ۸۴
اسپی تاك : ۸۴
ایلام: ۹۱ـ۱۲۳ـ۱۳۸ـ۱۸۲ـ۱۸۳ ۲۴۷
اریامن : ۹۱ـ۹۲ـ۱۸۱ ۱۹۶ـ۲۵۰
اهورمزدا : ۹۲ـ۹۳ـ۱۷۹ـ۱۸۰ ۲۲۱ ـ ۲۴۱ ـ ۲۴۲ـ۲۴۵ ۲۴۶ ـ ۲۴۷ ـ ۲۴۸ـ۲۸۸
ارشام: ۹۲ـ۹۳ـ۱۷۹ـ۱۸۱ـ۱۵۰ ۲۷۰
آروککو : ۹۳
آمزرسگاه اندیشه : ۹۴
آمازیس : ۹۹ـ۱۶۹ـ۱۷۱ـ۱۷۳
آسیای صغیر و غربی : ۹۹ـ۱۰۰ ۱۲۰ـ۱۲۱ـ۱۶۴ـ۱۹۷ـ۲۰۲ ۲۰۴ـ۲۰۸ـ۲۰۹ـ۲۲۹ـ۲۳۱ ۳۳۴ ـ ۲۷۶ ـ ۲۸۷ ـ۳۳۹ ۳۴۲ ـ ۳۵۳ ـ ۳۵۹ ـ ۳۶۱ ۳۷۴ـ۳۷۹ـ۳۸۰ـ۳۸۴ـ۳۸۶ ۴۱۶
اراسپا : ۱۰۴
اوفارات : ۱۰۷
آرتااوز : ۱۰۸
آرتاگرزا : ۱۰۸ـ۱۱۴

ازیارات : ۱۰۸ـ۱۱۳
آبراداتا : ۱۰۹ـ۱۱۲ـ۱۱۴
ارسام : ۱۱۲ـ۳۹۰
اردوان : ۱۱۳ـ۲۱۳ـ۲۴۹ـ۲۵۰ـ۲۷۰ـ۲۷۲ـ۲۹۰ـ۳۰۳ـ۳۱۹ـ۳۳۶ـ۳۴۸
اردشیر : ۱۱۳ـ۳۴۸ـ۳۴۹ـ۳۵۰ـ۳۵۲ـ۳۵۴ـ۳۵۷ـ۳۵۹ـ۳۶۰ـ۳۶۲ـ۳۶۳ـ۳۶۴ـ۳۶۵ـ۳۶۶ـ۳۶۷ـ۳۶۸ـ۳۶۹ـ۳۷۱
ایران باستان : ۱۱۸ـ۱۳۵ـ۳۶۲
آسیای مرکزی : ۱۲۱ـ۳۲۶ـ۳۶۶ـ۳۸۷
افغانستان : ۱۲۲
آکتیو : ۱۲۶
آپیس : ۱۳۱ـ۱۳۳
اورشلیم : ۱۳۶ـ۱۳۸
اشنونا : ۱۴۱
امرایوس : ۱۴۴ـ۱۵۳
اسکوفور : ۱۴۷
آتوسا : ۱۶۸ـ۱۸۲ـ۲۱۷
آرتیستون : ۱۶۸
آمون : ۱۷۵
آفریقا : ۱۷۵ـ۱۷۷ـ۲۳۱
اتیوپی : ۱۷۶
اومستد : ۱۷۸ـ۱۹۵ـ۲۰۱ـ۲۲۳ـ۲۲۸ـ۲۵۰ـ۲۵۳ـ۲۵۷ـ۳۲۷ـ۳۲۸ـ۳۶۳
اترنیا : ۱۸۲
آك شی ماسو : ۲۴۴
ارتاحمش : ۲۷۱
آرخا : ۱۸۴
اسکونسخه : ۱۹۴
اودریس : ۱۹۷
استانبول : ۱۹۷ـ۳۵۴
آسیا : ۱۹۸ـ۲۱۶ـ۲۵۸ـ۳۷۵ـ۳۷۹
امیس‌تاس : ۱۹۸
اروپا : ۱۹۸ـ۳۳۶ـ۳۳۹ـ۳۸۱ـ۳۸۴
اریس‌تول : ۲۸۲
اوکراین : ۱۹۸
ابیدوس : ۲۸۱ـ۲۸۸ـ۳۲۰
اورال : ۱۹۹ـ۲۰۰
ارتی میس : ۲۷۷
اسکیلاس : ۲۰۱
اریز : ۲۷۲
ایمبروس : ۲۰۲
آتن : ۲۰۲ـ۲۰۳ـ۲۰۴ـ۲۰۶ـ۲۱۰ـ۲۱۱ـ۲۱۳ـ۲۱۴ـ۲۱۶ـ۲۳۶ـ۲۴۹ـ۲۵۰ـ۲۸۴ـ۲۸۵ـ۲۸۶ـ۲۸۷ـ۲۹۲ـ۲۹۶ـ۳۰۱ـ۳۰۲ـ۳۰۵ـ۳۰۸ـ۳۱۰ـ۳۱۷ـ۳۱۸ـ۳۲۱ـ۳۲۲ـ۳۳۰ـ۳۳۱ـ۳۳۲ـ۳۳۴ـ۳۳۵ـ۳۳۸ـ۳۴۵ـ۳۴۶ـ۳۴۹ـ۳۵۰ـ۳۵۲ـ۳۵۳ـ۳۵۵ـ ۳۵۶ ـ ۳۶۰ـ ۳۶۲ـ۳۶۴ـ۳۶۵ـ۳۶۶
اسپارت : ۱۰۰ـ۱۰۱ـ۲۰۲ـ۲۰۳ـ۲۰۶ـ۲۰۷ـ۲۱۳ـ۲۳۶ـ۲۸۸ـ۲۴۹ـ۲۵۱ـ۲۵۲ـ۲۸۲ـ۲۸۳ـ۲۸۸ـ۲۹۲ـ۲۹۷ـ۲۹۹ـ۳۱۵ـ۳۲۱ـ۳۲۷ـ۳۲۸ـ۳۳۴ـ۳۳۹ـ۳۴۴ـ۳۵۵ـ۳۵۶ـ۳۵۷ـ۳۵۸ـ۳۵۹ـ۳۶۰ـ۳۶۱ـ۳۶۲ـ۳۶۳ـ۳۶۶ـ۳۷۳
ارتافرن : ۲۰۳ـ۲۰۹ـ۲۱۰ـ۲۳۶ـ۲۷۱
اتان : ۲۷۲
اریستاگر : ۲۰۴
افسوس : ۲۰۴ـ۲۲۶ـ۲۲۸ـ۲۳۲

اتس : ۲۰۹_۲۹۱
ایکاری : ۲۱۰
اتیك : ۲۱۰_۲۱۱_۲۹۵_۳۰۱
۳۰۲_۳۰٤_۳۱۷_۳۲۲
اوبآ : ۲۱۰_۲۹٤_۲۹۵_۲۹۷
اریتره : ۲۱۰_۲۱۱_۲٦۸_۲۷۲
۲۹٦
ادوارمایر : ۲۱۲
اتنیس : ۲۱۳
اریستاد : ۲۱٤_۳۱۱
اخ منس : ۲۷۷
ازمن : ۲۲۱
االی : ۲۷٦
اسورحیدین : ۲۲۲
ارتی‌میس: ۲۷۷_۲۷۸_۳۰۵_۳۰۹
اربل : ۲۲٦_۳۹۸_٤۰۰_٤۰۵
ابی دوس : ۲۷٦
اژه : ۲۲۸_۳۱۰_۳۳۳
اریابیگ نس : ۲۷۷_۲۹۰
ا . بنونیست : ۲۳۹
ارتاخه : ۲۵۳_۲۵۵_۲۵٦
اك سشی ماسو : ۲٤٤
اتس : ۲۵۳_۲۵۵
ارته : ۲۵۳
ارته آیك تس : ۲۷۱
ایـون : ۲۵۸_۲۷٦_۲۸۱_۳۱٦
۳۲۹_۳۳۰_۳۵۳
اصفهان : ۲٦٤
ارگس : ۲٦٤_۲۸۵_۲۹۳_۳٦٦
۳٦۷_۳٦۸
اعراب : ۲٦٤_۲۷۰_۲۷٤
اق سرا : ۲٦٦
اق شهر : ۲٦٦
ارامنه : ۲٦٦_۲۷۱
الاروديها : ۲٦۷_۲۷۲
اوتیان : ۲٦۸_۲۷۰
اوتانس : ۲٦۹
امس تریس : ۲٦۹
اتافس : ۲٦۹
اتاس پس : ۲٦۹
اریها : ۲٦۹
ازانس : ۲۷۰
ارتی فیوس : ۲۷۰
اری مارد : ۲۷۰_۲۷۱
ارسامن : ۲۷۰_۳۸۱
اوباز : ۲۷۰
ارتی نت : ۲۷۰
ایثا ماتر : ۲۷۰
اوآریز : ۲۷۱
اوری بی آرس : ۲۸۸
استریمن : ۲۸۹
اگوارا : ۲۸۹
ایدر : ۲۹۰
این : ۲۹۱
اگانت : ۲۹۱
اگسپیوس : ۲۹۱
اخیان : ۲۹۲
الکساندر : ۲۹۲_۳۲۱
المپیوس : ۲۹۳
اوری بیاد : ۲۹۳_۲۹٦_۳۰٤
ارتیمزیوم:۲۹۳_۲۹٤_۲۹٦_۳۰۱
اپوند : ۲۹۳
ازی نت : ۲۹٦
اپی دوری : ۲۹٦
اخای : ۲۹٦_٤۰۳
ارگاد : ۲۹۷
انتال سی س : ۳٦۱
افی لات : ۲۹۹
ابراکم : ۳۰۰
االید : ۳۰۱
ازین : ۳۰۲_۳۰٤

اکروپل : ۳۰۲
اگاله : ۳۰۶
اریس تیدس : ۳۰۷_۳۳۴
اندره . ایمار : ۳۰۹
ارناس : ۳۱۱
اشیل : ۳۱۲_۳۱۸_۳۳۲
ارتاباز : ۳۲۰_۳۲۴_۳۲۵_۳۲۶
۳۲۷_۳۳۴_۳۴۱_۳۵۲
اسپ : ۳۲۴
اریوماندس : ۳۳۵
اوریمدن : ۳۳۵_۳۵۲
آنیبال : ۳۴۷
ایتالیا : ۳۴۷
اپلن : ۳۵۱
اژه زیلاس : ۳۶۰_۳۶۱
امن تاس : ۳۹۳_۴۰۷
ایمبروس : ۳۶۲
اسکی رس : ۳۶۲
اری ژیبوس : ۴۰۳
ارباب (روحی) : ۳۶۲
اواگراس : ۳۶۴
اخس : ۳۶۴_۳۶۵
آمون : ۳۹۸
ارن تاس : ۳۶۴
اران : ۴۰۲
اخوریس : ۳۶۴
اوکسیان : ۴۰۶
ایفیکرات : ۳۶۵
اهواز : ۴۰۶_۴۱۴
اریس تازانس : ۳۶۶_۳۶۷
ارشك : ۳۷۰
اسکندر : ۳۷۱_۳۷۳_۳۷۵_۳۷۶
۳۷۷_۳۷۸_۳۷۹_۳۸۰_۳۸۱
۳۸۲_۳۸۳_۳۸۴_۳۸۵_۳۸۶
۳۸۷_۳۸۸_۳۸۹_۳۹۰_۳۹۱
۳۹۲_۳۹۳_۳۹۴_۳۹۵_۳۹۷
۳۹۸_۳۹۹_۴۰۰_۴۰۱_۴۰۲
۴۰۳_۴۰۵_۴۰۶_۴۰۷_۴۰۸
۴۰۹_۴۱۰_۴۱۱_۴۱۲_۴۱۳
۴۱۴ _ ۴۱۵ _ ۴۱۶ _ ۴۱۷
۴۱۸_ ۴۱۹
ارن تبات : ۳۸۸
ارسیت : ۳۸۰_۳۸۲_۳۸۳
اگری آنیان : ۳۸۱
اری گیوس : ۳۸۱
اری ین : ۳۸۳_۳۹۷_۳۹۸_۴۰۹
افی یالت : ۳۸۸
ایسوس : ۳۹۰_۳۹۱_۳۹۳_۳۹۶
۳۹۷_۴۰۴_۴۱۶_۴۱۹
آمانیك : ۳۹۳
آریوبرزن : ۴۰۶_۴۰۷_۴۰۸
استراباد : ۴۱۰
امل : ۴۱۲
ارتاکان : ۴۱۲
انتی گون : ۴۱۶
ا . آیمار : ۴۲۰

ب

بوسیلن : ۴_۷
بودیان : ۴_۸
بحرخزر : (دریای مازندران) : ۸
۲۲_۳۴۳
بیجار : ۲۳
بین‌النهرین : ۲۸_۶۳_۶۴_۶۵
۹۲_۱۳۳_۳۵۹_۴۰۲_۴۱۵
۴۱۹

بیستون : ۴۸ ـ ۱۷۹ ـ ۱۸۰ ـ ۱۸۱ـ۲۲۷
بابل : ۵۱ـ۵۶ـ۶۰ـ۶۳ـ۶۵ـ۶۶ـ۶۷ـ۷۳ـ۷۴ـ۷۵ـ۷۸ـ۸۱ـ۸۲ـ۸۵ـ۹۶ـ۹۷ـ۹۸ـ۱۰۰ـ۱۰۱ـ۱۰۳ـ۱۱۷ـ۱۱۹ـ۱۲۰ـ۱۲۳ـ۱۲۴ـ۱۲۵ـ۱۲۶ـ۱۲۷ـ۱۲۸ـ۱۲۹ـ۱۳۰ـ۱۳۲ـ۱۳۴ـ۱۳۵ـ۱۳۶ـ۱۳۷ـ۱۳۸ـ۱۳۹ـ۱۴۰ـ۱۴۱ـ۱۴۲ـ۱۴۳ـ۱۴۴ـ۱۴۵ـ۱۴۸ـ۱۴۹ـ۱۵۰ـ۱۵۴ـ۱۶۵ـ۱۶۶ـ۱۷۰ـ۱۸۲ـ۱۸۳ـ۱۸۴ـ۲۲۱ـ۲۲۷ـ۲۲۸ـ۲۴۴ـ۲۴۵ـ۲۴۷ـ۳۵۹ـ۳۶۹ـ۳۹۱ـ۳۹۳ـ۳۹۸ـ۳۹۹ـ۴۰۰ـ۴۰۵ـ۴۰۶ـ۴۱۵ـ۴۱۶
بحرالروم : ۹۹ـ۱۶۴
بختیاری : ۸۸
برلن : ۹۲
بوغاز کوی : ۹۹
بخت‌النصر (ابوکدنزر) : ۶۵ـ۶۷ـ۶۸ـ۷۱ـ۷۴ـ۲۲۲
باکتریا (باختر) : ۱۲۱ـ۲۲۱ـ۲۴۷ـ۲۶۴ـ۲۶۹ـ۴۰۴ـ۴۱۲
بال شازار : ۱۲۵ـ۱۳۰
بعل : ۱۳۷ـ۱۴۱ـ۱۴۱
بختورتاش (دکتر نصرت‌الله) : ۱۴۷ـ۲۴۱
برس : ۱۴۵ـ۱۵۱ـ۱۵۴
بلخ : ۱۶۵ـ۲۲۱ـ۲۲۸ـ۲۶۵
بردیا : ۱۶۸ـ۱۶۹ـ۱۷۷ـ۱۷۸ـ۱۷۹ـ۱۸۲
بیزانس : ۳۳۴
باکیادی : ۱۷۹
بسفر : ۱۹۶ـ۱۹۷ـ۲۳۴ـ۳۵۴
بحر اسور : ۱۹۷ـ۲۳۰
بیزانس : ۱۹۷
بلغارستان : ۱۹۸
بحراحمر : ۲۰۱ـ۲۲۹
بلوچستان : ۲۰۱
باب‌المندب : ۲۰۱
بئوسی : ۳۲۱ـ۳۲۲ـ۳۴۶ـ۳۶۷
بودا : ۲۰۲
بهبهان : ۲۲۷ـ۴۰۶
بل شیمالی : ۲۴۴
بغابوخش : ۲۴۴ـ۳۵۲ـ۳۵۵
بولیس : ۲۵۱
بوباتس : ۲۵۳
بوزانتی : ۲۵۵
بحر خضر : ۲۶۴
بساکس : ۲۷۱
بادرس : ۲۷۱
باگد : ۲۷۲
بی رارنس : ۲۷۲ـ۲۹۹
بی‌ستیه : ۲۷۸
باسیان : ۲۹۲
تب : ۲۹۲ـ۳۲۱ـ۳۴۶
بناپارت (ناپلئون) : ۳۱۷ـ۳۴۷
بوباسیت : ۳۶۹
باگواس : ۳۶۶ـ۳۶۷ـ۳۶۹ـ۳۷۰ـ۳۷۱ـ۳۷۲
بوزانیاس : ۳۷۳
بتیس : ۳۹۸
بسوس : ۴۰۱ـ۴۱۲
بس : ۴۰۵
بارسائنت : ۴۰۵

برازاس : ۴۱۰
بیس : ۴۱۳
بم : ۴۱۴

پ

پارتاکنیان : ۴ـ۷
پاسارگاد : ۸ـ۷۹ـ۹۰ـ۱۳۸ ۴۰۶ـ۴۰۷ـ۴۰۸ـ۴۱۰ـ۴۱۱ ۴۱۴ـ۴۱۵
پشتکوه : ۹ـ۱۱
پارس : ۱۱ـ۵۳ـ۵۵ـ۶۵ـ۷۸ ۸۲ـ۸۳ـ۸۷ـ۸۸ـ۹۳ـ۹۵ـ۹۶ ۱۴۵ـ۱۴۸ـ۱۵۰ـ۱۵۶ـ۱۶۵ ۱۷۰ـ۱۷۱ـ۱۸۴ـ۲۱۴ـ۲۱۵ ۲۱۶ـ۲۱۷ـ۲۲۱ـ۲۲۵ـ۲۲۹ ۲۳۷ـ۲۴۰ـ۲۴۶ـ۲۵۹ـ۲۶۲ ۲۶۸ـ۲۶۹ـ۲۷۰ـ۲۷۳ـ۲۷۵ ۲۷۹ـ۳۲۴ـ۳۲۷ـ۳۲۸ـ۳۲۹ ۳۳۰ـ۳۳۴ـ۳۳۵ـ۳۳۷ـ۳۳۹ ۳۴۰ـ۳۴۶ـ۳۵۰ـ۳۶۳ـ۳۶۶ ۳۶۹ـ۳۷۱ـ۳۹۴ـ۳۹۶ـ۴۰۲ ۴۰۶ـ۴۰۸ـ۴۰۹
پارسوا : ۲۳ـ۸۸ـ۹۱
پاطاق : ۲۳ـ۲۴ـ۲۵ـ۴۹
پارتها: ۵۵ـ۸۰ـ۱۲۱ـ۱۶۸ـ۲۴۷
پارسوماس : ۸۹ـ۹۲
پتریوم : ۹۹ـ۱۰۱
پاکتول : ۱۱۱
پاك تیاس : ۱۱۸
پیرنیا (حسن) : ۱۱۸ـ۱۳۵ـ۱۵۴ ۱۷۲ـ۱۹۵ـ۲۱۲ـ۲۲۲ـ۲۳۲ ۲۷۷ـ۲۸۰ـ۳۱۱ـ۳۱۸ـ۳۵۲
پولیکراتس : ۱۷۱
پلوزیوم : ۱۷۳ـ۱۷۴ـ۳۶۸ـ۳۶۹
پسام تیك سوم : ۱۷۳ـ۱۷۴
پاتی زی تر : ۱۷۷ـ۱۷۸
پارت : ۴۰۲
پی سی دیه : ۳۸۹
پنجاب : ۲۰۱ـ۲۰۲ـ۴۱۲ـ۴۱۳
پروس : ۴۱۳
پوتایه : ۲۰۲
پلوتارك : ۲۱۲ـ۲۸۷ـ۳۱۳ـ۳۱۶ ۳۴۸ـ۳۸۵ـ۳۹۱ـ۳۹۹ـ۴۰۹
پلاته : ۲۱۳ـ۳۲۲ـ۳۲۳ـ۳۲۸ ۳۲۹ـ۳۳۳ـ۳۳۴
پسامتیك : ۲۲۰
پیشاور : ۴۱۳
پاریس : ۲۴۱
پونتیا : ۲۴۷
پاتالا : ۴۱۴
پزی ستررات : ۲۴۹
پیرولاکا : ۲۵۵
پافلاگن : ۲۶۶ـ۲۷۱ـ۳۸۲
پاك تی کیانها : ۲۶۸ـ۲۷۰
پختو : ۲۶۸
پاریکانیان : ۲۶۸ـ۲۷۰ـ۲۷۴
پردیکاس : ۴۰۳
پام‌فیلی : ۲۷۶ـ۳۵۲ـ۳۵۴ـ۳۸۹
پرکز اسپ : ۲۷۷
پلاته : ۲۹۲ـ۳۰۱ـ۳۲۷ـ۳۴۰ ۳۴۵
پربی‌آ : ۲۹۲
پاکاس : ۲۹۵
پارناس : ۳۰۱

پانیه : ۳۰۱
پلوپونس: ۳۰۵ـ۳۰۶ـ۳۱۰ـ۳۴۴ـ۳۵۵ـ۳۵۶ـ۳۵۷ـ۳۵۸ـ۳۹۵
پسیتالیا : ۳۰۷ـ۳۱۰
پزاتیاس : ۳۲۷ـ۳۲۸ـ۳۳۴
پریکلس : ۳۵۱
پاکتول : ۳۶۰
پارمی نیون : ۳۷۴ـ۳۸۱ـ۳۸۹ـ۳۹۸ـ۴۰۶ـ۴۱۰

ت

تیکلات پیلسراول : ۱۳ـ۱۷ـ۱۸ـ۲۰ـ۳۹
تخت بلقیس : ۲۱
تورات : ۶۱ـ۱۳۵
تمپره : ۹۹ـ۱۰۲ـ۱۱۱
تیم برارا (آداله) : ۱۱۵
تمیریس : ۱۵۱
تیکران : ۱۵۷ـ۲۶۹ـ۳۲۹ـ۳۳۰
تهران : ۱۸۳
تانائیس : ۱۹۶
تراکیه : ۱۹۷ـ۱۹۸ـ۲۰۰ـ۲۰۲ـ۲۰۹ـ۲۱۰ـ۲۵۷ـ۲۵۸ـ۲۶۶ـ۲۷۱ـ۲۸۰ـ۲۹۰ـ۳۲۶ـ۳۴۲ـ۳۸۱
تیانشان : ۱۹۹
تاکتوس : ۲۱۰
تمیستول: ۲۱۴ـ۲۸۷ـ۳۰۳ـ۳۰۴ـ۳۰۶ـ۳۱۱ـ۳۱۳ـ۳۱۵ـ۳۱۶ـ۳۱۷ـ۳۳۴ـ۳۳۵ـ۳۴۳ـ۳۴۹ـ۳۵۰
توتمس : ۲۲۲
تخت جمشید : ۲۲۷ـ۲۲۸ـ۲۳۹ـ۲۴۲ـ۲۴۶ـ۲۴۸ـ۳۳۶ـ۳۷۹ـ۴۰۶ـ۴۰۷ـ۴۰۸ـ۴۰۹ـ۴۱۰ـ۴۱۵
تسالیه :۲۴۸ـ۲۴۹ـ۲۹۱ـ۲۹۲ـ۲۹۳ـ۳۲۰ـ۳۲۱ـ۳۴۶ـ۳۸۲ـ۳۸۶ـ۳۹۵ـ۴۱۰
تیرودیز : ۲۵۸
تی باره تیانها : ۲۶۷ـ۲۷۱
تی ته : ۲۷۴
تریان تاخم : ۲۷۲ـ۲۹۰
تت رام نس : ۲۷۸
تی م ناکس : ۲۷۸
تراس : ۲۸۹
ترم : ۲۹۱ـ۲۹۳ـ۲۹۴
تس پی آ : ۲۹۲
ترموپیل : ۲۹۲ـ۲۹۳ـ۲۹۵ـ۲۹۶ـ۲۹۷ـ۲۹۸ـ۲۹۹ـ۳۰۰ـ۳۴۶ـ۴۰۷
تب: ۲۹۷ـ۳۰۱ـ۳۲۳ـ۳۴۲ـ۳۶۱ـ۳۶۶
ترزن : ۳۰۲ـ۳۹۴ـ۴۰۵
تی‌تراوستش : ۳۳۵ـ۳۵۲ـ ۳۶۰
تیسافرن : ۳۵۶ـ۳۵۹
توسی دید : ۳۵۶
تیری باز : ۳۶۱ـ۳۶۲ـ۳۶۴
تراسی بول : ۳۸۸
تلمیس : ۳۸۹
تارس : ۳۹۰
تیمودس : ۳۹۲
تاپاك : ۳۹۸
تپوری : ۴۰۲
تیری داد : ۴۰۸ـ۴۰۹

ث

ثت‌گید (استاگید) : ۲۲۱

ج

جیحون : ۶۸ـ۸۷ـ۹۹ـ۱۲۱ـ۱۶۵ـ۲۵۹
جوان (دکتر موسی) : ۱۹۶
جفتو : ۲۱ـ۲۳
جرجیس : ۲۷۲ـ۲۹۰
جلیم : ۴۱۳ـ۴۱۴

چ

چشپیش : ۴۹ـ۹۱ـ۹۲ـ۱۴۰ـ۱۸۱ـ۲۵۰

ح

حوض سلطان : ۱۱
حران : ۶۳ـ۷۵ـ۷۸ـ۸۱ـ۸۲ـ۹۶ـ۱۰۰ـ۱۶۴ـ۲۲۶
حمورابی : ۱۲۳
حبشه : ۱۵۰ـ۱۷۵ـ۱۷۶ـ۲۰۲ـ۲۲۱ـ۲۴۷ـ۲۵۹ـ۲۶۵ـ۲۷۰ـ۳۶۹
حلوان : ۲۲۷
حاجی آباد : ۴۱۱

خ

خوی : ۱۰
خشتریتا : ۴۸ـ۴۹ـ۵۲ـ۵۴ـ۶۸
خلیج‌فارس : ۶۸ـ۹۶ـ۱۲۷ـ۱۵۵ـ۱۷۴ـ۲۳۰ـ۲۳۱ـ۳۴۳ـ۴۰۲ـ۴۱۴ـ۴۱۵
خوارزم : ۱۲۱ـ۱۶۸ـ۲۲۱ـ۲۷۰
خراسان : ۱۵۱ـ۲۲۸ـ۲۶۵
خیوس : ۲۰۲ـ۳۸۸
خشایارشا : ۲۱۷ـ۲۴۱ـ۲۴۲ـ۲۴۳ـ۲۴۴ـ۲۴۵ـ۲۴۶ـ۲۴۷ـ۲۴۸ـ۲۴۹ـ۲۵۰ـ۲۵۱ـ۲۵۲ـ۲۵۴ـ۲۵۵ـ۲۵۶ـ۲۵۷ـ۲۵۸ـ۲۵۹ـ۲۶۰ـ۲۶۲ـ۲۶۸ـ۲۷۴ـ۲۷۵ـ۲۷۶ـ۲۷۷ـ۲۷۸ـ۲۷۹ـ۲۸۰ـ۲۸۱ـ۲۸۲ـ۲۸۳ـ۲۸۴ـ۲۸۷ـ۲۸۸ـ۲۸۹ـ۲۹۰ـ۲۹۱ـ۲۹۲ـ۲۹۳ـ۲۹۵ـ۲۹۷ـ۲۹۸ـ۳۰۰ـ۳۰۱ـ۳۰۲ـ۳۰۳ـ۳۰۴ـ۳۰۵ـ۳۰۶ـ۳۰۸ـ۳۱۰ـ۳۱۱ـ۳۱۲ـ۳۱۳ـ۳۱۴ـ۳۱۵ـ۳۱۶ـ۳۱۷ـ۳۱۸ـ۳۱۹ـ۳۲۰ـ۳۲۱ـ۳۲۴ـ۳۲۷ـ۳۲۸ـ۳۳۲ـ۳۳۳ـ۳۳۴ـ۳۳۵ـ۳۳۶ـ۳۳۷ـ۳۳۹ـ۳۴۱ـ۳۴۲ـ۳۴۴ـ۳۴۵ـ۳۴۶ـ۳۴۷ـ۳۴۸ـ۳۴۹ـ۳۵۰ـ۳۵۲ـ۳۵۴ـ۳۶۳
خبیش : ۲۲۰ـ۲۴۳ـ۲۴۴
خابریاس : ۳۶۴
خوار : ۴۱۰

د

دیاله : ۱۰ـ۱۵ـ۲۳ـ۱۳۱
دامغان : ۱۱
دریای خزر : ۱۱ـ۸۸ـ۹۶ـ۱۵۵ـ۱۹۹
دریای نمک : ۱۱ـ۴۹

دماوند : ۱۳ـ۲۶ـ۴۹
دیاکو : ۲۷ـ۳۱ـ۳۴ـ۴۸
دجله : ۶۱ـ۷۱ـ۹۶ـ۱۰۰ـ۱۲۷
۱۲۸ـ۱۳۱ـ۱۳۳ـ۱۴۱ـ۱۶۴
۱۸۳ـ۲۲۶ـ۳۹۷ـ۴۰۱ـ۴۱۸
دریای سیاه : ۸۸ـ۹۹ـ۱۵۰ـ۱۷۴
۱۹۶ـ۳۵۹ـ۴۱۵
داخوس : ۱۰۷
درنگیانه : ۱۲۱
دریای سرخ : ۱۲۷ـ۲۲۹
دریای مغرب : ۱۲۷ـ۲۰۱ـ۲۳۱
۳۹۷
دربیك : ۱۴۴ـ۱۵۱ـ۱۵۳
دریای عمان : ۱۵۰ـ۲۰۱ـ۲۳۰
داها : ۱۵۱ـ۱۵۴ـ۲۴۷
دیاکونوف : ۱۵۲ـ۳۶۱ـ۳۶۲
دریاچه آرال : ۱۵۳
دارادانل : ۱۵۵ـ۲۳۴ـ۲۵۳ـ۲۸۸
۳۳۱ـ۳۷۴ـ۳۸۱
دریای‌اژه: ۲۰۸ـ۳۶۳ـ۳۷۴ـ۳۷۷
۳۸۹ـ۳۹۷
داریوش : ۱۷۸ـ۱۷۹ـ۱۸۱ـ۱۸۲
۱۸۳ـ۱۸۴ـ۱۹۴ـ۱۹۵ـ۱۹۶
۱۹۷ـ۱۹۸ـ۱۹۹ـ۲۰۱ـ۲۰۲
۲۰۳ـ۲۰۴ـ۲۰۶ـ۲۰۷ـ۲۰۸
۲۰۹ـ۲۱۰ـ۲۱۱ـ۲۱۲ـ۲۱۵
۲۱۶ـ۲۱۷ـ۲۱۸ـ۲۲۰ـ۲۲۱
۲۲۲ـ۲۲۳ـ۲۲۴ـ۲۲۵ـ۲۲۶
۲۲۹ـ۲۳۱ـ۲۳۳ـ۲۳۴ـ۲۳۵
۲۳۶ ـ ۲۳۷ ـ ۲۳۸ ـ ۲۳۹
۲۴۱ ـ ۲۴۳ ـ ۲۴۶ ـ ۲۴۹
۲۵۰ ـ ۲۵۱ ـ ۲۶۹ ـ ۲۷۰
۲۷۱ـ۲۷۲ـ۲۷۷ـ۲۸۹ـ۳۰۰
۳۴۲ـ۳۴۸ـ۳۵۴ـ۳۵۵ـ۳۶۳
۳۷۰ـ۳۷۱ـ۳۷۷ـ۳۷۸ـ۳۷۹
۳۸۰ـ۳۸۴ـ۳۸۵ـ۳۹۰ـ۳۹۱
۳۹۳ـ۳۹۴ـ۳۹۵ـ۳۹۶ـ۳۹۷
۳۹۸ـ۳۹۹ـ۴۰۰ـ۴۰۱ـ۴۰۲
۴۰۳ـ۴۰۴ـ۴۰۵ـ۴۱۰ـ۴۱۱
۴۱۶ـ۴۱۷ـ۴۱۹ـ۴۲۰
داتوب : ۱۹۶ـ۱۹۷ـ۱۹۸ـ۱۹۹
۲۰۴
دنیستر : ۱۹۶ـ۱۹۸
دنیپر : ۱۹۶ـ۱۹۸
دن : ۱۹۶ـ۱۹۸
دیونیس : ۱۹۷
دریای مدیترانه : ۲۰۱
داتیس : ۲۱۰ـ۲۱۱ـ۲۱۵ـ۲۳۶
۲۷۴
دلس : ۲۱۰ـ۳۲۷ـ۳۳۰ـ۳۳۵
۳۵۱ـ۳۵۲
دمسیدس : ۲۳۷
دمارات : ۲۴۹ـ۲۸۲ـ۲۸۳
دریسك : ۲۵۸ـ۲۸۹ـ۳۳۵
دتوس : ۲۷۱
دری ین : ۲۷۶
داماس تیم : ۲۷۸
دلف : ۲۸۵ـ۳۰۲
دیسه : ۲۹۰
دل پی ها : ۲۹۲
دی الی : ۳۰۱
دی یو در : ۳۸۳ـ۳۹۱ـ۳۹۹ـ۴۰۰
۴۰۴ـ۴۰۹
داس کی لیون : ۳۸۶
دمشق : ۳۹۷
دامغان : ۴۱۰ـ۴۱۱ـ۴۱۲

ر

ری : ۷ـ۱۸۳ـ۲۲۸
رواندوز : ۸
روسای اول : ۲۷
راولینسون : ۵۳ـ۱۹۵
راگا (ری) : ۹۶ـ۴۱۰
رد : ۱۴۱
رخج : ۱۶۵ـ۲۲۱ـ۲۴۷ـ۴۰۱
۴۱۰ـ۴۱۲
رکسانا : ۱۶۸
روسیه : ۱۹۶ـ۲۰۰ـ۲۳۹ـ۲۴۷
رومانی : ۱۹۸
روس : ۲۰۲
ربرت ویلیام (رجر) : ۲۲۲
راونیین : ۲۷۱
روزاسس : ۳۶۷ـ۳۸۳

ز

زاگرس : ۸ـ۹ـ۱۵ـ۱۷ـ۶۱
زاب : ۱۰ـ۱۸ـ۶۱
زاینده رود : ۱۱
زاموآ : ۱۹ـ۲۱
زنجان : ۲۱
زمبان : ۱۴۱
زرنك : ۱۶۵ـ۲۴۷ـ۴۱۲
زرتشت : ۱۷۸ـ۱۷۹
زومیرس : ۲۴۴
زوپیر : ۲۴۴ـ۲۷۲
زیگورات : ۲۴۵

ژ

ژوستن : ۲۱۲

س

سلطان‌آباد : ۹
سمنان : ۱۱
سارگن دوم : ۱۴ـ۲۶ـ۲۲۲
سوساریس : ۱۴
سیمره : ۱۹
سنندج : ۱۹
سمیرامیس : ۲۲
سوریه : ۲۷ ـ ۶۴ ـ ۶۵ـ۱۳۳ـ
۱۳۸ ـ ۱۴۳ ـ ۱۶۵ـ۲۲۸ـ
۲۴۵ـ۳۵۵
سیمریان : ۴۹
سبلان : ۵۰
سلجوقی : ۵۳
سرپرسی سایکس : ۱۲۰ـ۱۹۷
۲۰۹ـ۲۲۲ـ۲۶۱ـ۳۱۲
سگاها : ۶۹ ـ ۷۰ـ۱۲۱ـ۱۴۴ـ
۱۴۵ ـ ۱۵۱ ـ ۱۵۳ـ۱۹۴ـ
۱۹۵ ـ ۱۹۷ ـ ۱۹۸ ـ ۱۹۹
۲۰۱ ـ ۲۰۴ ـ ۲۲۱ـ۲۴۷ـ
۲۶۴ ـ ۲۶۹ ـ ۲۷۵ـ۳۲۰ـ
۳۲۵ ـ ۳۹۹ ـ ۴۰۲ـ۴۰۴
سین : ۷۵ـ۷۸ـ۸۱ـ۱۲۵
سیحون : ۸۷ـ۹۹ـ۱۲۱ـ۱۴۴
۱۵۱ـ۱۵۲ـ۱۵۴ـ۱۶۵ـ۱۷۴
۲۰۰ـ۴۱۲
سرمشهد : ۹۰
سارد : ۹۷ـ۹۸ـ۱۰۲ـ۱۱۰ـ۱۱۵
۱۱۶ـ۱۱۸ـ۱۱۹ـ۱۲۱ـ۱۹۹
۲۰۳ـ۲۰۴ـ۲۰۶ـ۲۰۸ـ۲۱۰
۲۲۶ـ۲۲۸ـ۲۵۰ـ۲۸۱ـ۲۸۷
۲۹۱ـ۳۰۲ـ۳۱۸ـ۳۳۱ـ۳۴۶
۳۵۹ـ۳۷۹ـ۳۸۶ـ۴۱۸

سیسی : ۱۶۴–۲۷۶–۳۹۰–۳۹۳
۴۰۷
سیروپدی : ۱۲۰،
سنا خریب : ۱۲۴
سامی (علی) : ۱۲۷–۲۳۱–۲۵۶
سلیپار : ۱۳۳
سومر : ۱۳۵–۱۴۰–۱۴۱
سوزیانا (شوشتر) : ۱۳۸
سپارگاپی سس : ۱۵۲
سند : ۱۵۵–۲۰۱–۲۰۲–۲۲۷
۴۱۳–۴۱۴
ساگارتی : ۲۷۳
سی‌سیل : ۲۸۶–۳۴۲
سیراکوز : ۲۸۶
سیسیل : ۲۸۵–۲۹۳
سمردیس : ۱۶۸–۱۷۷–۲۹۰
ساموس : ۱۷۱–۲۰۲–۳۲۰–۳۳۰
۳۳۱
سلینا : ۱۷۲
سیر تائیك : ۱۷۵
سودان : ۱۷۶
سیت : ۱۸۲–۱۹۴–۲۸۹
سارمت : ۱۹۹
سیر دریا : ۱۹۹
سونی اوم : ۲۱۶
سغد : ۲۲۱–۲۴۷–۲۶۴–۲۷۰
۳۵۴–۴۰۲–۴۱۲
سیستان: ۲۲۱–۲۶۵–۴۱۰–۴۱۲
۴۱۴
سکاهوم : ۲۲۱
سوئز : ۲۲۹–۲۳۱
سی مردمنس : ۲۷۲
ستاگید : ۲۴۷
سپتیاس : ۲۵۱
ستریمون : ۲۵۸–۲۹۱–۳۸۱
سیم : ۲۵۸–۳۲۰
سمرقند : ۲۶۵–۴۱۲
سریانیان : ۲۶۶–۲۷۱–۲۷۵
سی لی سیف : ۲۶۷
ساس پیرها : ۲۶۷–۲۷۲
سی سام تس : ۲۷۰
سیرومیتر : ۲۷۰–۲۷۲
ساموتراس : ۲۹۰
سالونیك : ۲۹۱
سی پس آس : ۲۹۲–۲۹۵
سی آتس : ۲۹۴
سالامین : ۲۹۵–۳۰۱–۳۰۳–۳۰۴
۳۰۵–۳۰۶–۳۰۷–۳۰۸–۳۰۹
۳۱۳–۳۱۴–۳۱۵–۳۱۶–۳۱۷
۳۱۸–۳۱۹–۳۲۹–۳۳۳–۳۳۵
۳۳۷–۳۴۳–۳۴۴–۳۵۱–۳۶۴
سی سیون : ۲۹۶
ستیرن : ۲۹۶
سئوس :۲۹۶ –۳۰۷
سین سور : ۳۰۷
سیس تس : ۳۳۱–۳۳۲–۳۸۱
سی یانه : ۳۵۴
سیروپدی : ۳۵۹
سرسی نیت : ۳۸۱
سپهردار : ۳۸۲–۳۸۳
سمنان : ۴۱۱

سوسیا : ۴۱۲
ساتی برزن : ۴۱۲
سلوکوس : ۴۱۶

ش

شلمانزرسوم : ۱۳ـ۲۲ـ۲۳ـ۲۴ ۲۵ـ۳۹ـ۸۸
شمشی اداد چهارم : ۱۳ـ۳۹
شمشی اداد پنجم : ۲۱ـ۲۲ـ۲۵
شاماش : ۵۰
شاماشوکین : ۵۶
شین شارالیشکون : ۶۱
شوشتر : ۸۸
منشواش : ۸۸
شوش : ۸۹ـ۱۰۹ـ۱۲۳ـ۱۳۸ ۱۴۱ـ۱۹۶ـ۲۰۹ـ۲۱۰ـ۲۲۶ ۲۲۷ـ۲۲۸ـ۲۳۲ـ۳۰۳ـ۳۵۳ ۳۶۲ـ۳۶۳ـ۳۷۹ـ۴۰۱ـ۴۰۵ ۴۰۶ـ۴۱۰ـ۴۱۵
شاهات : ۹۷ـ۳۹۰ـ۳۹۷
شوتروك : ۱۲۳
شام : ۱۷۸
شاهرود : ۴۱۱

ص

صیدا : ۲۷۵
صور : ۳۶۴ـ۳۹۷

ط

طاهرزاده بهزاد (کریم) : ۹۴ـ۱۴۵
طرابلس : ۲۶۵ـ۲۶۶
طبرستان : ۴۱۲
طوس : ۴۱۲

ع

عیلام : ۵۶
عربستان : ۱۲۵ ـ ۱۵۵ ـ ۱۷۲ ۲۰۱ـ۴۱۵
عرب . ۲۲۱
عیسی (دکتر بهنام) : ۲۴۰ـ۳۰۹ ۳۳۳ـ ۴۲۰

غ

غزه : ۱۷۳ـ۳۹۸

ف

فارس : ۸
فرات : ۶ـ۶۴ـ۶۵ـ۹۶ـ۱۲۴ ۱۲۸ـ۲۲۸ـ۳۹۳ـ۳۹۸ـ۴۰۰ ۴۰۱ـ۴۱۸
فلسطین : ۶۵ـ۹۷ـ۱۴۳ـ۲۷۵ ۳۹۷
فارانوخوز : ۱۰۸ـ۱۱۳
فخر داعی‌گیلانی (سیدمحمدتقی): ۱۲۰ـ۱۹۷ـ۲۰۹ـ۲۲۳ـ۲۶۱
فینیقیه : ۱۳۳ـ۱۳۸ـ۱۴۳ـ۱۶۵ ۱۷۰ـ۱۷۵ـ۲۰۸ـ۲۲۹ـ۲۳۱ ۱۳۴ـ۲۵۳ـ۲۵۷ـ۲۷۵ـ۲۸۱ ۲۹۰ـ۳۰۸ـ۳۱۰ـ۳۱۶ـ۳۲۹ ۳۴۴ـ۳۶۴ـ۳۶۵ـ۳۶۵ـ۳۷۱ ۳۹۷
فرناسپس : ۱۶۸
فرناباز : ۳۵۶
فرعون : ۱۶۹
فالز : ۳۰۳
فرانورت : ۱۸۳
فلی پونت : ۲۹۷
فرارا : ۱۸۴
فال رون : ۲۱۶ـ۳۱۰
فریگیه : ۲۲۸ـ۲۶۶ـ۲۷۱ـ۳۶۰ ۳۸۰ـ۳۸۳ـ۳۸۶ـ۳۸۹
فهلیان : ۲۲۷
فوسه : ۲۵۸ـ۲۹۷ـ۲۹۹ـ۳۰۱

فراتازاتر : ۲۶۹
فرناس : ۲۷۰
فتیودیت : ۲۹۲
فازلیس : ۳۵۴
فرندات : ۳۶۹
فیلیپ : ۳۷۱–۳۷۲–۳۷۳–۳۷۴–۳۷۵
فسال : ۳۷۶
فیلوتاس : ۳۸۱
فرنابازِ : ۳۹۲

ق

قفقاز : ۴–۱۱–۹۶–۱۵۵
قطور : ۱۰
قرسو : ۱۰–۱۱
قزل اوزن : ۱۰–۲۳–۳۲
قمرور : ۱۱
قلعه سیبار : ۲۱
قزوین : ۲۱–۲۲
قره داغ : ۵۰
قزل ایراماق : ۹۶–۹۷–۱۰۰
قبرس : ۱۵۰–۱۷۱–۲۷۶–۲۷۸–۲۹۰–۳۳۴–۳۵۲–۳۵۳–۳۵۴–۳۶۲–۳۶۴–۳۶۵
قرطاجنه : ۱۷۵
قورنیائیه : ۱۷۵
قسطنطنیه : ۱۹۷
قدس نخعی (حسین) : ۲۳۷–۲۵۲
قره حصار : ۲۶۶
قندهار : ۴۱۲–۴۱۴

ک

کرمانشاهان : ۷–۸–۹–۱۲–۲۵–۲۹–۴۸
کردستان : ۷–۲۹–۲۶۴
کرخه : ۱۰
کنزیاس : ۱۴ –۲۸ –۳۱ – ۸۴–۱۴۴–۲۲۸
کوه بیکنی (دماوند) : ۲۶
کلدانیان : ۴۸–۶۶–۲۶۴–۲۶۹
کارکاسی : ۴۹
کاسیت : ۴۹–۱۲۳–۴۱۵
کیمری : ۵۰
کاسپارتیی : ۵۰
کیساسو : ۵۰
کیاسو : ۵۰
کیاکسار : ۵۴–۵۵–۶۵–۶۷–۶۸–۶۹–۷۰–۷۲–۷۵–۸۱–۹۳–۹۶–۹۷–۱۴۸–۱۸۳
کارکمیش : ۶۴–۶۵–۲۲۶
کایادوسیا : ۶۵–۹۶–۱۰۰–۱۶۴–۱۹۶–۲۲۱–۲۴۷–۲۵۸
کورش : ۷۳–۷۷–۷۸–۷۹–۸۱–۸۲–۸۳–۸۴–۹۰–۹۱–۹۳–۹۴–۹۵ –۹۶ –۹۸– ۹۹ – ۱۰۱–۱۰۲–۱۰۳–۱۰۴–۱۰۷–۱۰۹–۱۱۰–۱۱۱–۱۱۲–۱۱۳–۱۱۴–۱۱۵–۱۱۶–۱۱۹–۱۲۰–۱۲۱–۱۲۲–۱۲۵–۱۲۶–۱۲۷–۱۳۰–۱۳۲–۱۳۳–۱۳۴–۱۳۵–۱۳۶–۱۳۷–۱۳۸–۱۳۹–۱۴۰–۱۴۱–۱۴۲–۱۴۳–۱۴۴–۱۴۵–۱۴۷–۱۴۸–۱۵۰–۱۵۱–۱۵۲–۱۵۳–۱۵۴–۱۵۵–۱۵۶–۱۵۷–۱۵۸–۱۶۰–۱۶۱–۱۶۲–۱۶۳–۱۶۴

۱۶۸_۱۶۹_۱۷۰_۱۷۴_۱۷۵
۱۷۷_۱۷۸_۱۷۹_۲۰۰_۲۲۲
۲۲۴_۲۳۲_۲۳۳_۲۳۸_۲۳۹
۲۴۰_۲۴۱_۲۴۳_۲۵۰_۳۵۷
۳۵۹
کمبوجیه : ۷۴_۷۵_۷۷_۹۳_۱۳۶
۱۴۰_۱۴۱_۱۴۴_۱۴۸_۱۴۹
۱۶۸_۱۶۹_۱۷۰_۱۷۱_۱۷۲
۱۷۳_۱۷۴_۱۷۵_۱۷۶_۱۷۷
۱۷۸_۱۷۹_۲۲۴_۲۳۰_۲۵۰
کامرون : ۹۳
کرمان : ۹۶_۱۶۸_۲۲۸_۴۱۴
کرزوس : ۹۷_۹۸_۹۹_۱۰۰
۱۰۱_۱۰۲_۱۰۳_۱۰۴_۱۱۰
۱۱۱_۱۱۳_۱۱۴_۱۱۶_۱۱۸
۱۲۰_۱۴۷_۱۶۴
کاردوخ : ۱۰۷
کری سان تاس : ۱۴۷
کریزانت : ۱۱۲
کاساندان : ۱۶۸
کارتاژ : ۱۷۵_۲۸۶_۳۴۲
کرمل : ۱۷۸
کاشغر : ۱۹۹
کله ایستن : ۲۰۳
کرنلیوس : ۲۱۱
کالی ماك : ۲۱۳
کرکا (کاریان) : ۲۲۱
کابل : ۲۲۷_۴۱۲
کرنیف : ۳۷۳_۳۷۴
کرنی : ۳۷۳
کرتیال : ۲۵۸_۲۸۵_۳۴۵
کیلیکیه : ۲۲۸_۲۷۶_۲۷۸_۳۸۹
۳۹۰_۴۱۶
کپدوکیه : ۲۲۸_۳۹۰
کاریه : ۲۳۴_۲۴۷_۲۷۶_۳۱۶
۳۳۵_۳۸۷_۳۸۹_۴۰۲
کالسیدیس : ۲۵۵
کیسی : ۲۶۳_۲۶۹_۲۷۴_۲۹۸
کالی بین : ۲۶۶
کابلین : ۲۷۱
کاس پیر : ۲۷۴
کال دین : ۷۸
کرنت : ۲۸۴_۲۹۷_۳۰۴
کرسیها : ۲۸۵
کرسونز : ۲۸۹_۳۲۰
کاستانه : ۲۹۲
کیمون : ۳۳۵_۳۵۰_۳۵۲_۳۵۳
۳۵۵
کلی نی یوس : ۳۶۸
کالی آس : ۳۵۳
کناکیسا : ۳۵۷_۳۵۸_۳۵۹
کل آرك : ۳۵۸
کلازومن : ۳۶۲
کادوسین : ۳۶۵_۴۰۱
کرت : ۳۷۶_۴۰۳
کالاس : ۳۸۱
کاساندر : ۳۸۱
کلی توس : ۳۸۳_۴۰۲
کنت گورث : ۳۸۵_۳۹۱_۳۹۹
۴۰۹
کماژن : ۳۹۳
کارون : ۴۰۶_۴۱۴

کبارس : ۴۰۹
کشف رود : ۴۱۲
کراتر : ۴۱۴

گ

گیلان : ۹
گزنفن : ۹۱–۹۸–۱۰۰–۱۲۰–۱۴۵ ۱۴۷–۱۵۴–۱۵۸–۱۷۱–۲۲۸ ۲۳۲–۲۴۰–۲۵۶–۳۵۸–۳۵۹
گیرشمن : ۹۲–۱۰۰–۱۵۳–۱۶۳ ۱۸۴–۲۲۶–۲۲۷–۲۳۳–۲۳۹ ۲۵۹–۴۰۹
گشتاسب : ۱۱۲
گبریاس : ۱۳۳–۲۷۱–۲۷۲–۲۷۷
گاردااتاس : ۱۳۳
گوتیوم : ۱۴۱
گرگان : ۱۵۴–۳۸۲–۳۹۴–۴۰۲
گیوماتا : ۱۷۷–۱۷۸–۱۷۹–۱۸۰ ۱۸۲–۱۸۴
گرگوس : ۲۷۸
گبینو : ۲۰۸
گلن : ۲۸۶
گروندی : ۲۱۲
گندار : ۲۲۱–۲۷۰
گلپایگان : ۲۶۴
گرجستان ۲۶۷
گلچند : ۲۶۸
گاسپی ین : ۲۷۴
گس : ۲۷۷–۳۸۸
گرانیك : ۳۷۹–۳۸۰–۳۸۱–۳۸۳ ۳۸۵–۴۱۶
گوگمل : ۴۰۱–۴۱۹
گراتر : ۴۰۷
گیلان : ۴۱۰

ل

لوت : ۸–۶۸
لولوبی : ۵۵
لیدی : ۶۸–۷۲–۷۴–۹۶–۹۷–۹۸ ۹۹–۱۰۰–۱۰۲–۱۰۳ – ۱۰۶ ۱۱۳–۱۱۴–۱۱۵–۱۱۷–۱۲۰ ۱۲۱–۱۲۳–۱۳۸–۱۳۹–۱۶۴ ۱۶۵–۱۷۰–۲۰۳–۲۰۹–۲۲۱ ۲۲۸–۲۴۷–۲۵۶–۳۶۰–۳۶۲ ۳۶۷
لندن (موزه) : ۱۴۰
لیبی: ۱۷۵–۲۰۲–۲۲۱–۲۴۷–۲۶۵ ۲۷۱–۲۷۴–۳۶۶–۳۶۸
لس‌بس : ۲۰۲–۳۳۱–۳۸۸–۳۹۰
لم‌نس : ۲۰۲–۳۶۲
لارکه : ۲۰۹
لرستان : ۲۲۷
لوور : ۲۴۱
لولی دوبو : ۲۵۴
لیگیان : ۲۶۶–۲۷۱
لاسد مونیها : ۲۶۷–۲۷۱–۲۸۲ ۲۸۵–۲۸۶–۲۹۶–۲۹۷–۲۹۸ ۳۵۷
لونیداس: ۲۸۸–۲۹۷–۲۹۹–۳۰۰
لیسوس : ۲۹۰
لکتراین : ۲۹۶–۲۹۷
لئوتی خید : ۳۲۹
لکراتس : ۳۶۶–۳۶۷–۳۶۹

م

ماد : ۱ـ۴ـ۵ـ۶ـ۷ـ۹ـ۱۰ـ۱۱
۱۲ـ۱۳ـ۱۴ـ۱۵ـ۱۶ـ۱۹ـ۲۰
۲۲ـ۲۷ـ۲۹ـ۳۰ـ۳۱ـ۳۴ـ۳۵
۳۶ـ۳۷ـ۳۸ـ۳۹ـ۴۰ـ۴۱ـ۴۲
۴۳ـ۴۴ـ۴۵ـ۴۶ـ۴۷ـ۴۹ـ۵۰
۵۱ـ۵۲ـ۵۳ـ۵۴ـ۵۸ـ۵۹ـ۶۰
۶۱ـ۶۲ـ۶۶ـ۶۹ـ۷۰ـ۷۱ـ۷۵
۷۸ـ۸۱ـ۸۳ـ۸۴ـ۸۸ـ۹۳ـ۹۵
۹۶ـ۹۷ـ۹۸ـ۱۰۰ـ۱۲۱ـ۱۴۸
۱۵۶ـ۱۵۸ـ۱۷۹ـ۱۸۳ـ۲۱۳
۲۲۱ـ۲۳۹ـ۲۴۰ـ۲۴۷ـ۲۶۲
۲۶۳ـ۲۶۸ـ۲۷۳ـ۲۷۹ـ۳۲۴
۳۵۶ـ۳۹۴ـ۴۰۵ـ۴۱۰
مازندران : ۹ـ۲۹ـ۲۶۹
مارکوآرت : ۱۰
مرند : ۱۰
ماهی دشت : ۱۲
مردوك : ۲۴ـ۷۵ـ۷۸ـ۱۲۳ـ۱۲۶
۱۳۵ـ۱۳۶ـ۱۴۰ـ۱۴۱ـ۱۴۲
۱۶۳ـ۲۴۵
مغان : ۷۰۴
مانائیانها : ۴۹ـ۵۵ـ۶۵ـ۶۷
مای نیارشو : ۴۷
ارو : ۵۰
آبو : ۵۰
مادیس : ۵۴
مصر : ۶۰ـ۶۴ـ۶۵ـ۹۷ـ۱۰۰
۱۰۱ـ۱۰۳ـ۱۰۹ـ۱۱۱ـ۱۱۲
۱۱۷ـ۱۱۹ـ۱۳۶ـ۱۴۴ـ۱۶۸
۱۷۰ـ۱۷۲ـ۱۷۳ـ۱۷۴ـ۱۷۶
۱۷۷ ـ ۱۷۸ ـ ۲۱۷ ـ ۲۱۸
۲۱۹ ـ ۲۲۰ ـ ۲۲۴ ـ ۲۲۶
۲۲۹ ـ ۲۳۰ ـ ۲۳۱
۲۴۲ـ۲۴۳ـ۲۴۴ـ۲۴۷ـ۲۵۷
۲۷۵ـ۳۱۶ـ۳۴۴ـ۳۴۹ـ۳۵۱
۳۵۲ـ۳۵۳ـ۳۵۵ـ۳۵۶ـ۳۶۴
۳۶۵ـ۳۶۶ـ۳۶۸ـ۳۶۹ـ۳۷۱
۳۹۰ـ۳۹۷ـ۴۰۰ـ۴۱۵
ماندان : ۷۴ـ۷۶ـ۱۱۷ـ۱۲۰
مهرداد : ۷۶ـ۳۴۸
مهابرن : ۸۴
مصطفوی (سید محمد تقی) : ۹۲
مکران : ۱۲۲ـ۲۰۱
مقتدر (غلامحسین) : ۱۱۳ـ۲۰۸
۲۵۴ـ۳۰۰ـ۳۰۳ـ۳۱۲ـ۳۱۷
۳۲۰ـ۳۴۷ـ۳۷۷
مارجیانا : ۱۲۱
مورنوو : ۱۴۱
ماسازت : ۱۴۴ـ۱۵۰ـ۱۵۱ـ۱۵۲
۱۵۳ـ۱۶۵ـ۱۶۹ـ۱۹۴ـ۱۹۹
۲۰۰
معین (دکتر محمد) : ۱۵۳ـ۱۶۳
۱۸۴ـ۲۲۷ـ۲۳۳ـ۲۳۹
مرو : ۱۶۵ـ۱۸۴
منشی‌زاده (دکتر داود) : ۱۶۹
۲۲۳
ممفیس : ۱۷۳ـ۱۷۶ـ۳۶۸
میروئه : ۱۷۶
مقدم (دکتر محمد) : ۱۷۸ـ۲۲۳
۲۲۸ـ۲۵۰ـ۲۵۳ـ۲۵۷ـ۲۶۳
مرتیا : ۱۸۳
مکابازوس : ۱۹۸ـ۲۵۳
ماگینت : ۲۹۲

مقدونی : ۱۹۸ـ۲۰۰ـ۲۰۲ـ۲۰۹
۲۲۱ـ۲۴۷ـ۲۵۷ـ۲۸۰
۲۹۱ـ۳۲۱ـ۳۲۶ـ۳۶۹ـ۳۷۱
۳۷۲ـ۳۷۳ـ۳۷۴ـ۳۷۵ـ۳۷۶
۳۷۹ـ۳۸۰ـ۳۸۱ـ۳۸۶ـ۳۸۸
۳۹۳ـ۳۹۴ـ۳۹۵ـ۳۹۷ـ۴۰۱
۴۰۲ـ۴۰۳ـ۴۰۴ـ۴۰۶ـ۴۱۳
میلت : ۱۹۸ـ۲۴ـ۲۰۹ـ۳۳۰
۳۸۷
ملیان : ۲۹۲ـ۲۹۶
مشکور (دکتر محمد جواد) : ۱۹۹
۲۱۷ـ۳۴۹
مترجم‌الملك : ۲۸۰
مون رود : ۲۰۸ـ۲۱۲
مارون آ : ۲۹۰
مردونیه : ۲۰۹ـ۲۱۰ـ۲۴۸ـ۲۴۹
۳۱۹ـ۳۲۰ـ۳۲۱ـ۳۲۲ـ۳۲۳
۳۲۶ـ۳۲۷ـ۳۴۱ـ۳۴۲ـ۳۴۴
۳۴۵ـ۳۴۷
مارانن : ۲۱۱ـ۲۱۳ـ۲۱۵ـ۲۱۶
۲۱۷ـ۲۱۸ـ۲۸۷ـ۳۳۳
مربال ارادیانی : ۲۷۸
میل تی آرس : ۲۱۳ـ۲۱۴
مچیا (مکا) : ۲۲۱ـ۲۴۷
مدیترانه : ۲۲۹ـ۳۹۷
مسیح : ۲۲۹
موصل : ۲۶۴
مراکش : ۲۶۵ـ۲۶۶
ماتیانیان : ۲۶۶ـ۲۷۱
ماریاندنیبیان : ۲۶۶ـ۲۷۱
میلین : ۲۶۷
مسك : ۲۶۷ـ۲۷۱
ماکرونها : ۲۶۷ـ۲۷۱
مزنیك‌ها : ۲۶۷
مار (گلخید) : ۲۶۷ـ۲۷۱
مئونیانها : ۲۶۷
میکیان : ۲۶۸ـ۲۷۰
ماساگس : ۲۷۱
مگاسیدر : ۲۷۱
مگاپان : ۲۷۱
می‌سی دین‌ها : ۲۷۱
ماسیس توس : ۲۷۲ـ۳۲۲ـ۳۲۳
مردونت : ۲۷۲
ماردونیوس : ۲۷۲ـ۲۷۹ـ۲۹۰
ماسیست : ۲۷۲ـ۳۱۶
مگابیز : ۲۷۲ـ۲۷۷ـ۲۹۰
مابن : ۲۷۸
ماگنزی : ۲۹۴ـ۲۹۵ـ۳۴۹
مونیگی : ۳۰۷
مگار : ۳۲۲
میکال : ۳۲۸ـ۳۳۰ـ۳۳۱ـ۳۳۳
من تور : ۳۶۷ـ۳۶۹
مشمنون : ۳۸۰ـ۳۸۲ـ۳۹۳ـ۳۸۷
۳۸۸ـ۳۹۰
میتلن : ۳۸۸
مازی یوس : ۴۰۱ـ۴۰۶
مازه : ۴۰۱ـ۴۰۵ـ۴۰۶
ماردها : ۴۱۲
مشهد : ۴۱۲
مهرن : ۴۱۸

ن

نینوا : ۲۰ـ۲۹ـ۵۷ـ۶۰ـ۶۲ـ۷۰
۷۱ـ۸۴ـ۹۳ـ۲۲۸ـ۳۹۸

نمری (کردستان) : ۲۳
نابوپالاسار : ۶ـ۶۵ـ۹۶ـ۱۲۴
نخوی : ۶۴ـ۲۳۰
نـابونید : ۷۴ـ۷۵ـ۷۹ـ۸۱ـ۹۵
۹۶ـ۱۰۰ـ۱۲۴ـ۱۲۵ ـ ۱۲۶
۱۲۹ـ۱۳۰ـ۱۳۴ـ۱۳۵ـ۱۳۶
۱۳۸ـ۱۴۱ـ۱۴۲ـ۱۸۳
نارام‌سین (ستون) : ۱۲۳
نبوکدنزر : ۱۲۴ـ۱۸۳ـ۲۴۴
نبو : ۱۲۶ـ۱۴۰ـ۱۴۱
نیـل : ۱۶۹ـ۱۷۳ـ۱۷۴ـ۱۷۶
۲۰۱ـ۲۲۹ـ۲۳۱ـ۳۶۷ـ۳۶۸
نایاتا : ۱۷۶
نیسایه : ۱۷۹
نی‌سی‌رس : ۲۷۸
نی دن توبل : ۱۸۳
نی‌بور : ۲۱۵
نقش رستم : ۲۲۰ـ۳۳۶
نلدکه : ۲۲ـ۴۰۸
تس‌تس : ۲۹۰
نکتانب : ۳۶۷ـ۳۶۹
نیکاندر : ۳۸۷
نی‌کارخید : ۴۰۹
نبرزن : ۴۱۰
نارخوس : ۴۱۴

و

ویلهلم ولفگانك : ۹۴ـ۱۴۵
ویشتاسپ : ۱۷۹ـ۱۸۱ـ۱۸۴
۲۴۸ـ۲۵۰ـ۲۶۹
وه‌یزداته : ۱۸۴
وینده فرنه : ۱۸۴
ورکا : ۲۴۷
وارتا : ۲۴۷
ویستول : ۲۶۶

ه

هخامنش : ۱ـ۷ـ۸ـ۸۸ـ۹۰ـ۹۱
۹۲ـ۱۵۲ـ۱۵۵ـ۱۵۷ ـ ۱۶۴
۱۶۵ـ۱۷۱ـ۱۷۴ـ۱۸۱ـ۱۸۲
۱۹۴ـ۲۰۱ـ۲۰۲ـ۲۱۴ـ۲۱۶
۲۱۷ـ۲۱۸ـ۲۱۹ـ۲۲۱ـ۲۲۵
۲۳۰ـ۲۳۱ـ۲۳۲ـ۲۳۷ـ۲۴۰
۲۴۳ـ۲۴۴ـ۲۴۵ـ۲۴۹ـ۲۵۰
۲۵۳ـ۲۵۴ـ۲۵۵ـ۲۵۷ـ۲۵۹
۲۶۰ـ۲۶۲ـ۲۶۸ـ۲۸۳ـ۲۹۰
۳۱۰ـ۳۱۴ـ۳۴۸ـ۳۴۹ـ۳۵۰
۳۵۲ـ۳۵۳ـ۳۵۴ـ۳۵۶ـ۳۵۷
۳۶۰ـ۳۶۱ـ۳۶۲ـ۳۶۳ـ۳۶۵
۳۶۹ـ۳۷۰ـ۳۷۱ـ۳۷۴ـ۳۷۹
۳۸۰ـ۳۸۴ـ۴۰۷ـ۴۰۹ـ۴۱۰
۴۱۱ـ۴۱۶
هردت : ۴ـ۲۸ـ۲۹ـ۳۱ـ۳۴ـ۴۸
۵۸ـ۶۵ـ۶۸ـ۶۹ ـ ۸۲ ـ ۹۸
۱۲۸ـ۱۴۴ـ۱۵۰ـ۱۵۱ـ۱۵۲
۱۷۱ـ۲۰۱ـ۲۰۵ـ۲۰۶ـ۲۰۷
۲۱۴ـ۲۱۵ـ۲۱۶ـ۲۱۷ـ۲۱۸
۲۳۴ـ۲۴۰ـ۲۴۴ـ۲۴۸ـ۲۵۴
۲۵۵ـ۲۵۸ـ۲۵۹ـ۲۷۵ـ۲۷۹
۲۸۰ـ۲۸۹ـ۲۹۰ـ۲۹۶ـ۲۹۷
۳۰۰ـ۳۰۴ـ۳۰۷ـ۳۱۳ـ۳۱۶
۳۱۷ـ۳۲۰ـ۳۲۲ـ۳۲۴ـ۳۲۵
۳۲۶ـ۳۲۷ـ۳۳۱ـ۳۳۳

هگمتانه (همدان) :۴ـ۷ـ۱۱ـ۲۲
۲۳ـ۲۹ـ۴۶ـ۴۹ـ۷۳ ـ ۷۸
۸۳ـ۸۴ـ۹۲ـ۱۱۸ـ۱۳۸ـ۱۵۰
۱۸۳ـ۲۲۴ـ۲۲۷ـ۴۱۰ـ۴۱۵
هند : ۸ـ۱۵۷ـ۲۰۱ـ۲۲۱ـ۲۲۸
۲۳۰ـ۲۳۱ـ۲۵۹ـ۲۶۵ـ۲۶۹
۲۷۴ـ۴۰۲ـ۴۱۲ـ۴۱۳ـ۴۱۴
هوخشتره : ۵۵ـ۵۷ـ۵۸ـ۵۹ـ۶۰
۶۱ـ۱۴۸
هارهار : ۵۵
هالیس : ۶۵ـ۶۷ـ۶۸ـ۲۲۸
هارپاك : ۷۶ـ۷۷ـ۷۸ـ۷۹ـ۸۳
هیرکانیان : ۸۰ـ۱۲۱ـ۱۶۵ـ۱۸۴
۲۷۱ـ۴۱۲
هی‌ستاسپ (ویشتاسپ) : ۱۲۱
هی‌تی : ۱۲۳
هالیکارناس : ۱۷۱ـ۱۷۲ـ۲۷۷
۳۰۵ـ۳۸۷ـ۳۸۸
هولم : ۱۹۶
هلسپنت : ۱۹۸ـ۲۰۹ـ۲۷۶ـ۲۸۱
۲۹۲ـ۳۰۱ـ۳۱۱ـ۳۲۰ـ۳۲۶
۳۳۱ـ۳۵۶ـ۳۸۱
هی‌ستیوس : ۱۹۸ـ۲۰۴ـ۲۰۹
هی پی یاس : ۲۰۳ـ۲۱۱ـ۲۱۳
۲۳۶
هرمز : ۲۲۸ـ۴۱۴
هرات : ۲۶۴ـ۲۷۰
هی دارنس : ۲۷۰ـ۲۷۲
هیس تان : ۲۷۱
هی‌پرانت : ۳۰۰
هارپالوس : ۴۱۰
هندوکش : ۴۱۲
هی داس پس : ۴۱۳

ی

یونان : ۴ـ۹۹ـ۱۰۳ـ۱۳۵ـ۱۳۹
۱۶۳ـ۱۶۴ـ۱۶۵ـ۱۷۰ـ۱۷۱
۱۷۶ـ۱۷۷ـ۱۸۲ـ۱۹۵ـ۱۹۷
۱۹۸ـ۲۰۰ـ۲۰۲ـ۲۰۳ـ۲۰۴
۲۰۵ـ۲۰۶ـ۲۰۷ـ۲۰۸ـ۲۰۹
۲۱۰ـ۲۱۱ـ۲۱۳ـ۲۱۴ـ۲۱۵
۲۱۶ـ۲۱۸ـ۲۲۱ـ۲۲۹ـ۲۳۱
۲۳۴ـ۲۳۵ـ۲۳۷ـ۲۳۸ـ۲۴۵
۲۴۷ـ۲۵۰ـ۲۵۱ـ۲۵۲ـ۲۵۳
۲۵۵ـ۲۵۸ـ۲۵۹ـ۲۶۰ـ۲۶۲
۲۶۸ـ۲۷۳ـ۲۷۵ـ۲۷۹ـ۲۸۰
۲۸۱ـ۲۸۲ـ۲۸۳ـ۲۸۴ـ۲۸۵
۲۸۷ـ۲۸۸ـ۲۹۰ـ۲۹۱ـ۲۹۲
۲۹۳ـ۲۹۴ـ۲۹۵ـ۲۹۶ـ۲۹۷
۲۹۸ـ۲۹۹ـ۳۰۰ـ۳۰۱ـ۳۰۲
۳۰۳ـ۳۰۵ـ۳۰۶ـ۳۰۷ـ۳۰۸
۳۰۹ـ۳۱۰ـ۳۱۱ـ۳۱۲ـ۳۱۴
۳۱۵ـ۳۱۶ـ۳۱۷ـ۳۱۸ـ۳۱۹
۳۲۰ـ۳۲۱ـ۳۲۲ـ۳۲۳ـ۳۲۴
۳۲۵ـ۳۲۶ـ۳۲۷ـ۳۲۸ـ۳۳۰
۳۳۱ـ۳۳۲ـ۳۳۳ـ۳۳۴ـ۳۳۵
۳۳۷ـ۳۳۸ـ۳۳۹ـ۳۴۰ـ۳۴۲
۳۴۳ـ۳۴۴ـ۳۴۵ـ۳۴۶ـ۳۴۷
۳۴۹ـ۳۵۰ـ۳۵۱ـ۳۵۲ـ۳۵۳
۳۵۴ـ۳۵۵ـ۳۵۶ـ۳۵۷ـ۳۵۸
۳۵۹ـ۳۶۰ـ۳۶۱ـ۳۶۳ـ۳۶۴
۳۶۵ـ۳۶۶ـ۳۶۷ـ۳۶۸ـ۳۶۹
۳۷۰ـ۳۷۱ـ۳۷۲ـ۳۷۳ـ۳۷۴
۳۷۵ـ۳۸۰ـ۳۸۱ـ۳۸۳ـ۳۸۴
۳۸۵ـ۳۸۶ـ۳۸۷ـ۳۸۹ـ۳۹۰
۳۹۱ـ۳۹۲ـ۳۹۳ـ۳۹۴ـ۳۹۶
۳۹۷ـ۴۰۲ـ۴۰۳ـ۴۰۴ـ۴۰۸
۴۱۶ـ۴۱۷
یوری پی آرس : ۲۹۵
یانزو : ۲۴ـ۲۵
یون : ۲۲۱ـ۲۳۴
یونی یانی : ۳۸۲

کتابخانه تخصصی ادبیات

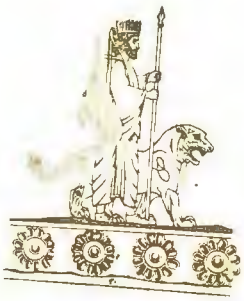

نشریه شماره ۱۸

ستاد بزرگ ارتشتاران

اداره روابط عمومی

تاریخ و آرشیو نظامی

چاپخانه ارتش شاهنشاهی